

فصلنامه علمی - پژوهشی
روابط خارجی

۶۶

سال هفدهم - شماره دوم - پیاپی شصت و ششم - تابستان ۱۴۰۴

اعضای هیئت تحریریه

دکتر فرهاد قاسمی
دکتر جلال دهقانی فیروزآبادی
دکتر جمشید ممتاز
دکتر حسین سلیمی
دکتر محمد کاظم سجادیپور
دکتر نسرین مصفا
دکتر امیر محمد حاجی یوسفی
دکتر محمدرضا مجیدی
دکتر بهادر امینیان
دکتر مصطفی اسماعیلی
دکتر رحیم بایزیدی
دکتر اصغر افتخاری
دکتر محیی الدین مصباحی
دکتر ویتالی نامکین

نشانی: تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان سهروردی شمالی، کوچه تقوی، پلاک ۴۶

کدپستی: ۱۵۶۸۶۱۳۵۱۳ تلفن: ۸۸۴۶۱۲۱۰

وبسایت: <http://frqjournal.csr.ir>

پست الکترونیکی: frqjournal@gmail.com

قیمت: ۵۰۰,۰۰۰ ریال

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۹۰/۲۵۵۹۵ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۴ هیئت نظارت بر مطبوعات منتشر می‌شود.

به استناد نامه شماره ۳۵۱۱/۱۸/۲ مورخ ۹۲/۰۳/۱۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری فصلنامه روابط خارجی دارای مرتبه علمی - پژوهشی است.

فصلنامه روابط خارجی در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

www.isc.gov.ir	پایگاه استنادی علوم جهان
www.sid.ir	مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
www.magiran.com	بانک اطلاعات نشریات کشور
www.csr.ir	پژوهشکده تحقیقات راهبردی
www.ensani.ir	پرتال جامع علوم انسانی
www.civilica.com	مرجع دانش
www.noomags.ir	پایگاه مجلات تخصصی نور

پژوهشکده تحقیقات راهبردی



پژوهشکده تحقیقات راهبردی

صاحب امتیاز

پژوهشکده تحقیقات راهبردی
مجمع تشخیص مصلحت نظام

مدیر مسئول

دکتر محمدرضا مجیدی

سردبیر

دکتر محمدرضا مجیدی

مدیر داخلی

دکتر رحیم بایزیدی

مشاور علمی

دکتر سید مصطفی ابطحی

ویراستاری و صفحه‌آرایی

شرکت خدمات نشر تغییر

شاپا: ۲۰۰۸-۵۴۱۹

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸

تیراژ چاپی: ۱۵۰ نسخه

انتشارات

پژوهشکده تحقیقات راهبردی

اهداف فصلنامه

۱. ایجاد زمینه برای انتشار مقالات علمی - پژوهشی در حوزه مسائل روابط خارجی کشور؛
۲. مساعدت به نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری روابط خارجی کشور؛
۳. اشاعه و توسعه ادبیات مطالعات راهبردی و سیاست‌گذاری در میان محققان و پژوهشگران روابط خارجی؛
۴. ایجاد زمینه برای پیوند تحقیقات و مطالعات روابط خارجی با حوزه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور؛
۵. ارتقای کیفیت راهبردها و سیاست کلان کشور در حوزه‌های روابط خارجی.

راهنمای تدوین مقاله و شرایط پذیرش آن در فصلنامه روابط خارجی

فصلنامه روابط خارجی به منظور ایجاد زمینه برای انتشار مقالات علمی - پژوهشی در حوزه مسائل روابط خارجی کشور، تازه‌های پژوهشی صاحب‌نظران این حوزه را منتشر می‌کند تا در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

مقالات ارسالی باید شرایط زیر را دارا باشند:

الف) شرایط علمی

۱. مقاله باید دارای اصالت و نوآوری (Original research)، تحلیلی و نتیجه‌کاوش‌های نویسنده یا نویسندگان باشد.
۲. در نگارش مقاله باید روش تحقیق علمی رعایت شود و از منابع معتبر و اصیل نیز استفاده شده باشد.
- توضیح: مقاله پس از دریافت، نخست در هیئت تحریریه بررسی و ارزیابی می‌شود و در صورت داشتن شرایط لازم، برای داوران ارسال می‌گردد. پس از وصول دیدگاه‌های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده، در هیئت تحریریه مطرح می‌شود و در صورت کسب امتیازات کافی و پذیرش آن، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.

ب) شرایط نگارش

۱. مقاله باید از جهت نگارش، ساختاری محکم و استوار داشته باشد و اصول فصاحت و بلاغت در آن رعایت شود.
۲. عنوان مقاله باید کوتاه و گویا باشد.
۳. نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی، نشانی محل کار و نشانی اینترنتی (Email) ذکر شود (ذکر شماره تلفن مسئول مکاتبات نیز لازم است).
۴. چکیده فارسی حداکثر پانزده سطر (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) باشد.
۵. کلیدواژه فارسی حداکثر شش کلمه باشد.
۶. مقاله باید دارای مقدمه روشن و دقیق باشد چنانکه خواننده را برای ورود به مبحث اصلی آماده سازد.
۷. بیان پیشینه تحقیق از شرایط مقاله است.
۸. در متن اصلی مقاله باید موضوع به‌طور روشن تحلیل شود.
۹. مقاله باید دارای نتیجه‌گیری دقیق باشد.
۱۰. چکیده انگلیسی حداکثر پانزده سطر (۱۵۰ تا ۲۰۰) کلمه باشد.
۱۱. کلیدواژه انگلیسی حداکثر پنج کلمه باشد.
۱۲. نام نویسنده و درجه علمی و محل کار به لاتین ذکر شود.
۱۳. ارجاعات متن باید داخل پرانتز به ترتیب نام نویسنده، سال و صفحه ذکر شود؛ مثال: (زرین کوب، ۱۳۷۲، ص. ۲۵۴) (Giddens, 2009, p. 14).
۱۴. منابع و مأخذ پایانی باید به ترتیب زیر ذکر شود:

الف: کتاب: نام خانوادگی (شهرت)، نام (سال انتشار). نام کتاب. نام مترجم یا مصحح، شهر محل نشر: نام ناشر.

ب: نشریه: نام خانوادگی (شهرت)، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره (شماره)، صفحات مقاله (۲۵-۴۵).

ج: مجموعه مقالات: نام خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله (۲۵-۴۵).

د: سایتهای اینترنتی: نام خانوادگی، نام (آخرین تاریخ). عنوان موضوع: نام و نشانی اینترنتی به صورت ایتالیک.

ه: لوح فشرده: نام خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان، نام لوح فشرده، محل نشر، نام ناشر

۱۵. مقاله باید حداکثر ۲۵ صفحه و هر صفحه در ۲۳ سطر تنظیم شود.

۱۶. مقاله باید از طریق سایت فصلنامه ارسال شود.

۱۷. اسامی خاص و اصطلاحات لاتین و ترکیبات خارجی بلافاصله پس از فارسی آن داخل پرانتز در متن مقاله ذکر شود.

۱۸. مقالات مستخرج از پایان‌نامه باید تأیید استاد راهنما را همراه داشته باشد.

۱۹. مقالات ارسالی به‌هیچ‌وجه برگردانده نمی‌شود.

۲۰. مقاله نباید در هیچ مجله یا همایشی ارائه شده باشد.

یادآوری: مجله در پذیرش یا نپذیرفتن مقاله همچنین ویراستاری آن آزاد است.

دریافت مقاله از طریق سایت فصلنامه انجام می‌گیرد.

یادآوری: مشخصات تمامی نویسندگان در بخش مورد نظر در سایت ذکر شود.

روابط خارجی

سال هفدهم - شماره دوم - پیاپی ۶۶ - تابستان ۱۴۰۴


- نگرش‌سنجی از نخبگان ایرانی نسبت به نقش‌آفرینی چین در ایران و جهان
غلامعلی چگنی‌زاده، لیلا آهار..... ۵
- پویایی‌های منطقه‌ای خاورمیانه و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا
۲۰۲۴-۲۰۰۸
مهدی انصاری، ارسلان قربانی شیخ‌نشین..... ۴۳
- تبیین مؤلفه‌ها و ابعاد عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا
مجید دهقانیان، ابراهیم رومینا، محمدرضا حافظ‌نیا، مصطفی قادری حاجت..... ۷۳
- سناریوهای سیاست خارجی ایران در نظم در حال گذار بین‌المللی
مهدی زاده‌علی، مهدی زیبایی، حاکم قاسمی..... ۱۰۳
- ضرورت‌ها و الزامات استراتژی ژئوپلی‌نومیک ایران در بستر سیاست
چندهمسایگی
فاطمه سلیمانی پورلک..... ۱۳۳
- بُعد سایبری جنگ ترکیبی و تحول مفهومی حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی:
مطالعه موردی دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران
عبدالحسین صفایی، فرشاد بخشی جلفان..... ۱۶۳
- شاخصه‌های تعیین‌کننده جنبش اخوان‌المسلمین در هدایت سیاست خارجی
دولت ترکیه در خاورمیانه
فاطمه محمدحسن، کیهان برزگر، مصطفی ملکی..... ۱۹۵
- «عمل‌گرایی اضطرار»: چهارچوبی برای فهم الگوی رفتاری ایران در مناقشات
منطقه‌ای
مصطفی نجفی، ولی گل محمدی، مسعود موسوی شفتائی، محسن اسلامی..... ۲۲۹

Attitude Survey of Iranian Elites towards China's Role in Iran and the World

Gholam Ali Chegnizadeh

Professor of International Relations, International Relations Department, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Email: chegnizadeh@yahoo.com

 0000-0003-0226-1522

Leila Ahar

Corresponding Author, PhD in International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Email: Leilaahar@yahoo.com

 0009-0000-6836-7384

Abstract

Within the framework of a social approach to foreign policy analysis, it is essential to recognize that the members of a society are not passive entities. Instead, they play an active role in interpreting social phenomena—such as their nation's foreign relations and international affairs—and in shaping the realities surrounding these issues. These constructed realities can become deeply ingrained in the collective consciousness, influencing outcomes like public judgments about relations with specific countries or expectations for foreign policy in particular domains. As a result, citizens' views and attitudes—especially those of societal elites—toward the role and presence of a foreign nation can significantly impact the formulation of their own country's foreign policy.

Using a descriptive-analytical approach, this article aims to address the following question: "What are the views of Iranian elites on China's role in Iran and globally across the domains of economics, socio-cultural affairs, and political-security matters?" Given China's significance in the foreign relations of the Islamic Republic of Iran, this research has two primary objectives: first, to assist policymakers in understanding elite perspectives on China, and second, to facilitate the development of a foreign policy toward China that prioritizes Iran's national interests.

Our hypothesis regarding the research question is that Iranian elites' views of China in the economic, socio-cultural, and political-security spheres are not uniform or situated at the same level. Instead, these attitudes vary depending on factors such as the sensitivity of each domain, China's performance within them, and Iranians' firsthand experiences and observations. To explore this hypothesis, we adopted an attitude-measurement method. A group of Iranian elites active in economics, media, and politics participated in an online questionnaire designed using a Likert-scale attitude-measurement format. The questionnaire was structured around the three domains—economic, socio-cultural, and political-security—and included items categorized under four key variables: performance, trust, importance, and opportunity. These variables were analyzed at both domestic and international levels to provide a comprehensive assessment of elite attitudes.

In this study, the “performance” variable refers to the realities as perceived by the respondents. Specifically, it includes their evaluations of China’s achievements to date in the economic, political, and social domains, as well as their projections of potential actions by China or Iran in the future. In contrast, the “trust” variable captures respondents’ expectations and perceptions of China’s role and presence—both as an external actor in Iran and on the global stage. Naturally, given the differing levels of sensitivity across these areas, elite expectations vary accordingly.

The “importance” variable examines the mutual standing of Iran and China in relation to one another. Considering Iran’s position within the international system, this variable evaluates whether, given China’s status, maintaining relations with China across the economic, social, and political domains is necessary and advantageous for Iran. Lastly, the “opportunity” variable focuses on the potential benefits that China’s presence in Iran and on the global stage may provide—both currently and in the future—to the Islamic Republic of Iran.

To comprehensively examine Iranian elites’ views of China, each of the four variables was analyzed across three domains: (1) economic, (2) cultural-social, and (3) political-security. Specific indicators were identified for each domain to ensure detailed analysis. In the economic domain, the indicators include goods, energy, technology, and the Belt and Road Initiative. In the cultural-social domain, the indicators encompass tourism, academic exchanges, and culture and the arts. In the political-security domain, the indicators focus on the region, international organizations, and major powers. The analysis was conducted at both domestic and international levels.

A clear and accurate understanding of China is essential for aligning our expectations with the realities of its capabilities. In other words, this understanding helps us balance what China can realistically achieve in its relations with us—guided by its own national interests—against what we anticipate from it. This requires distinguishing between the various domains in which China operates within the international system. Economically, China is now one of the leading actors in the global economy. However, in the military, political, and cultural spheres, it continues to work toward strengthening its position. By acknowledging these distinctions, we can tailor our relations with China in the economic, political-security, and cultural-social domains to meet their unique demands and requirements.

In today’s high-risk, opportunity-driven, and transitional world, understanding the actors capable of reshaping the international order and transforming the global political landscape is crucial for Iran’s foreign policy decision-making—particularly as Iran remains a vocal critic of the existing international system. In recent years, the Islamic Republic of Iran has shown significant alignment with China’s revisionist ambitions on the global stage through a strategic partnership. China has recently demonstrated its ability to shift the balance of power and assume a critical and constructive role within the international order. For Iran—an Asian nation seeking to challenge the status quo—this development is perceived as a strategic opportunity. However, the social dimension of this relationship deserves special attention. In this regard, all relevant social factors, including public and elite opinions in both countries, should be considered crucial areas of study. On one hand, the Islamic Republic of Iran must carefully analyze the behaviors and strategic actions of key actors in the emerging international order. On the other hand, it must depend on the resources and political will of both its elites and the broader public to craft a strategy that aligns with its current standing and its aspirations for the future.

In general, there appears to be a sense of pessimism toward China within Iranian society. While this perception lacks robust academic support, it seems to be a widely

held belief among a significant portion of the Iranian population. One of the objectives of this study, therefore, is to assess the extent of both pessimism and optimism toward China among Iranian elites, using four variables: “performance,” “trust,” “importance,” and “opportunity.”

Extensive foreign relations with China, as a major global power, could provide Iran with numerous advantageous opportunities. However, it is important not to overlook the possibility that negative views of China among the Iranian public could limit foreign policy options. The objection raised by some sectors of Iranian society regarding the 25-year agreement between Iran and China is a case in point. As a result, Iranian policymakers must remain sensitive to societal concerns about China and, by emphasizing the potential benefits of deeper relations with China, help clarify to both elites and the public the advantages such a partnership could bring to Iran’s national interests.

The conclusion of this article offers practical recommendations for shaping the Islamic Republic of Iran’s foreign policy toward China across the economic, cultural-social, and political-security domains. To bridge elite perspectives with policymaking decisions, we have utilized the concept of national interests. This concept serves as a link between elites—who represent Iranian society—and foreign policy decision-makers. “National interests” is both a term familiar to elites and a valuable tool for policymakers, as it can be seamlessly integrated into the process of foreign policy formulation.


We argue that a key prerequisite for effective policymaking and the regulation of foreign relations—particularly in managing relations with a major power like China—is to focus on the criterion of national interests. Our goal is to present the insights derived from elite perspectives within the framework of “national interests,” using the language of international relations.

Keywords: Iranian elites, Performance, Trust, Importance, Opportunity, National interests

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.




 10.22034/fr.2025.461076.1537

نگرش سنجی از نخبگان ایرانی نسبت به نقش آفرینی چین در ایران و جهان

غلامعلی چگنی زاده

دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: chegnizadeh@yahoo.com

 0000-0003-0226-1522

لیلا آهار

نویسنده مسئول، دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: Leilaahar@yahoo.com

 0009-0000-6836-7384

چکیده

در چهارچوب یک رویکرد اجتماعی به تحلیل سیاست خارجی باید گفت که افراد ساکن در یک اجتماع موجودیت‌های منفعل نیستند؛ بلکه آن‌ها سهم بسیاری در شناخت پدیده‌های اجتماعی و ساخته شدن واقعیتی مرتبط با آن‌ها دارند. واقعیت‌هایی که می‌توانند در ذهنیت ساکنان جامعه تثبیت شود و پیامدهایی را به دنبال داشته باشند. از این‌رو، دیدگاه و نگرش شهروندان یک جامعه و به‌طور خاص نخبگان آن، نسبت به نقش آفرینی و حضور یک کشور خارجی می‌تواند در روند تدوین سیاست خارجی کشورشان تأثیرگذار باشد. این مقاله با یک رویکرد توصیفی-تحلیلی درصدد است تا به این پرسش پاسخ دهد که «دیدگاه نخبگان ایرانی در مورد نقش آفرینی چین در ایران و جهان در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی چیست؟» فرضیه ما در مورد پرسش مقاله این بود که «نگاه نخبگان ایرانی نسبت به چین در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی مشابه و در یک سطح نیست؛ بلکه نگرش نخبگان با توجه به عواملی چون میزان حساسیت هریک از این سه حوزه، نحوه عملکرد چین در هر یک از آن‌ها و تجربه و مشاهدات عینی ایرانیان، متفاوت خواهد بود.» ما برای پاسخ به پرسش مقاله از روش نگرش‌سنجی کمک گرفته‌ایم؛ به این منظور در این پژوهش، جمعی از نخبگان ایرانی در حوزه‌های اقتصاد، رسانه و سیاست به سؤالات پرسش‌نامه‌ای آنلاین و بسته به سبک نگرش‌سنجی لیکرت پاسخ داده‌اند؛ سؤالات پرسش‌نامه به تفکیک در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی طراحی شده است. برای بررسی کامل نگرش نخبگان، سؤالات پرسش‌نامه ذیل چهار متغیر (عملکرد، اعتماد، اهمیت، فرصت) و در دو سطح داخلی و بین‌المللی تنظیم شده است. تحلیل حاصل از یافته‌های پژوهش از طرفی کمکی خواهد بود برای آشنایی سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی ایران با افکار نخبگان در مورد چین و از طرف دیگر زمینه تدوین سیاست خارجی کارآمدی را با محوریت منافع ملی ایران در مورد چین فراهم خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: نخبگان ایرانی، عملکرد، اعتماد، اهمیت، فرصت، منافع ملی

مقدمه و بیان مسئله

مطالعه ما بر مبنای این رویکرد تنظیم شده است که امر تدوین سیاست خارجی می‌تواند یک برساخته اجتماعی و به عبارت دقیق‌تر یک فرایند بین‌ذهنی باشد. چنانچه امر شناخت امور بین‌المللی و ساخته شدن واقعیت مرتبط با آن را اجتماعی بدانیم چند نکته در تدوین سیاست خارجی مورد توجه قرار خواهد گرفت؛ نکته اول این‌که، در جهان امروز در تدوین سیاست خارجی باید برای نقش شهروندان و افکار عمومی اهمیت ویژه‌ای قائل شد. این موضوع در عرصه داخلی باعث جلب اعتماد و توجه شهروندان نسبت به دولت شده و در عرصه بین‌المللی نیز به جهت برخورداری دولت از پشتوانه حمایت افکار عمومی تأثیرگذاری سیاست‌های طراحی شده را به مراتب افزایش می‌دهد. نکته دوم این‌که، اجتماعی و بین‌ذهنی بودن فهم از روابط خارجی کشور باعث می‌شود که امر تدوین سیاست خارجی پویا باشد. به این معنا که، با توجه به عملکردها، کنش‌ها و اقدامات بازیگران بین‌المللی شناخت شهروندان از آن‌ها می‌تواند دستخوش تغییر شود. بنابراین دست‌اندرکاران تنظیم سیاست‌گذاری خارجی کشور می‌بایست در ارتباط مداوم و مستمر با افکار عمومی جامعه و به خصوص نخبگان آن باشند. نکته سوم این‌که، امروزه ملاحظه دغدغه‌ها و علایق عمومی به امری کلیدی در نظام حکمرانی تبدیل شده است؛ به طوری که نمی‌توان جامعه را به دو گروه خردمندان و توده مردم بی‌کفایت تقسیم کرد؛ بنابراین تدوین و تنظیم هر سیاستی می‌بایست نتیجه مراجعه به جامعه باشد. از سوی دیگر، تقسیم‌بندی دوگانه سیاست داخلی و سیاست خارجی به شکل دو حوزه مجزا در جهان امروزی با چالش مواجه شده است. در شرایطی که سیاست به معنای سنتی از تصمیم‌گیری عمودی به تصمیم‌گیری افقی و مبتنی بر توجه به متغیرهای داخلی تغییر کرده است و سیاست داخلی و خارجی درهم‌تنیده شده‌اند، پرواضح است که هر یک از این دو عرصه به شکل سیال و درهم‌تنیده بر یکدیگر اثرگذار هستند.

در جهان پرمخاطره و در عین حال فرصت‌محور و در حال گذار کنونی، فهم بازیگرانی که امکان تغییر نظم و نظام بین‌الملل را دارند و می‌توانند صحنه بازی در سیاست بین‌الملل را دگرگون کنند، برای حوزه سیاست‌گذاری خارجی ایران، به‌عنوان کشوری که ناقد نظم بین‌المللی موجود است، امری ضروری است. جمهوری اسلامی ایران در سال‌های گذشته در قالب مشارکت راهبردی، هم‌سویی قابل توجهی با پروژه تجدیدنظرطلبی چین در عرصه نظام بین‌المللی داشته است. چین در سال‌های اخیر نشان داده توانمندی تغییر شرایط توزیع قدرت و ایفای نقش کلیدی و سازنده در نظم

بین‌المللی را دارد و این توانمندی برای ایران به‌عنوان یکی از کشورهای خواستار تغییر وضع موجود در آسیا، به‌عنوان یک فرصت دیده شده است (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۴۰۳؛ ترکی و شریعتی، ۱۴۰۲)؛ اما نکته مهم، توجه به جنبه اجتماعی این رابطه است؛ جمهوری اسلامی ایران بایستی از طرفی، با شناخت دقیق رفتارها و کنش‌های راهبردی بازیگران کلیدی نظم و نظام پیش‌رو و از طرف دیگر، با اتکا به مقدرات و خواست سیاسی نخبگانی و عمومی، استراتژی مختص به جایگاه کنونی و مطلوب خود را تدوین کند؛ ضرورت توجه به نظرسنجی در امر سیاست‌گذاری داخلی و خارجی و به خصوص انجام پژوهشی با محوریت نگرش نخبگان را در قالب ذکر دو نکته بیشتر تشریح می‌کنیم؛

نکته اول، ضرورت شناخت صحیح از چین به‌عنوان یک بازیگر در عرصه نظام بین‌الملل: مسئله شناخت صحیح از چین از این جهت حائز اهمیت است که باعث می‌شود تا انتظارات ما از چین در چهارچوب واقعیت‌های موجود شکل بگیرد. به عبارت بهتر، این شناخت باید به ما کمک کند تا میان آنچه که در عمل چین در روابط با ما بنا به منافع و مصالح ملی خود، قادر به انجام است با آنچه که ما از چین انتظار داریم توازن برقرار نماییم. این به معنای تفکیک قائل شدن میان عرصه‌های مختلف بازیگری چین در نظام بین‌الملل است. در بُعد اقتصادی، چین امروز یکی از کنشگران اصلی حوزه اقتصاد بین‌الملل است؛ اما در ابعاد نظامی، سیاسی و فرهنگی، چین هنوز در تلاش برای ارتقای جایگاه خویش است؛ بنابراین، با در نظر گرفتن تفکیک مذکور، روابط ما با چین در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی-امنیتی و فرهنگی-اجتماعی با الزامات متفاوتی همراه خواهد بود.

دستیابی به منافع ملی ما اقتضا می‌کند که با در نظر گرفتن شناختی صحیح و به‌روز نسبت به چین، اقدام به سیاست‌گذاری در روابط با این کشور نماییم. ظهور چین، به‌ویژه از زمان رشد اقتصادی آن از سال ۱۹۸۹ به بعد، منجر به نقش آفرینی این کشور به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و جهانی شد که منفعی در حال گسترش در سراسر جهان دارد. چین هم‌زمان با افزایش قدرت، از سیاست خارجی خود برای پیشبرد منافعش در قاره‌های مختلف جهان استفاده کرده است. رویکرد کلی چین مبتنی بر تعامل بیشتر با بقیه جهان است. رشد اقتصادی چین و متعاقباً وابستگی آن به واردات منابع اولیه، به گسترش منافع ملی چین در فراتر از مرزهای سرزمینی آن و تعامل بیشتر با اروپا، آفریقا، آمریکای لاتین، استرالیا و خاورمیانه منجر شد. در حال حاضر چین توانسته است خود را به یک قدرت جهانی با منافع سیاسی، اقتصادی و حتی

استراتژیک بسیار فراتر از پیرامون خود تبدیل کند (Benvenuti & others, 2022). خط‌مشی چینی‌ها برای قدرت‌یابی در جهان امروز الگوی پرهیز از تنش، استفاده از قدرت نرم، پذیرش مسئولیت‌های بین‌المللی و تقویت اعتبار بین‌المللی است. چینی‌ها در حوزه‌های اقتصادی به دلیل برخورداری از جایگاه برتر، بیشتر تمایل به ریسک کردن و به چالش کشیدن رقبای خود را دارند؛ اما در زمینه‌های سیاسی-امنیتی و مسائل فرهنگی-اجتماعی، به‌خصوص در مناطقی فراتر از مرزهای خود و در سطح بین‌المللی سعی می‌کنند رویکردی کمتر تنش‌آمیز داشته باشند و وجهه بین‌المللی خود را حفظ نمایند.

نکته دوم، ضرورت معرفی صحیح چین به جامعه ایرانی: به نظر می‌رسد که به‌طور عام نوعی بدبینی نسبت به چین در میان جامعه ایرانی وجود داشته باشد. البته این ادعا مستند به پژوهش‌های معتبر و علمی نیست. اما گویی باوری است که در میان بخش بزرگی از جامعه ایرانیان وجود دارد. یکی از اهداف پژوهش حاضر نیز بررسی میزان بدبینی و خوش‌بینی نسبت به چین در میان نخبگان ایرانی است؛ با کمک گرفتن از چهار متغیر «عملکرد»، «اعتماد»، «اهمیت» و «فرصت». روابط خارجی گسترده با چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ می‌تواند گزینه‌های مطلوب و زیادی را پیش‌روی ایران قرار دهد؛ اما نباید از این نکته غافل شد که نگاه نامطلوب اجتماع ایرانی به چین می‌تواند منجر به ایجاد محدودیت برای سیاست خارجی شود. اعتراض بخشی از جامعه ایران نسبت به انعقاد قرارداد ۲۵ ساله میان ایران و چین شاهدی بر این مدعا است (هونگدا، زرین نجف‌آباد، ۱۴۰۳). از این‌رو، سیاست‌گذار ایرانی می‌بایست نسبت به نگرانی‌های جامعه خود نسبت به چین حساس باشد و با نشان دادن ظرفیت‌ها و قابلیت‌های توسعه روابط با این کشور، عایدات حاصل از این رابطه برای منافع ملی ایران را برای نخبگان و شهروندان خود تشریح نماید.

۱. چهارچوب نظری

چهارچوب نظری این مقاله برگرفته شده از مبحث ساخته شدن معنا در محیط اجتماعی از رویکرد سازه‌نگاری است که در مقدمه به آن اشاره شد؛ به همراه رویکردهایی در تحلیل سیاست خارجی که به اهمیت تأثیرگذاری افکار عمومی و گروه‌های اجتماعی (با تأکید بر نخبگان و کارشناسان) در تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌پردازند. در چهارچوب نگاه سازه‌نگارانه به پدیده‌های اجتماعی باید توجهی ویژه نسبت به سهم انسان در شناخت و ساخت واقعیت‌های اجتماعی داشت. در این

معنا «واقعیت ساخته و پرداخته جامعه است» (برگر و لوکمان، ۱۳۹۴: ۷). اگر بخواهیم از این نگرش برای تحلیل سیاست خارجی کمک بگیریم باید گفت که افراد ساکن در یک اجتماع موجودیت‌های منفعل نیستند بلکه آن‌ها سهم بسیاری در شناخت پدیده‌های اجتماعی (از جمله درک و فهم روابط خارجی کشور خود و امور بین‌المللی) و ساخته شدن واقعیتی مرتبط با آن‌ها دارند. واقعیت‌هایی که می‌توانند در ذهنیت ساکنان جامعه تثبیت شود و پیامدهایی مانند قضاوت‌ها راجع به روابط خارجی با یک کشور خاص یا انتظارات از سیاست‌گذاری خارجی در یک حوزه خاص را به دنبال داشته باشند. از این‌رو، دیدگاه و نگرش شهروندان یک جامعه و به‌طور خاص نخبگان آن، نسبت به نقش آفرینی و حضور یک کشور خارجی می‌تواند در روند تدوین سیاست خارجی کشورشان تأثیرگذار باشد.

اغلب آثار مطالعات تحلیل سیاست خارجی به مسئله تأثیر افکار عمومی، کارشناسان و نخبگان فکری بر سیاست خارجی پرداخته‌اند. چنانچه مشیرزاده به نقل از برخی آن‌ها می‌نویسد: «هر تصمیم سیاست خارجی در زمینه خاص داخلی صورت می‌گیرد» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۳۳). آران و آلدن اشاره می‌کنند که «افکار عمومی اصطلاح گسترده‌ای است که توده‌های مردم، گروه‌های آگاه و فعال جامعه و گروه‌های لابی و ذی‌نفوذ متعدد را شامل می‌گردد». در مورد موضوع نقش آفرینی چین در ایران و جهان، از آنجایی که رویکرد ما بررسی تخصصی حضور چین و ارائه رهنمود به تصمیم‌گیران سیاست خارجی است؛ از این‌رو، توجه ما به آرا و نظرات نخبگان است. به‌طور معمول در ایران، چین به‌عنوان بازیگری اقتصادی شناخته می‌شود و باورهای شهروندان ایرانی نسبت به چین بیشتر حول محور مسائل اقتصادی است و شناخت ایرانیان از چین در حوزه‌های سیاسی-امنیتی و فرهنگی-اجتماعی به مراتب کمتر است. به دلیل فقدان شناخت کافی بود که ما در این پژوهش به نخبگان علمی، اقتصادی و رسانه‌ای مراجعه کردیم تا بتوانیم به نتایج دقیق‌تری درباره چین دست پیدا کنیم. واژه نخبه در معنی وسیع، شامل «گروهی از افراد است که در هر جامعه دارای مقام‌های برجسته‌ای هستند» و در معنی خاص عبارت است از «هر گروهی از افراد که در یک زمینه مشخص برجسته باشند» (آقابخی و افشاری راد، ۱۳۸۶: ۲۱۲). به گمان ما نخبگان علمی و دانشگاهی در جایگاهی قرار دارند که می‌توانند فاصله میان افکار عمومی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را پر کنند. آن‌ها می‌توانند میان تعریف افکار عمومی از منافع ملی ایران در ارتباط با چین و تعریف دستگاه رسمی سیاست خارجی هماهنگی ایجاد کنند. مون و پاکن اشاره می‌کنند که نخبگان یا کارشناسان به جهت

دانش تخصصی خود در امر تدوین سیاست خارجی از قدرت ترغیب برخوردار هستند، به نوشته ایشان: کارشناسان بر اثر دانش معتبر خود از سرمایه‌ای نمادی برخوردار هستند که از آن برای ترویج عقاید خود بین رهبران سیاسی استفاده می‌کنند. از طرف دیگر، جامعه آن‌ها را صاحبان ممتاز دانش تخصصی و کارشناسی می‌شناسد و این امر به آن‌ها نوعی مرجعیت فکری می‌بخشد. این موقعیت آن‌ها را قادر می‌سازد که نه تنها اطلاعات در اختیار دولت‌ها قرار دهند بلکه به شکل‌گیری قالب شناختی‌گزینش و تفسیر اطلاعات نیز کمک کنند.

۲. روش‌شناسی

ما در این پژوهش تلاش کرده‌ایم تا با استفاده از چهار متغیر «عملکرد»، «اعتماد»، «اهمیت» و «فرصت»، نگرش جمعی از نخبگان ایرانی را نسبت به حضور و نقش‌آفرینی چین مورد کنکاش قرار دهیم. استفاده از این متغیرها برگرفته شده از رویکردی روشی و نظری است برای ارزیابی و پیمایش رضایت شهروندان از کمیت و کیفیت خدمات شهری و به‌طور خاص مقاله‌ای با عنوان «پیمایش‌های رضایت شهروندان به کمک تحلیل اهمیت/عملکرد» اثر وان رایزن و ایرواهر. البته ما به فراخور موضوع پژوهش خود، دو متغیر اعتماد و فرصت را نیز به رویکرد نظری خود افزوده‌ایم و این متغیرها را بر اساس زمینه مطالعاتی خود تعریف کرده‌ایم.

در این پژوهش متغیر «عملکرد»، متوجه واقعیت‌های مشاهده شده از منظر پاسخ‌دهندگان است. به این معنا که رویکرد این متغیر متوجه ارزیابی پاسخ‌دهندگان است از آنچه تاکنون توسط چین در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی انجام گرفته است به همراه برآورد آن‌ها از آنچه که در آینده توسط چین یا ایران در عرصه واقعیت می‌تواند انجام گیرد؛ اما متغیر «اعتماد»، متوجه انتظارات و تصورات پاسخ‌دهندگان از نقش‌آفرینی و حضور بازیگری به نام چین در ایران و جهان است. البته با توجه به درجه حساسیت متفاوت هر کدام از حوزه‌های مطالعاتی خواهیم دید که انتظارات نخبگان نیز متفاوت خواهد بود. متغیر «اهمیت»، متوجه جایگاه متقابل ایران و چین برای یکدیگر است. در اینجا با عنایت به وضعیت ایران در نظام بین‌الملل، متغیر «اهمیت» به دنبال این است که با توجه به جایگاه چین، آیا می‌توان ضرورتی برای رابطه با آن در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در نظر گرفت و آیا این رابطه مزایایی برای ایران خواهد داشت. سرانجام متغیر «فرصت»، متوجه ظرفیت‌هایی است که حضور چین در ایران و جهان می‌تواند برای اکنون و در آینده برای ایران

داشته باشد. برای این که بتوانیم به طور جزئی و مشخص نظر نخبگان ایرانی را درباره چین بررسی کنیم هر کدام از چهار متغیر مذکور را در سه حوزه «اقتصادی»، «فرهنگی- اجتماعی» و «سیاسی- امنیتی» مورد مطالعه قرار داده‌ایم. برای هر کدام از سه حوزه یاد شده، شاخص‌هایی به شرح جدول زیر در نظر گرفته شده است. سطوح تحلیل نیز شامل دو بُعد داخلی و بین‌المللی بوده است.

جدول ۱: محورهای مطالعاتی

سطوح تحلیل	شاخص‌های محورهای مطالعاتی	محورهای مطالعه نقش آفرینی چین
داخلی، بین‌المللی	کالا	اقتصادی
داخلی، بین‌المللی	انرژی	
داخلی، بین‌المللی	فناوری	
بین‌المللی	کمربند راه	
داخلی	توریسم	فرهنگی- اجتماعی
داخلی	تبادلات علمی	
داخلی	فرهنگ و هنر	
داخلی، بین‌المللی	منطقه	سیاسی- امنیتی
داخلی، بین‌المللی	سازمان‌های بین‌المللی	
داخلی، بین‌المللی	قدرت‌های بزرگ	

برای انجام پژوهش، پرسش‌نامه‌ای بسته و آنلاین به سبک نگرش‌سنجی لیکرت تنظیم شد. به دلیل آن که انتخاب نوع نمونه‌گیری به عواملی نظیر ماهیت مسئله تحقیق و سطح دقت مطلوب در نمونه‌بستگی دارد (واس، ۱۳۸۹: ۶۸) و ما به دنبال ثبت نگرش کسانی بودیم که نسبت به موضوع تحقیق از آگاهی مطلوب و تخصصی، بیشتر از مردم عادی، برخوردار باشند؛ بنابراین از روش نمونه‌گیری غیرتصادفی استفاده کردیم. نمونه‌گیری غیرتصادفی انواع متعددی دارد که یکی از آن‌ها «نمونه‌گیری تعدمی»^۱ است.

در این روش نمونه‌گیری، محقق بر اساس مقصود و بر پایه قضاوت خود موردهایی را انتخاب می‌کند که برای اجرای تحقیق مناسب باشند (سنجایی، ۱۳۸۷: ۲۰۸).

با عنایت به این موضوع، تعداد پرسش‌نامه‌ها محدود در نظر گرفته شد و برای تکمیل آن‌ها به دانشگاهیان و کارشناسان مراکز مطالعاتی و رسانه‌ای که نسبت به مسائل سیاست بین‌الملل، چین و ایران تسلط داشتند مراجعه شد. قصد بر این بود که با تعداد ۲۵۰ پرسش‌نامه کار تحلیل صورت گیرد؛ اما با در نظر گرفتن احتمال پرسش‌نامه‌هایی که بازگردانده نمی‌شوند ۳۲۰ نسخه پرسش‌نامه توزیع گردید و ۳۰۱ نسخه بازگردانده شد. به جهت افزایش ضریب اطمینان از داده‌های گردآوری شده از تمام ۳۰۱ نسخه بازگردانده شده برای انجام تحلیل‌های آماری استفاده گردید. در مورد ویژگی‌های کلی شرکت‌کنندگان باید اشاره کرد که از نظر جنسیت، مردان ۸۲ درصد و زنان ۱۸ درصد را به خود اختصاص داده‌اند. از نظر میزان تحصیلات، ۳۶/۵ درصد پاسخ‌دهندگان دارای تحصیلات دکتری، ۳۷ درصد کارشناسی ارشد و ۲۳/۵ درصد کارشناسی هستند. در بین نخبگان مورد مطالعه ۴۴ درصد حوزه فعالیتشان دانشگاهی و علمی است؛ ۲۸ درصد اقتصادی و تجاری و ۲۰ درصد مربوط به رسانه‌های رسمی هستند، همچنین ۸ درصد متولی امور رسانه‌های غیر رسمی‌اند.

۳. توصیف و مرور یافته‌های نگرش‌سنجی

ما در این قسمت، یافته‌های حاصل از نگرش‌سنجی را به صورت درصد و به ترتیب چهار متغیر «عملکرد»، «اعتماد»، «اهمیت» و «فرصت» را بر اساس حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی مرور خواهیم کرد.

۳-۱. متغیر عملکرد

طبق جدول ارائه شده در روش پژوهش، در این قسمت یافته‌های مربوط به متغیر عملکرد را به ترتیب در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی مرور خواهیم کرد.

۳-۱-۱. حوزه اقتصادی

جدول ۲: متغیر عملکرد در حوزه اقتصادی

چین اصلی‌ترین تأمین‌کننده نیازهای اقتصادی ایران است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۴	۱۶	۲۹	۲۹	۲۲
اجماعی جهانی در خصوص اهمیت چین در تجارت بین‌الملل وجود دارد.				

کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۳	۷	۲۲	۲۹	۳۹
شرکت‌های چینی تمایل جدی برای نقش آفرینی مهم در توسعه بخش نفت و گاز ایران نداشته‌اند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۴	۲۰	۲۲	۲۴	۲۰
چین در حال حاضر نقشی کلیدی را در بخش نفت و گاز در جهان ایفا می‌کند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۱	۲۶	۳۵	۱۹	۹
رشد قابل قبول چین در فناوری‌های نوین، برندهای چینی را به رقبای اصلی برندهای غربی و آمریکایی در بازار کالاهای دیجیتال ایران تبدیل کرده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۰	۱۰	۲۱	۳۹	۲۰
شرکت‌های چینی در دستیابی و استفاده از فناوری‌های نوین به یک واقعیت غیر قابل انکار در بازار اقتصادی تبدیل شده‌اند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۳	۱۱	۲۰	۳۸	۲۸
ابتکار کمربند-راه با هدف توسعه صادرات کالا و خدمات چین و واردات نیازهای این کشور طراحی شده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۶	۹	۲۲	۳۴	۲۹

۳-۱-۲. حوزه فرهنگی - اجتماعی

جدول ۳: متغیر عملکرد در حوزه فرهنگی - اجتماعی

انتخاب ایران به‌عنوان مقصد توریستی جاذبه کمی برای چینی‌ها دارد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۸	۲۴	۲۰	۲۲	۱۶
ارتباطات علمی ایران با چین طی سال‌های گذشته رو به رشد بوده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۸	۱۶	۳۴	۲۷	۱۵
فرهنگ، ادبیات، هنر و فلسفه چینی در حال پیدا کردن مخاطب در جامعه ایرانی است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۲	۲۵	۳۱	۱۴	۸

۳-۱-۳. حوزه سیاسی - امنیتی

جدول ۴: متغیر عملکرد در حوزه سیاسی - امنیتی

چین هماهنگی جدی با دستور کار سیاسی و امنیتی ایران در منطقه ندارد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۰	۱۴	۲۲	۳۱	۲۳
چین در ایفای نقش سیاسی - امنیتی خود در خاورمیانه دچار تردید است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۳	۲۱	۲۰	۲۰	۱۶
حمایت چین از ایران در نهادهای و سازمان‌های بین‌المللی منجر به نتایج مثبتی برای ایران شده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۲	۱۷	۳۲	۱۹	۱۰
تأثیرگذاری چین در تصمیم‌گیری سازمان‌های بین‌المللی غیرقابل انکار است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۱	۱۷	۲۲	۲۱	۱۹
ایران می‌تواند در رقابت چین و آمریکا نقش مهمی را بر عهده داشته باشد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۲	۱۷	۳۲	۱۹	۱۰
چین خود را به‌عنوان رقیبی جدی برای آمریکا در فضای بین‌الملل مطرح کرده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۳	۷	۱۵	۳۰	۴۵

۳-۲. متغیر اعتماد

طبق جدول ارائه شده در روش پژوهش، در این قسمت یافته‌های مربوط به متغیر اعتماد را به ترتیب در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - امنیتی مرور خواهیم کرد.

۳-۲-۱. حوزه اقتصادی

جدول ۵: متغیر اعتماد در حوزه اقتصادی

چین در تأمین نیازهای اقتصادی ایران شریک قابل اعتمادی است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق

۲	۱۶	۳۰	۲۸	۲۴
بازارهای بین‌المللی ناگزیر از پذیرش چین به‌عنوان واقعیتی مهم در جریان روزمره اقتصادی هستند.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۲	۳۲	۱۱	۷	۴۸
تغییر نگرش سیاسی چینی‌ها نسبت به ایران زمینه مساعد برای مشارکت فعال و همه‌جانبه آن را در توسعه سرمایه‌گذاری و فناوری بخش نفت و گاز ایران فراهم می‌کند.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۱۰	۲۴	۳۶	۱۹	۱۱
در سطح بین‌المللی، شرکت‌های چینی سرمایه‌گذاران و شرکای قابل اعتمادی در بخش نفت و گاز هستند.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۲۷	۱۲	۳۰	۲۹	۲
کیفیت و کارآمدی محصولات دیجیتالی شرکت‌های چینی رضایت بازار ایران را به همراه داشته است.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۱۵	۲۳	۳۲	۲۲	۸
عدم توان چین در جذب نخبگان بین‌المللی منجر به عقب‌ماندگی این کشور در حوزه فناوری‌های نوین شده است.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۳۳	۱۰	۱۸	۳۰	۹
هدف چین از ابتکار کمربند - راه، توسعه نفوذ و قدرت نرم خویش است.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۲	۳۱	۱۴	۴	۴۹

۳-۲-۲. حوزه فرهنگی - اجتماعی

جدول ۶: متغیر اعتماد در حوزه فرهنگی - اجتماعی

صنعت گردشگری ایران با توریست‌های چینی مشکلات کمتری نسبت به توریست‌های غربی خواهد داشت.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۲۱	۲۱	۲۳	۱۹	۱۶
نظام آموزشی و دانشگاهی چین می‌تواند نقش مثبتی در رفع موانع علمی و آموزشی ایران داشته باشد.				
کاملاً مخالف	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف

۹	۲۹	۲۸	۱۸	۱۶
از گسترش فرهنگ، هنر و فلسفه چینی در ایران ترسی ندارم.				
کاملاً موافق	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۱۹	۲۷	۱۹	۱۶	۱۹

۳-۲-۳. حوزه سیاسی - امنیتی

جدول ۷: متغیر اعتماد در حوزه سیاسی - امنیتی

فعال شدن چین در خاورمیانه دستیابی ایران به اهداف و منافعش را با مانع مواجه می‌سازد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۱	۲۴	۲۹	۱۸	۱۸
ماهیت منافع چین در منطقه خاورمیانه، حمایت این کشور از صلح و ثبات منطقه‌ای را به دنبال دارد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۵	۱۵	۲۷	۲۴	۱۹
در سازمان‌های بین‌المللی، چینی‌ها در قبال ایران رفتار مشخص و ثابتی ندارند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۰	۱۲	۲۳	۲۲	۳۳
چین از نقش خود در شورای امنیت سازمان ملل متحد برای برقراری صلح و ثبات جهانی بهره می‌برد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۶	۱۲	۲۷	۳۰	۲۵
ضرورت‌های شکل دهنده به رابطه ایران و چین - فارغ از وضعیت رابطه ایران و غرب - واجد ارزش و اهمیت است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۰	۱۲	۲۳	۲۲	۳۳
نگاه چین به نظم آینده بین‌المللی نگاهی عادلانه است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۶	۳۱	۲۸	۹	۶

۳-۳. متغیر اهمیت

طبق جدول ارائه شده در روش پژوهش، در این قسمت یافته‌های مربوط به متغیر اهمیت را به ترتیب در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - امنیتی مرور خواهیم کرد.

۳-۳-۱. حوزه اقتصادی

جدول شماره ۸: متغیر اهمیت در حوزه اقتصادی

در نبود گزینه‌های بدیل، کالای چینی برآورنده انتظارات من است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۰	۲۲	۲۷	۲۲	۹
در حال حاضر چین عاملی مهم در بازتولید اقتصاد بین‌الملل است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۴	۶	۱۸	۳۱	۴۱
عدم تمایل شرکت‌های غربی به مشارکت فعال و درازمدت در اقتصاد ایران، همکاری با چین را به امری ضروری برای توسعه بخش نفت و گاز ایران تبدیل می‌کند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۰	۱۵	۳۰	۲۷	۱۸
جریان تجارت نفت و گاز در جهان نیاز به حضور مؤثر چین دارد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۳	۲۴	۳۱	۲۲	۱۰
حضور برندهای چینی برای تنوع بازار فناوری دیجیتال در ایران ضروری است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۸	۱۰	۳۳	۳۱	۱۸
حضور چین در عرصه فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی جدید برای آینده توسعه این فناوری ضروری است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۷	۹	۳۱	۳۱	۲۲
اتصال و توسعه همکاری‌های اقتصادی و مردمی کشورها در ابتکار کمربند راه زمینه‌ساز استقرار نظم نوین بین‌المللی است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۹	۱۳	۳۶	۲۶	۱۶

۳-۳-۲. حوزه فرهنگی و اجتماعی

جدول ۹: متغیر اهمیت در حوزه فرهنگی - اجتماعی

سازگاری فرهنگ اجتماعی ایران و چین موجب توسعه گردشگری چینی‌ها در ایران می‌شود.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۴	۲۲	۲۲	۲۵	۱۷
چین در حال تبدیل شدن به قطب اصلی تولید دانش در جهان است.				

کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۵	۲۱	۳۱	۲۱	۱۲
ذخیره‌های فرهنگی دو تمدن ایرانی و چینی منجر به فعال شدن حس تعلق و همکاری در روابط دو کشور می‌شود.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۴	۱۷	۲۹	۱۸	۱۲

۳-۳-۳. حوزه سیاسی - امنیتی

جدول ۱۰: متغیر اهمیت در حوزه سیاسی - امنیتی

پیشبرد منافع ایران در منطقه در گرو همکاری با قدرت بزرگی مانند چین است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۲۱	۱۸	۲۸	۲۱	۱۲
حضور چین در خاورمیانه می‌تواند توازن استراتژیک این کشور با آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۷	۸	۲۶	۳۹	۲۰
چین می‌تواند نقش مهمی در حمایت از ایران در شورای امنیت در مواقع اعمال فشار آمریکا داشته باشد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۵	۱۳	۲۱	۳۱	۲۰
حضور چین در سازمان‌های بین‌المللی نشان از اهمیت رو به رشد این کشور است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۴	۷	۲۰	۳۹	۳۰
توجه به ظرفیت‌های سیاسی - امنیتی بین‌المللی چین برای ایران مهم است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۵	۱۳	۲۱	۳۱	۲۰
چین مانع از تحمیل اراده غرب و آمریکا بر روابط و مناسبات بین‌المللی شده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۹	۲۳	۳۰	۲۰	۸

۳-۴. متغیر فرصت

طبق جدول ارائه شده در روش پژوهش، در این قسمت یافته‌های مربوط به متغیر فرصت را به ترتیب در سه حوزه اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - امنیتی مرور خواهیم کرد.

۳-۴-۱. حوزه اقتصاد

جدول ۱۱: متغیر فرصت و حوزه اقتصادی

گسترش روابط تجاری با چین فرصت‌های بیشتری را برای توسعه اقتصادی ایران فراهم خواهد کرد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۳	۱۴	۲۳	۲۶	۲۴
همکاری اقتصادی چین با کشورهای مختلف (توسعه‌یافته و در حال توسعه) یک ضرورت است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۹	۷	۲۶	۳۱	۲۷
روند رو به رشد و نیازمندی چین به انرژی، ایران را به گزینه مطلوب برای همکاری با شرکت‌های چینی تبدیل می‌کند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۷/۵	۱۵	۲۷	۳۲/۵	۱۸
چین توانسته است خود را به‌عنوان بدیلی برای انحصار شرکت‌های غربی و آمریکایی در بخش نفت و گاز مطرح کند.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۱	۲۱	۳۶	۲۳	۹
امکان انتقال فناوری در حوزه‌های دیجیتال از مسیر شرکت‌های چینی آسان‌تر از مسیر شرکت‌های غربی است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۲	۱۴	۲۳	۲۹	۲۲
چین در مقایسه با کشورهای غربی، فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعاتی را با سهولت بیشتری در اختیار دیگران قرار می‌دهد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۸	۲۰	۲۵	۲۴	۱۳
توسعه زیرساخت‌های کشورهای عضو کمربند راه مشارکتی برد-برد برای آن‌ها با کشور چین است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۷	۱۲	۳۴	۲۲	۱۵

۳-۴-۲. حوزه فرهنگی - اجتماعی

جدول ۱۲: متغیر فرصت و حوزه فرهنگی - اجتماعی

توسعه روابط گردشگری بین ایران و چین منجر به رونق اقتصادی و اجتماعی ایران خواهد شد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۶	۸	۲۲	۲۷	۳۷
همکاری با چین می‌تواند ظرفیت‌های علمی مهمی را برای ایران به همراه داشته باشد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۱	۱۴	۲۹	۳۰	۱۶
پیوند ریشه‌های تمدن و فرهنگ ایران و چین ظرفیت ارائه مبانی فرهنگی بدیلی را به جهان دارد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۶	۱۶	۳۰	۲۴	۱۴

۳-۴-۳. حوزه سیاسی - امنیتی

جدول ۱۳: متغیر فرصت و حوزه سیاسی - امنیتی

استفاده از ظرفیت‌های دیپلماتیک چین منجر به تقویت جایگاه منطقه‌ای ایران می‌شود.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۸	۱۹	۲۷	۲۶	۱۰
ظرفیت چین برای برقراری روابط حسنه با همه کشورهای خاورمیانه، نقش امنیتی مثبتی به این کشور می‌بخشد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۹	۷	۲۷	۳۹	۱۸
حمایت‌های چین در صحنه بین‌المللی موجب شکل‌گیری فضاهای بازی بیشتری برای ایران خواهد شد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۷	۱۴	۲۷	۲۹	۱۳
نقش حمایتی چین در سازمان‌های بین‌المللی فضای مناسبی را برای کشورهای توسعه نیافته به وجود آورده است.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق
۱۱	۱۳	۲۷	۳۰	۱۹
رابطه راهبردی ایران و چین می‌تواند نقشی مهم در شکل‌دهی به نتایج تحولات منطقه‌ای داشته باشد.				
کاملاً مخالف	مخالف	تا حدودی	موافق	کاملاً موافق

۱۳	۲۹	۲۷	۱۴	۱۷
قدرتمند شدن چین فرصت مناسبی را برای باز تعریف نقش نهادهای متولی صلح بین الملل فراهم کرده است.				
کاملاً موافق	موافق	تا حدودی	مخالف	کاملاً مخالف
۹	۱۹	۳۷	۲۱	۱۴

۴. تحلیل یافته‌های نگرش سنجی

در این قسمت به ترتیب یافته‌های حاصل از چهار متغیر «عملکرد»، «اعتماد»، «اهمیت» و «فرصت»، را مورد تحلیل قرار خواهیم داد. پس از آن در قالب سه نمودار وضعیت این متغیرها را در هرکدام از سه حوزه اقتصادی، فرهنگی- اجتماعی و سیاسی- امنیتی با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد.

۴-۱. متغیر عملکرد

به نظر نخبگان ایرانی شرکت کننده در این پژوهش، چین به لحاظ عملکرد اقتصادی در جهان دارای جایگاه یک بازیگر مهم است؛ اما با در نظر داشتن حیطه گسترده امور اقتصادی باید این موضوع را مورد توجه داشت که توانمندی چین برای ایفای نقش کلیدی در جنبه‌های مختلف مسائل اقتصادی یکسان نیست. به عبارت بهتر، طبق یافته‌های حاصل از این پژوهش، چین در زمینه امور تجارت بین الملل و کالا و فناوری به مراتب تأثیرگذاری بیشتری دارد تا در زمینه مربوط به اقتصاد انرژی همچون نفت و گاز. از همین رو، در بازار ایران نیز چین می‌تواند در رفع نیازهای اقتصادی ایران در مورد برخی کالاها و فناوری‌های نوین سهم مؤثرتری داشته باشد تا در زمینه توسعه صنعت نفت و گاز.

نکته قابل توجه دیگر در مورد ارزیابی عملکرد اقتصادی چین در ایران و جهان این است که این کشور نیز مانند هر بازیگر دیگری در نظام بین الملل، هدف از حضور خود در عرصه‌های مختلف را تأمین منافع ملی خویش، البته با کمترین هزینه، در آن عرصه تعریف می‌کند. در همین چهارچوب می‌توان نگاه نخبگان به عملکرد چین در مورد مشارکت در توسعه صنعت نفت و گاز ایران و ابتکار کمربند - راه را فهم کرد. حضور در ابتکار کمربند - راه برای چین مهم است؛ زیرا نه تنها می‌تواند از لحاظ اقتصادی از این ابتکار برای توسعه صادرات و واردات خویش بهره ببرد، بلکه می‌تواند زمینه نقش آفرینی فعال تر چین را در جغرافیایی فراتر از مرزهای خویش فراهم کند؛ بدون

این‌که بخواهد هزینه‌های گزافی را بر آن تحمیل نماید. از طرف دیگر، چین و شرکت‌های بزرگ آن تمایل جدی برای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز ایران ندارند؛ زیرا شرایط تحریم، ریسک و هزینه حضور در این حوزه را برای آن‌ها بالا می‌برد. در مورد حوزه فرهنگی و اجتماعی باید گفت که به لحاظ مراودات عادی توریستی و علمی، نخبگان ایرانی حساسیت خاصی در مورد چین ندارند. شاید بتوان گفت که همان‌قدر که ایران می‌تواند مقصد توریستی جذابی برای مردمان دیگر نقاط جهان باشد، برای چینی‌ها نیز می‌تواند این ویژگی را داشته باشد. افزایش مراودات علمی میان ایران و چین را نیز می‌توان در چهارچوب گرایش رو به گسترده در روند بین‌المللی شدن دانشگاه‌ها چه در ایران و چه در دیگر کشورها فهم کرد. در واقع با روند رو به گسترش تعاملات و ارتباطات میان ملت‌ها در جهان این‌گونه امور طبیعی هستند؛ اما در این میان نکته حائز اهمیت تمایزات هویتی است. به نظر می‌رسد که از نظر نخبگان ایرانی؛ فرهنگ، ادبیات، هنر و فلسفه چینی چندان مورد اقبال و سلیقه جامعه ایرانی نیست. البته این موضوع تنها مربوط به جامعه ایرانی نیست و فرهنگ چینی به دلیل ویژگی‌های خاص خود در جذب مخاطب در دیگر مناطق جهان با چالش‌هایی مواجه است؛ این موضوع به قدری برای چین اهمیت دارد که چاره‌اندیشی برای آن مورد توجه سیاست‌گذاران چینی قرار دارد؛ اما در مورد حوزه سیاسی و امنیتی، نکته مهمی که باید به آن توجه داشت حساسیت ویژه مسائل این حوزه است. اکثریت نخبگان شرکت‌کننده در این پژوهش، معتقدند که چین برای ایفای نقش سیاسی و امنیتی در خاورمیانه تردیدی ندارد؛ اما این به معنای هم‌سوئی چین با دستور کار امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران در منطقه نیست. مسلم است که چین خواهان حضور پررنگ در مسائل منطقه‌ای مهم همچون خاورمیانه باشد؛ اما آنچه که مسلم‌تر است این است که چین در راستای اولویت‌های منافع ملی خود سیاست‌گذاری‌هایش را در خاورمیانه طرح‌ریزی می‌کند. بنابراین دور از ذهن نیست که میان اولویت‌های سیاسی و امنیتی ایران و چین در منطقه تفاوت‌ها و تعارض‌هایی وجود داشته باشد.

این موضوع در زمینه ایفای نقش چین در سازمان‌های بین‌المللی هم حائز اهمیت است. چین سال‌ها تلاش کرده است تا از مسیر حضور در سازمان‌های بین‌المللی برای ایفای نقش خود به‌عنوان یک بازیگر قدرتمند در جهان استفاده کند. چینی‌ها تا حد زیادی نیز در این سیاست موفق بوده‌اند؛ اما یکی از اصول مهم سیاست خارجی چین پرهیز از تعارض و تنش در سطح جهانی است. بنابراین، چینی‌ها در جهت‌گیری‌های سیاسی خود در سازمان‌های بین‌المللی می‌کوشند تا حد ممکن خود را وارد تعارضات

جدی با دیگر قدرت‌های بزرگ نکنند. این وضعیت، شامل موضع‌گیری‌های چین در قبال مسائل مهم بین‌المللی که ایران درگیر آن‌ها است نیز می‌شود. از این‌رو، از نظر نخبگان ایرانی نمی‌توان انتظار داشت که جهت‌گیری‌های چین در سازمان‌های بین‌المللی به‌طور حتم برای ایران مثبت باشد و نتایج دلخواه جمهوری اسلامی ایران را رقم بزند.

نکته قابل ذکر دیگر، مسئله رقابت میان آمریکا و چین و نقشی است که ایران می‌تواند در این میان ایفا کند. همان‌گونه که در چند دهه اخیر مشاهده شده است، چین برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ ناگزیر از رقابت با دیگر قدرت‌های بزرگ جهان از جمله آمریکا بوده است؛ اما چینی‌ها برای پرهیز از تنش در سیاست خارجی خود، حداقل تا زمانی که به قدرت‌یابی لازم در همه زمینه‌ها رسیده باشند، تلاش کرده‌اند که عمده این رقابت در حوزه اقتصادی باشد که تنش کمتری به دنبال دارد. در شرایط کنونی نظام بین‌الملل چین یک قدرت بزرگ است و رقابت آن با آمریکا بر سر مسائل مختلف امری طبیعی است؛ اما نظر نخبگان این است که ایران نمی‌تواند موضوع اصلی در رقابت میان چین و آمریکا باشد.

۴-۲. متغیر اعتماد

در حوزه اقتصادی، نخبگان با این‌که بر این نکته تأیید کرده‌اند که چین امروز بازیگری مهم در عرصه اقتصاد جهانی است؛ اما اعتماد به چین در تأمین نیازهای اقتصادی مسئله دیگری است. با توجه به این‌که در مقوله «اعتماد» ذهنیت مثبتی نسبت به چین در بخش بزرگی از جامعه ایرانی وجود ندارد، به دست آمدن این نتیجه نیز دور از ذهن نیست. این نگاه لرزان و دور از اعتماد نسبت به چین در مورد مشارکت در صنعت نفت و گاز ایران و سرمایه‌گذاری در آن نیز مشاهده می‌گردد. شاید بتوان گفت که در نگرش نخبگان ایرانی نسبت به چین در مقوله «اعتماد و حوزه اقتصاد» نوعی سردرگمی مشاهده می‌شود. به نحوی که در پرسش از ارتباط مستقیم میان تغییر نگرش سیاسی چینی‌ها نسبت به ایران و مشارکت فعال آن‌ها در توسعه بخش نفت و گاز ایران، اکثریت گزینه «تا حدودی» را برگزیده‌اند. به نظر می‌رسد سردرگمی ایرانیان نسبت به چین، آن‌هم در حوزه‌های همچون اقتصاد که با زندگی روزمره مردم ارتباط ملموسی دارد مسئله مهمی باشد که در جای خود نیاز به تأمل بیشتری دارد. شاهد دیگری بر این مدعا، این دیدگاه نخبگان است که از طرفی چین را پیشرو در حوزه فناوری‌های نوین و برخوردار از نخبگان بین‌المللی در این زمینه می‌دانند؛ اما از طرف

دیگر بر این باور هستند که کیفیت و کارآمدی محصولات دیجیتالی شرکت‌های چینی مورد رضایت بازار ایران نبوده است. دیدگاه قاطعانه نخبگان نسبت به اهداف چین از ابتکار کمربند-راه را شاید بتوان راهنمایی برای «معمای بی‌اعتمادی به چین در ذهنیت بخشی از ایرانیان» دانست. در اینجا به‌وضوح اکثریت نخبگان بر این موضوع تأکید می‌کنند که هدف چین از این ابتکار «توسعه نفوذ و قدرت نرم خویش» است. در واقع، در ذهنیت نخبگان ایرانی این باور جای گرفته است که چین در درجه اول به دنبال منافع و ترجیحات خود است.

در حوزه فرهنگی - اجتماعی وضعیت اعتماد نخبگان به چین شرایط بهتری نسبت به حوزه اقتصاد دارد. از دیدگاه نخبگان نسبت به مقولات توریسم، تبادلات علمی و فرهنگ و هنر می‌توان نتیجه گرفت که تمایزی میان چینی‌ها و مردمان دیگر نقاط جهان برای ایرانی‌ها وجود ندارد. همان مشکلاتی که ایران در مواجهه با توریست‌های غربی دارد شامل حال توریست‌های چینی هم می‌شود. مرادوات علمی در جهان امروز فی‌نفسه یک امر مطلوب و مفید است؛ بنابراین نظام دانشگاهی چین نیز در همین راستا می‌تواند نقش مثبتی در رفع موانع علمی و آموزشی ایران داشته باشد. همچنین در چهارچوب روند رو به افزایش تعاملات و ارتباطات جهانی، نخبگان ایرانی نیز از آشنایی با فرهنگ، هنر و فلسفه چینی و گسترش آن در ایران هراسی ندارند.

در حوزه سیاسی - امنیتی وضعیت اعتماد نخبگان به چین مانند حوزه اقتصاد چندان مطلوب نیست. البته در اینجا قطعیت بیشتری در نظرات نخبگان نسبت به حوزه اقتصاد دیده می‌شود. اکثریت نخبگان بر این نظر بوده‌اند که ماهیت منافع چین مخصوصاً منافع اقتصادی، در منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای است که این کشور به‌خودی‌خود خواهان صلح و ثبات در منطقه است. این موضوع به‌طور طبیعی نوعی بی‌طرفی و پرهیز از درگیر شدن در تنش را در سیاست چین نسبت به مسائل خاورمیانه به همراه دارد. با توجه به این رویکرد در چین، از نظر نخبگان انتظار می‌رود که فعال شدن چین در خاورمیانه دستیابی ایران به اهداف و منافعش را با مانع مواجه سازد. زیرا که جمهوری اسلامی ایران اهداف و جهت‌گیری‌های خاصی (مانند محور مقاومت) در منطقه دارد که هرچند در تعارض با برقراری صلح و ثبات در خاورمیانه نیست؛ اما ممکن است در زمینه اجرا با رویکرد بی‌طرفانه چین هم‌خوانی نداشته باشد.

نکته مهم دیگر، رفتار و مواضع چین در قبال ایران در سازمان‌های بین‌المللی است. به نظر نخبگان ایرانی، که مبتنی بر باورهای آن‌ها از تجربیات گذشته است، چینی‌ها در قبال ایران رفتار مشخص و ثابتی نداشته‌اند. این در حالی است که از چین انتظار

می‌رود که از نقش خود در شورای امنیت سازمان ملل متحد برای برقراری صلح و ثبات جهانی بهره‌برد. همان‌گونه که مشخص است در اینجا میان آنچه که از چین برمی‌آید و مورد انتظار است و موضوعی که عملاً چین در سال‌های گذشته در قبال ایران در سازمان‌های بین‌المللی به کار برده است، تعارضاتی وجود دارد. همین تعارض باعث می‌شود تا اکثر نخبگان بر این باور باشند که علی‌رغم برخی لفاظی‌های سیاستمداران چینی، اما در اصل نگاه این کشور به نظم آینده بین‌المللی نگاهی عادلانه نباشد.

یک نکته مهم دیگر به خصوص در امر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران، این است که به نظر نخبگان، مسئله رابطه ایران و چین را باید موضوعی جدا از روابط ایران و غرب در نظر گرفت. به عبارت بهتر، رابطه ایران و چین نباید تحت‌الشعاع رابطه ایران و غرب و متأثر از آن باشد. در این چهارچوب، ضرورت‌های شکل‌دهنده به رابطه ایران و چین به‌طور مستقل و به‌خودی‌خود واجد ارزش خواهند بود. بنابراین سیاست‌گذاران ایرانی نیز با خیالی آسوده‌تر می‌توانند اولویت‌ها و ترجیحات سیاست خارجی ایران را در این رابطه دنبال کنند.

۳-۴. متغیر اهمیت

در مورد ارزیابی یافته‌های مربوط به متغیر «اهمیت» در حوزه اقتصاد باید گفت، با وجود این‌که نخبگان اذعان می‌دارند که چین بازیگری مهم در اقتصاد بین‌المللی است اما معتقدند که کالاهای چینی موجود در بازار ایران برآورنده انتظارات آن‌ها نیست. به نوعی می‌توان گفت در غیبت کالاهای غربی، کالاهای چینی موجود نتوانسته‌اند رضایت ایرانیان را برآورده سازند. باید توجه داشت گاهی اوقات اوضاع و احوال ما را ناچار به پذیرش تنها گزینه‌های موجود می‌کند. به‌عنوان مثال ضرورت توسعه در صنایع نفت و گاز ایران به‌عنوان محل اصلی درآمد کشور، ما را ناگزیر می‌سازد تا در شرایط عدم تمایل شرکت‌های غربی به مشارکت فعال و درازمدت در اقتصاد ایران، به همکاری با چین روی آوریم. هرچند که ممکن است چین در جریان تجارت نفت و گاز در جهان حضور تعیین‌کننده‌ای نداشته باشد.

در زمینه شاخص فناوری، با توجه به گستردگی مرزهای دانش، نخبگان ایرانی حضور چین را برای آینده توسعه فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی جدید در جهان مؤثر می‌دانند و معتقدند که حضور برندهای چینی برای تنوع بازار فناوری دیجیتال در ایران ضروری است.

همچنین نخبگان در چهارچوب یک نگاه خوش‌بینانه به ابتکار کمربند-راه، بر این باور هستند که اتصال و توسعه همکاری‌های اقتصادی و مردمی کشورها در این ابتکار می‌تواند زمینه‌ساز استقرار نظم نوین بین‌المللی باشد. نظم نوین بین‌المللی که مبتنی بر محوریت اقتصاد باشد و تنها کشور چین نباشد که از مزایای آن بهره‌مند می‌گردد. در زمینه حوزه فرهنگی و اجتماعی، نظرات نخبگان تنوع بیشتری دارد و نظرات موافقان و مخالفان در مورد شاخص‌های توریسم، تبادلات علمی و عرصه فرهنگ و هنر به هم نزدیک است. شاید بتوان نتیجه‌گرفت نزد نخبگان ایرانی همچنان پیرامون جایگاه اجتماعی و فرهنگی چین و مزیت‌های ناشی از آن برای نظام جمهوری اسلامی ایران ابهاماتی وجود دارد. به عبارت بهتر، جامعه ایرانی نسبت به روابط اجتماعی و فرهنگی با چین اطلاعات محدودتری دارد؛ شاید به این خاطر که در زمینه روابط ایران با چین همیشه موضوعات اقتصادی و سیاسی در اولویت بالاتری قرار داشته‌اند و اخبار و اطلاعات درباره آن‌ها بیشتر به دست ایرانیان رسیده است.

در مورد توریسم، اکثریت تقریبی نخبگان بر این باور بوده‌اند که سازگاری فرهنگ اجتماعی ایران و چین می‌تواند موجب فراهم شدن توسعه گردشگری چینی‌ها در ایران شود. در اینجا امکان توسعه گردشگری در سایه افزایش تبادلات فرهنگی میان ایران و چین مورد توجه نخبگان بوده است؛ اما از طرف دیگر در مورد این که ذخیره‌های فرهنگی دو تمدن ایرانی و چینی می‌تواند باعث فعال شدن حس تعلق و همکاری در روابط دو کشور گردد، تردید در نظرات نخبگان دیده می‌شود و اکثریت تقریبی آن‌ها با این موضوع مخالفت کرده‌اند. به نوعی شاید بتوان این وضعیت را این‌گونه تفسیر کرد که ایران و چین برای توسعه گردشگری و همکاری در روابط میان خود افزون بر ذخایر و داشته‌های فرهنگی پیشینشان به تبادلات فرهنگی نیاز دارند که مناسب با تحولات جهان امروز باشد. در زمینه تبادلات علمی نیز، اکثریت تقریبی نخبگان چین را در حال تبدیل شدن به قطب اصلی تولید دانش در جهان ندانسته‌اند. از نظر نخبگان ایرانی، درست است که چین در زمینه دانش و فناوری‌های جدید به پیشرفت‌های قابل توجهی رسیده است؛ اما این به معنای مرجعیت چین در تولید دانش در جهان نیست. اگر بخواهیم وضعیت متغیر اهمیت در حوزه سیاسی-امنیتی را با توجه به جایگاه چین برای نخبگان ایرانی توضیح دهیم باید گفت که اکثریت تقریبی نخبگان پیشبرد منافع ایران در منطقه را در گرو همکاری با چین ندانسته‌اند. در این معنا، ایران به‌عنوان بازیگر مهم منطقه‌ای می‌تواند فارغ از مناسبات و ترجیحات قدرت‌های بزرگ از جمله چین، منافع و اولویت‌های خود را در منطقه پیگیری کند. بنابراین با وجود این که

اکثریت نخبگان معتقدند که حضور چین در خاورمیانه می‌تواند توازن استراتژیک این کشور با آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد؛ اما این به معنای هم‌سویی تمام و کمال چین با منافع و سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه نیست.

در زمینه سازمان‌های بین‌المللی، نخبگان اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برای چین در نظر داشته‌اند. به باور اکثریت آن‌ها حضور چین در سازمان‌های بین‌المللی نشان از اهمیت رو به رشد این کشور دارد. از این‌رو، به باور اکثر نخبگان در مواقع اعمال فشار آمریکا بر ایران در شورای امنیت، چین می‌تواند نقش مهمی در حمایت از ایران ایفا کند. اکثریت نخبگان در گزاره‌ای دیگر بر این مسئله تأکید کرده‌اند که توجه به ظرفیت‌های سیاسی-امنیتی بین‌المللی چین برای ایران مهم است. البته از طرف دیگر تجربه عملکرد چین در نظام بین‌الملل اکثریت نخبگان را بر این نظر استوار کرده است که چین مانع از تحمیل اراده غرب و آمریکا بر روابط و مناسبات بین‌المللی نشده است.

۴-۴. متغیر فرصت

در حوزه اقتصاد باید گفت که اکثریت نخبگان بر این موضوع تأکید کرده‌اند که گسترش روابط تجاری با چین فرصت‌های بیشتری را برای توسعه اقتصادی ایران فراهم خواهد کرد. همچنین نخبگان این موضوع را هم مورد تأکید قرار داده‌اند که برای چین همکاری اقتصادی با کشورهای مختلف (اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه) یک ضرورت است. تفسیر این دو موضوع در کنار هم به این معناست که اقتصاد یکی از عرصه‌های مهم بازیگری کشورها در نظام بین‌الملل کنونی است. بنابراین، کشورهایی چون ایران و چین نیز از این قاعده مستثنا نیستند. ایران به‌عنوان یک کشور در حال توسعه به گسترش روابط تجاری با همه مناطق و کشورها از جمله چین نیاز دارد. البته چین می‌تواند در شرایط تحریم ایران، یک فرصت ویژه باشد که قضاوت در این مورد بستگی به عملکرد کشور چین دارد.

در زمینه انرژی می‌توان متغیر فرصت را در چهارچوب ظرفیت متقابل چین و ایران برای یکدیگر تعریف کرد. در اینجا نظر نخبگان بر این است که همان‌گونه که توسعه صنایع مربوط به نفت و گاز برای ایران یک ضرورت است؛ چین نیز برای تداوم روند رو به رشد خود و رفع نیاز خود به انرژی می‌تواند به ایران به چشم یک فرصت نگاه کند. آراء نخبگان در مورد این‌که آیا چین توانسته است خود را به‌عنوان بدیلی برای انحصار شرکت‌های غربی و آمریکایی در بخش نفت و گاز معرفی کند یا خیر، بسیار به هم نزدیک است. اکثریت نخبگان گزینه تا حدودی را برگزیده‌اند و نظر موافقان و مخالفان

با یکدیگر برابر است. این مسئله نشان می‌دهد که از نظر نخبگان ایرانی شرکت‌های چینی در زمینه صنعت نفت و گاز هنوز جای رشد بسیار دارند و از این‌رو، ایران و چین می‌توانند فرصتی مطلوب برای یکدیگر باشند. همچنین نکته مهم دیگری که می‌توان از اینجا برداشت کرد این است که چین برای تأثیرگذاری در زمینه اقتصاد انرژی و مسائل مربوط به آن به همکاری با ایران به‌عنوان یکی از اعضای مؤثر اوپک و یکی از دارندگان بزرگ ذخایر انرژی فسیلی در جهان نیاز دارد.

در زمینه فناوری، نظر نخبگان ایرانی این بوده است که ظرفیت انتقال فناوری در حوزه‌های دیجیتالی از مسیر شرکت‌های چینی به مراتب سهل‌تر از مسیر شرکت‌های غربی است. شاید وضعیت تحریمی فعلی ایران در این دیدگاه نخبگان مؤثر باشد. به‌طوری که نظرات نخبگان در مورد این که «چین در مقایسه با کشورهای غربی، فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعاتی را با سهولت بیشتری در اختیار دیگران قرار می‌دهد» بسیار به هم نزدیک است. مخالفان با اختلاف یک درصد نسبت به موافقان، در این موضوع اکثریت را در اختیار دارند. در تفسیر این وضعیت می‌توان گفت که در اینجا باید میان مواضع دولت چین و عملکرد شرکت‌های چینی تمایز قائل شد. همچنین باید به این موضوع به چشم یک ظرفیت بالقوه نگریست که هنوز به‌طور جدی در ورطه عمل آزموده نشده و بنابراین با توجه به عملکرد چین و شرکت‌های چینی در آینده می‌توان در این زمینه نظر قطعی‌تری داد.

در زمینه ابتکار کمربند-راه نیز اکثریت نخبگان بر این باور بوده‌اند که توسعه زیرساخت‌های کشورهای عضو کمربند-راه مشارکتی برد-برد برای آن‌ها با کشور چین است. این بدان معناست که همان‌گونه که چین منافع و ترجیحات خویش را در این ابتکار دنبال می‌کند، کشورهای عضو نیز می‌بایست از این موضوع به‌عنوان یک فرصت مطلوب جهت توسعه خویش بهره ببرند.

در حوزه فرهنگی-اجتماعی وضعیت متغیر فرصت مطلوب است. در اینجا نخبگان با عنایت به مسئله استفاده از فرصت‌های پیش‌رو برای توسعه و رشد ایران نظر مساعدی نسبت به گزاره‌های مطرح شده داشته‌اند. بر این اساس، به نظر نخبگان همان‌گونه که در جهان امروز ارتباط میان توسعه روابط گردشگری بین کشورها و رونق اقتصادی و اجتماعی در جوامع امری ثابت شده است بنابراین توسعه این روابط میان ایران و چین نیز بیرون از این قاعده نبوده و می‌تواند متضمن فواید اقتصادی و اجتماعی برای ایران باشد. همچنین در زمینه تبادلات علمی نیز همکاری با چین مانند هر کشور صاحب علم دیگری می‌تواند ظرفیت‌های علمی مهمی را برای ایران به همراه داشته باشد. در

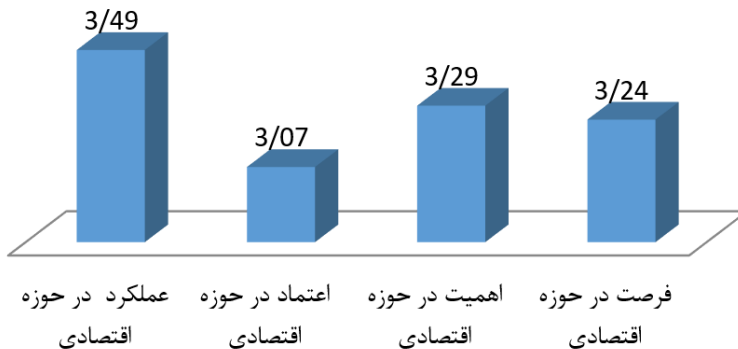
زمینه فرهنگ و هنر نیز باید گفت نظر نخبگان بر این است که ایران و چین به عنوان دو تمدن کهن جهان این ظرفیت را دارند تا از طریق تعامل با یکدیگر مبانی فرهنگی بدیلی را به جهان ارائه نمایند.

در حوزه سیاسی - امنیتی وضعیت متغیر فرصت در چهارچوب ظرفیت‌هایی که چین می‌تواند برای ایران داشته باشد قابل فهم است. در مورد مسائل منطقه، اکثریت نخبگان با اختلاف کمی نسبت به گروه موافقان، بر این نظر بوده‌اند که استفاده از ظرفیت‌های دیپلماتیک چین منجر به تقویت جایگاه منطقه‌ای ایران نخواهد شد. دلیل این نزدیکی نظرات را می‌توان از طرفی ذهنیت نخبگان از سابقه عملکرد و جهت‌گیری چین در خاورمیانه و از طرف دیگر، اعتقاد برخی از نخبگان به استفاده از فرصت‌های موجود برای ارتقای جایگاه ایران در منطقه دانست. به خصوص که از نظر اکثر نخبگان، چین به دلیل نوع جهت‌گیری سیاست خارجی خود این ظرفیت را دارد که با همه کشورهای خاورمیانه روابط حسنه‌ای برقرار سازد و از نقش امنیتی مثبتی در این منطقه برخوردار شود. در همین راستا، اکثریت نخبگان بر این باورند که رابطه راهبردی ایران و چین می‌تواند نقشی مهم در شکل‌دهی به نتایج تحولات منطقه‌ای داشته باشد. در مورد سازمان‌های بین‌المللی، نظرات نخبگان مبتنی بر نگاه خوش‌بینانه آن‌ها به چین است. البته این نگاه خوش‌بینانه بیشتر معطوف به عملکرد چین در آینده و انتظاراتی است که نخبگان ایرانی از این بازیگر دارند. بر این مبنا، اکثریت نخبگان معتقدند که چنانچه ایران از حمایت‌های چین در صحنه بین‌المللی برخوردار شود این موضوع منجر به شکل‌گیری فضای بازی بیشتری برای ایران خواهد شد. همین نگاه خوش‌بینانه در مورد دیگر کشورهای توسعه نیافته نیز وجود دارد. به طوری که اکثریت نخبگان ایرانی معتقدند که نقش حمایتی چین در سازمان‌های بین‌المللی فضای مناسبی را برای کشورهای توسعه نیافته به وجود آورده است. البته نخبگان در مورد این که آیا قدرتمند شدن چین فرصت مناسبی را برای باز تعریف نقش نهادهای متولی صلح بین‌الملل فراهم کرده است یا خیر، پاسخی توأم با تردید ارائه می‌دهند. شاید این تردید ناشی از این باشد که هنوز سابقه مشخص و ملموسی از این نقش چین در ذهنیت نخبگان ایرانی وجود ندارد.

برای جمع‌بندی مطالب این بخش در قالب سه نمودار نگاهی خواهیم داشت به وضعیت متغیرهای «عملکرد»، «اعتماد»، «اهمیت» و «فرصت» در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - امنیتی.

۵. وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه اقتصاد

همان‌گونه که در نمودار (۱) ملاحظه می‌شود وضعیت متغیر عملکرد در حوزه اقتصاد به مراتب از متغیرهای دیگر بهتر است. یکی از دلایل این امر تعاملات گسترده اقتصادی میان ایران و چین و شناخت بیشتر ایرانیان از چین به‌عنوان یک بازیگر اقتصادی است. نظر مثبت نخبگان ایرانی تحت تأثیر حضور مؤثر و پررنگ چین در اقتصاد ایران و جهان است؛ اما ارتباط نزدیک میان حوزه اقتصاد و زندگی روزمره باعث شده است تا نخبگان درباره اعتماد به چین در حوزه اقتصاد نظر چندان مساعدی نداشته باشند. البته حضور (به‌تدریج) نسبتاً انحصاری چین در عرصه اقتصاد ایران نیز می‌تواند بر شکل گرفتن این نظر منفی تأثیر داشته باشد. در مورد متغیرهای اهمیت و فرصت وضعیت از متغیر اعتماد بهتر است. در این مورد می‌توان گفت با توجه به جایگاه مهم چین در عرصه اقتصاد جهانی نخبگان ایرانی نظر مثبت‌تری نسبت به اهمیت اقتصادی چین دارند و بر این اساس به آن به‌صورت یک فرصت نگاه می‌کنند.

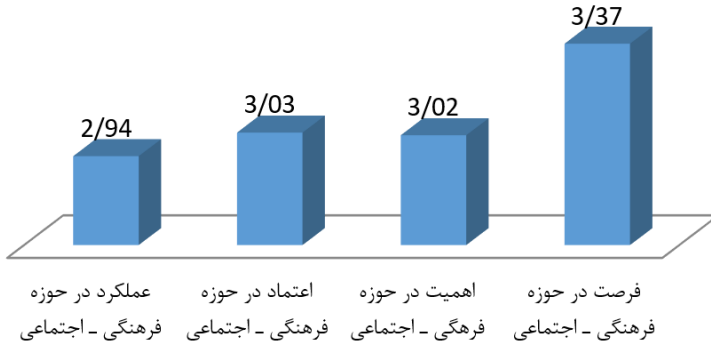


نمودار ۱: وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه اقتصاد

۶. وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه فرهنگی - اجتماعی

در مورد حوزه فرهنگی - اجتماعی، متغیر فرصت با اختلاف محسوسی نسبت به سه متغیر دیگر قرار دارد. می‌توان گفت که آگاهی و اطلاعات جامعه ایرانی نسبت به چین در زمینه مسائل فرهنگی و اجتماعی چندان زیاد نیست و ایرانیان تجربیات ملموس چندان در خصوص مسائل این حوزه ندارند. از این‌رو، نخبگان به مسائل این حوزه بیشتر به چشم فرصتی نگاه می‌کنند که می‌تواند به مرحله اجرا درآید و آثار آن را در

آینده می توان مشاهده کرد. می توان گفت به خاطر نداشتن تجربه ملموس از تعاملات فرهنگی و اجتماعی با چین است که متغیر عملکرد با کمترین اقبال از سوی نخبگان مواجه شده است.

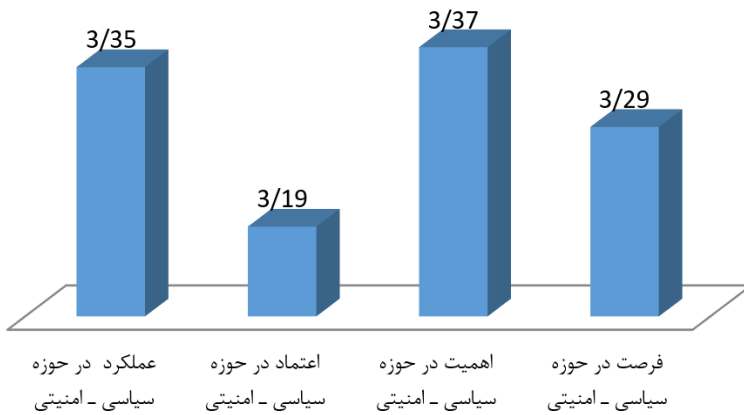


نمودار ۲: وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه فرهنگی - اجتماعی

۷. وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه سیاسی - امنیتی

در حوزه سیاسی - امنیتی همان گونه که در نمودار (۳) مشاهده می شود متغیر اهمیت در بهترین وضعیت قرار دارد و متغیر اعتماد کمترین میزان میانگین نظرات نخبگان را به خود اختصاص داده است. در متغیر اهمیت، نخبگان انتظار خود از چین را با توجه به جایگاه آن در نظام بین الملل (به ویژه در سازمان های بین المللی و در جمع قدرت های بزرگ) بیان کرده اند. شرایط خاص ایران تحت فشارهای بین المللی آمریکا و اعمال تحریم ها بر علیه ایران در این زمینه مؤثر بوده است.

با توجه به نقش و جهت گیری چین در منطقه خاورمیانه و سیاست های اعلامی آن در سازمان های بین المللی متغیر عملکرد در نگاه نخبگان جایگاه دوم را داشته است؛ اما اعتماد به چین مقوله ای است که بنا بر تجربیات گذشته از عملکرد چین و باورهای نخبگان ایرانی جایگاه چندان مطلوبی در نظرات آن ها ندارد.



نمودار ۳: وضعیت متغیرهای چهارگانه در حوزه سیاسی-امنیتی

نتیجه‌گیری

نتیجه‌گیری این مقاله دربرگیرنده راهکارهایی عملی برای تدوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به چین در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی-امنیتی است. برای این‌که بتوانیم میان نگرش نخبگان و تصمیمات سیاست‌گذاران ارتباط برقرار کنیم از مفهوم منافع ملی کمک گرفته‌ایم. این مفهوم همچون یک حلقه اتصال میان نخبگان، به‌عنوان نمایندگانی از جامعه ایرانی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی عمل می‌کند. «منافع ملی» هم مفهومی قابل درک برای نخبگان است و هم مفهومی مفید برای تصمیم‌گیرندگان؛ زیرا قابلیت قرار گرفتن در چهارچوب تدوین سیاست خارجی را دارد. می‌توان گفت «منافع ملی یک ساخته اجتماعی مهم است که باید یکی از مؤلفه‌های اصلی رفتار دولت‌ها تلقی شود» (برچیل، ۱۴۰۰: ۲۴۴). گمان ما بر این است که لازمه سیاست‌گذاری و تنظیم روابط خارجی و به‌طور خاص تنظیم روابط با قدرت بزرگی چون چین نیز توجه به معیاری به نام منافع ملی است.

برای نگرش نخبگان به چین در حوزه اقتصاد و منافع ملی که در چهارچوب آن درک می‌شود بدین شرح است:

چین بازیگری مهم در حوزه اقتصاد بین‌الملل است که به دنبال فرصت‌های بدیل برای افزایش نفوذ خود در تجارت بین‌الملل و یافتن بازارهای جدید است؛ با توجه به

این موضوع منافع ملی ما اقتضا می‌کند که روابط اقتصادی خود را با این کشور توسعه دهیم. ایران باید به گسترش روابط تجاری با چین به چشم یک فرصت نگاه کند؛ اما نباید بازار ایران فقط در انحصار کالاهای چینی قرار بگیرد. تنوع در وجود انواع مختلف برند کالاها در بازار هم باعث جلب رضایت شهروندان ایرانی است و هم شرکت‌های چینی را وادار به رقابت با دیگر برندها در بازار ایران و ارائه کالاهای مرغوب می‌کند. در حال حاضر، اقتصاد انرژی یکی از ابعاد حوزه اقتصاد بین‌الملل است. باید پذیرفت که چین در این حوزه نسبت به برخی از شرکت‌های غربی یک تازه‌وارد است. چین برای گرداندن چرخ صنایع عظیم خود به منابع انرژی نیاز فراوان دارد؛ اما این به معنای ایفای نقش کلیدی آن در حوزه نفت و گاز جهانی یا جایگاه برتر شرکت‌های چینی در صنایع مربوط به انرژی نیست. منافع ملی ما اقتضا می‌کند که در زمینه اقتصاد انرژی میان چین به‌عنوان یک خریدار منابع انرژی و چین به‌عنوان یک سرمایه‌گذار مطمئن و کارآمد در توسعه صنایع نفت و گاز تفکیک قائل شویم. در شرایط تحریم این امکان وجود دارد که شرکت‌های چینی نیز قائل به برآورده کردن خواست ایران نباشند بنابراین اتکای صرف به شرکت‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در بخش انرژی و توسعه آن کمک چندانی به تأمین منافع ملی ما در این حوزه نمی‌کند.

در حال حاضر در حوزه فناوری‌های نوین چین یکی از بازیگران موفق است که تلاش می‌کند تا جای پای خود را در این عرصه در رقابت با کشورها و شرکت‌های غربی محکم کند. حوزه تکنولوژی‌های برتر یکی از زمینه‌هایی است که در آینده نقش مهمی در تعیین قدرت‌های بزرگ جهانی خواهد داشت. به همین خاطر چین نیز تلاش می‌کند تا در این زمینه از دیگر قدرت‌های بزرگ غربی عقب نماند. بخشی از تولیدات فناوری‌های نوین کالاهایی هستند که چین برای عرضه آن‌ها به دنبال بازار است و از همین‌رو، بازار ایران (به خصوص در شرایط تحریم) برای عرضه کالاهای این عرصه می‌تواند محبوبیت خاصی برای شرکت‌های چینی داشته باشد؛ اما بخشی دیگر فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی خاصی هستند که چینی‌ها بنا به دلایل امنیتی تمایل زیادی به عرضه جهانی آن‌ها ندارند. آنچه که در چهارچوب منافع ملی ما اقتضا می‌کند حضور کالاهای چینی در کنار تولیدات دیگر کشورها است. این امر به تنوع بازار کالاهای فناوری‌های دیجیتال در ایران، ارائه کالاهای مرغوب و جلب رضایت شهروندان ایرانی کمک خواهد کرد؛ اما در مورد فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی مهم‌ترین اصل این است که ایران بتواند در تعامل با شرکت‌های دارنده این نوع فناوری‌ها (اعم

از چینی یا غیر چینی) خود اقدام به تولید این فناوری‌های نماید تا در آینده بتواند در این زمینه در شمار کشورهای ذی‌نفوذ درآید.

در مورد ابتکار کمربند-راه باید توجه داشت که برای منافع ملی چین این ابتکار به‌طور عمده در چهارچوب توسعه قدرت اقتصادی و بسط قدرت نرم خویش معنا می‌دهد؛ اما از آنجایی که علاوه بر چین کشورهای دیگری نیز در این ابتکار حضور دارند؛ بنابراین برخورداری از مزایای آن تنها منحصر به چین نخواهد بود. ایران نیز همچون چین باید به این ابتکار مانند فرصتی مناسب برای تأمین منافع ملی خود بیندیشد. این ابتکار در صورت بهره‌گیری مناسب می‌تواند فرصت‌های بالقوه‌ای را برای ایران در بر داشته باشد.

برایند نگرش نخبگان به چین در حوزه فرهنگی - اجتماعی و منافع ملی که در چهارچوب آن درک می‌شود بدین شرح است:

در مورد صنعت توریسم، در چهارچوب یک نگاه کلی نسبت به این مقوله باید گفت که توسعه روابط گردشگری با چین، مانند دیگر کشورها می‌تواند حاوی مزایای اقتصادی برای ایران باشد. از همین‌رو، باید تلاش‌ها و اقدامات لازم از جمله افزایش تعاملات فرهنگی میان دو کشور و معرفی جاذبه‌های ایران برای جذب توریست انجام گیرد. شاید برخورداری هر دو کشور از تمدنی کهن و فرهنگ شرقی بتواند عاملی برجسته در حضور توریست‌های بیشتر چینی در ایران باشد؛ اما این موضوعی است که پرداختن به آن نیاز به جای کار بیشتر دارد و قضاوت در مورد مؤثر بودن آن هنوز زود است.

در جهان امروز توسعه مناسبات علمی و تعاملات میان دانشگاهی امری جا افتاده است که مزایای ناشی از آن بر کسی پوشیده نیست. افزایش تبادلات علمی با چین نیز از این قاعده مستثنا نیست. نظام آموزشی چین در برخی زمینه‌ها از جمله فناوری‌های نوین می‌تواند آورده‌های مفیدی برای جامعه دانشگاهی ایران داشته باشد. از همین‌رو، منافع ملی ما اقتضا می‌کند که از گسترش تبادلات علمی با کشوری مانند چین استقبال نماییم و دست دانشگاه‌ها را در این‌گونه امور باز بگذاریم.

فرهنگ، ادبیات، هنر و فلسفه چینی هنوز برای اکثریت جامعه ایرانی اموری ناملموس هستند. در چهارچوب تبادلات فرهنگی دو جانبه، آشنایی جوامع دو طرف با ظرفیت‌های غنی فرهنگی یکدیگر می‌تواند در درازمدت آورده‌های ارزشمندی را برای دو کشور و جهان امروز داشته باشد که در آن مرزها دیگر معنای گذشته را ندارند.

یکی از مهم‌ترین الزامات در این زمینه این است که به فعالان این عرصه در دو کشور اجازه داده شود که فارغ از مداخلات و نظارت‌های رسمی به تعامل با یکدیگر بپردازند.

برایند نگرش نخبگان به چین در حوزه سیاسی-امنیتی و منافع ملی که در چهارچوب آن درک می‌شود بدین شرح است:

چین در جایگاه کشوری که نسبت به رقیبان روسی و آمریکایی خود به تازگی وارد جرگه قدرت‌های بزرگ شده است، سعی می‌کند تا با حساسیت ویژه‌ای مسائل حوزه سیاسی-امنیتی به خصوص در مناطقی فراتر از مرزهای خود را دنبال کند. چین در چهارچوب الگوی کلان سیاست خارجی خود سعی می‌کند در منطقه‌ای پراهمیت و پر از تنش همچون خاورمیانه، جهت‌گیری را اتخاذ کند که کمتر تنش‌زا باشد و مورد رضایت تمام یا حداقل اکثر کشورهای منطقه قرار گیرد. از این‌رو، در برخی موارد ممکن است میان جهت‌گیری سیاست خارجی چین در خاورمیانه و اولویت‌های دستور کار سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران در منطقه تعارضات یا ناهماهنگی‌هایی وجود داشته باشد که بنا بر رویکرد کلی چین به مسائل منطقه این امری طبیعی است. منافع ملی ایران اقتضا می‌کند که سیاست خارجی خود را در منطقه نه با تکیه بر حمایت چین، بلکه به‌طور مستقل و بر اساس ویژگی‌های خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای اتخاذ نماید. حضور چین در خاورمیانه با توجه به مشی صلح‌آمیز آن و تلاش برای برقراری روابط حسنه با همه کشورهای منطقه می‌تواند برای ایران یک فرصت باشد که با بهره‌گیری از آن بتواند به اهداف خود در برقراری صلح و ثبات در منطقه جامه عمل بپوشاند.

در حوزه سازمان‌های بین‌المللی چین بازیگری است که نقشی غیر قابل انکار دارد. به خصوص عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و برخورداری از حق وتو، جایگاه خاصی را به لحاظ سیاسی و امنیتی به چین بخشیده است. البته سوابق رفتاری نشان می‌دهد که چین نیز مانند دیگر اعضای شورای امنیت در چهارچوب منافع ملی و اولویت‌های سیاست خارجی خود رفتار می‌کند. از این‌رو، در برخی موارد میان سیاست‌های اعلامی و اعمالی آن منافات دیده می‌شود. تصویب چندین قطعنامه بر علیه برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران در شورای امنیت سازمان ملل از جمله این موارد است که تصویر خوبی از چین در سابقه ذهنی ایرانیان بر جای نگذاشته است. البته در مواردی که ایران از طرف آمریکا در تنگنا قرار گرفته است، کشور چین ناگزیر یکی از نقاط امید برای ایرانیان و دستگاه سیاست خارجی آن بوده است که البته در برخی از

موارد باعث یأس شده است. منافع ملی ما اقتضا می‌کند در شرایطی بر روی حمایت چین از خود در سازمان‌های بین‌المللی اتکا کنیم که پیش از آن در روابط با این کشور آورده‌هایی را برای آن داشته باشیم که برایش قابل چشم‌پوشی نباشد. ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و برخوردار از منابع عظیم انرژی این قابلیت را دارد که به یکی از اولویت‌های سیاست خارجی چین تبدیل شود.

در تاریخ روابط بین‌الملل رقابت میان قدرت‌های بزرگ امری همیشگی و طبیعی بوده است. امروز نیز وضعیت رقابت‌گونه میان چین و آمریکا از این قاعده مستثنا نیست. چین نیز مانند آمریکا یک قدرت بزرگ است که بیش از هر چیزی به تأمین منافع خود و محکم کردن جای پای خویش در جمع قدرت‌های کنونی نظام بین‌الملل می‌اندیشد. دفاع چین از نظم موجود بین‌المللی یا تلاش آن برای ایجاد تغییر در این نظم در همین چهارچوب می‌گنجد. از آنجایی که عرصه روابط بین‌الملل با حضور بازیگران متعدد دستخوش تغییرات و تحولات متعددی است و ماهیت ثابتی ندارد بنابراین نمی‌توان از چین انتظار داشت که رویه‌ای یکسان در رویدادهای بین‌المللی اتخاذ کند. این وضعیت نه تنها شامل چین بلکه شامل دیگر دولت‌های حاضر در نظام بین‌الملل از جمله ایران نیز می‌شود. از این‌رو، کشوری چون ایران نمی‌تواند بنیان سیاست خارجی خود را بر اساس رقابت میان چین و آمریکا بگذارد. عرصه کنشگری بین‌المللی عرصه استفاده از فرصت‌ها است، بر این مبنا، شاید در برخی وقایع و جریان‌ها سیاست‌گذاران ایرانی بتوانند در تنظیم جهت‌گیری سیاست خارجی خود بر رقابت میان آمریکا و چین حساب بازکنند؛ اما همان‌گونه که توضیح داده شد این امری همیشگی نیست و بنابراین نمی‌تواند یکی از بنیان‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد.

فهرست منابع

- آران، آمون؛ آلدن، کریس (۱۳۹۳). *رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی*. ترجمه امیر نیاکویی و دیگران، تهران: میزان.
- آقابخشی، علی؛ افشاری راد، منیر (۱۳۸۶). *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ دوم، تهران: چاپار.
- برچیل، اسکات (۱۴۰۰). *منافع ملی در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: قومس.
- برگر، پیتز؛ لوکمان، توماس (۱۳۹۴). *ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)*، چاپ سوم، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکی، هادی؛ شریعتی، شهرزاد (۱۴۰۲). *نسبت‌سنجی مواضع گفتمانی رهبران ایران و چین درباره نظم بین‌المللی*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۵(۳).
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ ذبیحی، رضا (۱۴۰۳). *ایران و نظام نوین جهانی؛ چالش‌ها و فرصت‌ها*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۱).
- سنجابی، علیرضا (۱۳۸۷). *روش‌شناسی در علم سیاست و روابط بین‌الملل*، چاپ سوم، تهران: قومس.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶). *مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی*، تهران: سمت.
- مورن، ژان فردریک؛ پاکم، جاناتان (۱۳۹۹). *ابزارهای تحلیل سیاست خارجی*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: قومس.
- هونگدا، فن؛ زرین نجف‌آباد، سعیده (۱۴۰۳). *چشم‌انداز توافق ایران و چین از منظر توافق ۲۵ ساله*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۱).
- واس، دی.ای.د (۱۳۸۹). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، چاپ دوازدهم، تهران: نشر نی.

References


- Aghabakhshi, Ali, & Afshari-Rad, Monir (2007). Dictionary of Political Sciences, second edition, Tehran: Chapar. [in Persian]
- Benvenuti, Andrea & Chien-Peng, Chung & Khoo, Nicholas & Tan, Andrew T. H. (2022). China's Foreign Policy, The Emergence of a Great Power. New York: Routledge.
- Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal, and Zabihi, Reza (1403). Iran and the New World Order; Challenges and Opportunities. Quarterly of Foreign Relations, 16(1), 26-1. <https://doi.org/10.22034/FR.2024.440842.1488>. [in Persian]
- Gregg Van Ryzin and Stephen Immerwahr (2007) "Importance-Performance Analysis of Citizens Satisfaction Surveys", Public Administration, Vol. 85 No. 1. PP. 215-226.
- Hongda, Fan, and Zarrin Najafabad, Saeideh (1403). China-Iran Relations from the Perspective of the 25-year Comprehensive Cooperation Agreement, Quarterly of Foreign Relations, 16(1), 50-27. <https://doi.org/10.22034/FR.2024.450515.1508>. [in Persian]
- Moshirzadeh, Homeira (2017). Explaining and analyzing foreign policy: Theoretical foundations, Tehran: Samt. [in Persian]
- Sanjabi, Alireza (2008). Methodology in Political Science and International Relations, Third Edition, Tehran: Ghoomes. [in Persian]
- Turki, Hadi and Shariati, Shahroz (2014). Discourse Analysis of Iran and China Leaders towards the International System. Quarterly of Foreign Relations, 15(3), 156-135. <https://doi.org/10.22034/FR.2023.393157.1370>. [in Persian]

Middle East Regional Dynamics and US Grand Strategy 2008-2024

Mahdi Ansari

Ph.D in International Relations, University of Kharazmi, Tehran, Iran.


Email: Smahdiansari@gmail.com

 0000-0002-4978-5297

Arsalan Ghorbani Sheikhneshin

Corresponding Author, Professor of International Relations, University of Kharazmi, Tehran, Iran.

Email: ghorbani@khu.ac.ir

 0000-0002-4005-1684

Abstract

Comprehending America's strategy with regard to the characteristics of the era of power transition in the regional arena and with regard to its dynamics requires attention to its operational strategies at the political, economic and military-security level. The change in the approach of the United States in the field of foreign policy has started since the era of Barack Obama, and its concrete manifestation can be seen in the 2012 national defense doctrine of this country. This official document shows the will of the Obama administration to reduce military spending and the number of troops abroad due to financial and economic constraints. Considering the characteristics of the transition period in international relations, it should be said that the United States has been forced to change its Grand strategy from liberal hegemony to Offshore Balancing due to its foreign policy requirements.

America's Grand strategy in the region, with an emphasis on Offshore Balancing, has been pursued at the operational level and plans have been presented. In other words, passing the level of Grand strategy and entering the field of operational understanding requires the definition of US plans in West Asia. Comprehending how to lay the groundwork for the implementation of the Offshore Balancing strategy by the United States of America following the dynamics of the Middle East region is the main goal of this article. It has affected the Grand strategy of America and has caused the movement towards the Offshore Balancing strategy since the Obama era.

The article addresses the question of how the dynamics of the Middle East region have affected the grand strategy of the United States between 2008-2024?

In order to answer this question, the article has tested the hypothesis that the dynamics of the Middle East region have affected the Grand strategy of the U.S through the change in the perception of the American foreign policy community and have caused the movement towards the offshore Balancing strategy since the Obama era.

Examining the theory of realism in international relations led us to the conclusion that Mearnsheimer's theory of Offensive Realism, along with Walt's theory of Coalition- Building, is a reliable theoretical framework to explain the main question of this article Both culminate in offshore balancing theoretical framework.

The Middle East region, in the framework of the offshore balancing strategy, as proposed by Walt and Mersheimer (2016), along with East Asia and Europe, are three strategic regions in which the United States needs to contribute to its allied regional powers in order to contain threats in these regions. The tactics of transferring suffering to another, Buck passing, smart diplomacy, proxy wars and proxy activists, using the capacity of the international system and liberal institutionalization and human rights, as well as the continuous use of diplomacy to solve crises in the Middle East region over the years 2008 to 2024 are the manifestations of this strategy. By adopting multilateralism, the Obama administration first went to the issues that have affected its interests and allies, such as the crisis in the Middle East. With the withdrawal of American troops from Iraq and the promise of change in foreign policy, he abandoned the unilateralism approach and suggested that if we have the hammer, we should not always and everywhere consider it a suitable tool. Obama meant the hammer of America's military power, which should not be used to solve every crisis. It was from here that unilateralism and the military approach in the strategy of the United States of America were abandoned as a costly tactic and against the interests of the hegemon, and the main effort was to be able to use smart and accurate tools and appeal to liberal doctrines and human rights to benefit the interests of the United States. and at the same time eliminate the threats with the participation of united actors in the Middle East.

But Trump's coming to power in 2016 significantly put aggressive tactics, withdrawing from treaties, and prioritizing America's internal interests over the preservation and adherence of this country to its commitments. In the face of the crises in the Middle East, Trump, while strengthening his relations with the countries of Saudi Arabia and Israel, demanded that these countries come closer to unite against Iran. The obvious manifestation of these tactics by the Trump administration was the Abraham (Abraham) Pact, encouraging Israel and the Arab countries to normalize relations and the UAE and Bahrain taking the lead in this field to deal with regional threats. In the field of foreign policy, following the slogan "America First", Trump put the domestic interests of the United States first and pretended that the Western bloc as one of the main foundations after the Second World War and the Cold War has lost its strategic meaning.

But the strategy of offshore balancing during the Biden period entered the diplomatic field rather than taking place in the field, and even some of Trump's tactics were criticized, including ignoring America's commitments in the JCPOA. By taking advantage of the experiences of the Obama administration, Biden tried to use a new coalition to restrain regional powers such as Iran and to prevent China's extensive influence in the region. Based on this approach, the desire to establish the I2U2 group and IMC is one of the initiatives of the Biden government to highlight economic benefits and political and security goals, and to pursue support for Israel and Arab countries in the form of new coalitions. By adopting a military policy of supporting his personnel, partners and allies in the Middle East region, Biden tried to take steps to increase the security and stable

interests of America in the region by empowering his allies. Therefore, unlike Trump, he canceled Trump's aggressive approach and maximum policy towards Iran and turned to preventing the hostile actions of the Islamic Republic of Iran and, in other words, managing the region. While using the capacity of "proxy killing" of Saudi Arabia and Israel and pursuing the normalization of relations between Arab countries and expanding it to other Islamic societies, Biden tried to advance America's vital interests in the form of new alliances. As he also tried in the field of strategic competition with China, to advance the field for the presence of America in the region not through military and interventionist methods, but with economic and security plans such as 12U2, and IMAC. A plan that clearly shows the confrontation between China and the US in the Persian Gulf and thwarting China's plan to infiltrate the Persian Gulf through the peripheral "New Silk Road" or "One Belt, One Road" and preventing penetration and presence. Most powerful is America's main competitor in the African continent. In this way, another major obstacle to the realization of the offshore Balancing strategy is even related to the role of regional powers and US allies such as Saudi Arabia. Because during the Biden period, Saudi Arabia tried to take advantage of the competition between China and the United States for the benefit of increasing its power by distancing itself from dependence, such as was seen during the periods of American presence in the region.

Regional dynamics have influenced the US Grand strategy through the change in the perception of the American foreign policy community and led to the move towards an offshore balancing strategy between 2008 and 2024. But the major obstacles in the Middle East, including the independence of America's allies, the emergence of government and non-government groups against America, the war between Hamas and Israel, the reluctance of the United States to be present again in the Middle East, and the effective and influential role of China in the Persian Gulf, have made America's offshore balancing strategy challenging. to face serious problems.

Keywords: Middle East Regional Dynamics, Offshore Balancing Strategy, Integrated Deterrence Doctrine, United States of America.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.




doi 10.22034/fr.2025.489437.1607

پویایی‌های منطقه‌ای خاورمیانه و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا ۲۰۰۸-۲۰۲۴

مهدی انصاری

دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.


Email: Smahdiansari@gmail.com

 0000-0002-4978-5297

ارسلان قربانی شیخ‌نشین

نویسنده مسئول، استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

Email: ghorbani@khu.ac.ir

 0000-0002-4005-1684

چکیده

سیستم منطقه‌ای خاورمیانه از زمان حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به نام مبارزه با تروریسم در نوسان بوده و به شدت اثرات جنگ و ناامنی را که پس از آن بر آن حاکم شده است، با خود حفظ کرده است. این پیامدها به شکست تلاش‌ها برای ایجاد نظم منطقه‌ای منجر و مبارزه برای قدرت را تشدید کرد که نتیجه آن قیام‌های اعراب، جنگ‌های داخلی و ظهور بازیگران آشوب‌ساز بوده است. این رقابت بر سر قدرت، کشورهای منطقه را به تغییر شکل هنجارهای نظم ژئوپلیتیکی پیچیده در خاورمیانه در مواجهه با تهدیدات فوری در سطح ملی و منطقه‌ای و در عین حال برای پیشبرد منافع خود به‌پیش رانده است. این پویایی‌ها موجب شده تا جامعه سیاست خارجی ایالات متحده به‌منظور گذار از هزینه‌های ناشی از مداخله‌گرایی حداکثری به فکر راهبردی جایگزین در این منطقه باشد. فهم چالش‌های استراتژی هم‌زمنی لیبرال مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی از سوی جامعه سیاست خارجی آمریکا و ورود استراتژی توازن فراساحلی از درون جامعه دانشگاهی به درون کاخ سفید دلیل اصلی این امر بوده است. دولت باراک اوباما به سمت تأکید بر محدودیت‌های مداخله‌گرایی و لزوم حرکت به سمت تحدید مداخله حرکت کرد و دونالد ترامپ و بایدن نیز به اصل مداخله به‌صرفه و گزینشی پایبند بوده‌اند. در همین چهارچوب مقاله به این سؤال پرداخته که چگونه پویایی‌های منطقه خاورمیانه بر استراتژی کلان ایالات متحده بین سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۲۴ تأثیر گذاشته است؟ مقاله به این نتیجه رسید که پویایی‌های منطقه خاورمیانه با تغییر در فهم جامعه سیاست خارجی آمریکا بر استراتژی کلان آن تأثیر گذاشته و منجر به حرکت به سمت استراتژی توازن فراساحلی بین سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۲۴ شده است. مقاله از رویکرد توصیفی-تحلیلی بهره گرفته و ابزار گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: پویایی‌های منطقه‌ای خاورمیانه، استراتژی توازن فراساحلی، دکترین بازدارندگی یکپارچه، ایالات متحده آمریکا

مقدمه و بیان مسئله

چشم‌انداز ژئوپلیتیکی خاورمیانه طی سال‌های اخیر به واسطه عادی‌سازی روابط برخی کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی (نظیر توافقنامه آبراهام)^۱، رقابت‌های ریشه‌دار، بحران‌های بشردوستانه و تغییر در اتحاد‌های ژئوپلیتیکی دچار دگرگونی شده و محیطی بی‌ثبات را رقم زده است. درک این وضعیت نیازمند توجه به پویایی‌های تاریخی، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (به‌ویژه ایالات متحده) و الزامات نظم جدید منطقه‌ای است. امنیت بازیگران منطقه‌ای بدون تحلیل شبکه‌ای از روابط منطقه‌ای امکان‌پذیر نیست (قاسمی، ۱۳۹۱: ۵۷). در حال حاضر، هیچ کشوری در خاورمیانه به‌تنهایی توان رهبری نظم جدید را ندارد و قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، عربستان، ترکیه، قطر و امارات سیاست‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند. این امر سبب تغییر در ائتلاف‌ها و تعمیق بحران نظم در منطقه شده است. در چنین فضایی، سه عامل اصلی وضعیت گذار منطقه‌ای را تعریف می‌کنند: شدت بالای تهدیدات خارجی، ظرفیت منطقه‌ای قابل ملاحظه و ضعف نهادهای سیاسی (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۹۱-۳۲۱). در کنار توجه به این پویایی‌ها، در چهارچوب شبکه منطقه‌ای باید ویژگی‌های زیر را برای خاورمیانه مسلم فرض نمود:

۱. متغیرهای ژئوپلیتیکی، ژئوکالچر و ژئواکونومیک سبب‌ساز حساسیت‌های سیستمی شده و منجر به خوشه‌ای شدن شبکه شده است؛
۲. مداخله قدرت‌های بیرونی منجر به شکل‌گیری تهدیدات نامتقارن در منطقه شده است که این مداخلات منجر به عدم تعادل ژئوپلیتیکی شده است؛
۳. پویایی‌های منطقه‌ای منجر به عدم شکل‌گیری همکاری مطلوب درون منطقه‌ای و در نتیجه عدم وجود مجموعه امنیتی منطقه‌ای شده است؛
۴. به دنبال بازی استراتژیک قدرت‌های بزرگ به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک این منطقه شاهد شکل‌گیری شبکه فاقد معیار در منطقه هستیم که با شناسه قدرت‌محوری در شبکه، انشقاق‌های درونی و نظم تحمیلی بیرونی مواجه هستیم؛
۵. نگاه دوآلیسمی نسبت به پایگاه‌سازی و با هدف تحدید سایر واحدهای درون منطقه‌ای (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۹۱-۳۲۱).

از سوی دیگر، تضعیف جایگاه هژمونیک آمریکا و ظهور بازیگران رقیب مانند چین و روسیه موجب شده ایالات متحده به سیاست «احاله مسئولیت» روی آورد. در کنار این، تغییر جایگاه هژمونی ایالات متحده، «جهندگی شبکه‌ای قدرت»^۱ و ظهور قطب‌های جدید قدرت موجب شده ایالات متحده به سمت سیاست احاله مسئولیت حرکت کند. امروزه ایالات متحده آمریکا عمیقاً در راستای شکل‌گیری یک «مجموعه امنیتی منطقه‌ای»^۲ مشارکت می‌کند که همچنان وابسته به توازن قدرت باقی می‌ماند و ارتباط مستقیمی با استراتژی کلان آن، یعنی توازن فراساحلی دارد. آمریکا با مشارکت متحدان منطقه‌ای تلاش می‌کند از طریق راهبرد توازن فراساحلی مانع برتری قدرت‌های چالشگر شود. این سیاست، هم‌راستا با الزامات راهبردی دوران گذار است که با افزایش نقش بازیگران غیردولتی، چالش‌های نوین امنیتی و فناوری‌های نوظهور همراه شده است. تغییر مسیر استراتژیک آمریکا از دوران اوباما آغاز شد و در سند دفاع ملی ۲۰۱۲ این کشور به‌روشنی نمایان شد. این سند بر کاهش هزینه‌های نظامی و خروج تدریجی از درگیری‌های مستقیم تأکید دارد. در چهارچوب نظری مرشایمر و والت، این تغییر رویکرد را می‌توان تلاشی برای کاهش هزینه‌های هژمونی لیبرال و افزایش کارایی از طریق موازنه فراساحلی دانست (والت، ۱۴۰۰). هدف این مقاله، تحلیل بسترهای لازم برای پیاده‌سازی استراتژی توازن فراساحلی آمریکا در خاورمیانه در پرتو پویایی‌های منطقه‌ای و به عبارت دقیق‌تر فهم مسئله چگونگی بسترسازی برای اجرای استراتژی توازن فراساحلی از سوی ایالات متحده آمریکا پیرو پویایی‌های منطقه خاورمیانه است. بر این اساس، مقاله فرض می‌کند که تغییر در درک سیاست‌گذاران آمریکایی از محیط منطقه‌ای موجب تغییر استراتژی کلان آمریکا از مداخله‌گرایی به توازن فراساحلی از دوران اوباما به بعد شده است. این تحلیل بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

۱. پیشینه پژوهش

والت و مرشایمر (۲۰۱۶) در مقاله‌ای درباره «استراتژی توازن فراساحلی برای برتری ایالات متحده»، سه نکته کلیدی مطرح می‌کنند: اول، این استراتژی هزینه‌ها و خطرات مداخلات مستقیم نظامی را کاهش می‌دهد؛ دوم، با کم کردن تعهدات در مناطق کم‌اهمیت، منابع بیشتری برای مقابله با چالش‌های حیاتی مانند ظهور چین آزاد

1. Power network flexibility
2. Regional Security Complex

می‌کند و سوم، به دلیل تجربه موفق گذشته، این رویکرد برای جهان چندقطبی کنونی که آمریکا نمی‌تواند سلطه کامل داشته باشد، راهبردی پایدارتر و مؤثرتر است.

والث در کتاب «جهنم نیت خوب» (۲۰۱۸) به بررسی جایگاه استراتژی هژمونی لیبرال پرداخته است. وی ضمن انتقاد از این استراتژی راه جایگزین را استراتژی توازن فراساحلی معرفی می‌کند. هزینه‌های ناشی از هژمونی لیبرال و مداخله‌گرایی حداکثری و هزینه‌های تحمیلی دیگر به دلیل نفوذ برخی عوامل همچون لابی رژیم صهیونیستی، رسانه‌ها، برخی از اندیشکده‌ها و غیره همچنان موجب نشده است که جامعه سیاست خارجی آمریکا به سمت تغییر رویکرد حرکت کند.

پژوهشکده تحقیقات راهبردی طی گزارشی از اندیشکده‌های چینی (۱۳۹۹) بر «استراتژی آمریکا در غرب آسیا: سردرگمی در دوران گذار بر تحلیل نقش تاریخی آمریکا در غرب آسیا پس از تهاجم ۲۰۰۳ عراق» تمرکز دارد و نشان می‌دهد که این رویداد توازن قدرت منطقه‌ای را تغییر داد. مقاله به چالش‌های آمریکا در تدوین استراتژی منسجم میان افزایش نفوذ ایران، درگیری‌های سوریه و یمن و بازگشت گروه‌هایی مانند داعش می‌پردازد. همچنین بر تغییر رویکرد آمریکا از سیاست یک‌جانبه به چندجانبه تأکید دارد و با اشاره به ضرورت اجرای کامل استراتژی توازن فراساحلی، بر نیاز آمریکا به یک راهبرد روشن و منسجم برای پاسخ به پیچیدگی‌های منطقه تأکید می‌کند.

هال برنرز (۲۰۲۲) در گزارش «محدودیت‌های توازن فراساحلی» قابلیت توازن فراساحلی را به‌عنوان یک استراتژی کلان برای ایالات متحده، به‌ویژه در زمینه غرب آسیا مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهد. نگاه تطبیقی به دو استراتژی هژمونی لیبرال و توازن فراساحلی داشته و با یک ارزیابی انتقادی از توازن فراساحلی به‌عنوان یک استراتژی کلان قابل دوام برای ایالات متحده، به‌ویژه در محیط پیچیده غرب آسیا ارائه می‌کند. برنرز نتیجه می‌گیرد که چالش‌ها و معایب این استراتژی بیشتر از منافع بالقوه آن برای منافع آمریکا در منطقه است.

گزارش رند (۲۰۲۱) با عنوان «بازتعریف راهبرد آمریکا در خاورمیانه» استدلال می‌کند که ایالات متحده باید منابع را از اتکای شدید به ابزارهای نظامی به سمت رویکردی متوازن‌تر با اولویت سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، حکومت، دیپلماسی و برنامه‌های متمرکز بر مردم تغییر دهد. این گزارش نشان می‌دهد که ایالات متحده باید از یک افق زمانی بلندمدت برای کاهش منازعات منطقه‌ای و حمایت از رشد و توسعه حتی به قیمت ریسک‌های کوتاه‌مدت حمایت کند.

در نهایت می‌توان بیان کرد که در هیچ‌یک از آثار، به تبیین و بررسی نقش پویایی‌های خاورمیانه بر استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه در غالب رویکرد تلفیقی مرشایمر و والت پرداخته نشده است. تلاش نویسنده تبیین ارتباط میان پویایی خاورمیانه و استراتژی کلان آمریکا به‌عنوان نقطه مغفول در دیگر مقالات است.

۲. چهارچوب نظری

بررسی نظریه‌های واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که ترکیب نظریه «رنالیسم تهاجمی»^۱ جان مرشایمر و «ائتلاف‌سازی»^۲ استفان والت، چهارچوبی معتبر برای تحلیل استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه فراهم می‌کند. مرشایمر معتقد است که قدرت‌های بزرگ در پی دستیابی به هژمونی منطقه‌ای هستند و برای تضمین امنیت و افزایش قدرت نسبی خود، به سیاست‌های تهاجمی روی می‌آورند (Mearsheimer, 2014, pp. 21-23). در این چهارچوب، امنیت از دل بیشینه‌سازی قدرت حاصل می‌شود و دولت‌ها در رقابت با یکدیگر، گاه به‌طور مستقیم (موازنه‌سازی) و گاه به‌طور غیرمستقیم (احاله مسئولیت) عمل می‌کنند (Mearsheimer, 2001, pp. 268-269).

مرشایمر با توجه به انواع نظام در ساختار بین‌الملل (دوقطبی، چندقطبی متعادل و چندقطبی نامتعادل) بر این باور است که قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از افزایش قدرت سایر بازیگران، دو استراتژی اصلی «موازنه‌سازی» و «احاله مسئولیت» را به کار می‌برند. در استراتژی موازنه‌سازی، قدرت‌های بزرگ به‌طور مستقیم وارد عمل می‌شوند تا متجاوزان را کنترل کنند. این روش به دولت‌های تهدید شده اجازه می‌دهد تا با استفاده از قدرت خود به مقابله با تهدیدات بپردازند (Christensen and Snyder, 1990, p.p 141-143)؛ در مقابل، احاله مسئولیت به معنای واگذاری وظیفه مقابله با تهدیدات به کشورهای دیگر، به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای است. این استراتژی معمولاً زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که شدت تهدیدات پایین باشد و مرز مشترکی با دولت متجاوز وجود نداشته باشد (Mearsheimer, 2001, pp. 268-269).

زمانی که دو متغیر جغرافیا و شدت تهدیدات کاهش یابد، دولت‌های تحت تهدید احساس آسیب‌پذیری کمتری در برابر تجاوز دارند و به همین دلیل تمایل بیشتری دارند که مسئولیت مقابله با تهاجم را به یک دولت هم‌مرز دیگر که خود نیز تهدید شده است، واگذار کنند. مرشایمر احاله مسئولیت را زمانی مؤثر می‌داند که شدت

1. Offensive Realism
2. Coalition-building

تهدید پایین و فاصله جغرافیایی زیاد باشد. در این حالت، کشور تهدید شده ترجیح می‌دهد هزینه مقابله با تهدید را به قدرتی هم‌مرز و متحد واگذار کند. این استراتژی، به دلیل کم‌هزینه بودن، فرسایش رقبا و قابلیت تکرار، گزینه‌ای جذاب برای قدرت‌های بزرگ در نظام چندقطبی به شمار می‌آید (Snyder, 2002, pp. 161-162). انتخاب بین موازنه‌سازی و احاله مسئولیت به ساختار نظام بین‌الملل بستگی دارد.

در سیستم‌های دوقطبی، امکان استفاده از احاله مسئولیت محدود است، در حالی که در سیستم‌های چندقطبی متعادل یا نامتعادل، این استراتژی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد (کریمی و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۴۵). نظریه «استفان‌والث»^۱ در کتاب «ریشه‌های اتحادها»^۲ (۱۹۸۷) بر نقش تهدیدهای خارجی به‌عنوان محرک اصلی تشکیل ائتلاف‌ها تأکید دارد و با واقع‌گرایی تدافعی هم‌سو است. والث معتقد است دولت‌ها بر اساس تهدیدهای درک‌شده، شامل قابلیت‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت، اتحاد می‌بندند و نه صرفاً موازنه قدرت. این ادراک، آن‌ها را به سمت موازنه یا دمسازی سوق می‌دهد. در صورت افزایش قدرت یک دولت، همسایگان برای جلوگیری از سلطه آن در ائتلاف دفاعی متحد می‌شوند. همچنین ساختار نظام بین‌الملل (چندقطبی، دوقطبی یا تک‌قطبی) بر نحوه شکل‌گیری ائتلاف‌ها تأثیرگذار است؛ به‌ویژه در سیستم‌های چندقطبی، ابهام درباره تهدید اصلی می‌تواند موازنه‌سازی را پیچیده کرده و دمسازی را تسهیل کند (Walt, 1987, p. 263-268).

با توجه به تغییر جایگاه قدرت ایالات متحده، یک‌جانبه‌گرایی و نظم نوین جهانی جای خود را به چندجانبه‌گرایی و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای در دوران گذار بین‌المللی داده و دلیل اصلی آن‌هم جهندگی شبکه‌ای قدرت میان بازیگران چالشگر نظم آمریکایی است. در همین راستا ایالات متحده به‌منظور تسهیل مسئولیت مرتبط با مدیریت سیستم، «منطقه‌ای‌سازی»^۳ را در مورد مناطق سه‌گانه اروپا، شرق آسیا و خاورمیانه برگزیده و «سیاست موازنه‌سازی»^۴ در چهارچوب دکترین عملیاتی بازدارندگی یکپارچه و «ائتلاف‌سازی»^۵ را به پیش می‌برد.

-
1. Stephen Walt
 2. The Origins of Alliances
 3. Regionalization
 4. Balancing Strategy
 5. Coalition- Building



شکل ۱: چهارچوب نظری پژوهش: توازن فراساحلی

۳. پویایی‌های منطقه خاورمیانه و استراتژی آمریکا پس از سال ۲۰۰۸

موضوع اصلی تحولات جنگ سرد در شمال آفریقا و سایر کشورهای حوزه دریای مدیترانه از دیرباز، امنیت بوده است. به طوری که می‌توان گفت امروزه نیز وابستگی شدید امنیتی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دیده می‌شود. این شیوه از وابستگی در کنار اهمیت استراتژیک خاورمیانه باعث شد تا تحولات خاورمیانه و پویایی درونی آن بر تحولات هم‌مومن در عرصه نظام بین‌الملل نیز اثرگذار باشد. به هر حال با توجه به در پیش گرفتن استراتژی جدید آمریکا پس از پایان دوره بوش، بررسی اثر پویایی خاورمیانه و در پیش گرفتن استراتژی توازن فراساحلی از سوی آمریکا حائز اهمیت است. پیش‌تر نیز گفته شد که استراتژی موازنه فراساحلی، خاورمیانه را در زمره یکی از مناطق سه‌گانه استراتژیک برای آمریکا در کنار آسیای شرقی و اروپا قرار داده بود (Walt and Mearshmeir, 2016). علاوه بر این، این انتقاد نیز از استراتژی‌های پیشین مطرح شد که آمریکا برای سلطه بر جهان نباید به دنبال ارتقای امنیت باشد، بلکه دفع تهدیدات از اولویت بیشتری برخوردار است. بنابراین در مناطقی که دشمنان، رقبا یا قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی برخلاف منافع آمریکا عمل می‌کنند، می‌بایست

عمده تمرکز را بر آن مناطق معطوف نمود و نسبت به مداخله غیرمستقیم و کم‌هزینه به‌عنوان یک استراتژی جدید اندیشید و عمل کرد. برخلاف نظر کاتزنشتاین که بر نقش ویژه آمریکا در الگوی همکاری و درگیری تأکید می‌کند (حیدری‌فر، ۱۳۹۹: ۶۹۶)، امروزه باید نقش مستقل پویایی منطقه خاورمیانه را در استراتژی کلان این کشور در نظر داشت.

۳-۱. پویایی خاورمیانه و استراتژی توازن فراساحلی

بحران‌ها و چالش‌های خاورمیانه به همراه استراتژیک بودن منطقه خاورمیانه باعث شد تا ایالات متحده پس از اتمام دوره بوش و در پیش گرفتن استراتژی جدید، حضور خود را در منطقه خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی آن یعنی خلیج فارس تداوم دهد. همان‌طور که درباره پویایی خاورمیانه گفته شد پویای‌های سیاسی و نظامی در روابط بین‌کشوری که در برخی موارد از هویت‌های فرامنطقه‌ای ریشه می‌گرفتند، سبب ناامنی بین‌المللی در خاورمیانه می‌شدند. موضوعات دیگری نیز در عرصه‌های محیط زیستی (همچون حقوق آب، به‌ویژه در شامات و بین‌النهرین) و اجتماعی (شماری از موضوع‌های هویتی، مذهبی و قومی که بر اقلیت‌ها، آوارگان و کارگران تأثیرگذار بوده) در خاورمیانه وجود دارند (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۶۹) که در دوره پس از جنگ‌های خانمان‌سوز در عراق و افغانستان نیز بر شدت ناآرامی‌ها، خشونت و ناامنی در خاورمیانه افزودند. در چنین شرایطی هیچ‌کدام از قدرت‌های بزرگ که در شرایط «فراقدرت»^۱ قرار دارند، توانایی آن را ندارند تا چالش‌های ژئوپلیتیکی جهان را مدیریت کنند. اشغال نظامی عراق و افغانستان، اشغال نظامی عراق، بحران سوریه و غیره نشان داد که ایالات متحده آمریکا بدون مشارکت سایر قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای نمی‌تواند بر شکل‌بندی ژئوپلیتیکی جهانی اثرگذار باشد (متقی، ۱۳۹۸: ۱۱). این موضوع مشخصاً درباره آسیای جنوب غربی و به‌طور کلی خاورمیانه صحت دارد، زیرا حجم گسترده‌ای از بازیگران نیابتی، تروریسم، ائتلاف و اتحادهای متضاد، دشمنی‌های دیرینه و مسائل مذهبی، قومی و قبیله‌ای، به نحوی باعث پویایی خاورمیانه شدند که هم به دلیل هزینه‌های گزاف آمریکا از جهت مادی و نظامی و هم از جهت ضعف مشروعیت این کشور در عرصه جهانی از یک‌سو و هم ناتوانی در اداره امور خاورمیانه از سوی دیگر باعث شد تا راهبرد جدیدی برای مدیریت امور و تضادهای چندگانه از سوی این کشور

1. Hyper power

در پیش گرفته شود. راهبردی که به‌طور مشخص بر مشارکت دادن بازیگران منطقه‌ای در حل بحران‌ها متمرکز شده است.

گروه‌های تروریستی در خاورمیانه معمولاً در چهارچوب «جنگ نیابتی»^۱ فعالیت می‌کنند، به‌گونه‌ای که قدرت‌هایی مانند عربستان سعودی، قطر و امارات از این گروه‌ها حمایت می‌کنند (متقی، ۱۳۹۸: ۲۳). در مقابل، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان رهبر محور مقاومت، حمایت از گروه‌هایی چون حزب‌الله، حماس، دولت سوریه و گروه‌های شبه‌نظامی شیعی نظیر کتائب حزب‌الله، زینبیون و فاطمیون را برعهده دارد که در سوریه، عراق، لبنان و یمن نقش مهمی در مقابله با گروه‌های افراطی ایفا کرده‌اند. پس از سقوط صدام در عراق و ضعف دولت مرکزی در سوریه، این مناطق تبدیل به عرصه جولان گروه‌های تروریستی تکفیری شدند که این وضعیت ناشی از نبود سازوکارهای جهانی و منطقه‌ای برای کنترل بحران است (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۷۰). همچنین، پس از کاهش حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق و ظهور موج بیداری اسلامی، برخی کشورهای منطقه که روابط نظامی-امنیتی نزدیکی با آمریکا دارند، خواهان بازگشت مجدد آمریکا یا تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی با این کشور و قدرت‌های بزرگ دیگر شدند.

در چنین شرایطی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل هم به دلیل واگذار نکردن عرصه خاورمیانه به رقبایی نظیر چین و روسیه به‌عنوان قدرت‌های جهانی و هم جلوگیری از گستره نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این منطقه، استراتژی جدیدی را با استفاده از بازیگران منطقه‌ای آغاز نمود. بر این اساس برشمردن رفتارهای عینی ایالات متحده آمریکا در نظم پویای خاورمیانه در چهارچوب استراتژی توازن فراساحلی می‌تواند ابعاد مختلف و متنوع این استراتژی را به ما نشان دهد که در سه دوره اوپاما، ترامپ و بایدن، جلوه‌های مختلف آن قابل مشاهده است.

۳-۲. اوپاما و آغاز استراتژی توازن فراساحلی

زمانی که اوپاما روی کار آمد، مصمم بود تا برای جبران اشتباهات دولت گذشته (بوش پسر) استراتژی امنیتی را بدین نحو مطرح کند: «تأکید بر تعادل مجدد اولویت‌های بلندمدت؛ به نحوی که با موفقیت از اولویت‌های فعلی عبور شود و به‌جای جنگ‌ها، توجه و منابع خود را به روی مجموعه‌ای از چالش‌ها و کشورها متمرکز کند». بنابراین

آمریکا با کنار گذاشتن رویکردهای نظامی و نگرانی از ضعف مشروعیت جهانی، تلاش نمود تا با پرهیز از جنگ و نظامی‌گری، مجموعه‌ای از روش‌های سخت و نرم را به کار ببندد و در عین حال تمرکز خود را بر مناطق سه‌گانه یاد شده و حل غیرمستقیم بحران‌های مربوط به هریک از آنان بگذارد.

در دوره اوباما، تغییراتی چشمگیر در سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به دوره بوش پسر دیده شد. دموکرات‌ها تلاش کردند نگرش جدیدی نسبت به نقش آمریکا در مناسبات جهانی ایجاد کنند. به‌عنوان نمونه، در سال ۲۰۱۱، واکنش سرد دولت اوباما به مداخله نظامی عربستان در سرکوب تظاهرات شیعیان یمن نشانگر فاصله‌گیری از حمایت بی‌قید و شرط از متحدان سنتی بود، که همین موضوع باعث آسیب در روابط دو کشور شد (Boot, 2015).

اوباما به جای تداوم سیاست مداخله‌جویانه، تلاش کرد تمرکز آمریکا را از خاورمیانه به مناطق دیگری مانند شرق آسیا معطوف کند، جایی که منافع بلندمدت آمریکا با تهدیدات جدی‌تری مواجه بود. اوباما سعی کرد از سیاست‌های تبلیغی دموکراسی‌سازی از طریق مداخله نظامی و ثبات جهانی از طریق هژمونی لیبرال فاصله بگیرد (هفت‌لنگ و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۱۶). به تعبیر فرناندز، آمریکا در این دوره بیشتر یک «نگرش» مبتنی بر عدم مداخله را در پیش گرفت تا سیاست فعال در قبال منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، زیرا حضور در این مناطق مشکلات بیشتری را برای آمریکا ایجاد می‌کرد و منابع آن را از مسائل مهم‌تر منحرف می‌ساخت (Fernandez, 2014). در نهایت، هزینه‌های سنگین نظامی و مالی ناشی از جنگ‌های عراق و افغانستان و خدشه‌دار شدن اعتبار جهانی ایالات متحده، سیاست‌گذاران آمریکایی را به سمت راهبردی سوق داد که مبتنی بر مدیریت غیرمستقیم و اجتناب از مداخله نظامی آشکار بود.

تغییر موازنه قوای منطقه‌ای به ضرر آمریکا در نتیجه مداخله مستقیم در افغانستان (۲۰۰۲) و عراق (۲۰۰۳)، ظهور گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه، تداوم نقش‌آفرینی سایر گروه‌های تروریستی از قبیل القاعده و طالبان و همچنین آغاز تحولات شبه انقلابی در کشورهای عربی سبب شد که باراک اوباما راهبرد رهبری در پشت صحنه را اتخاذ نماید که به راهبرد موازنه فراساحلی شبیه بود؛ از این‌رو این ایده مطرح شد که کاهش مداخله گسترده مستقیم نظامی و سیاسی در منطقه خاورمیانه یک منفعت حیاتی برای امنیت ملی آمریکا تلقی می‌شود (عباسی و طاهری، ۱۳۹۹: ۴).

در منطقه خلیج فارس ایجاد کنند (Exum, 2019, p. 21)؛ اما راهکار کشورهای منطقه پس از بیداری اسلامی و خلأ قدرت در بسیاری از کشورها آن بود که بتوانند ضمن برقراری رابطه با آمریکا، هم از نظام سیاسی خود در داخل در برابر قدرت گرفتن بازیگران نوظهوری نظیر داعش محافظت کنند و هم در وضعیت ناشی از خلأ قدرت، مانع گسترش نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای نظیر جمهوری اسلامی ایران در منطقه شوند.

۲-۲-۳. «امنیت الحاقی»^۱ و وابسته به قدرت‌های بزرگ

استراتژی توازن فراساحلی، این ایده را مطرح کرده است که مداخله آمریکا در امور مختلف جهان باعث تحمیل هزینه‌های قابل توجهی برای این کشور شده و نیازی نیست که آمریکا سرگرم بهبود اوضاع سایر جوامع باشد (Mearsheimer and Walt, 2016, p. 71). بنابراین عمده تمرکز باید بر مناطق سه‌گانه باشد که یکی از آنان خاورمیانه و خلیج فارس است. به همین دلیل در استراتژی توازن فراساحلی، اگر سایر مناطق جهان برای ایالات متحده آمریکا هزینه‌بر هستند، مناطقی نظیر خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی آن یعنی خلیج فارس همچنان می‌توانند از سوی آمریکا حمایت شوند؛ اما شیوه‌های حمایت از این زیرمجموعه امنیتی نه به شیوه‌های پیشین و حضور نظامی آشکار، بلکه تنها در صورت وقوع «تهدید» و مقابله با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای است که منافع آمریکا به‌عنوان هژمون را تهدید می‌کنند.

کشورهای خلیج فارس برای تأمین امنیت خود به دنبال وابستگی به قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا هستند و با خرید تسلیحات خارجی و آموزش‌های لجستیکی در داخل، می‌کوشند این وابستگی را نهادینه کنند. با این حال، این رویکرد با انتقادات مواجه است. به گفته مشاور سابق وزارت دفاع آمریکا، بیشتر شرکای این کشور فاقد ظرفیت‌های دفاعی مؤثر و نهادسازی لازم هستند و در مواجهه با تهدیدات، ابزارهای خریداری شده چندان کارآمد نخواهند بود (Saab, 2019, p. 4). از این رو، این کشورها بیشتر به توافقات امنیتی و هم‌راستایی با سیاست‌های قدرت‌های بزرگ متکی هستند تا امنیتی وابسته شکل دهند.

در خاورمیانه‌ای پرآشوب، بسیاری از کشورهای منطقه هم‌راستا با سیاست‌های قدرت‌های جهانی، به‌ویژه ایالات متحده عمل می‌کنند؛ حضوری که با پایگاه‌های نظامی در بحرین، کویت، عراق و همکاری با قطر، امارات و عربستان مشهود است.

امنیت خلیج فارس تحت تأثیر سیاست‌های کشورهای شورای همکاری و وابستگی به نفت قرار دارد که این وابستگی، در کنار تهدیدات دائمی، منجر به شکل‌گیری «امنیت وابسته» شده و خرید گسترده تسلیحات را رقم زده است (Kazem and Chalchan, 2017, p. 4). انقلاب‌های عربی نیز نظم دولت‌های محافظه کار عرب را متحول کرده و بر اهمیت منطقه برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای افزوده‌اند (کریمی و ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۱۰۱). در چنین فضایی، تهدیدات نوینی چون تروریسم و گروه‌های نیابتی نیز راه‌حل‌های امنیتی نوینی را برای کشورهای منطقه ضروری ساخته‌اند.

۳-۲-۳. مدیریت به صرفه و از راه دور بحران‌های خاورمیانه

در استراتژی توازن فراساحلی، ایالات متحده به جای مداخله نظامی مستقیم، تمرکز خود را بر مدیریت تحولات مناطق سه‌گانه گذاشته و تنها در موارد ضروری و اجبار به مداخله مستقیم اقدام می‌کند (Posen, 2013, p. 2). این رویکرد شامل کنار ماندن نسبی آمریکا از بحران‌های خاورمیانه و به‌کارگیری «مداخله گزینشی» است که ترکیبی از سیاست‌های سخت و نرم را در برمی‌گیرد. مشارکت نظامی مشترک آمریکا با کشورهای خاورمیانه نتایج متنوعی داشته است؛ اما با رویکرد مدیریت کم‌رنگ، ایالات متحده با آموزش و تجهیز نیروهای ائتلاف ضد تروریسم در کشورهایی مانند یمن، عراق و تونس موفقیت‌هایی کسب کرده است.

تلاش آمریکا برای مبارزه با تروریسم در خاورمیانه به‌ویژه علیه داعش در عراق و سوریه با همکاری دولت‌های منطقه‌ای، از جمله کمک مالی و آموزشی به نیروهای عراقی و هدایت حملات هوایی توسط کشورهای خلیج فارس در دوره اوباما انجام شد. در یمن نیز، آمریکا و بریتانیا از حملات عربستان علیه حوثی‌ها حمایت کردند. مداخلات آمریکا معمولاً در واکنش به تهدیدات مستقیم، مانند داعش یا بی‌ثباتی در شورای همکاری خلیج فارس، انجام می‌شود تا امنیت انرژی و منافع خود را حفظ کند. همچنین مهار نفوذ ایران و محور مقاومت برای واشینگتن و متحدانش اهمیت راهبردی دارد (التیامی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۴). عربستان نیز در همین راستا، برای مقابله با گروه‌های مقاومت با آمریکا همکاری نزدیکی داشته و رویدادهایی مانند حمله به آرامکو، نیاز به هماهنگی و مداخلات غیرمستقیم را تقویت کرده‌اند.

از منظر استراتژی توازن فراساحلی، سلطه بر مناطق یا حفظ آن و مقابله با رقبا نیازمند حضور فعال در مناطقی است که دشمنان یا رقیبان و سایر قدرت‌های جهانی حضور دارند یا تمایل به حضور در آن مکان دارند. این رویه برای حفظ سلطه بازیگر

قدرتمند دنبال می‌شود (kolasi, 2019, pp 94). از این منظر بخش مهمی از حضور آمریکا در خاورمیانه به دلیل پویایی اقتصادی موجود در آن و تلاش کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی و حتی ایران برای برقراری رابطه با چین در یک نظم چندقطبی است. تلاش ایالات متحده بر آن است تا با حضور غیرمستقیم یا حتی مداخله‌گرینشی، مانع نفوذ بیشتر چین در منطقه شود. بنابراین در کنار مقابله با تهدیدات منطقه‌ای نظیر ایران، مقابله با نفوذ چین در میان کشورهای عربی منطقه و یا پیشبرد استراتژی‌های این کشور نیز عامل مهمی برای مدیریت بحران‌های خاورمیانه از سوی آمریکا داشته است.

۳-۳. ترامپ؛ مدیریت بهینه و از راه دور

روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۶ هرچند با تداوم استراتژی توازن فراساحلی همراه بود؛ اما تفاوت اصلی آن با دوره اوباما در نگاه متفاوت به متحدان و نهادهای بین‌المللی بود. ترامپ معتقد بود که این کشورها به آمریکا وابسته‌اند، نه برعکس. بر این اساس، او رویکردی انزواگرایانه در پیش گرفت و با کاهش تعهدات نظامی و اقتصادی، سعی در کاهش هزینه‌های ایالات متحده داشت. این رویکرد با دیدگاه‌های والت و مرشایمر هم‌راستا بود که بر مدیریت اقتصادی سیاست خارجی آمریکا تأکید داشتند (Mearsheimer and Walt, 2016). بر مبنای نو انزواگرایی ترامپ، هیچ الزامی برای قبول تعهدات اخلاقی در خارج از کشور برای آمریکا دیده نمی‌شود. به این دلیل که تعهدات بین‌المللی بر وظایف دولت در داخل کشور تأثیر منفی می‌گذارند (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۰۴). بنابراین ترامپ با نشانه گرفتن تعهدات دولت پیشین، این تعهدات را برای آمریکا سرسام‌آور دانسته که هزینه‌های گسترده‌ای برای تأمین سایر کشورها در پی دارد. دولت ترامپ با رویکرد نو انزواگرایی^۱ که نوعی بین‌الملل‌گرایی‌گرینشی است نه انزواگرایی مطلق، خواستار کاهش یا پایان برخی تعهدات سیاست خارجی آمریکا بوده اما در مواردی که منافع ملی ایجاب کند، پایبند به تعهدات باقی می‌ماند (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۲۹). این رویکرد مبتنی بر منافع ملی محدود، شامل حفاظت از قلمرو، مردم و رونق اقتصادی آمریکا است (Smith, 2016, p. 216). ترامپ مدیریت بهینه سیاست خارجی را در پیش گرفت و تعهداتی مانند برجام، معاهده آب و هوایی پاریس و ناتو را که به ضرر منافع آمریکا می‌دید، مورد بازنگری قرار داد. وی اتحادها و سازمان‌های بین‌المللی را

در چهارچوب منافع آمریکا تعریف می‌کرد و نسبت به حقوق بین‌الملل و ارزش‌های حقوق بشری با تردید نگاه داشت، معتقد بود این نهادها باید بازسازی شوند (Jervis, 2017, p. 2). این رویکرد باعث خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام و تشدید تنش‌ها با ایران شد که استراتژی توازن فراساحلی در دوره ترامپ را در پرونده هسته‌ای و توافق برجام بسیار مهم کرد.

۳-۳-۱. ناتوی عربی و احاله مسئولیت در دوره ترامپ

در تشریح نظریه و استراتژی توازن فراساحلی این نکته مطرح شد که کشورها در مسیر شکل‌دهی به ائتلاف به دنبال توازن قوا نیستند و در تلاش هستند تا موازنه‌ای علیه تهدیدات خود سامان بدهند. بنابراین تهدیداتی که خطرات بیشتری دارند، نیازمند ائتلاف‌سازی در مقابل آنان است و تهدیدها صرفاً بر اساس قدرت دولت‌های متعارض استوار نیست. به همین دلیل حتی والت و مرشمایر بر این باور هستند که ایالات متحده برای ائتلاف‌سازی دشمنان زیادی یا مشکلاتی در این راه ندارد (Walt and Mearshmeir, 2016). به هر حال برای ائتلاف‌سازی نیازمند نقش دادن به بازیگران مؤثر و بانفوذ در مناطق استراتژیک سه‌گانه است که با توجه به راهبرد موازنه فراساحل، بدون حضور مستقیم آمریکا و واگذاری مسئولیت به متحدان این کشور در مناطق یاد شده صورت گیرد. از این رو «احاله مسئولیت» وجه مهمی از استراتژی فراساحلی آمریکا در خاورمیانه است که با ابزارها و راهکارهای متعددی در حال انجام شدن است.

ناتوی عربی در واقع بخش «سخت» ائتلاف‌سازی آمریکا در چهارچوب استراتژی توازن فراساحلی است. بررسی این رویه سخت نشان‌دهنده آن است که به لحاظ جغرافیایی و مکانی، این ائتلاف برای متحد کردن کشورهای عربی (به‌صورت آشکار) و حمایت از رژیم صهیونیستی (به‌صورت پنهان و ضمنی) است تا بتوان از تهدیدات ایران علیه این کشورها محافظت به عمل آورده شود. نام این اتحاد را کشورهای عربی با حمایت آمریکا تحت عنوان «اتحاد استراتژیک خاورمیانه یا میسا»^۱ نام گذاشتند که به ناتوی عربی معروف شد (Aluwaisheg, 2018). این طرح مخصوصاً در دوره ترامپ بیش از پیش از سوی آمریکا دنبال شد و در مورد اهداف اصلی آن یعنی تشکیل یک ائتلاف نظامی و استفاده از آن برای عملیات خاص، مقابله با تهدیدات منطقه‌ای نظیر تهدیداتی که از سوی ایران متوجه این کشورها می‌شود، یک وحدت رویه ایجاد شود.

1. Middle East Strategic Alliance (Mesa)

از منظر نقش آمریکا در ائتلاف «میسا» یا ناتوی عربی باید گفت که حتی این کشورها در نوامبر ۲۰۱۸ نیز گردهم جمع شدند تا گمانه‌زنی برای تشکیل ناتوی عربی بیش از پیش تقویت شود. با این حال، ایده ناتوی عربی هرچند مزیتی برای کشورهای عربی است تا بتوانند یک وحدت رویه برای مقابله با تهدیدات ایجاد نمایند؛ اما در نهایت گزینش اعضای آن در نقطه استراتژیک (خاورمیانه و خلیج فارس) که یکی از مناطق حساس از نظر استراتژی توازن فراساحلی بود (Walt and Mearshmeir, 2016)، نشانگر تأکید آمریکا بر خنثی کردن تهدیدات از طریق احاله مسئولیت و دور ماندن از تحولات و یا عواقب تنش در منطقه خاورمیانه است. برخلاف طرح‌های قبلی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰، این بار ناتوی عربی بیشتر طرحی آمریکایی است و ترامپ آن را «اتحاد استراتژیک خاورمیانه» نامید (Coffey, 2020). این طرح بخشی از استراتژی توازن فراساحلی آمریکا در منطقه به شمار می‌رود.

۳-۲. مداخله گزینشی در امور خاورمیانه

مداخلات گزینشی و سلطه هژمونیک، به‌عنوان راهکارهای محتمل برای قدرت هژمون می‌باشند. در نزد نظریه‌پردازان استراتژی توازن فراساحلی، آمریکا تنها در مواردی که ضرورت دارد می‌بایست نسبت به مداخله مستقیم یا نظامی اقدام کند (Mearshmeir and Walt, 2016, p. 74). به این دلیل که وقتی سیاست‌گذاران، هژمونی رو به افول را درک می‌کنند، موازنه فراساحلی و چندجانبه‌گرایی می‌تواند به یاری آن‌ها بشتابد تا امنیت و منافع اقتصادی خود را در نظم آنارشیک به حداکثر برسانند. در مواردی که تهدیدات به‌صورت مستقیم در وضعیت خطرناکی پدید می‌آیند، «مداخله گزینشی» و «اضطراری» به‌عنوان یک گزینه کمکی به یاری هژمون می‌شتابد.

۳-۴. ائتلاف‌های نوظهور بایدن؛ شیوه متفاوت از توازن فراساحلی

دوره بایدن برخلاف رویکرد یک‌جانبه‌گرایی ترامپ به دنبال استفاده از ظرفیت‌های جدید برای توسعه همکاری آمریکا با متحدان در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه است. در این زمینه می‌توان به دو ابتکار دولت بایدن یعنی گروه «12U2»^۱ و همچنین «ایمک»^۲ اشاره نمود.

1. India, Israel, the United Arab Emirates, and the United States

2. India-Middle East-Europe Economic Corridor

۳-۴-۱. گروه I2U2 و ائتلاف‌سازی بایدن

در ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲، سران هند، رژیم صهیونیستی، امارات و آمریکا نخستین نشست گروه I2U2 را برگزار کردند. این ائتلاف بر سرمایه‌گذاری‌های مشترک و پروژه‌هایی در حوزه‌های آب، انرژی، حمل‌ونقل، فضا، سلامت، امنیت غذایی و فناوری تمرکز دارد (The White House, 2022). اهداف بایدن در این گروه شامل نوسازی زیرساخت‌ها با مشارکت بخش خصوصی، تقویت زنجیره تأمین صنایع کلیدی مرتبط با امنیت ملی، بهبود سلامت عمومی و دسترسی به واکسن، توسعه ارتباطات فیزیکی در خاورمیانه، مبارزه با آلودگی، تأمین مالی مشترک، حمایت از استارت‌آپ‌ها، ترویج فناوری‌های نوین و انرژی سبز و تضمین امنیت غذایی و انرژی در کوتاه‌مدت و بلندمدت است. همچنین اعضا از توافقات ابراهیم و روند عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی حمایت می‌کنند (The White House, 2023).

بدین ترتیب در برنامه گروه I2U2، طرح‌های اقتصادی آمریکا در دولت بایدن با انگیزه‌های سیاسی و امنیتی نظیر حمایت از پیمان ابراهیم و عادی‌سازی روابط کشورهای منطقه با رژیم صهیونیستی نیز لحاظ شده است. بدین ترتیب انتظار می‌رود ظهور گروه I2U2 متشکل از هند، رژیم صهیونیستی، امارات متحده عربی و ایالات متحده آمریکا، تأثیر قابل توجهی بر موقعیت هند در سیاست جهانی داشته باشد. ضمن اینکه هدف دیگر این گروه بر اساس منافع و ارزش‌های مشترک از جمله دموکراسی، نوآوری و رشد اقتصادی بنا شده است.

۳-۴-۲. کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا

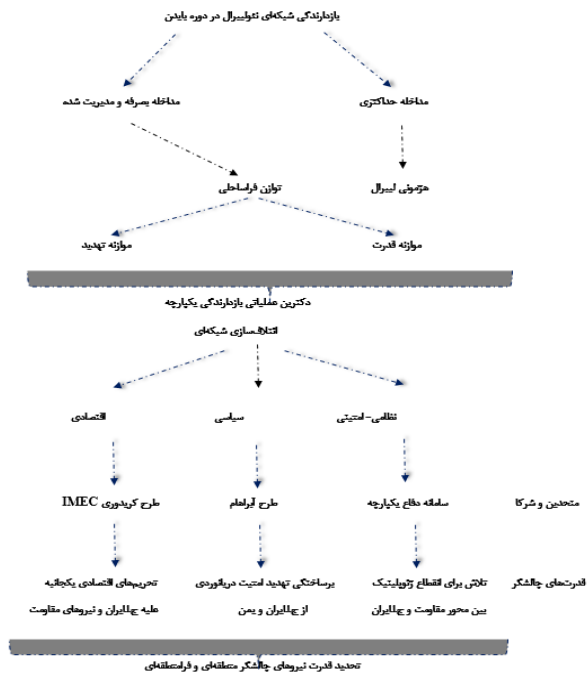
در اجلاس سران گروه بیست در سال ۲۰۲۳، بدون حضور شی جین‌پینگ، طرحی به‌عنوان رقیب ابتکار کمربند و جاده چین معرفی شد: کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا به رهبری ایالات متحده. این طرح، هند را از طریق خلیج فارس به اروپا متصل می‌کند و شامل دو بخش است؛ یکی مسیر دریایی از هند به خلیج فارس و دیگری مسیر زمینی از عربستان به اروپا که با شبکه ریلی جدید از طریق اردن و رژیم صهیونیستی به مدیترانه پیوند می‌خورد. همچنین، کابل‌های زیردریایی برای تبادل داده و خطوط لوله هیدروژن برای تحقق اهداف زیست‌محیطی در نظر گرفته شده‌اند (موسسه مطالعاتی شورای روابط خارجی اروپا، ۲۰۲۳).

ایمک شامل دو مسیر استراتژیک است که به‌عنوان کریدور حمل و نقل چندوجهی با جاده‌ها، راه‌آهن‌ها و بنادر به هم متصل طراحی شده است. این طرح با مشارکت هند،

آمریکا، عربستان، امارات، اتحادیه اروپا و چند کشور اروپایی امضا شده و توسط دولت بایدن ارائه شده است (The White House, 2023). هدف این ابتکار، مقابله با برنامه چین برای اتصال به کشورهای اسلامی و شمال آفریقا، حمایت از رژیم صهیونیستی، تقویت روابط با جنوب جهانی و افزایش امنیت اقتصادی و انرژی اروپا در سایه جنگ روسیه و اوکراین است. این طرح همچنین نقش هند را در زنجیره ارزش جهانی افزایش داده و از محاصره اقتصادی پکن می‌کاهد. بایدن و محمد بن سلمان این ابتکار را فرصتی تاریخی دانسته‌اند. در نهایت، این ائتلاف نوین نشان‌دهنده بازگشت مدیریت‌شده آمریکا به منطقه و مقابله هم‌زمان با چین و روسیه است.

ائتلاف نوین دولت بایدن، علاوه بر منافع اقتصادی، اهداف سیاسی و امنیتی را نیز دنبال می‌کند که برجسته‌ترین آن عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی از طریق پیمان ابراهیم است و باعث تهدید ایران در نزد کشورهای خلیج فارس می‌شود. ایملک با ایجاد کریدورهای ریلی و دریایی بین هند، امارات، عربستان، اردن، رژیم صهیونیستی و اروپا، حمل‌ونقل را تسهیل و مسیرها را کوتاه می‌کند. این طرح، عربستان را به‌عنوان مرکز لجستیکی جهانی و محور اتصال آسیا، اروپا و آفریقا تقویت می‌کند و در راستای چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان نقش مهمی دارد (Arab News, 2023; Yagyavalk Bhatt and Jitendra Roychoudhury, 2023). با وجود بحران‌های اخیر در منطقه، بایدن تلاش کرده تا رویکرد انزواگرایانه ترامپ را کنار گذاشته و آمریکا را به شکلی غیرمستقیم ولی مؤثر در توسعه اقتصادی خاورمیانه، به‌ویژه عربستان و امارات، وارد کند.

شورای روابط خارجی اتحادیه اروپا درباره موفقیت برنامه ایملک تردید دارد و تأکید می‌کند که برای تحقق این پروژه، منافع آن باید به اندازه کافی انگیزه دهنده باشد و تعهد جدی غرب برای هزینه‌های میلیاردی و حل چالش‌های لجستیکی لازم است. اگر ایملک با تعهد و چشم‌انداز واقع‌بینانه پیگیری شود، می‌تواند نقش مهمی در تقویت ارتباط ژئواکونومیک اروپا با خلیج فارس ایفا کند (Comms, 2024). با این حال، نقش چین در منطقه و روابط آن با کشورهای اسلامی، به همراه بحران غزه و درگیری حماس و رژیم صهیونیستی، باعث شده ائتلاف نوین بایدن در رسانه‌ها و مناسبات اقتصادی برجسته نشود و احتمالاً این تنش‌ها موجب به حاشیه رفتن پروژه شوند.



شکل ۳: بازدارندگی شبکه‌ای نئولیبرال ذیل استراتژی توازن فراساحلی

نتیجه‌گیری

تحلیل تحولات راهبردی ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که پویایی‌های این منطقه به‌عنوان یک بستر ژئوپلیتیکی بی‌ثبات، نقش مهمی در تغییر جهت‌گیری استراتژی کلان ایالات متحده داشته‌اند. به‌ویژه، پیامدهای جنگ‌های نیابتی، رشد بازیگران غیردولتی، افزایش هزینه‌های مداخله‌گرایانه و رقابت قدرت‌های بزرگ، ایالات متحده را به بازاندیشی در الگوی هژمونیک خود واداشته است.

بر اساس چهارچوب نظری مقاله، یعنی تلفیق نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر و نظریه ائتلاف‌سازی والت، ایالات متحده به‌منظور حفظ منافع راهبردی خود، به‌ویژه در مواجهه با تهدیدات منطقه‌ای مانند نفوذ ایران و تهدیدات جهانی مانند نفوذ چین، به اتخاذ استراتژی توازن فراساحلی روی آورده است. در این رویکرد، به جای مداخله مستقیم نظامی، تلاش می‌شود از طریق احاله مسئولیت به قدرت‌های منطقه‌ای و شکل‌دهی به ائتلاف‌های موقت و متغیر، موازنه تهدید برقرار گردد.

مرشایم بر این باور است که قدرت‌های بزرگ در صورت مواجهه با موانع هزینه‌زا، ترجیح می‌دهند از استراتژی احاله مسئولیت استفاده کنند تا ضمن کاهش هزینه‌ها، رقبا را فرسوده کنند. این دقیقاً همان چیزی است که در رفتار آمریکا پس از دوران بوش و در سه دولت اوباما، ترامپ و بایدن مشاهده می‌شود. از سوی دیگر، با بهره‌گیری از نظریه والت، مشخص می‌شود که آمریکا در مواجهه با تهدیدات ادراک‌شده مانند برنامه هسته‌ای ایران یا افزایش نفوذ منطقه‌ای آن، سعی کرده از طریق ائتلاف‌سازی با کشورهایمانند عربستان، امارات، رژیم صهیونیستی و حتی هند، به نوعی موازنه تهدید شکل دهد.

در همین راستا، در دوره باراک اوباما، این رویکرد با هدف کاهش هزینه‌های نظامی، احیای مشروعیت بین‌المللی و استفاده از ابزارهای دیپلماتیک برای مدیریت بحران‌ها آغاز شد. وی با خروج از عراق، تلاش برای حل بحران هسته‌ای ایران از طریق دیپلماسی و اجتناب از جنگ‌های پرهزینه، مسیر احاله مسئولیت و مشارکت دادن متحدان منطقه‌ای در مدیریت امنیت خاورمیانه را هموار کرد. از منظر مرشایم، این رویکرد ناشی از درک محدودیت‌های ساختاری قدرت آمریکا در دوره چندقطبی در حال ظهور و تلاش برای توازن نیروها با هزینه کمتر بود.

دونالد ترامپ، ضمن حفظ چهارچوب توازن فراساحلی، آن را با رویکردی واقع‌گرایانه‌تر، منفعت‌محور و کم‌هزینه‌تر پیش برد. وی با خروج از توافق برجام، تضعیف چندجانبه‌گرایی و تأکید بر اصل «اول آمریکا»، سعی کرد تا مسئولیت تأمین امنیت منطقه‌ای را به بازیگران بومی بسپارد. تشکیل پیمان ابراهیم و پیگیری طرح ناتوی عربی، نمود آشکار احاله مسئولیت به متحدان خاورمیانه‌ای بود. در این راستا، کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات و بحرین، نقش پررنگ‌تری در مهار تهدیدات ادراک‌شده از سوی ایران ایفا کردند. در منطق نظری مرشایم، این رویکرد نه تنها هزینه مادی آمریکا را کاهش داد، بلکه با فرسایش رقبا در میدان‌های جنگ نیابتی، موقعیت نسبی آمریکا را تقویت کرد.

در دوره جو بایدن، استراتژی توازن فراساحلی با محوریت دیپلماسی چندجانبه، ائتلاف‌سازی اقتصادی و تقویت نهادهای منطقه‌ای پی گرفته شد. بایدن ضمن حفظ فاصله از یک‌جانبه‌گرایی ترامپ، بر احیای تعهدات بین‌المللی، حمایت غیرمستقیم از متحدان و جلوگیری از نفوذ بازیگران چالشگر مانند چین تأکید کرد.

طرح‌هایی نظیر گروه I2U2 (آمریکا، هند، رژیم صهیونیستی، امارات) و کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا نمادهای بارز این تلاش‌اند که هم‌زمان اهداف امنیتی،

اقتصادی و ژئوپلیتیکی ایالات متحده را در منطقه دنبال می‌کنند. در منطق نظری والت، این اقدامات به معنای ائتلاف‌سازی بر اساس درک مشترک از تهدیدات و استفاده از قدرت نرم و نهادسازی برای حفظ ثبات است.

مقاله نشان داد که تغییر در ادراک تهدید و افزایش پیچیدگی محیط منطقه‌ای، باعث شده تا ایالات متحده از استراتژی هژمونی لیبرال مبتنی بر مداخله مستقیم به سوی استراتژی کم‌هزینه‌تر و چندوجهی توازن فراساحلی حرکت کند. این تغییر استراتژیک، هرچند با چالش‌هایی مانند استقلال بیشتر متحدان، نقش‌یابی مجدد قدرت‌های رقیب (چین و روسیه) و ناپایداری ائتلاف‌های منطقه‌ای روبه‌رو است؛ اما فعلاً به‌عنوان گزینه‌ای واقع‌گرایانه برای حفظ جایگاه آمریکا در خاورمیانه در دستور کار قرار دارد.

فهرست منابع

- بوزان، بری (۱۳۸۱). *خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا*. ترجمه احمد صادقی. فصلنامه سیاست خارجی. سال شانزدهم. شماره ۳. پاییز ۱. صص ۶۸۰-۶۳۳.
- التیامی‌نیا، رضا؛ نیکفر، جاسب؛ باقری دولت‌آبادی، علی (۱۳۹۴). *بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و آمریکا*. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست. دوره ۱۸. صص ۱۹۸-۱۷۱.
- حیدری‌فر، محمدرئوف (۱۳۹۹). *ساختار چندقطبی و معادلات جدید منطقه غرب آسیا در سلسله مراتب روابط ژئوپلیتیکی قرن بیست و یکم (درس‌هایی از خاورمیانه)*. فصلنامه روابط خارجی. ۱۲ (۴). صص ۶۷۵-۷۰۶.
- دوشی، راش (۱۴۰۲). *بازی طولانی: استراتژی کلان چین برای جایگزینی نظم آمریکایی*. ترجمه مهدی انصاری. تهران: ابرار معاصر تهران.
- شینچون، نیو (۱۳۹۹). *استراتژی آمریکا در غرب آسیا: سردرگمی در دوران گذار*. ترجمه وحید قربانی. تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- عباسی مجید؛ طاهری، طاهر (۱۳۹۸). *راهبرد موازنه فراساحلی آمریکا در خاورمیانه و پیامدهای آن برای ایران*. فصلنامه روابط خارجی. ۱۱ (۱). صص ۱-۳۵.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱). *اصول روابط بین‌الملل*. تهران: میزان.
- کریمی، غلامرضا؛ ترکاشوند، جلال (۱۳۹۴). *سیاست‌های راهبردی دولت اوباما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱*. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام. سال پنجم. شماره سوم. پاییز ۹۴. صص ۹۹-۱۲۷.
- کیانی هفت‌لنگ، امین؛ محقق‌نیا، حامد؛ کریمی فرد، حسین؛ اکبرزاده، فریدون (۱۴۰۲). *بررسی تحول دکترین امنیتی آمریکا در غرب آسیا و الزامات راهبردی جمهوری اسلامی ایران ۲۰۰۹-۲۰۲۲ (مطالعه موردی افغانستان)*. فصلنامه روابط خارجی. ۱۵ (۱۲). صص ۱۰۸-۱۳۱.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۸). *جنگ‌های نیابتی بازیگران منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی*. فصلنامه محیط راهبردی. سال چهارم. شماره ۱۰. صص ۳۴-۹.
- والت، استفان (۱۴۰۰). *جهنم نیات خوب: نخبگان سیاست خارجی آمریکا و افول برتری ایالات متحده*. ترجمه مهدی انصاری. تهران: ابرار معاصر تهران.

References

- Abbasi (Ashlaki), Majid and Taheri, Taher. (2019). The strategy of the United States' offshore balancing in the Middle East and its implications for Iran. *A Quarterly Journal of Foreign Relations*, 11(1), 1-35. [In Persian]
- Al-Sharafat, Saud (2024). The Impact of the War in Gaza on Israel-Jordan Cooperation. *Fikra Forum*. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/impact-war-gaza-israel-jordan-cooperation>.
- Aluwaisheg, Abdel Aziz (2018, September 29). Collective defense crucial to success of proposed Middle East Strategic Alliance. *Arab News*. <https://www.arabnews.com/node/13807561>.
- Amirah Fernández, Haizam (2014). Oriente Medio: Alianzas En Tiempos Revueltos. *Real Instituto Elcano*. http://www.realinstitutoelcano.org/wps/portal/web/rielcano_es/contenido?WCM_GLOBAL_CONTEXT=/elcano/elcano_es/zonas_es/mediterraneo+y+mundo+arabe/ari48-2014-amirahfernandez-oriente-medio-alianzas-entiempos-revueltos.
- Arab News (2023). India planning 'power grid with Saudi Arabia, UAE'. *Arab News*. April 25. <https://www.arabnews.com/node/2292666/business-economy>.
- Barnes, Julian & Bianco, Cinzia (2023). Intersections of influence: IMEC and Europe's role in a multipolar Middle East. *ECFR*. <https://ecfr.eu/article/intersections-of-influence-imec-and-europes-role-in-a-multipolar-middle-east/>.
- Behind Biden's Middle Eastern corridor (n.d.). *Eghtesad News*. Retrieved from <https://www.eghtesadnews.com>. [In Persian]
- Bhatt, Yagyavalk and Jitendra Roychoudhury (2023). India-Middle East, Europe Economic Corridor (IMEC) Instant Insight October 02, 2023 I KS--2023-II11 Yagyavalk Bhatt and Jitendra Roychoudhury Bridging Economic and Digital Aspirations, *Kapsarc*, pp 1-11.
- Boot, Max. (2015). Las Relaciones Entre Estados Unidos Y Arabia Saudí Después De Abdalá. *El Medio*. <http://elmed.io/las-relaciones-entre-estados-unidos-y-arabia-saudi-despues-de-abdala>.
- Brands, Hal (2015). *The Limits of Offshore Balancing*. US Army War College Press, <https://press.armywarcollege.edu/monographs/44>.
- Buzan, Barry (2002). The Middle East: A constantly contentious structure (A. Sadeghi, Trans.). *Foreign Policy Quarterly*, 16(3), 633–680. [In Persian]
- Christensen, Thomas, & Snyder, Jack (1990). Chain Gangs and Passed Bucks: Predicting Alliance Patterns in Multipolarity. *International Organization*, 44(2), 137–168. <http://www.jstor.org/stable/2706792>.
- Coffey, Luke (2020). The Middle East Strategic Alliance: an uphill struggle. *The Heritage Foundation*. <https://www.heritage.org/middle-east/report/the-middle-east-strategic-alliance-uphill-struggle>.
- Doshi, Rush (2023). The long game: China's grand strategy to replace the American order (M. Ansari, Trans.). *Abrar Moaser Tehran*. [In Persian]

- Eltiaminiya, Reza., Nikfar, Jafar., & Bagheri Dowlatabadi, Ali (2015). Yemen crisis: Examining the background and objectives of Saudi and American foreign interventions. *Strategic Policy Research Quarterly*, 18, 171–198. [In Persian]
- Exum, A. (2019). U.S. Military Support in the Gulf Is All Backwards. *The Atlantic*. <https://www.theatlantic.com/ideas/archive/2019/06/us-military-support-gulf-all-backwards/592249/>.
- Fulton, Jonathan (2020). Domestic Politics as Fuel for China’s Maritime Silk Road Initiative: The Case of the Gulf Monarchies. *Journal of Contemporary China* 29, no. 122. 175-190.
- Ghasemi, Farhad. (2012). Principles of international relations. Mizan. [In Persian]
- Haydari Far, Mhammadraoof (2020). Multipolar Structure and New Equations of the West Asia Region in the Hierarchy of 21st Century Geopolitical Relations (Lessons from the Middle East). *A Quarterly Journal of Foreign Relations*. 12(4), pp. 675-706. [In Persian]
- Jervis, Robert, Gavin, Francis, Rovner, Jack, & Labrosse, D. Nicole (Eds.). (2017). *Chaos in the liberal order: The Trump presidency and international politics in the twenty-first century*. Columbia University Press.
- Karimi, Golamreza & Tarkashvand, Jallal (2015). Strategic policies of the Obama administration after the intrasystemic developments in the Middle East with focus on the 2011 popular revolutions. *Political Studies of the Islamic World*, 5(3). [In Persian]
- Kaye, Dalia Dassa, Robinson, Linda , Martini, Jeff , Vest, Nathan , & Rhoades, Alyssa Lamberti (2021). Reimagining U.S. strategy in the Middle East: sustainable partnerships, strategic investments. RAND. https://www.rand.org/pubs/research_reports/RRA958-1.html.
- Kazem and Chalchan, Hussain and Miqdam (2017). Renewable energy and GCC States energy challenges in the 21st century: A review. *International Journal of Computation and Applied Sciences*. Vol. 2, Issue 1.
- Kiani Haftlang, Amin, Mohagheghnia, Hamed, Karimi Fard, Hossein, & Akbarzadeh, Fereydoon. (2023). Examination of the Evolution of the American Security Doctrine in West Asia and the Strategic Requirements of the Islamic Republic of Iran 2009-2022 (Case Study of Afghanistan). *A Quarterly Journal of Foreign Relations*. 15(12), pp. 108-131. [In Persian]
- Kolasi, Klevis (2019). Offshore Balancing. *The Palgrave Encyclopedia of Global Security Studies*.
- Maria Fantappie and Vali Nasr (2024). The War That Remade the Middle East. *Foreign Affairs*. 103, no. 1. 11- 19.
- Mearsheimer, John J. (2014). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: Norton.
- Mearsheimer, John, Walt, Stephen. (2016). The case for offshore balancing. *Foreign Affairs*, 95(4), 70– 83.
- Motaghi, Ebrahim. (2019). Proxy wars of regional actors and geopolitical developments in Southwest Asia. *Strategic Environment Quarterly*, 4(10), 9–34. [In Persian]


- Niu, Xiaoyu. (2020). U.S. strategy in West Asia: Confusion in a transitional era (V. Ghorbani, Trans.). Strategic Research Institute. [In Persian]
- Posen, R. Posen (2013). Pull back: The case of a less activist foreign policy. *Foreign Affairs*, No. 92.
- Raffaella A. Del Sarto & Eduard Soler i Lecha (2024). Regionalism and Alliances in the Middle East, 2011-2021: From a “Flash in the Pan” of Regional Cooperation to Liquid Alliances. *Routledge, GEOPOLITICS 2024*, VOL. 29. NO. 4. 1447–1473 <https://doi.org/10.1080/14650045.2023.2268542>.
- Saab, B. Y. (2019). Arms sales can’t replace U.S. engagement in the Gulf. *Foreign Policy*. <https://foreignpolicy.com/2019/09/20/arms-sales-cant-replace-u-s-engagement-in-the-gulf/>.
- United States Department of State (2023). Remarks at the inaugural I2U2 Business Forum. United States Department of State. <https://www.state.gov/remarks-at-the-inaugural-i2u2-business-forum/#:~:text=I2U2%20provides%20a%20new%20regional%20platform%20to%20deepen,create%20collaborative%20commercial%20opportunities%20and%20good%20paying%20jobs>.
- Walt, Stephen M. (1987). *The Origins of Alliances*. Ithaca. N.Y: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. (2021). The hell of good intentions: America’s foreign policy elites and the decline of U.S. primacy (M. Ansari, Trans.). *Abrar Moaser Tehran*. [In Persian]
- White House (2022b, July 14). Joint Statement of the leaders of India, Israel, United Arab Emirates, and the United States (I2U2). The White House. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/statements-releases/2022/07/14/joint-statement-of-the-leaders-of-india-israel-united-arab-emirates-and-the-united-states-i2u2/>.
- White House. (2023). Memorandum of Understanding on the Principles of an India – Middle East – Europe Economic Corridor. The White House. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/statements-releases/2023/09/09/memorandum-of-understanding-on-the-principles-of-an-india-middle-east-europe-economic-corridor/>.

Analyzing the Components and Dimensions of Iran's Strategic Depth in West Asia

Majid Dehghanian

PhD Student in Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.


Email: majid.dehghanian@modares.ac.ir

 0009-0006-6529-5593

Ebrahim Rumina

Corresponding Author: Associate Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.


Email: e.rumina@modares.ac.ir

 0000-0002-5372-9677

Mohammadreza Hafeznia

Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.


Email: hafezn_m@modares.ac.ir

 0000-0003-1099-6529

Mostafa Ghaderi Hajat

Associate Professor of Political Geography, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Email: m.ghaderihajat@modares.ac.ir

 0000-0003-2012-7394

Abstract

Introduction: Strategic depth, as a multidimensional concept, plays a pivotal role in formulating and implementing the foreign policies of states. This concept, encompassing geographical, military, economic, cultural, and political dimensions, enables governments to analyze the international environment, identify threats and opportunities, and adopt appropriate strategies to safeguard and advance their national interests.

However, a critical question arises: What are the precise characteristics and components of this concept? Specifically, what roles do economic, cultural, and technological factors play in shaping strategic depth? A review of relevant literature reveals that while various studies have addressed different aspects of strategic depth, the predominant discourse still revolves around military considerations. Focusing on this concept—particularly through a traditional lens, as seen during the colonial era or the Cold War—may prove counterproductive, potentially exacerbating tensions and even lacking practical efficacy. Thus, it is imperative to recalibrate the dimensions of strategic depth in the contemporary era, aligning them with current spatiotemporal complexities and evolving geopolitical realities. This necessitates a shift from an overemphasis on hard power (military and territorial dominance) toward a more balanced integration of economic influence, technological innovation, cultural outreach, and diplomatic

agility—elements that increasingly define strategic advantage in today's interconnected world.

In this context, Iran's geopolitical position in West Asia has gained particular significance given ongoing regional and international developments. With its extensive borders with neighboring countries, abundant energy resources, and influential historical-cultural legacy, Iran seeks to enhance its strategic depth in the region. Nation-states consider the expansion of spatial domains and strategic points within their peripheral spheres as one of the most crucial spatial requirements for developing security frameworks based on strategic factors. Iran regards portions of West Asia as constituting its strategic depth. Research Question: This introduction leads us to the following questions: What are the dimensions and components of Iran's strategic depth in West Asia, and what position does each of these components hold? More specifically, how do economic, cultural, and political components contribute to deepening Iran's strategic depth in this region?

Results and discussion: This study presents a new definition of the concept of strategic depth and identifies its components in two categories: hardware and software. The hardware components include: economic relations with countries, military and defense power, scientific and technological power, presence in space and satellite technology, geopolitical position, transit position, geographical location, and control over strategic straits. The software components consist of: culture and cultural capacities, language, art, participation in regional and global alliances and treaties, religion and ideology, and universal discourse.

Subsequently, considering these 14 components, a questionnaire was prepared and experts were surveyed about the position of each component in West Asia. The results ultimately showed that: the greatest impact on Iran's strategic depth in West Asia and the Eastern Mediterranean relates to geo-economic capacities and economic relations (4.00), military and defense power (3.97), and scientific and technological power (3.94). The least impact was associated with language (2.00), culture and cultural capacities (2.91), and universal discourses (2.91).

In today's world, the concept of strategic depth has become one of the most pivotal subjects in national security and foreign policy. Given rapid geopolitical transformations and emerging threats, there is an urgent need for an updated definition and application of strategic depth. This study proposes a novel definition by examining 14 critical components (geographical, economic, military, human, cultural, and technological dimensions). (Accordingly, the author's proposed definition is: "A geographical sphere that, through controlling processes and harnessing existing capacities within it, guarantees the survival and security of a nation's vital material and immaterial values.")

Conclusion: Based on the research findings and with emphasis on Iran's strategic depth in West Asia, it can be concluded that under current conditions, geo-economic factors, military power, and scientific-technological capabilities play decisive roles in enhancing Iran's strategic

depth in the region. While the diminished importance of discourse and cultural/linguistic capacities might initially appear contradictory to the nature of Iran's foreign policy - which is fundamentally based on Islamic Revolutionary discourse and religious orientation - it is crucial to note that this relative decline does not necessarily imply neglecting these components.

In reality, Iran can leverage its cultural and religious assets, particularly among Muslim communities in the region, to strengthen its strategic depth. However, to maximize impact, these traditional soft power elements must be synergistically combined with modern instruments of power, particularly economic and technological capabilities. This integrated approach would allow Iran to maintain its ideological distinctiveness while effectively navigating contemporary geopolitical realities in West Asia. Iran has successfully expanded its regional influence by leveraging the discourse of the Islamic Revolution and supporting resistance movements. However, to consolidate this influence, it must strengthen its economic foundations and scientific-technological capabilities. Simultaneously, the importance of cultural diplomacy and the use of soft power instruments should not be overlooked. Ultimately, a strategic integration of hard and soft power components—while remaining anchored in the values and ideals of the Islamic Revolution—will enable Iran to develop more comprehensive strategies. This approach will allow Iran to extend its sphere of influence across West Asia while safeguarding its national interests and ideological aspirations.

Keywords: Strategic depth, geopolitics, Iran, West Asia

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations
Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-
NonCommercial 4.0 International License.



doi 10.22034/fr.2025.476855.1579

تبیین مؤلفه‌ها و ابعاد عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا

مجید دهقانیان

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: majid.dehghanian@modares.ac.ir  0009-0006-6529-5593

ابراهیم رومینا

نویسنده مسئول، دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: e.rumina@modares.ac.ir  0000-0002-5372-9677

محمدرضا حافظنیا

استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: hafezn_m@modares.ac.ir  0000-0003-1099-6529

مصطفی قادری حاجت

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: m.ghaderihajat@modares.ac.ir  0000-0003-2012-7394

چکیده

هدف این پژوهش، تبیین مؤلفه‌ها و ابعاد عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا و ارتباط آن با سیاست خارجی است. سؤال اصلی پژوهش این است که مؤلفه‌های کلیدی عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا کدامند و چگونه بر سیاست خارجی این کشور تأثیر می‌گذارند؟ عمق استراتژیک، به‌عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در مطالعات ژئوپلیتیکی و روابط بین‌الملل، به ظرفیت‌ها و امکاناتی اشاره دارد که یک کشور در محیط داخلی و بین‌المللی به‌منظور حفاظت از منافع ملی خود و در راستای تضمین امنیت ملی به‌کار می‌گیرد. در این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها از طریق منابع اسنادی و نظرسنجی از خبرگان، ۱۴ مؤلفه کلیدی عمق استراتژیک شناسایی و اولویت‌بندی شدند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از دیدگاه اعضای هیئت‌علمی، مؤلفه‌های ژئواکونومیک و مناسبات اقتصادی، قدرت نظامی و دفاعی و قدرت علمی و فناورانه، بیشترین تأثیر را در عمق استراتژیک ایران در منطقه غرب آسیا و شرق مدیترانه دارند. همچنین یافته‌ها نشان داد که در شرایط کنونی، عوامل ژئواکونومیک، قدرت نظامی و علمی-فناورانه، نقش تعیین‌کننده‌ای در تعمیق عمق استراتژیک ایران در این منطقه ایفا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: عمق استراتژیک، ژئوپلیتیک، ایران، غرب آسیا

مقدمه و بیان مسئله

عمق استراتژیک، به‌عنوان یک مفهوم چندبعدی، نقش محوری در تدوین و اجرای سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کند. این مفهوم، که دربرگیرنده ابعاد جغرافیایی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است، به دولت‌ها امکان می‌دهد تا با تحلیل محیط بین‌المللی و شناسایی تهدیدات و فرصت‌ها، راهبردهای مناسبی را برای حفظ و ارتقای منافع ملی خود اتخاذ کنند. در واقع یکی از مسائل اساسی که نقش مهمی در قدرت ملی، جایگاه و منزلت ژئوپلیتیکی و درنهایت سرنوشت نهایی کشور دارد، مفهوم عمق استراتژیک است. در جهان کنونی که رقابت و تعامل میان بازیگران سیاسی - فضایی و اقتصادی برای حفظ و ارتقای منافع ملی، برقراری امنیت، بهره‌گیری از فرصت‌ها، به جهت بالا بردن سطح رفاه و برخورداری از امتیازات از اولویت بالایی برخوردار است، نیازمند سیاست‌گذاری دقیق و اتخاذ استراتژی جامع و هدفمند در عرصه سیاست خارجی هستیم. در واقع استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ در مناطق ژئوپلیتیکی جهان تابع متغیرهای مختلفی است.

این قدرت‌ها به دنبال پایداری و حفظ برتری بوده و این روش را به‌واسطه ابزارهای مختلفی اعمال می‌نمایند (Romina & Bidar, 2018: 1). در عرصه روابط بین‌الملل کشورها بر اساس ظرفیت‌های اعمال قدرت، به گسترش حوزه نفوذ و افزایش نقش در منطقه یا مناطق پیرامونی خود علاقه‌مند هستند (Pourahmad, 2009: 197).

ایران با برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز در غرب آسیا، مرزهای گسترده، منابع انرژی غنی و پیشینه تاریخی و فرهنگی قوی، همواره به دنبال تعمیق عمق استراتژیک خود در منطقه بوده است. در ادبیات روابط بین‌الملل، عمق استراتژیک اگرچه ریشه در مفاهیم نظامی دارد؛ اما امروزه به مفهومی جامع‌تر توسعه یافته که علاوه بر ابعاد امنیتی-نظامی، مؤلفه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در برمی‌گیرد (Cropsey, 2014). کشورها به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای، عمق بخشیدن به حوزه‌های استراتژیک پیرامونی را به‌عنوان یکی از الزامات اساسی سیاست خارجی خود در نظر می‌گیرند. برای ایران نیز این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ایران از طریق بهره‌گیری از اشتراکات فرهنگی و تاریخی، حضور فعال در بازارهای انرژی و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیربنایی منطقه‌ای، در پی تقویت نفوذ خود در غرب آسیا است. با این حال، ماهیت عمق استراتژیک در عصر حاضر دچار تحول شده است. اگرچه رویکردهای سنتی مبتنی بر عوامل نظامی و امنیتی هنوز جایگاه خود را حفظ کرده‌اند؛

اما امروزه هماهنگ‌سازی این مفهوم با شرایط پیچیده بین‌المللی و مؤلفه‌های نوین قدرت ضروری به نظر می‌رسد.

همان‌گونه که فریدمن اشاره کرده است (Friedman, 2020) آثار عمق استراتژیک معمولاً در بلندمدت آشکار می‌شود و از همین رو دارای اهمیت حیاتی است. به‌طور کلی، یکی از موضوعات حیاتی برای هر کشوری، توجه به عمق استراتژیک است؛ اما سؤال این است که این مفهوم چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دقیقی دارد؟ ابعاد و مؤلفه‌های عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا کدامند؟ هر یک از این مؤلفه‌ها چه وزنی در تقویت موقعیت ایران دارند؟ و چگونه مؤلفه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌توانند به تعمیق عمق استراتژیک ایران در منطقه کمک کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها، هدف اصلی این مطالعه را تشکیل می‌دهد.

این پژوهش نظری با روش آمیخته انجام شده و داده‌ها از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردید. پس از شناسایی ۱۴ مؤلفه کلیدی عمق استراتژیک، این موارد در اختیار خبرگان قرار گرفت تا مهم‌ترین آن‌ها مشخص شود. یافته‌های تحقیق با اولویت‌بندی مؤلفه‌های عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا، به درک بهتر چالش‌ها و فرصت‌های سیاست خارجی کشور کمک می‌کند.

۱. پیشینه پژوهش

جدول ۱: مطالعات اخیر مرتبط با پژوهش

نوع اثر	عنوان اثر	سال انتشار	نویسنده
کتاب	STRATEGIC DEPTH: TURKEY'S INTERNATIONAL POSITION	2001	Ahmet Davutoğlu
نویسنده در این کتاب و در سه بخش، به ترتیب چهارچوب مفهومی و تاریخی، مؤلفه‌های قدرت و طراحی راهبردی، موقعیت ترکیه در صحنه جهانی و سیاست‌های ترکیه در جغرافیای سیاسی را بررسی می‌کند و در نهایت مدل خود را معرفی می‌کند.			
مقاله	Strategic Depth or Hegemonic Depth? A Critical Realist Analysis of Turkey's Position in the World System	2012	Faruk Yalvaç
نویسنده در این مقاله تلاش دارد یک تحلیل واقع‌گرایانه انتقادی از مفهوم «عمق استراتژیک» ارائه دهد که بر تفکر ژئوپلیتیکی استوار شده است. نویسنده در این مقاله به مفهوم عمق هم‌مونی هم اشاره می‌کند و تفاوت آن را با مفهوم عمق استراتژیک بیان می‌کند.			

نویسنده	سال انتشار	عنوان اثر	نوع اثر
Robert Mason	2021	Strategic Depth Through Enclaves: Iran, Syria, and Hezbollah	مقاله
نویسنده در این مقاله روابط دوجانبه ایران با دولت سوریه اسد و حزب‌الله را در چهارچوب محور مقاومت، به‌عنوان هدف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای افزایش عمق استراتژیک خود در سوریه پس از شروع درگیری در سال ۲۰۱۱، مورد نقد قرار داده است.			
ناصر پورحسن	۱۳۹۶	تکوین عمق راهبردی هوشمند جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه	مقاله
این مقاله تحلیلی نشان می‌دهد که عمق راهبردی ایران در حال تحول از حالت نرم به هوشمند است. نویسنده معتقد است این عمق راهبردی هوشمند تلفیقی از قدرت نرم و هوشمند است که در عراق محقق شده و در سوریه و یمن در حال آزمایش است.			
محمد ابراهیمی	۱۴۰۱	تأثیر امنیت هستی‌شناختی ج.ا.ایران بر عمق استراتژیک آن در غرب آسیا (۲۰۱۱-۲۰۲۲)	رساله دکتری
این پژوهش رابطه «امنیت هستی‌شناسانه» و «عمق استراتژیک» ایران را بررسی کرده است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد تهدیدات منطقه‌ای موجب تقویت عمق استراتژیک ایران شده‌اند.			
هنری کیسینجر	۲۰۱۴	نظم جهانی	کتاب
در این کتاب، کیسینجر به تحلیل تاریخی و تئوریک نظم جهانی و نقش قدرتهای بزرگ در آن می‌پردازد. او در تحلیل‌های خود به مفاهیم عمق استراتژیک و تعادل قدرت توجه ویژه‌ای دارد.			

مطالعه موارد ذکر شده کمک کرد تا بتوان نسبت به موضوع و مفهوم عمق استراتژیک اطلاعات پیدا کرد؛ اما آنچه برای پژوهشگر روشن نشد این بود که به‌جز مؤلفه‌های نظامی، چه مؤلفه‌های دیگری در تعمیق شناخت مفهوم عمق استراتژیک وجود دارد؟ و اینکه این مؤلفه‌ها چه رتبه و جایگاهی از منظر نخبگان خواهند داشت؟

۲. چهارچوب نظری

در علوم نظامی، عمق استراتژیک در ابتدایی‌ترین تعریف خود به فاصله میان خطوط پیشروی دشمن و نقاط حساس اقتصادی و سیاسی یک کشور اشاره دارد (Easton, 2013). این مفهوم همچنان برای سیاست‌گذاران و فرماندهان نظامی از اهمیت راهبردی برخوردار است.

«استون» در تحلیل خود تأکید می‌کند که عمق استراتژیک بیانگر توانمندی‌های جغرافیایی و موقعیت‌سنجی دفاعی یک کشور است. بر این اساس، کشورهای با گستردگی سرزمینی بیشتر، قادرند در مواجهه با تهاجمات، مقاومت مؤثرتری نشان دهند و زمان کافی برای واکنش‌های راهبردی داشته باشند (Stone, 2015).

از دیدگاه هارکاوی (Harkavy, 2001)، این مفهوم عمدتاً به ابعاد دفاعی مرتبط است و شامل فاصله میان خطوط مقدم جبهه‌ها تا مراکز حیاتی مانند پایتخت، شهرهای بزرگ، مناطق صنعتی و مراکز تولیدات نظامی می‌شود.

کروپسی (Cropsey, 2014) در تحلیل خود به‌ویژه در مورد رژیم صهیونیستی، عمق استراتژیک را به‌عنوان ضرورت وجود فاصله فیزیکی ایمن بین تهدیدات و نقاط حساس حیاتی تعریف می‌کند. توانمندی‌های نظامی مانند دارا بودن موشک‌های دوربرد و موقعیت‌های استراتژیک برای پرتاب آن‌ها نیز از مؤلفه‌های مهم ایجاد عمق استراتژیک محسوب می‌شوند (Easton, 2013).

درباره نظریات مرتبط با مفهوم عمق استراتژیک می‌توان از نظریه‌های زیادی نام برد؛ اما در این پژوهش مبنا، نظریه زیر هست:

۲-۱. نظریه عمق استراتژیک احمد داوود اوغلو

«احمد داوود اوغلو»، نظریه‌پرداز دکتربزرگ «عمق استراتژیک»، بر غنای هویتی ترکیه تأکید داشت و در مقابل دیدگاه ساموئل هانتینگتون که ترکیه را کشوری «چندپاره» می‌دانست، استدلال کرد این چندگانگی هویتی یک دارایی استراتژیک است. او معتقد بود ترکیه باید از هویت‌های متنوع مسلمان، عثمانی، اروپایی و آسیای میانه‌ای خود بهره‌بردار می‌کند (Davutoğlu, 2001).

اوغلو ترکیه را تنها کشوری می‌دانست که می‌تواند هم‌زمان با دمشق، اورشلیم، تهران و واشینگتن گفت‌وگو کند و نقش میانجی منطقه‌ای و جهانی ایفا نماید. بر این اساس، ترکیه در دهه اول قرن ۲۱، به جای رویکرد واکنشی، از هویت چندوجهی خود برای حل چالش‌های جهانی استفاده کرد (Kaya:2020).

جدول ۲: نظریه پردازان مفهوم عمق استراتژیک

نظریه پرداز	نظریه / ایده کلیدی	تأثیر بر مفهوم عمق استراتژیک
کلاوزویتس	اهمیت فضای جغرافیایی در جنگ	پایه‌گذاری ایده عمق استراتژیک به‌عنوان فضای دفاعی
مکیندر	نظریه هارتلند (قلب زمین)	تأکید بر اهمیت کنترل سرزمین‌های داخلی اوراسیا برای قدرت جهانی
اسپایکمن	نظریه ریملند (حاشیه زمین)	تأکید بر اهمیت کنترل مناطق حاشیه‌ای اوراسیا برای قدرت جهانی
لاکست	ژئوپلیتیک انتقادی	تأکید بر ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عمق استراتژیک
داوود اوغلو	نظریه عمق استراتژیک در سیاست خارجی	تأکید بر گسترش نفوذ استراتژیک در مناطق پیرامونی
کیسینجر	تعادل قدرت	تأکید بر مفاهیم عمق استراتژیک و تعادل قدرت در تحلیل‌های روابط بین‌الملل

منبع: نگارندگان

۳. یافته‌های پژوهش

مفهوم «عمق استراتژیک» یک موضوع ژئوپلیتیکی است که تأثیر سیاست، قدرت و جغرافیا را در خود جای داده و به‌عنوان عاملی کلیدی در دفاع و گسترش قدرت کشورها شناخته می‌شود. دولت‌ها همواره سعی دارند از عمق استراتژیک خود برای حفاظت از منافع اقتصادی، سیاسی و جمعیتی خود دفاع کنند و آن را توسعه دهند. این مفهوم پایه‌گذار سیاست‌های دفاعی و خارجی کشورهای بزرگ بوده و محرکی برای رویدادهای مهم تاریخی است (Weidokai, 2018). عمق استراتژیک به منافع ملی مربوط است و ویژگی‌های جغرافیایی می‌تواند زیرساخت این منافع به شمار آید (Hafeznia, 2006:120).

۳-۱. مؤلفه‌ها و ابزارهای عمق استراتژیک

در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، کشورها به روش‌های مختلف تلاش می‌کنند بر دیگر جوامع تأثیر بگذارند (Altiami Nia, 2016:174). احمد داوود اوغلو، نظریه‌پرداز ترکیه‌ای، عمق استراتژیک را به‌عنوان نتیجه‌ای از عوامل وابسته به ژئوپلیتیک می‌داند

و این دکتترین را بر اساس تاریخ و جغرافیا فراتر از مرزهای ترکیه بنا می‌کند. او معتقد است که عوامل ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک، ژئوکالچری و غیره در شکل‌گیری عمق استراتژیک یک کشور اهمیت دارند (Oghlu, 2012). عوامل مؤثر بر تأثیرگذاری بر دیگر جوامع را می‌توان به دو دسته مؤلفه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم کرد. در ادامه به بررسی مؤلفه‌های نرم‌افزاری می‌پردازیم.

۳-۱-۱. مؤلفه‌های نرم‌افزاری

❖ زبان

زبان، به‌عنوان ابزار اصلی ارتباطی، نقش کلیدی در درک مناسبات بین‌المللی و تجلی قدرت و سلطه ایفا می‌کند و رکن اصلی خودشناسی ملی است (Badi'i Azandahi & Golshan, 2005). در سیاست، زبان به‌عنوان ابزاری برای بسیج اجتماعی و ایجاد هویت و وفاداری است (Shohami, 2006). زبان دیپلماتیک، هنر انتقال مؤثر پیام است و به‌طور خاص، باید به‌صورت متقاعدکننده و بدون به‌کارگیری موارد غیرضروری باشد (Tsvetkova, 2017). این مفهوم نشان می‌دهد که زبان بخشی از فرهنگ است و با ارزش‌ها و باورهای افراد پیوندی عمیق دارد (De Vera, 2022). در این راستا، زبان می‌تواند یکی از عناصر قدرت برای کشورهای مختلف باشد، به‌ویژه از طریق آموزش و گسترش خود در دیگر کشورها (عادل، ۱۳۹۸).

امروزه نفوذ زبانی به‌ویژه در قدرت‌های بزرگ و پیشرفته اهمیت پیدا کرده است. برای مثال، دبیر دائمی فرهنگستان فرانسه نسبت به تهدید «هیولاهای زبانی» و تأثیر منفی آن‌ها بر زبان فرانسوی هشدار داده و تأکید کرده که زبان و فرهنگ به یکدیگر وابسته‌اند و باید در برابر این تهدیدات ایستادگی کرد (Salary, 2022).

❖ ایدئولوژی و مذهب

دین‌شناسان و متفکرانی چون «الیاده و کنیگ» بر این نکته تأکید دارند که زندگی بشری همیشه تحت تأثیر تجربه‌های دینی بوده است. ایدئولوژی می‌تواند به باورهای نظام‌مند درباره سیاست و اندیشه‌های نظری و عملی مرتبط باشد (Halliday, 2005: 196). مک‌کوبین اوز بیان می‌کند که استراتژی می‌تواند گفت‌وگویی مداوم بین سیاست و عوامل دیگری مانند فرهنگ، مذهب و اقتصاد ایجاد کند (Lucius, 2012: 66). مذهب نیز در تعیین مرزهای جغرافیایی و تأثیر بر ثبات سیاسی کشورها نقش داشته و به نظر می‌رسد که در قرن بیستم مجدداً به ژئوپلیتیک بازگشته است (Ahmadi, 2010).

مذهب، به‌عنوان نیرویی مؤثر در هدایت رفتار انسانی، باید در عرصه سیاست و امنیت ملی مورد توجه قرار گیرد (Elshtain, 2004). ایدئولوژی نه‌تنها به‌عنوان نیروی محرک عمل سیاسی، بلکه به‌عنوان راهنمایی برای تفسیر واقعیت‌ها در هر کشوری برای ارتقای قدرت ملی ضروری است (Kamalaara, 2021). منافع ملی اساس سیاست خارجی کشورها است و درک این منافع نیازمند توجه به شاخص‌های ژئوپلیتیکی، فرهنگی و تاریخی است. عمق استراتژیک از منظر شعاع نفوذ و سطح تأثیرگذاری بررسی می‌شود؛ هرچه این دو باهم قوی‌تر باشند، تأثیر کشور در حوزه‌های مختلف بیشتر خواهد بود (Motaghi, 2021).

عمق استراتژیک یک کشور را می‌توان از دو منظر کلیدی تحلیل کرد: شعاع تأثیر (گستره جغرافیایی نفوذ) و سطح نفوذ (عمق تأثیرگذاری بر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی) (Kazemi, 2012). این مفهوم دارای دو وجه اساسی است؛ وجه سلبی شامل اقدامات دفاعی و امنیتی می‌شود، درحالی‌که وجه ایجابی بر تقویت روابط از طریق اشتراکات فرهنگی و ارزشی تأکید دارد. در این میان، ارزش‌های دینی به‌عنوان بستری برای ایجاد هویت مشترک و تقویت عمق استراتژیک عمل می‌کنند (Coyer, 2023). این چهارچوب تحلیلی نشان می‌دهد که عمق استراتژیک صرفاً به ابعاد نظامی محدود نبوده و شامل مؤلفه‌های فرهنگی-هویت‌ی نیز می‌شود که نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش نفوذ راهبردی کشورها ایفا می‌کنند.

❖ گفتمان جهان‌شمول

مفهوم گفتمان در دهه ۱۹۵۰ در علوم اجتماعی مطرح شد و توسط اندیشمندانی مانند بنونیست، فوکو، ون دایک و دیگران بسط یافت (Farhani, 2003:60-62). فرکلاف گفتمان را ترکیبی از عمل اجتماعی و متون می‌داند، درحالی‌که ون دایک بر پیچیدگی و چندوجهی بودن آن تأکید دارد (Mirfakhraei, 2004). این تنوع تعاریف ناشی از کاربرد گسترده گفتمان در رشته‌های مختلف است (Guardado, 2018:24). در عرصه بین‌الملل، گفتمان ابزاری برای مشروعیت‌بخشیدن به سیاست‌ها است. آمریکا با گفتمان‌سازی، اقدامات خود را مثبت و رقبا را منفی تصویر می‌کند (GRipley:2017). انقلاب‌ها نیز گفتمان‌های جدیدی خلق می‌کنند، مانند گفتمان مردم‌سالاری پس از انقلاب فرانسه یا گفتمان سوسیالیستی انقلاب اکتبر (Ayubi, 2001:84).

گفتمان جهان‌شمول وقتی با قدرت مادی ترکیب شود، به ابزاری برای نفوذ ژئوپلیتیک تبدیل می‌شود. کشورهای صاحب گفتمان مسلط می‌توانند ساختارهای

قدرت جهانی را شکل دهند. بنابراین، گفتمان جهان‌شمول به‌عنوان یکی از ابعاد اعمال قدرت و توسعه عمق استراتژیک، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

❖ فرهنگ

«آنتونی گیدنز»^۱، فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها، اعتقادات، رفتارها و شیوه‌های زندگی می‌داند که در تولیدات مختلف نمایان می‌شود (Zohraei, 1389). مطالعات کالین‌گری نشان می‌دهد که فرهنگ بر قدرت، امنیت و دفاع تأثیر عمیقی دارد (Gray, 2006).

یکی از جنبه‌های برجسته فرهنگ امروز تأثیر مد بر پوشش و لباس است. در تاریخ، گروه‌های فعال از مد به‌عنوان ابزاری استراتژیک استفاده کرده‌اند؛ لباس‌هایی مانند داشیکی و مدل موی آفریقایی به نمادهای قدرت و مقاومت تبدیل شدند که نمایانگر تلاش برای مبارزه با بی‌عدالتی نژادی و تجلیل از میراث آفریقایی است (FibreFashion:2024). تلاقی مد و فعالیت سیاسی به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای بیان ایدئولوژی‌ها، به چالش کشیدن هنجارها و حمایت از تغییرات اجتماعی عمل کرده است (Padma, 2023). اینجا دو جنبه قابل تفکیک وجود دارد: یکی تأثیر فرهنگ بر رفتار سیاسی و کنش‌های دیپلماتیک و دیگری تأثیر فرهنگ بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی. این دو جنبه در واقع دوروی یک سکه هستند (Naghizadeh, 1999). تحولات اخیر در روابط بین‌الملل نشان‌دهنده اهمیت فرهنگ در دستیابی به اهداف میان دولت‌ها و ملت‌ها است، به‌طوری‌که امروزه اتحادیه‌های فرهنگی در سطح جهانی شکل گرفته‌اند تا زمینه تنازعات و چالش‌های بین‌المللی را کاهش دهند (Kim, 2009).

فرهنگ و قدرت ملی ارتباط تنگاتنگی دارند. هانتینگتون در نظریه «برخورد تمدن‌ها» پیش‌بینی می‌کند که تفاوت‌های فرهنگی می‌توانند به منبع تنش‌های آینده تبدیل شوند. چنان‌که نیز نشان می‌دهد که فرهنگ بر سیاست و قدرت تأثیر مستقیم دارد (Salehabadi, 2020). این ترکیب ابعاد پنهان سیاسی فرهنگ را آشکار می‌سازد. فرهنگ استراتژیک هر کشور، برآمده از جغرافیا، تاریخ و روایت‌های مشترک آن است که هم جهان‌بینی نهادهای امنیتی را شکل می‌دهد و هم پاسخ‌گویی به تهدیدات را هدایت می‌کند (Solosky & Rumer, 2020).

از آنجایی که عمق استراتژیک ارتباط مستقیمی با قدرت ملی دارد و مؤلفه‌های فرهنگی در این زمینه نقش بسزایی ایفا می‌کنند، می‌توان گفت که فرهنگ در ایجاد

و بسط عمق استراتژیک مؤثر است. والراشتاین نیز تأکید می‌کند که «عناصر فرهنگی قدرت به مراتب اثرگذارتر و عمیق‌تر از سایر منابع هستند» (Wallerstein, 1998).

❖ هنر

تعاریف معاصر هنر بر ابعاد متنوعی تأکید دارند، از ویژگی‌های نهادی تا جنبه‌های زیبایی‌شناختی (Adajian, 2022). هنر نه تنها بر تصمیم‌سازی دولتی تأثیر می‌گذارد، بلکه به‌عنوان منبعی کلیدی برای قدرت ملی شناخته می‌شود. دولت‌ها به دلایل مختلف از هنر حمایت می‌کنند (Kovancilar & Kahrman, 2007)، اگرچه پیام‌های هنری گاه نادیده گرفته می‌شوند (Vaughan, 2019).

هنر در حوزه‌هایی چون تفکر انتقادی، زیبایی‌شناسی و صلح‌سازی به سیاست کمک می‌کند، هرچند هنرمندان در عرصه سیاست ممکن است جایگاه هنری خود را حفظ نکنند (Demirel & Altintas, 2012:446). هنر همواره رسانه‌ای قدرتمند برای تفسیر اجتماعی و سیاسی بوده است (Vaughan, 2019). کشورها مانند ایالات متحده از هنر به‌عنوان ابزار دیپلماتیک استفاده می‌کنند (Galustian & Hosseini, 2023). در عصر دیجیتال، رسانه‌ها به ابزارهای تأثیرگذار قدرت تبدیل شده‌اند (Sarkheil, 2019). هالیوود نمونه بارز این تأثیر است که هم در سیاست و هم اقتصاد نفوذ دارد و به‌عنوان ابزار قدرت نرم آمریکا عمل می‌کند (Khalighi Nejad, 2022).

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده از فیلم‌های مرتبط با امنیت ملی حمایت کرد که ایدئولوژی نازی را محکوم و تهدید کمونیسم را نشان می‌دادند، ضمن تقویت میهن‌پرستی آمریکایی (Heidbrink & Noel, 2024). همکاری نزدیک وزارت جنگ و هالیوود به تبلیغ ارزش‌های ژئوپلیتیک آمریکا کمک کرد. فیلم اسپیکتر جیمز باند (۲۰۱۵) نمونه‌ای از این نفوذ و استراتژی آن برای جذب و اقناع عمومی حول ارزش‌های آمریکایی است. ششی ثارور وزیر پیشین هند، تأکید کرده که هنر و فرهنگ (مانند سریال «ساس») دارایی‌های استراتژیک مهم‌تری نسبت به قدرت نظامی هستند (Geopolitics at the Movies: 2023). هنر به‌عنوان ابزار قدرت ملی، از طریق ایجاد ارتباطات فرامرزی مبتنی بر دوستی و همگرایی عمل می‌کند، برخلاف سایر اشکال قدرت که ممکن است تهدیدمحور باشند این رویکرد غیردولتی می‌تواند به‌طور مؤثری قدرت ملی را تقویت کند (Zarif, 2024).

❖ حضور در پیمان‌ها و اتحادهای منطقه‌ای^۱

منطقه به‌عنوان یک مفهوم جغرافیایی-سیاسی، بر اساس ویژگی‌های ساختاری (اقلیم، زبان، فرهنگ) و کارکردی (اقتصادی، سیاسی) تعریف می‌شود و زمانی که از نظر سیاسی بارور شود، به منطقه ژئوپلیتیک تبدیل می‌گردد (Hafeznia, 2004:65; 2006:111). عمق استراتژیک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف ژئوپلیتیک کشورها، با منافع ملی هم‌سو است. درک این منافع مستلزم توجه به شاخص‌های ژئوپلیتیکی، فرهنگی و تاریخی است که با تغییر ائتلاف‌ها متحول می‌شوند (Moteqi, 2018). استفان والت معتقد است دولت‌ها در شرایط نامن، بر اساس ادراک از تهدید (قدرت، جغرافیا و نیت دیگران) اتحاد تشکیل می‌دهند (Seyfi & Poorhasan, 2019:43). کشورها در شرایط پایدار به دنبال روابط اقتصادی هستند؛ اما در بحران‌ها به اتحادهای ژئواستراتژیک گرایش پیدا می‌کنند. این اتحادها مانند مورد بریتانیا، هم‌مزیت استراتژیک ایجاد می‌کنند و هم به‌عنوان حائل امنیتی عمل می‌نمایند و می‌توانند نقش حمایتی در زمان بحران ایفا کنند و در ایجاد عمق استراتژیک، امنیت یک کشور را گسترش دهند (Elefteriu, 2023).

مواردی که تشریح شد، مؤلفه‌های نرم‌افزاری عمق استراتژیک به شمار می‌آیند. در واقع این موارد آن دسته‌ای از مؤلفه‌هایی هستند که یک کشور می‌تواند بدون توسل به قدرت دفاعی و نظامی آن را ایجاد یا تقویت نماید و به گسترش دامنه عمق استراتژیک خود بیفزاید. در ادامه به معرفی مؤلفه‌های سخت‌افزاری خواهیم پرداخت.

۳-۱-۲. مؤلفه‌های سخت‌افزاری

❖ موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی یک کشور به‌طور مؤثر در افزایش قدرت ملی و جایگاه آن در یک منطقه ژئوپلیتیکی نقش دارد. درک صحیح این جایگاه از سوی سیاست‌گذاران در سطوح ملی و منطقه‌ای اهمیت بسزایی دارد (Hafeznia & Ghaderi Hajjat, 2010: 23). دسترسی به موقعیت جغرافیایی مناسب، یکی از عوامل کلیدی در پیروزی در مسائل استراتژیک و دفاعی محسوب می‌شود (Garnett, 1987: 8). برخی معتقدند که سیاست هر کشور تحت تأثیر جغرافیای آن قرار دارد (Roshandel, 2005). ژول کامبون معتقد است که موقعیت جغرافیایی یک ملت، عامل مشروط کردن سیاست خارجی آن است (Sarabi

1. Regional coalition

and etal,2023:128). رابطه بین موقعیت جغرافیایی و سیاست خارجی کشورها، به موضوعی کلیدی در مطالعات ژئوپلیتیکی تبدیل شده است (Hafeznia, 2007: 89). عمق استراتژیک با تمرکز بر عامل جغرافیایی، مزیت نظامی قابل توجهی برای کشورها ایجاد می‌کند و توان دفاعی آن‌ها را در برابر تهدیدات همسایگان متخاصم افزایش می‌دهد (Retd, 2015). این مفهوم به‌عنوان اساس امنیت ملی شناخته می‌شود (Chowdhury, 2009). وضعیت مرزی و جغرافیایی تأثیر مستقیمی بر عمق استراتژیک دارد. وسعت اراضی می‌تواند هم مزایای امنیتی ایجاد کند و هم چالش‌های دفاعی به همراه داشته باشد (Hafeznia, 2007:91). مرزهای طولانی اگرچه ممکن است تمرکز نیروهای دفاعی را دشوار سازد؛ اما می‌تواند عقبه استراتژیک قوی‌تری فراهم آورد (Salehabadi, 2020:298).

❖ موقعیت ترانزیتی و گذرگاهی

ترانزیت به معنای عبور، حمل‌ونقل و ترابری است (Afshordi & Nadri, 2020: 12). درآمدهای حاصل از ترانزیت به موقعیت جغرافیایی کشورهای واسط بستگی دارد. ترانزیت بین‌المللی به‌موازات گسترش فناوری‌های بشری، زمینه‌ساز توسعه روابط اقتصادی و تجاری میان کشورها است (Arnold, 2006: 3). کشورهای با موقعیت کریدوری، با فراهم کردن امکانات تردد، موقعیت کنترلی و قوی‌تری نسبت به سایر کشورها پیدا می‌کنند (Hafeznia Interview, 2017).

موقعیت ترانزیتی هم به درآمد ملی کمک می‌کند و هم کنترل استراتژیک کشور را افزایش می‌دهد (Salehabadi, 2020:174). برای بهره‌برداری اقتصادی مؤثر وجود زیرساخت‌های قوی و برنامه‌ریزی دقیق ضروری است (Öztürk & Uzun, 2010:95). سازمان ملل نیز توسعه کریدورهای حمل‌ونقل را برای بهبود تجارت بین‌المللی توصیه می‌کند (Yıldırım Keser, 2015:174). کریدورهای ترانزیتی شامل بنادر، کانال‌ها و مسیرهای ریلی، نقش مهمی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل ایفا می‌کنند (Mojtahedzadeh, 2002:284). بهره‌برداری از این ظرفیت‌ها نه تنها اقتصاد را تقویت می‌کند، بلکه امنیت ملی و جایگاه ژئوپلیتیک کشور را ارتقا می‌دهد (Acar et al, 2015:94). توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و استفاده بهینه از موقعیت جغرافیایی، می‌تواند به ایجاد اتحادهای استراتژیک و بلوک‌های جدید ژئوپلیتیکی منجر شود (Parand, 2013:1) و در نهایت به تقویت عمق استراتژیک کشورها بینجامد.

❖ موقعیت ژئوپلیتیکی^۱

ژئوپلیتیک به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی در شکل‌دهی به عمق استراتژیک کشورها عمل می‌کند، چراکه تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست خارجی و مسائل راهبردی را بررسی می‌نماید (Salehabadi, 2020:172). موقعیت ژئوپلیتیکی که ترکیبی از عوامل جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی است، نه‌تنها نقش کشورها در نظام بین‌الملل را تعیین می‌کند (Flint, 2017:64)، بلکه پایه‌ای اساسی برای توسعه عمق استراتژیک محسوب می‌شود. این دانش راهنمای کلیدی برای تنظیم روابط خارجی و تعمیق استراتژیک کشورها است. کشورها برای تقویت قدرت ژئوپلیتیکی و توسعه عمق استراتژیک خود، نیازمند گسترش روابط در ابعاد مختلف هستند (Hafeznia, 2017:196). علائق ژئوپلیتیکی نه‌تنها منافع ملی را تأمین می‌کنند، بلکه با افزایش وزن ژئوپلیتیک (Hafeznia & Romina, 2017:232)، به بسط عمق استراتژیک کشورها کمک می‌نمایند. مطالعات ژئوپلیتیک با تحلیل محیط جغرافیایی و شناسایی محدودیت‌ها و فرصت‌ها، به تعیین استراتژی‌های سیاست خارجی و اولویت‌های اساسی برای تقویت عمق استراتژیک کشورها یاری می‌رساند (Ghalibaf & Pour Mousavi, 2008:55). در این چهارچوب، عمق استراتژیک به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی قدرت ژئوپلیتیکی کشورها ظهور می‌یابد.

❖ تسلط بر تنگه‌های استراتژیک^۲

تنگه‌های استراتژیک به دلیل ارزش‌های ژئوپلیتیکی، نظامی و اقتصادی، نقش کلیدی در موازنه قدرت جهانی ایفا می‌کنند (Abbasi et al., 2015:32). قدرت دولت ساحلی مستقیماً بر توانایی بهره‌برداری از این تنگه‌ها در سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. از میان ۲۰۰ مسیر دریایی مهم جهان، تنها تعداد محدودی اهمیت استراتژیک دارند. اهمیت تاریخی تنگه‌ها در سه حوزه تعریف می‌شود: منافع نظامی و برتری جنگی، منافع تجاری و دسترسی به بنادر، تسلط اقتصادی و انحصار استفاده (Khanjha & Pishgahi-Far, 2009:3). موقعیت‌های استراتژیک را مکان‌هایی با تأثیرات جهانی می‌دانند که می‌توانند به‌عنوان مراکز ارتباطی یا نظامی عمل کنند (Hafeznia, 1999: 2). شاخص‌های کلیدی استراتژیک بودن شامل: موقعیت ارتباطی، منابع ارزشمند، نزدیکی به آبراه‌ها و دسترسی به آب‌های آزاد است (Mirzaeitabari, 2014:74). تنگه‌ها به دلیل توانایی کنترل تردها و تأثیرگذاری بر قدرت ملی و استراتژی‌های نظامی، دارای ارزش

1. Geopolitical position
2. Strategic Straits

استراتژیک ویژه‌ای هستند (Mirzaeitabar). این گذرگاه‌ها هم در سیاست خارجی و هم در راهبردهای نظامی کشورهای ساحلی نقش حیاتی بازی می‌کنند.

♦ مناسبات اقتصادی و ژئواکونومیک با کشورهای هم‌جوار

در دوران جنگ سرد، الگوی ژئوپلیتیک ایدئولوژیک غالب بود و کشورها برای حفظ نفوذ، هزینه‌های اقتصادی را می‌پذیرفتند؛ اما پس از جنگ سرد، رویکرد ژئواکونومی با سه تحول اصلی ظهور یافت: ۱. تمرکز قدرت به اقتصاد؛ ۲. توجه بیشتر به منابع اقتصادی؛ ۳. تأثیر تغییرات بازارهای جهانی بر رفتار دولت‌ها (MokhtariHashi, 2018). امروزه رقابت‌های ژئواکونومیک محور اصلی تعارضات جهانی شده‌اند، به طوری که کشورها به جای روش‌های سنتی، از ابزارهای اقتصادی مانند تحریم‌ها و تنظیم بازارها استفاده می‌کنند. نمونه بارز آن تعلیق صادرات گاز روسیه به اروپا طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۸ بود (Keith, 2013).

در دیدگاه معاصر، دیپلماسی اقتصادی ابزاری برای کسب نفوذ جهانی شده است (Matthews & Anicetti, 2024). در پارادایم ژئواکونومیک، نفوذ در بازارها جایگزین حضور نظامی شده و قدرت اقتصادی به عامل اصلی حل مناقشات تبدیل شده است (Safavi, 2021:234). این تحول نشان‌دهنده آن است که در عصر حاضر، منازعات ماهیتی اقتصادی یافته‌اند و دستیابی به قدرت اقتصادی، به‌عنوان عاملی کلیدی در ایجاد و گسترش عمق استراتژیک، از همین رهگذر حاصل می‌شود. چین نمونه بارز بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی برای تقویت نفوذ جهانی و عمق استراتژیک خود است.

♦ قدرت علمی، تکنولوژیکی و فناوری کشور

تکنولوژی به‌عنوان عاملی کلیدی در قدرت ملی، ابعاد مختلفی مانند اقتصادی، نظامی و سیاسی را تقویت می‌کند (Zarghani, 2009:114). در عصر حاضر، رقابت کشورها از منابع زمینی به بازارهای جهانی تغییر یافته و سیاست‌های تجاری جایگزین سیاست‌های دفاعی شده‌اند (Strange, 1995). انقلاب‌های تکنولوژیک نه تنها بر توسعه، بلکه بر ژئوپلیتیک جهانی نیز تأثیرگذار بوده‌اند (Torreblanca, 2023).

کشورهای دارای برتری تکنولوژیک از چهار طریق نفوذ خود را اعمال می‌کنند:

- ایجاد وابستگی فناورانه (وابستگی اروپا به فناوری آمریکا)؛
- دیپلماسی علمی (تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی)؛
- صادرات تکنولوژی نظامی؛
- تسلط بر زیرساخت‌های دیجیتال (پلتفرم‌های گوگل و هوآوی).

این ابزارها به کشورها امکان می‌دهد عمق استراتژیک خود را فراتر از مرزها گسترش دهند. رقابت فناورانه به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند 5G، هوش مصنوعی و نانوتکنولوژی مشهود است (Torreblanca, 2023). تکنولوژی با دگرگون کردن محیط بین‌المللی، به بازیگران جدیدی مانند شرکت‌های داده‌پرداز قدرت بخشیده است (Sajadzadeh, 2023). در سال ۲۰۲۳، تقریباً ۱,۰۳۳ میلیارد نفر در جهان از گوشی‌های هوشمند سامسونگ استفاده می‌کنند، که نشان‌دهنده نفوذ بالای این تکنولوژی است (Onyang, 2024). اگرچه تغییرات تکنولوژیک نگرانی‌هایی ایجاد کرده؛ اما همچنان محرک اصلی رشد اقتصادی و نظامی محسوب می‌شوند (AndrewLewis, 2022). تکنولوژی نه تنها «دگرگونی در کنشگری» را تسهیل می‌کند، بلکه «محیط کنش بین‌المللی» را نیز تغییر می‌دهد و قدرت و کنشگری در روابط بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قدرت تکنولوژیک با ایجاد وابستگی‌های متقابل بین کشورها، می‌تواند امنیت ملی را بدون توسل به سلاح تأمین و عمق استراتژیک را افزایش دهد.

❖ حضور در فضای خارج از جو و تکنولوژی فضایی

فضای بیرونی با ناشناخته‌هایش، محرک توسعه فناوری‌های پیشرفته شده است (Ramazani, 2021; Park, 2014). فناوری فضایی شامل ماهواره‌ها و ایستگاه‌های فضایی، امروزه بخشی حیاتی از امنیت ملی و ثبات بین‌المللی محسوب می‌شود. رقابت قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر فضا در حال گسترش است (Dari Vernousfaderani et al., 2022). فضا به‌عنوان عرصه‌ای جدید برای فعالیت‌های بشری مطرح شده و غفلت از آن می‌تواند پیامدهای استراتژیک جدی داشته باشد (Zargar, 2009; Polykalas, 2024). امروز فضای بیرونی به‌عنوان یک صحنه کلیدی برای امنیت ملی و ثبات جهانی شناخته می‌شود. در قرن ۲۱ که به نظر می‌رسد قرن فضا باشد، نظامی‌سازی فضا توسط قدرت‌هایی مانند آمریکا، چین و روسیه شدت گرفته است.

حضور مؤثر در فضا برای کشورهای خواهان عمق استراتژیک یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. توسعه قابلیت‌های فضایی و ضد فضایی به عاملی کلیدی در معادلات قدرت جهانی تبدیل شده است.

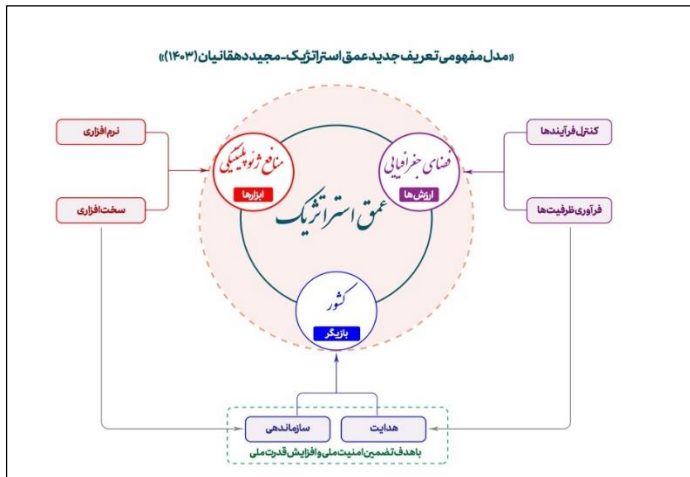
❖ قدرت نظامی و دفاعی کشورها

قدرت نظامی و دفاعی به‌عنوان بخش کلیدی در عمق استراتژیک کشورها، شامل تمامی توانمندی‌های نظامی و دفاعی برای تأمین امنیت ملی و بازدارندگی در برابر تهدیدات است. این مؤلفه شامل نیروی انسانی، تجهیزات نظامی، فناوری‌های پیشرفته و

استراتژی‌های دفاعی است و به کشورها اجازه می‌دهد نفوذ استراتژیک خود را گسترش دهند و تهدیدات را پیش از رسیدن به مرزهای خود مهار کنند. قدرت نظامی و دفاعی ابزاری برای بازدارندگی است و کشورهایی با توانمندی نظامی بالا می‌توانند دشمنان را از حمله منصرف کنند (Schelling, 1996). کشورهای دارای قدرت نظامی بالا می‌توانند مناطق نفوذ خود را گسترش دهند و تهدیدات را قبل از رسیدن به مرزهای خود مهار کنند. این شامل ایجاد پایگاه‌های نظامی در مناطق استراتژیک یا برقراری اتحادهای نظامی با کشورهای هم‌پیمان است (Posen, 1984). از طریق این قابلیت‌ها، کشورها می‌توانند عمق استراتژیک خود را افزایش دهند و تهدیدات را در فواصل دورتر دفع کرده و از امنیت داخلی خود محافظت کنند (Collins, 2009).

۲-۳. تعریف پیشنهادی عمق استراتژیک

در دنیای امروز، مفهوم عمق استراتژیک به یکی از کلیدی‌ترین مباحث در حوزه امنیت ملی و سیاست خارجی تبدیل شده است. با توجه به تحولات سریع و تهدیدات جدید، نیاز به تعریف و کاربرد به‌روز مفهوم عمق استراتژیک احساس می‌شود. این پژوهش با در نظر گرفتن ۱۴ مؤلفه حیاتی (جغرافیایی، اقتصادی، نظامی، انسانی، فرهنگی، تکنولوژیکی) تعریفی جدید ارائه می‌دهد: بنابراین تعریف پیشنهادی نگارنده عبارت است از: «فضای جغرافیایی است که با کنترل فرایندها و فرآوری ظرفیت‌های موجود در آن بقا و امنیت ارزش‌های حیاتی مادی و معنوی یک کشور را تضمین می‌کند».



شکل ۱: مدل مفهومی تعریف جدید عمق استراتژیک

۳-۲-۱. رابطه تعریف پیشنهادی و سیاست خارجی

سیاست خارجی در یک فضای جغرافیایی مشخص اجرا می‌شود و عمق استراتژیک با تأکید بر این فضا، بستر عملکرد سیاست‌گذاران را تعیین می‌کند. این دو مفهوم رابطه متقابلی دارند؛ از یک سو عمق استراتژیک ابزارهای لازم برای اجرای سیاست خارجی شامل کنترل فرایندها و بهره‌برداری از ظرفیت‌ها را فراهم می‌کند و از سوی دیگر سیاست خارجی به تعمیق عمق استراتژیک منجر می‌شود. این تعامل موجب تضمین امنیت ملی، ایجاد فضای مانور و افزایش قدرت عمل در عرصه بین‌المللی می‌گردد. هرچه عمق استراتژیک گسترده‌تر باشد، توانایی کشور در پیشبرد اهداف سیاست خارجی بیشتر خواهد بود.

۴. داده‌های آماری

این تحقیق با هدف طراحی الگویی برای سنجش عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا انجام شد. داده‌ها از طریق نظرسنجی از ۳۳ استاد دانشگاه در رشته‌های جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و امنیت ملی جمع‌آوری گردید. پرسش‌نامه پژوهش با ضریب آلفای کرونباخ ۰/۹۷۸، از روایی آماری مطلوبی برخوردار است.

جدول ۳: توزیع فراوانی رده سنی و جنس هیئت‌علمی

متغیر	تعداد	درصد
رده سنی	۳۱-۴۰ سال	۶/۱
	۴۱-۵۰ سال	۴۵/۵
	۵۱-۶۰ سال	۳۳/۳
	بالای ۶۰ سال	۱۵/۱
جنس	آقا	۷۸/۸
	خانم	۲۱/۲

منبع: نگارنده

جدول ۴: توزیع فراوانی رتبه علمی و سابقه اجرایی اساتید

متغیر	رتبه علمی	تعداد	درصد
رتبه علمی	مربی	۲	۶/۱
	استادیار	۲۱	۶۳/۶

متغیر	رتبه علمی	تعداد	درصد
سابقه اجرایی	دانشیار	۸	۲۴/۲
	استاد	۲	۶/۱
	۵-۷ سال	۷	۲۱/۲
	۷-۱۵ سال	۱۵	۴۵/۵
	بیشتر از ۱۵ سال	۱۱	۳۳/۳

منبع: نگارنده

جدول ۵: میانگین نمره تأثیر مؤلفه‌های مورد بررسی در عمق استراتژیک کشورها از نظر اعضای هیئت علمی به ترتیب اهمیت (از ۵)

P-value	حداکثر	حداقل	انحراف معیار	میانگین	مؤلفه
<۰/۰۰۱	۵	۲	۱/۲۵	۴	مناسبات اقتصادی و ظرفیت‌های ژئواکونومیک
	۵	۲	۱/۱۶	۳/۹۷	قدرت نظامی و دفاعی
	۵	۲	۱/۰۶	۳/۹۴	قدرت علمی و فناوریانه
	۵	۲	۱/۳۸	۳/۷۳	حضور در فضا و تکنولوژی فضایی و ماهواره‌ای
	۵	۲	۱/۲۳	۳/۵۲	مذهب و ایدئولوژی
	۵	۲	۰/۹۷	۳/۴۸	موقعیت ژئوپلیتیکی
	۵	۲	۱/۰۰۳	۳/۴۵	موقعیت ترانزیتی
	۵	۱	۱/۰۸	۳/۳۶	حضور در پیمان‌ها، اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی
	۵	۲	۰/۹۲	۳/۳۳	موقعیت جغرافیایی
	۵	۱	۱/۲۰	۳/۲۴	تسلط بر تنگه‌های استراتژیک

مؤلفه	میانگین	انحراف معیار	حداقل	حداکثر	P-value
هنر و ظرفیت‌های هنری	۳	۱/۰۳	۱	۵	
گفتمان‌های جهان‌شمول	۲/۹۱	۱/۳۳	۱	۵	
فرهنگ و ظرفیت‌های فرهنگی	۲/۹۱	۱/۱۰	۱	۵	
زبان	۲	۱	۱	۴	

آزمون آنالیز واریانس با تکرار مشاهدات، نشان داد که میانگین نمره تأثیر مؤلفه‌های گوناگون مذکور در جدول شماره ۸ عمق استراتژیک ایران در منطقه غرب آسیا و شرق مدیترانه از نظر اعضای هیئت‌علمی با یکدیگر تفاوت معنادار داشت ($P < ۰/۰۰۱$). همان‌گونه که در جدول مشخص است بیشترین میزان تأثیر در عمق استراتژیک ایران بر غرب آسیا و شرق مدیترانه مربوط به مؤلفه‌های ظرفیت‌های ژئواکونومیک و مناسبات اقتصادی (۴)، قدرت نظامی و دفاعی (۳/۹۷)، قدرت علمی و فناوریانه (۳/۹۴) بوده و کمترین میزان تأثیر مربوط به مؤلفه‌های زبان (۲)، فرهنگ و ظرفیت‌های فرهنگی (۲/۹۱) و گفتمان‌های جهان‌شمول (۲/۹۱) بود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان می‌دهد سه مؤلفه اصلی در تقویت عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا عبارتند از: روابط اقتصادی، توانمندی‌های نظامی-دفاعی و قدرت علمی. در مقابل، مؤلفه‌های گفتمان جهان‌شمول و زبان کمترین تأثیر را داشته‌اند.

یافته‌ها بیانگر آن است که در شرایط کنونی، عوامل ژئواکونومیک، قدرت نظامی و پیشرفت‌های علمی-فناورانه نقشی حیاتی در تعمیق نفوذ استراتژیک ایران ایفا می‌کنند. هرچند کاهش تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی ممکن است با ماهیت سیاست خارجی ایران مبتنی بر گفتمان انقلاب اسلامی در تعارض به نظر رسد؛ اما این به معنای بی‌اهمیتی این عوامل نیست.

ایران می‌تواند با بهره‌گیری هوشمندانه از ظرفیت‌های فرهنگی و مذهبی خود در میان کشورهای مسلمان منطقه، همراه با تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و علمی، به توسعه نفوذ استراتژیک خود ادامه دهد. نکته کلیدی، ترکیب مؤثر ابزارهای نوین قدرت

اقتصادی و فناورانه) با مزیت‌های فرهنگی و ایدئولوژیک است. در نهایت، تلفیق هوشمندانه قدرت سخت و نرم در چهارچوب ارزش‌های انقلاب اسلامی، راهبرد جامعی برای گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران و تحقق اهداف ملی فراهم می‌آورد.

تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که درک عمق استراتژیک دیگر تنها وابسته به قدرت نظامی نیست، بلکه ترکیبی از قدرت علمی، موقعیت جغرافیایی، اقتصاد، دیپلماسی فرهنگی و تسلط بر زیرساخت‌های کلیدی است. این پژوهش تأیید می‌کند که کشورهایی با توانمندی علمی بالا، موقعیت جغرافیایی استراتژیک و اقتصاد قدرتمند، در ایجاد عمق استراتژیک موفق‌تر خواهند بود. همچنین، کاهش اهمیت مؤلفه‌های سنتی مانند گفتمان و غیره نشان می‌دهد که کشورها باید راهبردهای خود را بر اساس الزامات جدید نظام بین‌الملل تنظیم کنند. در نهایت، ترکیب عوامل سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، استراتژی‌های جامع‌تری برای کشورها فراهم می‌کند تا بتوانند دامنه نفوذ خود را در سطح بین‌المللی گسترش دهند.

در نهایت می‌توان گفت؛ سیاست خارجی ایران باید تعادل دقیقی بین اصول انقلابی و واقع‌گرایی استراتژیک برقرار کند. این بدان معناست که اگرچه ارزش‌های اسلامی و حمایت از جنبش‌های مقاومت باید حفظ شوند؛ اما اولویت‌بندی بر اساس منافع ملی و قدرت‌سنجی منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. به‌طور خلاصه، موفقیت ایران در غرب آسیا منوط به ترکیب هوشمندانه قدرت سخت، نرم و هوشمند در چهارچوب یک راهبرد پویا و انطباق‌پذیر است.

فهرست منابع

- احمدی‌پور، زهرا؛ لشگری تفرشی، احسان (۱۳۸۹). *چالش‌های ژئوپلیتیکی ایران در بهره‌برداری از منافع خود در خزر*. مطالعات اوراسیای مرکزی، ۳(۶).
- افشردی، محمد حسین؛ نادری، سعید (۱۳۹۹). *شناخت علمی‌ترین الزامات افزایش بازدارندگی با استفاده از مدیریت ترانزیت انرژی فسیلی در یک منطقه*. فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۸ (۸۰)، ۵-۲۲.
- افشردی، اصغر (۱۳۸۷). *قدرت نرم، تهران، پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج و دانشگاه امام صادق (ع)*.
- التیامی نیا، رضا؛ تقوائی نیا، علی (۱۳۹۵). *تبیین نقش و جایگاه قدرت نرم در تحقق اهداف سیاست داخلی و خارجی*. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۳، ۱۶۷-۱۹۶.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۸۰). *مؤلفه‌های گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی*. اندیشه انقلاب اسلامی، (پیش شماره ۱).
- باقری، محسن؛ امید، علی؛ یزدانی، عنایت‌الله (۱۴۰۰). *تأثیر محور مقاومت بر عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران*. فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۱۰(۲).
- بدیعی ازندهای، مرجان؛ گل فشان، عاطفه (۱۳۹۱). *نقش سیاست و قدرت بر تأثیر زبان فارسی در هویت ملی مردم جمهوری تاجیکستان*. پژوهشنامه خراسان بزرگ، ۳(۶).
- پورحسن، ناصر (۱۳۹۶). *تکوین عمق راهبردی هوشمند جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه*. علوم سیاسی، ۷۵-۱۰۲.
- دری ورنوسفادانی، مریم؛ سنایی، اردشیر؛ سلطانی، علیرضا، کابک، خبیری (۱۴۰۱). *نقش فضا در رقابت‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ*. پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۱۰(۲)، ۷۹-۹۹.
- دولت‌آبادی، سیدمحمودرضا شمس، جلیلود، محمدرضا (۱۳۹۴). *تحلیل دینامیکی علل وقوع جنگ‌های آینده با استفاده از رویکرد پویایی‌شناسی سیستم*. فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ۵۹(۵)، ۴۹-۷۱.
- رشید، غلامعلی؛ پوردستان، احمدرضا؛ رضایی، محسن (۱۴۰۰). *عوامل و ویژگی‌های نسل چهارم جنگ‌های مؤثر بر صحنه جنگ آینده*. فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۹ (۸۳)، ۱۵۹-۱۸۴.
- رضایی ارجرودی، عبدالرضا؛ تسبیحی، آمنه؛ شهنی دزفولیان، رضا (۱۳۹۵). *بررسی نقش ترانزیت حمل‌ونقل دریایی بر رشد اقتصادی بخش حمل‌ونقل کشور*. هجدهمین همایش صنایع دریایی. جزیره کیش: انجمن مهندسی دریایی ایران.

- روشندل، جلیل (۱۳۸۴). *امنیت ملی و نظام بین‌المللی*. تهران: سمت.
- زرگر، افشین (۱۳۸۹). *فضا و امنیت ملی؛ پیشرفت‌های فضایی ایران تقویت‌کننده امنیت ملی*. فصلنامه سیاست خارجی، ۲۴ (۳)، ۶۷۷-۷۰۹.
- زهرای، محمدعلی (۱۳۸۹). *بررسی مفهوم فرهنگ*. رسالت، ۲۵ (۷).
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۴۰۲). *دگرگونی ماهیت قدرت با تکنولوژی*. بازیابی شده از <https://www.irdiplomacy.ir/fa/news/2019617>
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نشر نی.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۹۸). *کارکردهای ارتباطی زبان در رهبری سیاسی امام خمینی (ره) و ابعاد انسانی و معنوی آن*. پژوهشنامه متین، ۲۱ (۸۳)، ۲۳-۳۹.
- صالح آبادی، ریحانه (۱۳۹۹). *بهبودسازی مدل سنجش قدرت ملی کشورها*. [رساله دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس].
- صباغیان، علی (۱۳۸۶). *دیپلماسی چیست؟ بازیابی شده از* <https://www.hamshahronline.ir/news/28738>
- صفوی، سید یحیی (۱۴۰۰). *ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی جهان اسلام*. تهران: انتشارات سمت.
- ظریف، محمدجواد (۱۴۰۲). *نشست رونمایی از کتاب از تهران تا هالیوود*. بازیابی شده از <https://www.jamaran.news>
- عباسی، ابراهیم؛ طالبی، صغری؛ نجات، سید علی (۱۳۹۴). *اهمیت استراتژیکی تنگه هرمز در مقایسه با تنگه‌های بین‌المللی جهان*. پژوهش‌های سیاسی، ۵ (۱۳)، ۸-۲۳.
- قالیباف، محمدباقر؛ پورموسوی، سیدموسی (۱۳۸۷). *ژئوپلیتیک و سیاست خارجی*. پژوهش‌های جغرافیایی، (۶۶).
- کاظمی، مجتبی (۱۳۹۱). *استراتژی دفاع در عمق بر اساس فرهنگ دفاعی جمهوری اسلامی ایران بر بستر اندیشه و نظر حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)*. همایش ملی تبیین اندیشه دفاعی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی).
- کمال آرا، سید محمود (۱۴۰۰). *پرستیژ و اعتبار ملی با پشتیبانی عناصر قدرت و ایدئولوژی*. بازیابی شده از <https://snn.ir/fa/news/969709>
- خالقی نژاد، مریم (۲۰۲۲). *سیاست هالیوود*. بازیابی شده از <https://ascenter.ir/wp-content/uploads/2022/11>
- گالستیان، آندره؛ حسینی، زهرا (۲۰۲۳). *هنر دیپلماسی و دیپلماسی هنری و آثار اقتصادی آن بر کشورها*. بازیابی شده از <https://jahanesanat.ir/?p=425475>
- مبینی دهرودی، علی (۱۳۹۹). *الگوی راهبردی نظام نوآوری فناورانه دفاعی در جنگ ترکیبی*. فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۸ (۸۰)، ۲۳-۵۶.

- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). *قدرت هوشمند و استراتژی تغییر چهره آمریکا در دوران اوباما*. مطالعات بسیج، (چهارم).
- متقی، ابراهیم (۱۴۰۰). *همبستگی‌های منافع ملی و ایدئولوژی در سیاست خارجی*. بازیابی شده از <https://khl.ink/f/40210>
- میرزایی تبار، میثم (۱۳۹۳). *تنگه هرمز و نقش استراتژیک آن در گذر تاریخ*. مطالعات خلیج فارس، (۱).
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸). *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی، مورد جمهوری اسلامی ایران*. مجله سیاست خارجی، ۱۳ (۳).
- نوری، محمد؛ معتمدیان، عزت‌الله (۱۳۹۸). *فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک*، سال هفدهم، (۷۶)، ۷۹-۹۶.

References

- Andrew Lewis(2022)Technology and Power. Access to <https://www.csis.org/analysis/technology-and-power>.
- Acar, A. Z.; Bentyn, Z.; Kocaoglu, B. (2015). Turkey as a Regional Logistic Hub in Promotion of Reviving Ancient Silk Route between Europe and Asia. *Journal of Management Marketing and Logistics*, 2(2), 94–94.
- Adajian, Thomas, The Definition of Art, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2022 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/spr2022/entries/art-definition/>.
- Arnold, J. (2006). Best Practices in Management of International TradeCorridorsTRANSPORT PAPERS, THE WORLD BANK GROUP.
- Art "Merriam-Websters Dictionary(2019). Archived from the original on 30 August 2019. Retrieved 25 December 2015.
- Cropsey, Seth (2014) Strategic Depth & Israel's Maritime Strategy
- David M; Simons, Gary F.; Fennig, Charles D., eds. (2024). *Ethnologue: Languages of the World* (27th ed.). Dallas, Texas: SIL International.
- Demirel Irfan, Nihan& Altintasb, Osman (2012)Relationship between art and politics, *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 51 (2012) 444 – 448
- Elefteriu,Gabriel (2023), Why alliances matter, Access to <https://www.geostrategy.org.uk/research/why-alliances-matter>
- EUGENE RUMER, RICHARD SOKOLSKY(2020) Etched in Stone: Russian Strategic Culture and the Future of Transatlantic Security. access to <https://carnegieendowment.org/2020/09/08/etched-in-stone-russian-strategic-culture-and-future-of-transatlantic-security-pub-82657>
- Fibre2Fashion(2024) Cultural Integrity in Fashion: Embracing Heritage and Sustainability in Design, <https://www.linkedin.com/pulse/cultural-integrity-fashion-embracing-heritage-sustainability-hdbvf/>
- Francis Onyang(2024)Samsung Sales Statistics – Market Share, Users & Revenue (2024) <https://tridenstechnology.com/samsung-sales-statistics>
- Geopolitics at the movies From The Great Dictator to Barbie(2023)acces to <https://www.geopoliticaldispatch.com/p/geopolitics-at-the-movies>
- Gray, Colin S. (1999); *Modern Strategy*, New York: Oxford University Press
- Gray,Colin S (2006). *Out of the Wilderness: Prime-time for Strategic Culture*, Advanced Strategic Planning and Analysis Support Contract with the National Institute for Public Policy, United States: National Institute for Public Policy
- GRipley,Charles (2017)Discourse in Foreign
- Hafeznia M.R. (2017). *Principles and concept of Geopolitics*. Iran, Mashhad: Papoli Publications. [In Persian]
- Hafeznia, M. R. (2014). *Principles and Concepts of Geopolitics*, Mashhad, Papoli Publications, ISBN: 978-600-6026-73-2. [In Persian]
- Halliday, F. (2005), *the Middle East in International Relations; Power, Politics and Ideology*, Cambridge: Cambridge University Pres

- https://www.researchgate.net/publication/260793117_Discourse_Ideology_and_Heritage_Language_Socialization_Micro_and_Macro_Perspectives
- Jean Bethke Elshtain, (2004) “Military Intervention and Justice as Equal Regard,” in Religion and Security; The New Nexus in International Relations, ed. Robert Seiple and Dennis Hoover (New York: Rowman & Littlefield, 2004).
- Juliana M Zanotto(2020) The role of discourses in enacting neoliberal urbanism: Understanding the relationship between ideology and discourse in planning•Planning Theory 2020, Vol. 19(1) 104–126
- Kaya,Karen(2020) A Look Back and Forward at Turkey's "Strategic Depth" Foreign Policy Doctrine, FOREIGN MILITARY STUDIES OFFICE.
- Kim, Jiyul (2009) CULTURAL DIMENSIONS OF STRATEGY AND POLICY,<http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/>
- KovancÖlar, B. ve Kahriman H. (2007), Devlet-Sanat ölükiisi: Sanat Desteklerinin DayandÖ:Ö Argümanlar, Finans Politik & Ekonomik Yorumlar, 44, 21-33
- Lino HEIDBRINK and Marion noel (2024)Hollywood, the epitome of the United States’ global power. <https://classe-internationale.com/2024/02/24/hollywood-the-epitome-of-the-united-states-global-power/>
- Lucius,Casey(2012)Religion and the National Security Strategy,Journal of Church and State, Volume 55, Issue 1, Winter 2013, Pages 50–70,
- Mackubin Thomas Owens, “Strategy and the Strategic Way of Thinking,” citing Clausewitz, On War, 134–39
- Martin Guardado(2018) Discourse, Ideology and Heritage Language Socialization,University of Alberta, Canad.
- Matthews, R., & Anicetti, J. (2024). The role of defence countertrade in Chinese geoeconomic diplomacy. Journal of Strategic Studies, 1–31. <https://doi.org/10.1080/01402390.2024.2327842>.
- Mezhuyev, vadim(2015) National Interest as a Cultural Issue, acces to <https://eng.globalaffairs.ru/articles/national-interest-as-a-cultural-issue/>
- MokhtariHashi, H. (2018). Explaining the Concept of Geoeconomics and Recommendations for Iran. Geopolitics Quarterly, 14(50), 56-82
- Mrs.B.PADMA (2023) The Role of Fashion in Social Movement and Political Activism. <https://www.linkedin.com/pulse/role-fashion-social-movement-political-activism-b-sc-cdf-npxrc/>
- Öztürk, N. & U. Meral (2010), “Bölgesel Kalkınma Dinamikleri: Bölgesel Dengesizliklerin Ortaya Çıkmasında Rol Oynayan İktisadi Etmeler”, Cumhuriyet Üniversitesi İktisadi ve İdari Bilimler Dergisi, 11(2), 91-110
- Parand, F. (2013). The role of foreign transit in the development of Iran's trade relations with Central Asian countries, opportunities and challenges. Business Reviews, 11 (60), 72-86. [In Persian]
- Park, J. (2014). Space Technology Development: Effects on National Security and International Stability. The Asan Institute for Policy Studies. At: <http://en.asaninst.org/wp-content/themes/twentythirteen/action/dl.php?id=29019>


- Paul Coyer(2023)Why Religion Matters in Central and Eastern Europe, access to <https://nationalinterest.org/feature/why-religion-matters-central-and-eastern-europe-206448>. Policy<<https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190228637.013.411>
- Polykalas, Athanassios Staveris(2024)The Perils of Ignoring Space Technologies in National Security and Defense. Accsec to <https://www.linkedin.com/pulse/perils-ignoring-space-technologies-national-security-athanassios-qz2if/>
- Retter, Lucia and Frinking, Erik J, Hoorens, Stijn and Lynch Alice, Fook Nederveen, William D. Phillips(2020) Relationships between the economy and national security Analysis and considerations for economic security policy in the Netherlands, available in:https://www.rand.org/pubs/research_reports/RR4287.html
- Sarkheil B. (2019) Media and discursive power with Emphasis on the Islamic Revolution. URL: <http://priw.ir/article-1-1096-fa.html>
- Shohamy, Elana (2006). Language Policy. New York: Routledge.
- Warschauer, Mark (2007). "Language, Identity, and the Internet".In B.Kolk
- Terzi, S. (2008), 12 Eylül 1980 Sonrasõ Sanat-Siyaset öliükisi ve Plastik Sanatlara Etkisi, Yayõnlanmamõú Yüksek Lisans Tezi, Dokuz Eylül Üniversitesi E-itim Bilimleri Enstitüsü, øzmir.
- Torreblanca, José Ignacio(2022),Technology,Great powers have realised that access to new technologies can be critical to their sovereignty. Yet, while the US and China fully embrace geo-tech diplomacy, the EU is only beginning to learn to speak the language of technological power.Access to <https://ecfr.eu/special/power-atlas/technology./>
- Vaughan, Damilola Ayo (2019) Between art and politics,Posted 21 Feb 2019,<https://artuk.org/discover/stories/between-art-and-politics>
- Wallerstein I. (2011). The Modern World-System IV: Centrist Liberalism Triumphant. Berkeley: University of California Press.
- Wallerstein, Emanuel (1998); Politic and Culture in the World Transitive System, translated by Pirouz Izadi, Ney Publication [in Persian]
- Weidokal,Michael(2018) The Importance of Strategic Depth? Acces to: <https://www.linkedin.com/pulse/importance-strategic-depth-michael-weidokal/>
- Yıldırım Keser, H. (2015). Importance of Transport Corridors in Regional Development: The Case of TRACECA. *Sosyoekonomi*, 23(24), 163-182. <https://doi.org/10.17233/se.96735>

Iran's Foreign Policy Scenarios in the Transitioning International Order

Mahdi Zadeh ali

Corresponding Author, PhD Student, Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.


Email: m.zadehali@edu.ikiu.ac.ir

 0009-0009-6168-0752

Mahdi Zibaei

Associate Professor of Political Science, Faculty of Social Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.


Email: zibaei@soc.ikiu.ac.ir

 0000-0001-5600-8552

Hakem Ghasemi

Associate Professor of Political Science, Faculty of Social Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

Email: ghasemi@soc.ikiu.ac.ir

 0000-0001-8714-8611

Abstract

The transition in the international order represents one of the most significant transformations influencing the behavior, interests, and power dynamics of countries across the globe. This shift is not merely a change in political leadership or economic policy; it signifies a fundamental reconfiguration of how states interact, prioritize their objectives, and assert their influence on the world stage. Among the various factors contributing to this transition, two key elements stand out: the collapse of the Soviet Union and the concurrent rise of China as a global power. Together, these events mark what is arguably the most pivotal turning point in international politics since the end of World War II.

This research focuses on examining the multifaceted impact of these significant changes on Iran. As a country with rich historical and cultural significance, and situated in a region often described as a geopolitical fault line, Iran's response to the shifting dynamics of international power is critical for understanding broader regional stability and global interactions. This study will delve into how Iran navigates its relationships with great powers, adapts its foreign policy in response to the rise of China, and contends with the implications of a potentially multipolar world where its interests may align or clash with those of other nations.

By analyzing Iran's position within this transformed international order, the research aims to shed light on not only the challenges the country faces but also the opportunities that may arise from its engagement in a rapidly changing global landscape. Through this exploration, it seeks to contribute to the broader discourse on international relations and the evolving nature of power in the 21st century.

Research Question: "What scenarios will the competition between China and the United States create for the future foreign policy of the Islamic Republic of Iran?"

Research Hypothesis: The process and outcome of U.S.-China competition will open strategic arenas before the Islamic Republic of Iran. This, in turn, will create distinct scenarios for Iran, among which choices must be made. These choices will determine the capacities and possibilities of Iran's foreign policy.

Methodology: This study aims to explore this hypothesis through the lens of power transition theory and future studies models. In this theoretical framework, the international order arises from the interaction of power dynamics, interests, and the satisfaction of actors, which create a hierarchical structure. At the top of this system are major powers that derive the most satisfaction from the current situation. Following them are emerging powers, which, with the rapid growth of their power indicators, seek to increase their share and influence in the global order. In this context, the stability of this system is based not only on the number of satisfied countries but also on the overall power and interests of all actors within this order. Therefore, when one of the emerging great powers reaches a level of capability and growth comparable to that of the dominant power and is dissatisfied with the status quo, the likelihood of conflict and challenges with the dominant power will increase. In such circumstances, the risk tolerance of both sides in maintaining or changing the existing order will determine future trends.

Understanding future perspectives requires the use of scenario writing in future studies to incorporate changes in the structure of the international system and the dynamics of actors' actions into a dynamic depiction of potential futures. By employing this method and drawing on theoretical data from power transition theory, three scenarios for the future of the international order are outlined:

Continuation of the existing order.

Confrontation between the two powers leading to a decisive war.

Change of the dominant power and the establishment of a new order.

Results and discussion: While these three potential futures present three different forms of relations among great powers, there is a fundamental commonality among them: contrary to perspectives based on the external appearances of order—such as norms, customs, and formal and informal institutions—the fundamental rule of "unequal and hierarchical distribution of power among countries" is a common element in all three scenarios. It is also clear that the two scenarios of the continuation of the existing order and its change depict simple and understandable forms of the future. However, the second scenario, involving a confrontation in a decisive war, is the most complex situation, yet it is not a stable situation and will ultimately lead to a pathway for either transformation or the continuation of the international order. This is the context within which Iran's foreign policy must align itself in its future outlook.

In this context, Iran faces two general choices. First, it can engage as an actor in the international order, adjusting its relations with great powers by accepting the established rules. Second, as a revolutionary state that views this order as unjust—seeing it as a hierarchical structure based on power—Iran can oppose the prevailing logic, rules, and practices both implicitly and explicitly. While the second choice is straightforward, it carries significant costs. Ultimately, this

approach may prevent Iran from leveraging the opportunities presented by the transitional period, leaving it vulnerable to challenges from the dominant power in the order, whether that be the U.S. or China.

If Iran opts to participate in the international order, its choices and policymaking will influence its position in either of these futures, as well as the benefits and drawbacks it may encounter. From a policymaking perspective, three behavioral models can be envisioned for Iran's role during this transitional period: first, participation in the U.S. plan; second, indecision or neutrality; and third, participation in the Chinese plan. These approaches, combined with potential future scenarios, will shape Iran's strategic choices in this period, ultimately defining the framework for its strategic decisions.

Among Iran's strategic options, two are identified as potential losses or mistakes. The first is engaging with the Chinese plan without a thorough assessment of the international system, particularly when conditions are not conducive to a hegemonic shift. The second is aligning with the U.S. plan at a time when U.S. hegemony is in decline.

Additionally, two similar options arise from Iran's inaction during this transitional period. In both scenarios, Iran's lack of decisive action leads to a continuation of its strategic isolation, albeit with slight variations. In the first case, adopting a neutral stance (or, more accurately, a non-responsive position) regarding the renewal of U.S. hegemony will perpetuate this isolation. However, this does not imply that the costs of opposing the U.S. will diminish.

Among the options related to the change or continuation of the international order, two choices stand out: forming an alliance with the U.S. in a scenario where it retains hegemony, or aligning with China in a future where it ascends to dominance. While these options differ fundamentally in execution, they may yield similar outcomes in practice. By leveraging a structural relationship with the prevailing order and the dominant hegemon, Iran could evolve from being a regional actor to one positioned between regional and international power. However, the feasibility and prerequisites for implementing these two strategies will differ significantly.

The most challenging scenario for action arises when the prospect of conflict, confrontation, or decisive war between the U.S. and China emerges, with the caveat that Iran is not a party in this conflict. This historical moment presents pivotal opportunities and significant risks in foreign policy for regional powers like Iran. Aligning with either of these powers places Iran on opposing sides, and the defeat of the chosen power would result in a strategic loss for Iran. Conversely, adopting a stance of neutrality and patience would lead to a lack of benefits from the evolving international order.

In addition to these strategic choices, a darker scenario could emerge for Iran. Here, Iran's role "in and around" the order becomes closely tied to the potential for a decisive war affecting the international system. This shift indicates that international conditions may evolve such that Iran becomes a battleground for rival powers. This situation stems from the unique nature of Iran's foreign policy, which is shaped by its geopolitical context and the systemic pressures of the existing international order. Such pressures suggest that if any of the outlined scenarios occur—regardless of the conflict's origins—a systemic war could ensue, with consequences that extend beyond Iran and take on international

dimensions. This represents a tempestuous situation where the onset of regional conflict transforms the landscape of the international order.

Examining the array of potential futures reveals the complexity of these conditions. It is anticipated that, for at least the next decade and a half, the United States will remain the dominant power in the international order, facing no serious challenge from China. This implies that Iran will continue to engage with the U.S. for a minimum of 10 to 15 more years. If the foundational elements of Iran's foreign policy remain unchanged during this period, a shift in Iran's stance toward the U.S. is unlikely. Consequently, Iran will persist in its challenge against the U.S., facing ongoing pressures to conform to the behavioral expectations set by the U.S. within its defined rules.

The prospects for the next decade, coupled with China's emergence as a stronger player (though not a challenger to the U.S.), will create a context for aligning the interests of both nations. However, it would be a mistake to assume that China and Iran will form a strategic alliance or coalition against the U.S. China is unlikely to engage in any relationship that might provoke tension with the U.S. until it has clear assurance of victory in its competition with America.

Nonetheless, Iran's actions against the U.S. and the establishment of a controlled level of tension between the two countries may be tolerated, as this could redirect U.S. strategic attention toward China. Such conditions could facilitate a systemic shift in favor of China in the years following 2030.

Conclusion: Given these circumstances, it is important to recognize that Iran cannot indefinitely maintain its role as a player within the current international order. Therefore, it must strategically position itself for a long-term coalition with either the architect of the international order or the eventual victor in the U.S.-China competition. This path must be chosen carefully, with continuous evaluations of potential futures to ensure alignment with Iran's national interests.

Keywords: International order, Power Transition, Future Scenarios of the International Order, China, United States of America, Iran's Position


E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations
Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-
NonCommercial 4.0 International License.




 10.22034/fr.2025.496118.1620

سناریوهای سیاست خارجی ایران در نظم در حال گذار بین‌المللی


مهدی زاده‌علی

نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
Email: m.zadehali@edu.ikiu.ac.ir  0009-0009-6168-0752

مهدی زبایی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
Email: zibaei@soc.ikiu.ac.ir  0000-0001-5600-8552

حاکم قاسمی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.
Email: ghasemi@soc.ikiu.ac.ir  0000-0001-8714-8611

چکیده

تغییر در نظم بین‌المللی یکی از مهم‌ترین تحولاتی است که به‌صورت جدی، رفتار، منافع و قدرت کشورها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در این میان فرایند گذاری که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شده، با ظهور چین در حال تبدیل شدن به مهم‌ترین نقطه عطف در سیاست بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی است. گذاری که در تمامی عرصه‌ها آثار و پیامدهای خود را برجای خواهد گذاشت. بررسی تأثیر این تغییر بر ایران موضوعی است که پژوهش حاضر بر آن تمرکز دارد. این پرسش که «رقابت میان چین و آمریکا، چه سناریوهایی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آینده ایجاد خواهد کرد؟» کانون مقاله حاضر است. در برابر پرسش فوق، این فرضیه که «فرایند و نتیجه رقابت آمریکا و چین عرصه‌های راهبردی را در برابر جمهوری اسلامی ایران خواهد گشود که این خود سناریوهای متفاوتی را برای ایران ایجاد کرده که انتخاب میان آن‌ها تعیین‌کننده مقدرات سیاست خارجی ایران است» به آزمون گذاشته خواهد شد. به این منظور تلاش می‌شود با استفاده از ترکیب نظریه تعدیل شده جابه‌جایی قدرت ارگانسکی و روش سناریونویسی، تصویرهای ممکن از آینده این رقابت را ترسیم کرده و پیامدهای هر یک از سناریوهای ممکن را بر سیاست خارجی ایران مورد کوش قرار گیرد. ارزیابی پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در این فرایند گذار، ضرورت انتخاب‌های راهبردی را برای ایران ایجاد می‌کند، انتخاب‌هایی که برای دهه‌ها سرنوشت نسل‌های آتی را تحت تأثیر خود قرار خواهند داد.

کلیدواژه‌ها: نظم بین‌المللی، جابه‌جایی قدرت، سناریوهای آینده نظام بین‌الملل، چین، آمریکا، جایگاه ایران

مقدمه و بیان مسئله

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تصور ظهور قدرتی همسنگ آمریکا در نظام بین‌الملل چندان ساده نبود؛ اما با گذشت زمان و تحولات داخلی و خارجی که بازیگران مختلف به خود دیدند، شرایطی پدید آمد که چین توانست گوی سبقت را تا حدودی از سایر قدرت‌ها برآید. در این میان اقتصاد پویای این کشور نقشی تعیین‌کننده در این پیشی گرفتن داشت. چین به مدد درایت نخبگان سیاسی خود در دهه ۱۹۸۰ و آغاز روند اصلاحات در حوزه‌های مختلف اقتصادی، رشد سریعی را تجربه کرد. به‌طوری که میانگین رشد اقتصادی این کشور در دهه ۹۰، ۴۶/۱۰ درصد و در دهه ۲۰۰۰ این رقم ۹/۸۹ درصد بود. با وجود کاهش سرعت رشد اقتصادی چین به دلیل رکود عمومی در اقتصاد جهانی پس از بحران‌های سال‌های ۲۰۰۸، ۲۰۱۴، مشکلات ساختاری و پیامدهای ناشی از همه‌گیری کووید، اما همچنان فرایند رشد این کشور البته با نرخی کمتر ادامه یافته است. نزدیک به سه دهه پیاپی رشد اقتصادی موجب شد تا این کشور در سال ۲۰۱۰ از نظر حجم اقتصادی پس از آمریکا در مقام دوم در جهان قرار گیرد. این پویایی اقتصادی اجازه توسعه سایر منابع قدرت مادی و غیر مادی چین را داده تا آنجا که از میانه‌های دهه دوم قرن ۲۱ دیگر تردیدی در ورود چین به عرصه رقابت‌های جهانی نماند.

با قدرت یافتن بیش از پیش چین در عرصه داخلی و بین‌المللی، پرسش‌های متعددی نسبت به آینده و جایگاه این کشور در نظم بین‌المللی و پیامدهای تغییرات احتمالی آن به وجود آمده است؛ اما در میان تمامی این پرسش‌ها، این نکته که «رقابت میان چین و آمریکا، چه سناریوهایی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آینده ایجاد خواهد کرد؟» بیش از هر پرسش دیگری برای پژوهشگران و سیاستمداران ایرانی واجد اهمیت است. چرا که بی‌تردید از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر آینده قدرت و نقش منطقه‌ای و بین‌المللی ایران محسوب می‌گردد. در برابر این پرسش، این پاسخ ابتدایی را می‌توان به‌عنوان فرضیه طرح کرد که «فرایند و نتیجه رقابت آمریکا و چین عرصه‌های راهبردی را در برابر جمهوری اسلامی ایران خواهد گشود که این خود سناریوهای متفاوتی را برای ایران ایجاد کرده که انتخاب میان آن‌ها تعیین‌کننده مقدرات سیاست خارجی ایران است» در این مسیر تلاش خواهد شد تا با ترکیبی از نظریات روابط بین‌الملل و مدل‌های آینده‌پژوهی به آزمون این فرضیه پرداخت.

۱. پیشینه پژوهش

پرداختن به موضوع تغییر در نظم بین‌المللی و جایگاه ایران در آینده، از موضوعاتی است که مورد توجه پژوهشگران به‌ویژه در حوزه مطالعات خاورمیانه و ایران بوده و هست. یک از جدیدترین آثار منتشره در این موضوع، ویژه‌نامه بهار ۲۰۲۴ فصلنامه سیاست خاورمیانه است که توسط آندره آ گیسلی، انوشیروان احتشامی و انریکو فردلا ویرایش شده است. آندره آ گیسلی و انوشیروان احتشامی (Andrea Ghiselli, Anoushiravan Ehteshami, 2024, pp 19-32) در مقدمه خود بر این شماره فصلنامه در مقاله‌ای با عنوان «گذار خلیج فارس از تک‌قطبی آمریکا» به بررسی تأثیر رقابت آمریکا و چین در شرق آسیا و تأثیر آن بر منطقه خلیج فارس می‌پردازند. در این مطالعه آن‌ها ابتدا موقعیت خلیج فارس را به‌عنوان فشارسنج پویایی قدرت جهانی در حال تحول مورد بحث قرار می‌دهند. سپس به تشریح پیامدهای پایان تک‌قطبی آمریکا در منطقه خلیج فارس برای سیاست‌های پکن و واشینگتن در غرب آسیا پرداخته و در نهایت، چالش‌ها و فرصت‌های این تغییر سیستمی را برای کشورهای خلیج را بررسی می‌کنند.

مقاله سارا بازوبندی با عنوان «راهبردهای ایران در واکنش به تغییرات در روابط آمریکا و چین» (Bazoobandi, 2024, pp 120-132) در این ویژه‌نامه به پویایی روابط میان ایالات متحده و چین پرداخته و بر این باور است که این پویایی موجب تغییراتی در محاسبات استراتژیک و سیاست‌های دوستان و دشمنان هر طرف شده است. در این میان ایران از نگاه او با توجه به چندین دهه ارتباط خود با چین، روابط خود را با این قدرت آسیایی فراتر از همکاری در تجارت و تجارت برده و کوشیده تا بخشی از شبکه نفوذ چین باشد تا بتواند خود را در نظم جهانی چندجانبه در جایگاهی بهتر قرار دهد. این سیاست‌ها از نگاه او دستور کاری بر اساس نگاه رهبران ایران به آینده جهان است که در نهایت کسب قدرت و ارتباط بیشتر در محاسبات استراتژیک جهانی را هدف خود قرار داده‌اند.

محمی الدین مصباحی در مقاله خود با عنوان «آزاد و با اعتماد به نفس: ایران و نظام بین‌الملل» به بررسی تعامل ایران با نظام بین‌الملل بر اساس سه ادعای نظری کلی می‌پردازد. نخست، از نگاه او نظام بین‌الملل یک سیستم سه‌جانبه با سه ساختار مرتبط و در عین حال متمایز، یعنی اجباری-نظامی، هنجاری-اجتماعی و اقتصادی-توسعه‌ای است. دیگر اینکه، کارگزار یعنی دولت ایران، به‌طور هم‌زمان با اجزای ساختاری متناظر نظام بین‌الملل در تعامل است. سوم، در ارزیابی از موقعیت هر کشور در سیستم بین‌المللی، باید تأثیر همزیستی تعامل با هر سه ساختار و اثر متقابل و پویایی بین

آن‌ها را در نظر گرفت. ضعف و آسیب‌پذیری در یکی ممکن است با قدرت در دیگری جبران شود. از نگاه او، توازن ظریف تعامل ایران با نظام بین‌الملل در سه دهه اخیر و به‌ویژه در دوران پس از فروپاشی شوروی و پس از ۱۱ سپتامبر، میان یک تهدید نظامی مجاز به جنگ و پتانسیل یک تطبیق تاریخی سیستمی در نوسان بوده است. از نگاه او، ایران در تعامل پرحاشیه خود با سه لایه نظام بین‌الملل، به‌طور پیش‌فرض از نظر استراتژیک «تنها» بوده و از اتحادهای معنادار با قدرت‌های بزرگ محروم بوده است. با این وجود، ایران منزوی نیست، بلکه با تکیه بر توانایی خود که مبتنی بر فرهنگ استراتژیک بومی این کشور است، به شدت درگیر معادلات بین‌المللی است. از این زاویه او حفاظت از این فرهنگ راهبردی را بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی جمهوری اسلامی در چهارمین دهه حیات خود می‌داند. چالشی که تا حدی از فشار سیستمی و به میزان قابل توجهی از پویایی هنجاری داخلی ناشی می‌شود (Mesbahi, 2011, pp 9-34).

این موضوع تنها مورد توجه پژوهشگران خارجی نبوده بلکه در میان اصحاب نظر و اندیشه ایرانی نیز توجهاتی را به خود جلب کرده است. برای نمونه مقاله‌ای با عنوان «وضعیت کنونی نظم بین‌المللی، روندهای آینده و پیامد آن برای جمهوری اسلامی ایران» نوشته رشید رکابیان و حسین دلاور با بررسی تحولات نظم بین‌المللی، سه محور «تصویر وضع موجود از نظم بین‌الملل»، «روندهای آینده» و «تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران»، در نهایت به این ارزیابی می‌رسند که پیوند میان ایران و یکی از دو قدرت آمریکا و چین برای تعیین آینده جایگاه ایران در نظام بین‌الملل ضروری است (رکابیان و دلاور، ۱۴۰۱: ۲۴۷-۲۶۹).

در مقاله‌ای دیگر با عنوان «نقش‌آفرینی چین در نظام جهانی آینده از منظر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» محمدجواد نجفی و سیروس حاجی زاده با بررسی زمینه‌های نقش‌آفرینی چین در نظام جهانی آینده می‌کوشند تا پیامدهای آن را بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ارزیابی کنند. از نگاه این نویسندگان، محدودیت‌ها و تهدیدات راهبردی آمریکا برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران کم‌شدت یا بی‌تأثیر خواهد شد و موجبات توسعه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان را نیز فراهم می‌کند (نجفی، حاجی زاده، ۱۴۰۱: ۲۰۷-۲۴۴).

این مجموعه آثار، علی‌رغم کوشش‌های نظری و عملی برای بسط ایده رابطه میان جایگاه ایران و نظام بین‌الملل، به دلیل عدم توجه به سیالیت آینده، از ارائه تصویری پویا در این خصوص ناتوانند. تلاش برای ترکیب میان محیط پویای نظام بین‌الملل و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران، نقطه تمایز نوشتار حاضر با این پژوهش‌ها است.

به این منظور، ابتدا ساختار نظری برای تحلیل رقابت قدرت‌ها در سطح بین‌المللی، به بحث گذارده شده و سپس با نگاهی بر رقابت میان و چین و آمریکا، تلاش خواهد شد تا نه تنها چشم‌انداز آتی جهان ترسیم شود، بلکه نوع و میزان تأثیرگذاری هر یک از چشم‌اندازهای ممکن بر سیاست خارجی و منافع ملی ایران ارزیابی گردد.

۲. چهارچوب نظری

تلاش برای ارائه چهارچوب مفهومی جهت توصیف و تبیین چگونگی انتقال قدرت در نظام بین‌المللی، چندان مورد استقبال نظریه‌پردازان حوزه روابط بین‌الملل قرار نگرفته و هرگز نه در دو سنت اصلی نظری در این حوزه یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم و نه در مکاتب نظری جدید، جایگاه محوری نیافته است. با این حال، گروهی پژوهشگران پس از انتشار کتاب «سیاست جهان» اورگانسکی در سال ۱۹۵۸ (Organski, 1958) به این موضوع پرداختند. این دیدگاه بعدها در اثر مشترک اورگانسکی با کوگلر در سال ۱۹۸۰ مورد آزمون قرار گرفت (Organski and Kugler, 1980) و توسط کوگلر و لیمک در سال ۱۹۹۶ گسترش یافته و در آثار تامن در آغاز هزاره دوم (Tammen, 2000) بازتولید شده است. البته این تنها خط سیر نظری درباره جابه‌جایی قدرت نیست، نگاه چارلز تیلی در رابطه با جنگ، تشکیل دولت و دینامیک‌های قدرت، نیز در این قالب قابل ارزیابی است. او انتقال قدرت را نه نتیجه وضع موجود قدرت‌ها، بلکه پیامد مسیرهای تاریخی شکل‌دهنده به رفتار و تعاملات دولت‌ها می‌داند. تیلی جنگ و درگیری را به‌عنوان یک کاتالیزور حیاتی در شکل‌دهی به قدرت دولت‌ها دانسته که اغلب لحظات محوری در صعود و سقوط قدرت‌ها به شمار می‌روند (Tilly, 1992). این موضوع در میان نظریه‌پردازان جدید نیز مورد توجه قرار گرفته است. یکی از برجسته‌ترین نام‌ها در این میان فرید زکریا است.

زکریا در کتاب خود با عنوان «جهان پسا آمریکایی» به بررسی تغییرات در ساختار جهانی قدرت می‌پردازد. او بر این باور است که در پانصد سال گذشته سه جابه‌جایی در ساختار قدرت بین‌المللی (یعنی تغییرات بنیادی در توزیع قدرت که حیات بین‌المللی را از نو شکل داده است) رخ داده است. در عصر حاضر نیز جهانی‌سازی و ارتباطات بین‌المللی تأثیر زیادی بر تحولات قدرت‌های جهانی داشته و این روند از یک‌سو به فرسایش قدرت هژمون و از سوی دیگر تقویت قدرت‌های جدید کمک می‌کند و این زمینه‌ای برای جابه‌جایی قدرت است (زکریا، ۱۳۹۹)؛ اما آنچه در پژوهش حاضر بنیاد نظری لازم را ایجاد می‌کند، در ادامه سنت نظری است که از ارگانسکی

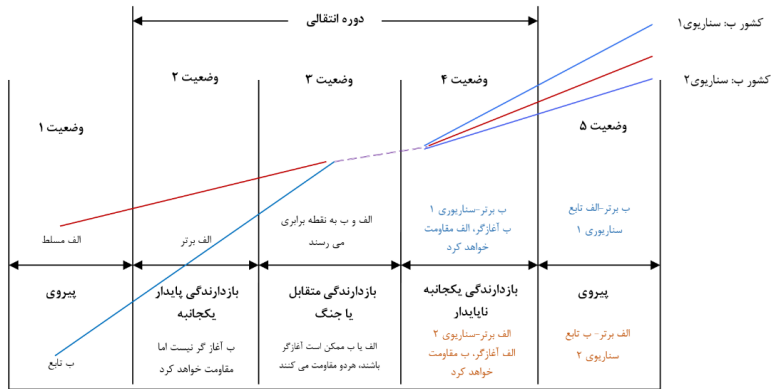
آغاز شده است. در این چهارچوب، نظریه جابه‌جایی قدرت، تصویر ایستا از ساختار و قواعد نظم بین‌المللی را با تمرکز بر پویایی‌های قدرت ترکیب و بر اساس آن تغییر در سطح نظم و توازن قدرت‌های بین‌المللی تشریح می‌کند. ارگانسکی معتقد است که توزیع متوازن توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی میان گروه‌های متضاد دولت‌ها، به افزایش احتمال وقوع جنگ منجر خواهد شد. صلح زمانی به بهترین شکل حفظ می‌شود که یک نابرابری در توانایی‌های ملی میان دولت‌های راضی و ناراضی از وضعیت موجود وجود داشته باشد (Organski, 1980, p 19).

از نگاه این نظریه، نظم بین‌المللی حاصل تعامل پویایی‌های قدرت، منافع و رضایت‌مندی بازیگران است. در رأس این نظام قدرت‌های بزرگی قرار دارند که بیشترین رضایت را از وضع موجود دارند. پس از آن‌ها، قدرت‌های نوظهور جای گرفته‌اند که با رشد سریع شاخص‌های قدرت خود، به دنبال افزایش سهم و نفوذ در نظم جهانی هستند. پس از قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط و کوچک قرار دارند که به نسبت از وضعیت موجود رضایت کمتری دارند. در پایین‌ترین سطوح این سلسله‌مراتب، کشورهای تحت سلطه قرار دارند که بیشترین ناراضی‌ت از نظم جاری بین‌المللی را ابراز می‌کنند.

پایداری این سیستم نه تنها بر اساس تعداد کشورهای راضی، بلکه بر اساس مجموع قدرت و منافع همه بازیگران در این نظم استوار است. به همین دلیل، زمانی که یکی از قدرت‌های بزرگ نوظهور، توان و سرعت رشد خود را به اندازه قدرت مسلط برساند و از وضعیت موجود رضایت نداشته باشد، احتمال درگیری و چالش با قدرت مسلط افزایش خواهد یافت. در چنین شرایطی، میزان ریسک‌پذیری هر دو طرف برای حفظ یا تغییر نظم موجود، تعیین‌کننده روند آینده خواهد بود. به بیان دیگر، زمانی که ناراضیان از وضع کنونی، توان و قدرت لازم برای مقابله را به دست آورند، سیستم با خطر جنگی روبه‌رو خواهد شد که نتیجه آن بازتولید نظم بر اساس منافع قدرت پیروز خواهد بود. این منطبق بنیادین است که نظریه جابه‌جایی قدرت بر آن استوار است.

اما این نظریه به‌تنهایی توان نشان دادن پویایی‌های نظام بین‌الملل در مرحله گذار را نداشته و از این‌رو در این نوشتار در تکمیل ساخت نظری ارائه شده، با بهره‌گیری از روش‌های آینده‌پژوهی، تلاش می‌شود میان تغییرات ساختار نظام بین‌الملل و پویایی کنش بازیگران تصویری سیال از آینده‌های پیش رو ترسیم گردد. شیوه سناریونویسی این امکان را داده که سیاست بین‌الملل در صورت‌های متفاوت تصویرپردازی شده و از درون این تصویرپردازی‌ها سناریوهای ممکن از آینده ترسیم گردد.

سناریونویسی به‌عنوان یک ابزار مفید در آینده‌پژوهی، به طراحی چندین داستان‌گونه از آینده‌های ممکن می‌پردازد. در این روش، با استفاده از عوامل کلیدی و متغیرهای مؤثر بر آینده، چندین سناریوی متفاوت از آینده ترسیم می‌شود. این سناریوها می‌توانند از آینده‌های مطلوب و آرمانی گرفته تا آینده‌های ناخوشایند و بحران‌زا را در بر بگیرند. هدف از این فرایند، درک بهتر از چیستی و چرایی وقایع آینده و همچنین شناسایی نقاط آسیب‌پذیر و عوامل کلیدی مؤثر بر آینده است. از ترکیب این روش تحلیل با نظریه جابه‌جایی قدرت الگوی زیر به‌عنوان چهارچوب تحلیل برای بررسی روابط دو قدرت بزرگ یعنی آمریکا و چین ارائه شده است.



شکل ۱: الگوی مفهومی پژوهش

این الگو سه سناریو را برای آینده نظم بین‌المللی ترسیم می‌نماید که در سیاست خارجی ایران در بستر این نظم باید خود را بازتولید نماید. این سه سناریو عبارتند از: اول، تداوم نظم موجود؛ دوم، درگیری دو قدرت در یک جنگ سرنوشت‌ساز؛ سوم، تغییر قدرت مسلط و ایجاد یک نظم جدید. اما با وجود آن که در این سه آینده محتمل، سه صورت متفاوت از روابط میان قدرت‌های بزرگ را به نمایش گذاشته می‌شود، یک نقطه اشتراک اساسی میان آن‌ها وجود دارد، اینکه برخلاف نگاه‌های مبتنی بر ظواهر بیرونی نظم یعنی عرف، هنجار و نهادهای رسمی و غیر رسمی، از نگاه این پژوهش قاعده بنیادین یعنی «توزیع نابرابر و سلسله‌مراتبی قدرت میان کشورها» در هر سه سناریو امری مشترک است. همچنین آنچه روشن است، دو سناریو تداوم نظم موجود و تغییر آن، صورت‌های ساده و قابل فهم از آینده را به تصویر می‌کشد؛ اما سناریوی

دوم، یعنی درگیری در یک جنگ سرنوشت‌ساز، بیشترین پیچیدگی را دارد. نکته در این است که وضعیت مذکور پایدار نیست و در نهایت بدل به مسیری برای تحول یا تداوم نظم بین‌المللی خواهد شد.

نکته دیگر اینکه، این الگو قادر به شرح تأثیر نظم بین‌المللی بر موقعیت بین‌المللی کشورها نیز هست. در این رابطه، به صورت کلی می‌توان گفت که وقوع هر یک از این سناریوها یک تأثیر عمودی و یک تأثیر افقی می‌تواند بر رفتار دولت‌ها داشته باشد. در هر تغییر در نظم بین‌المللی فرصت‌هایی پدیدار می‌گردد که از درون آن امکان جابه‌جایی قدرت کشورها در سلسله مراتب قدرت به وجود می‌آید. از سوی دیگر این شرایط می‌تواند نسبت دولت‌ها به نظم بین‌المللی را نیز تغییر دهد. از این زاویه در تغییرات بین‌المللی، دولت‌های ناراضی از نظم به رضایت یا از وضعیت رضایت به ناراضی تغییر موقعیت می‌دهند.

۳. سناریوهای نظم بین‌المللی

آنچه در بخش پیشین شرح داده شد، تصویری عمومی از رقابتی است که می‌تواند میان هر دو قدرت در عرصه بین‌المللی رخ دهد؛ اما تبیین آنچه میان آمریکا و چین در حال وقوع است، یکی از جدلانگیزترین موضوعات در عرصه مطالعات بین‌المللی محسوب می‌گردد. پژوهش‌های گسترده و حتی قابل اتکایی در این حوزه و به‌ویژه زمینه ریسک‌های ناشی از آن انجام شده است؛ اما پاسخی صریح درباره اینکه چین و ایالات متحده چگونه از این مرحله عبور خواهند کرد و در نتیجه نظم بین‌المللی چگونه تعریف خواهد شد، وجود ندارد. چنانچه در بالا اشاره شد، از زاویه نظری سه سناریو برای تعیین نتیجه این رقابت متصور است که وقوع هر یک، جهانی متفاوت را به تصویر می‌کشد. در این پژوهش با تکیه بر چهارچوب نظری پژوهش و وضعیت رقابت قدرت میان ایالات متحده آمریکا و چین، سه سناریو متصور است که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۳-۱. تداوم نظم موجود

این سناریو از سوی برخی از تحلیلگران مورد توجه قرار گرفته است. «میشل سوین»^۱ بر این باور است که چین با حفظ نظم موجود به دنبال اصلاح آن است (Swaine, 2000).

1. Michael Swaine

«دیوید شامبو»^۱ نیز با تکیه بر قدرت و تأثیرگذاری محدود چین و رویکرد منفعل و محدود آن در دیپلماسی، ابراز تردید نمود که چین ظرفیت و توانایی رقابت با آمریکا برای بدل شدن به هژمون جهان را داشته باشد (Shambaugh, 2016). نظم بین‌المللی در این سناریو را چنین می‌توان تصویر کرد که چین با توجه به محدودیت‌های ساختاری خود حداقل در دو دهه آینده چالشگر نظم موجود نخواهد بود و پس از آن نیز به دلیل پیوند بیش از پیش منافع چین با آمریکا، سیاستی تجدیدنظرطلبانه را در پیش نخواهد گرفت؛ اما ماهیت قدرت چین و جاه‌طلبی رهبران سیاسی آن، اجازه نخواهد داد که در نظم تحت سلطه آمریکا به‌عنوان قدرتی حامی هژمونی آمریکا ادغام شود. با این وجود به‌عنوان قدرتی منتفع از نظم موجود اما ناراضی از آن به حیات خود ادامه خواهد داد. در این میان، موازنه میان قدرت چین و هژمونی آمریکا در نظم بین‌المللی همچنان به‌عنوان چالشی در روابط بین‌الملل باقی خواهد ماند، به‌ویژه که درگیری منافع اقتصادی این دو کشور موجب خواهد شد، اجرای استراتژی‌های مهار به سبک جنگ سرد علیه چین غیرممکن شوند. چنین موضعی نه‌تنها در نوع خود یک دوگانگی در سیاست خارجی چین پدید خواهد آورد بلکه به ایجاد پارادوکس در راهبرد آمریکا برای مدیریت کنش خود با چین خواهد انجامید.

۲-۳. درگیری در یک جنگ سرنوشت‌ساز

«توسیدید»^۲ مورخ شهیر یونانی، در توصیف جنگ‌های آتن و اسپارت نوشت «آنچه اسپارتیان را به این جنگ واداشت، ترس از آتن بود که بیشتر شهرهای یونانی را زیردست خود ساخته بود و روز به روز بر قدرت آن افزوده می‌شد» (توسیدید، ۱۳۹۷: ۶۶). علی‌رغم گذشت قرن‌ها، همچنان این استدلال پایدار است و این بار و در عصر حاضر این پرسش را در برابر بسیاری از پژوهشگران قرار می‌دهد که آیا قدرت‌یابی چین و ظهور این کشور در عرصه بین‌الملل بار دیگر به جنگی سرنوشت‌ساز ختم خواهد شد؟ هرچند در پاسخ، برخی از پژوهشگران همچون آلایسون (Allison, 2017) و پیش از او هانتینگتون این جنگ را محتوم دانسته‌اند؛ اما یک درگیری تمام‌عیار، در عصر هسته‌ای امری است که چندان قریب به ذهن نمی‌رسد. دلیل آن را بیش از هر عنصر دیگر باید در بازدارندگی هسته‌ای یافت. موضوعی که برای بیش از هفت دهه مانع از وقوع یک جنگ میان قدرت‌های بزرگ بین‌المللی شده است و بی‌تردید

1. David Shambaugh
2. Thucydides

مهم‌ترین عنصر در پایان دادن به بحران موشکی کوبا بود. این بحران آخرین واقعه‌ای محسوب می‌شود که آمریکا با خطر درگیری در یک جنگ سرنوشت‌ساز (یا به بیان دقیق آن چیزی که آلیسون افتادن در تله توسیدید می‌نامد) مواجه شد.

اما اینکه تسلیحات هسته‌ای و ترس از درگیری آمریکا و چین در یک جنگ تمام‌عیار، مانع از پیش‌دستی هر یک در آغاز این جنگ می‌گردد (Kühn, 2023) به این معنا نیست که جنگی سرنوشت‌ساز هرگز آغاز نخواهد شد. پس از تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم تاکنون، چهار جنگ سرنوشت‌ساز رخ داده است که عبارتند از سه جنگ شبه جزیره کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰)، ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۵) و جنگ دوم عراق (۲۰۰۳) برای آمریکا و جنگ افغانستان (۱۹۸۹-۱۹۷۹) برای شوروی. جنگ‌های شبه جزیره کره و ویتنام مانع شدند تا هژمونی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بر نظم بین‌الملل تثبیت گردد و در نهایت برای نخستین بار در تاریخ روابط بین‌الملل، دو نظم سلسله‌مراتبی به موازات هم شکل گرفت. حمله به عراق پس از ۱۱ سپتامبر نیز مانع از تحقق رؤیای آمریکا برای برقراری هژمونی کامل در عصر پس از جنگ سرد شد؛ اما شرایط برای شوروی متفاوت بود؛ برای این کشور نبرد و شکست در افغانستان، تعیین‌کننده سرنوشت نه‌تنها شوروی بلکه کل بلوک شرق و به دنبال آن نظم بین‌المللی بود.

با توجه به این رویدادها، پرسش این است که جنگ سرنوشت‌ساز در رقابت میان چین نوظهور و آمریکای مسلط چه خواهد شد؟ برای پاسخ به آن باید در نظر داشت که آمریکا با توجه به موقعیت خود نیازی به برد در هیچ جنگی ندارد و این توان ابتکار عملی را به این کشور می‌دهد تا با تکیه بر آسیب‌پذیری‌های چین، سرنوشت نظام بین‌الملل را رقم زند. از این منظر تمامیت ارضی، امکان دسترسی به منابع خام و بازارها و در نهایت امنیت انرژی سه نقطه حساس برای چین به شمار می‌آیند که آمریکا با مداخله در آن‌ها می‌تواند فرایند قدرت‌گیری بین‌المللی چین را با چالش مواجه کند. این سه نقطه آسیب، از منظر جغرافیایی، تصویری از سه منطقه است که می‌تواند محل تنش در دو دهه آینده باشد: نخست، تنگه تایوان؛ دوم، دریای چین جنوبی و در نهایت هارتلند انرژی (شامل کشورهای پیرامون خلیج فارس به‌علاوه روسیه).

وقوع یک جنگ سرنوشت‌ساز، به ذات فاقد ارزش است. به این معنا که این شرایط بقا نداشته و آنچه در نتیجه این تحولات رخ خواهد داد، تنها تسهیل‌کننده گذار در نظم بین‌الملل و ورود آن به یکی از دو صورت دیگر است. به بیان دیگر، این جنگ همچون تمامی جنگ‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز پایان خواهد یافت و کشوری که بتواند

با حداقل زیان و حداکثر منافع از آن خارج گردد، برنده جنگ و تعیین‌کننده نظم پس از آن خواهد بود.

۳-۳. تغییر قدرت مسلط و ایجاد یک نظم جدید

در این سناریو نظم بین‌المللی بر مدار چین بازتعریف می‌گردد و آینده چینی را ترسیم می‌کند که مصمم است آمریکا را از جایگاه هژمون و موضع مسلط در رأس نظم بین‌الملل کنار زده و خود جانشین آن گردد. از میان پژوهشگران این حوزه، «مایکل پیلزبری»^۱ کنش چین را تلاشی بر مبنای نقشه‌ای سری برای براندازی هژمونی آمریکا و ایجاد سلطه خود بر جهان توصیف می‌کند (Pillsbury, 2015). «مارتین ژاک»^۲ در آثار خود چشم‌اندازی از نظم جهانی چین محور را ترسیم می‌نماید (Jacques, 2012) و «جائو تینگینگ»^۳ در کتابی با نام «نظام تیان‌شیا: فلسفه‌ای برای نهاد جهان»^۴، بدون آن‌که نامی از رقابت با آمریکا به میان آورد، از ایده و آرزوی ایجاد نظمی جهانی به رهبری چین سخن گفته و آن را نظمی مبتنی بر منطق اخلاقی و در برابر نظم ناقص و ناکام مبتنی بر مفاهیم غربی توصیف می‌نماید (Zhao, 2012).

چین برای تبدیل شدن به قدرت مسلط در نظم بین‌المللی باید فرایندی سه مرحله‌ای را طی نماید. نخست آن‌که در یک دهه آینده به سلطه منطقه‌ای دست یافته و تمامی رقبا در خارج نزدیک خود را تحت انقیاد خود در خواهد آورد. این مقدمه اصلی برای بدل شدن یک کشور به هژمون بین‌المللی است. آمریکا و روسیه در قرن بیستم الگوی کامل این رفتار به شمار می‌آیند.

دوم، در میان‌مدت، چین باید با ورود به عرصه کنشگری بین‌المللی در تعامل با سایر بازیگران نظمی چندجانبه تحت مدیریت خود ایجاد نماید. در این گام تا زمانی که چین بر وضع و اجرای قواعد در این نظم سلطه داشته باشد، آن را در راستای منافع خود تلقی و حفظ خواهد نمود.

سوم، پکن با ایجاد فاصله معناداری میان خود و سایر قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا، نظم بین‌المللی را بر اساس هژمونی خود بازتعریف کند و آمریکا را وادار به پذیرش نقش برتر خود نماید. در این شرایط، به دلایل تاریخی، هنجاری و ژئوپلیتیک، آمریکا و بخشی از قدرت‌های متحد آن، اضمحلال کامل در نظم چین را نخواهند

1. Michael Pillsbury

2. Martin Jacques

3. Zhao Tingyang

4. The Tianxia System: A Philosophy for the World Institution

پذیرفت و از این رو به عنوان دومین قدرت پس از چین در جایگاه ناراضی از نظم بین‌المللی قرار خواهند گرفت. به این ترتیب، مجموعه‌ای از کنش‌های متعارض به فرایند روابط آمریکا و چین جهت خواهند بخشید.

۴. ایران و نظم بین‌المللی

رابطه ایران و نظم بین‌المللی بیش از هر زمان دیگری با انقلاب اسلامی دستخوش تغییر و دگرگونی شد. انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگی‌هایی است که آن را از دیگر انقلاب‌های مدرن قرن بیستم متمایز می‌سازد. انقلاب اسلامی اولین انقلابی بود که از ایدئولوژی‌های غربی بهره‌ای نداشت و بدون حمایت قدرت‌های بزرگ به حیات سیاسی خویش ادامه داده است. انقلاب ایران دارای بنیادهای مذهبی بود و رهبری آن به کنترل روحانیون درآمد. این ویژگی‌ها موجب ایدئولوژیک شدن نظام سیاسی برآمده از آن شد و این نگرش ایدئولوژیک موجب سلطه نگاه تجدیدنظرطلبانه بر سیاست خارجی آن گردید (غریباق زندی، ۱۳۷۸: ۲۸۸). از این زاویه جمهوری اسلامی، یعنی سیستم سیاسی برآمده از گفتمان این انقلاب، دارای ویژگی‌هایی است که موجب شده در یک رابطه پیچیده با نظام بین‌الملل قرار گیرد.

در فرایند دولت‌سازی، انقلاب اسلامی اصول و ارزش‌هایی را در قالب جمهوری اسلامی توسعه داده و نظامی متفاوت در مقایسه با هنجارها و روندهای رایج را ایجاد کرده است. در این فرایند هنجارهای برآمده از فرهنگ اسلامی، شیعی و ایرانی تبدیل به یکی از مهم‌ترین منابع شکل‌دهنده به هویت جمهوری شدند. این هنجارها برای ساختار جدید برآمده آر انقلاب اسلامی، کارکرد ایدئولوژی سیاسی را یافته و در کنار تکوین هویتی خاص برای آن، به یک نظام اخلاقی-ارزشی ویژه برای ارزیابی و داوری درباره سیاست‌ها، اقدامات و رفتارهای خود و سایر کشورها شکل داد (Mirbagheri, 2004, pp. 558). درک و دریافت علل و عوامل رفتاری این ساخت سیاسی مستلزم فهم بنیادین‌ترین اصل سامان‌بخش به سیاست خارجی ایران است. در حالت تحلیل آرمانی از دوره انقلاب اسلامی، ابتدا و اتکای بنیادین آن از دوگانه قدرت-منافع عبور و دوگانه حق-تکلیف جایگزین آن شد. این تفاوت بنیادین موجب شده است تا ساخت و الگوی سیاست خارجی ایران متفاوت باشد، این تفاوت هم در میان کشورهای هم‌سطح، از نظر ابعاد مختلف قدرت، و غیر هم‌سطح مشهود است. ویژگی مذکور در سطح داخلی نیز خود را در ایجاد نظمی که ارائه دهنده الگوی متفاوتی از نسبت دین و سیاست و همچنین حکومت‌داری (در عرصه‌های مختلف از اقتصاد تا فرهنگ) است، خود را به

نمایش گذارده است. در سیاست خارجی، این تفاوت دیدگاه بنیادین موجب شده تا ایران به‌عنوان یک موجودیت سیاسی در تقابل با نظم مبتنی بر تحولات پساوستفالی (تعریف جهان در مجموعه از روابط دولت-ملت و توزیع قدرت میان آن‌ها) و حتی در چالش با آن قرار گیرد. از این نگاه، نظام بین‌الملل از نظر تاریخی و فرهنگی غرب‌محور بوده و ضروری است نوعی دگرگونی در این ساختار پدید آید. به این ترتیب عناصر برجسته رفتاری ایران از یک‌سو نقطه تماس جمهوری اسلامی با نظام بین‌الملل، مقابله با سلطه در نظام بین‌الملل و کوشش برای حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی خود و از سوی دیگر تلاش برای توسعه الگوی برآمده از انقلاب اسلامی (آنچه که صدور انقلاب نامیده می‌شود) به شمار می‌آیند.

این‌چنین رفتاری موجب شده تا چالش با نظام بین‌الملل بدل به یک واقعیت سیاسی در بیش از چهار دهه حیات جمهوری اسلامی باشد که مصادیق متعددی برای آن می‌توان یافت. نوع مواجهه قدرت‌ها و مجامع و سازمان‌های بین‌المللی با انقلاب ایران، اشغال سفارت آمریکا در تهران، جنگ ایران با رژیم بعث عراق و حواشی آن، چالش‌های ایران برای پیوستن به معاهدات بین‌المللی، بحران هسته‌ای، تحریم اقتصادی و غیره به‌عنوان حوادث و انتقادات ایران از ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را می‌توان مصادیقی از این تقابل برشمرد (فوزی و محمودی‌کیا، ۱۴۰۰: ۱۳۸).

۵. ایران در نظم‌های آینده بین‌المللی

بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت بزرگ‌ترین شکست‌های تاریخی ایران که به از دست رفتن بخش اعظمی از سرزمین‌های پادشاهی ایران در دوره قاجار منجر گردید، یعنی شکست در جنگ‌های ایران و روسیه که به دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای ختم شد و همچنین جدایی افغانستان از ایران، بیش از هر عنصر دیگر ناشی از عدم درک تحولات عرصه بین‌المللی بود. در کنار این سه شکست تاریخی، ناتوانی در ارزیابی دقیق از توان کشورها و تشخیص به‌هنگام و سمت‌گیری به‌سوی طرف پیروز در رقابت‌های بزرگ طی جنگ‌های جهانی اول و دوم که به اعلام بی‌طرفی ایران و به دنبال آن اشغال ایران انجامید در کنار مشکلات ساختاری را نیز می‌توان نتیجه این عدم شناخت دانست (ازغندی، ۱۳۸۰).

بی‌تردید دوران اخیر یکی از نقاط عطف و حساس تاریخی است که تصمیم رهبران ایران می‌تواند به سرنوشت تاریخی این ملت گره خورده و تعیین‌کننده جایگاه و نقش ایران در بازی قدرت‌های بزرگ در قرن بیست‌ویکم باشد. روشن است که آینده نظم

جهان در گرو نتیجه رقابت میان چین و آمریکا است و این رقابت دو پهنه راهبردی را در برابر کشورها گشوده است. انتخاب صحیح میان این دو پهنه راهبردی تعیین‌کننده مسیر کشورها نه تنها برای اکنون که برای یک یا دو نسل آتی خواهد بود و این انتخاب جز با درک صحیح از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای ممکن نیست؛ چرا که همانند آنچه درباره نظم بین‌المللی گفته شد، گزینه‌های ایران متعدد، متنوع و هرکدام دارای پیامدهای متفاوتی است.

۵-۱. سناریوی خاکستری: بازیگری بر نظم

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، دو تصویر از آینده می‌توان ترسیم نمود و در کنار آن‌ها یک سناریوی گذار ساخت. در این شرایط دو حق انتخاب عمومی را می‌توان برای ایران در نظر داشت. نخست آن‌که به‌عنوان یک بازیگر در نظم بین‌المللی به کنش و واکنش با دیگر بازیگران بپردازد و با پذیرفتن قواعد بازی به تنظیم روابط خود با قدرت‌های بزرگ روی آورد. دوم، همچنان به‌عنوان کشوری انقلابی با ناعادلانه قلمداد نمودن چنین نظمی (به‌عنوان یک نظم سلسله مراتبی مبتنی بر قدرت)، به‌طور ضمنی و صریح به مخالفت با منطق، قواعد و رویه‌های حاکم بر آن بپردازد. انتخاب دوم ساده، صریح اما هزینه‌زا است. به این معنا که در نهایت ایران نمی‌تواند از امکاناتی که دوران گذار برای کشورهایی در سطح و اندازه‌ای مشابه ایران پدید می‌آورد استفاده نماید و مورد چالش قدرت مسلط در نظم (چه آمریکا و چه چین) قرار خواهد گرفت.

هرچند انتظار چنین کنشی اکنون و در شرایط موجود از چین نمی‌آید؛ اما باید پذیرفت که کنش رفتاری کشورها با تغییر قدرت آن‌ها تغییر خواهد کرد و قدرت برتر در نظم بین‌المللی، خواهان نقش عمده در سیستم خواهد شد. اراده چنین کشوری تسری نظم و قواعد مورد نظر خود در تمامی اجزای سیستم بین‌الملل در سطوح مختلف، به گونه‌ای است که کنترل بحران‌ها را به دست می‌گیرد و بازیگران چالشگر را مجازات می‌کند (Organski, 1958). به دلیل منطق ساده قدرت، تفاوتی ماهوی میان عملکرد قدرت مسلط در نظم بین‌المللی وجود ندارد و این قدرت بسته به منافع خود، در بسیاری از موارد، حقوق و امنیت سایر کشورها را فدای منافع خود خواهد نمود. این قاعده کلی رفتار قدرت‌ها در نظم بین‌المللی است و به نظر نمی‌رسد در آینده تغییری در آن پدید آید. هرچند تصویر بیرونی این کنش می‌تواند متفاوت باشد.

۵-۲. سناریوهای سفید: بازیگری در نظم

در صورت انتخاب بازیگری در نظم بین‌المللی، نوع انتخاب و سیاست‌گذاری ایران است که تعیین می‌کند در هر کدام از این دو آینده، ایران در کجای نظم بین‌المللی ایستاده و چه منافع و خساراتی را متحمل خواهد شد. از زاویه سیاست‌گذاری، در ساده‌ترین صورت ممکن، سه الگوی رفتاری برای نقش‌آفرینی ایران در دوران گذار متصور است: نخست، نقش‌آفرینی در طرح آمریکا؛ دوم، بی‌تصمیمی یا بی‌طرفی و سوم، نقش‌آفرینی در طرح چین. این سه صورت در ترکیب با آینده‌های محتمل مجموعه انتخاب‌های راهبردی ایران در شرایط گذار را تعیین می‌کنند. انتخاب‌هایی که شکل‌دهنده ماتریس تصمیم‌های راهبردی ایران در دوران گذارند.

جدول ۱: ماتریس انتخاب‌های راهبردی ایران در دوران گذار

نقش ایران نظم بین‌المللی	نقش‌آفرینی در طرح آمریکا	بی‌تصمیمی یا بی‌طرفی	نقش‌آفرینی در طرح چین
تداوم نظم موجود	تغییر راهبردی کنش ایران و ائتلاف‌سازی با آمریکا	تداوم تنهایی استراتژیک و ایجاد نظم‌های مهار ایران	باخت راهبردی و تداوم و تشدید منازعه موجود با آمریکا
درگیری در جنگ سرنوشت‌ساز*	چالش راهبردی با چین	سیاست صبر و انتظار	چالش راهبردی با آمریکا
تغییر قدرت مسلط و ایجاد یک نظم جدید	باخت راهبردی و قرارگرفتن در گروه ناراضیان از نظم جدید	تداوم تنهایی استراتژیک و پرداخت هزینه‌های چالشگری با آمریکا بدون تعریف جایگاهی جدید برای ایران	ائتلاف‌سازی با چین

* در صورتی که ایران محل وقوع این جنگ سرنوشت‌ساز نباشد.

در نگاه به آنچه در ماتریس بالا آمده، منافع و حتی تهدیدات ایران در نظم در حال گذار بین‌المللی به روشنی مشخص می‌گردد. دو گزینه به‌عنوان باخت یا اشتباه

راهبردی برای ایران به تصویر کشیده شده است. نخست، نقش آفرینی در طرح چینی بدون ارزیابی دقیق از نظام بین‌الملل، زمانی که شرایط برای تغییر و تبدیل هژمون این نظم مهیا نشده است و دوم، قرار گرفتن در طرح آمریکا زمانی که هژمونی این کشور در نظم بین‌المللی در حال افول است. نمونه‌های تاریخی چنین اشتباهات بزرگی را نه تنها می‌توان در تاریخ روابط بین‌الملل بلکه در تاریخ روابط خارجی ایران نیز به‌سادگی یافت. با اندکی تسامح، کنش ایران در برابر آلمان و بریتانیا در دوره پهلوی نخست و پیش از آغاز جنگ جهانی دوم (بیات، ۱۳۹۳: ۱۳۳) نمونه‌ای روشن از یک باخت یا اشتباه راهبردی از نوع اول و «عهدنامه فینکنشتاین»^۱ میان ایران (فتحعلی شاه قاجار) و فرانسه (ناپلئون بناپارت) نمونه‌ای از اشتباه راهبردی از نوع دوم بود (بوشاسب، ۱۳۷۳: ۱۶۵-۱۷۵). نگاه به این دو واقعه تاریخی هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که برگزیدن هر کدام از این دو، بزرگ‌ترین تهدید نه‌تنها برای منافع ایران که تهدیدی برای آینده ایران به شمار خواهند آمد.

در میان مجموعه گزینه‌های بالا دو گزینه مشابه دیگر نیز وجود دارد که هر دو از بی‌عملی ایران در دوران گذار نشئت می‌گیرند. در هر دو مورد، نتیجه کنش ایران تداوم تنهایی استراتژیک کشور (با اندک تفاوت‌هایی) است. در مورد نخست، یعنی بی‌طرفی (به بیان بهتر، بی‌واکنشی یا بی‌عملی) نسبت به تجدید هژمونی آمریکا در نظم جهانی، تداوم تنهایی راهبردی ایران را به دنبال خواهد داشت؛ اما این به معنای تداوم پرداخت هزینه‌های چالش با آمریکا است.

جمهوری اسلامی ایران از زمان تأسیس خود به‌عنوان کشوری انقلابی با ناعادلانه دانستن نظم موجود، به مخالفت با آن پرداخته و آمریکا به‌عنوان هژمون و حافظ این نظم را به چالش کشیده است. پاسخ این چالش هم روشن بود، آمریکا در طول چهار دهه گذشته سیاست مهار ایران را پی گرفته و تلاش کرده است تا به شیوه‌های گوناگون از ایجاد اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران تا حمایت از گروه‌های مخالف نظام، از اعمال شدیدترین تحریم‌های اقتصادی و در نهایت تهدید به حمله نظامی، این سیاست را پیگیری نماید. تداوم این روند، به معنای تداوم چنین هزینه‌هایی است به‌ویژه زمانی که آمریکا بتواند به این اطمینان دست یابد که جایگاه آن در نظم به‌عنوان هژمون و تنظیم‌کننده روابط میان قدرت‌ها تثبیت شده است، آسودگی بیشتری برای اعمال سیاست‌های خود علیه ایران به دست خواهد آورد و این به معنای هزینه عظیم

1. Treaty of Finckenstein

منافع ملی کشور در چالشگری با نظم مستقر است (مشیرزاده، جعفری، ۱۳۹۱: ۴۷-۷۸). صورت دوم تداوم تنهایی استراتژیک، زمانی رخ خواهد داد که در گذار از هژمونی آمریکا به چین، ایران از ایجاد یک ائتلاف قدرتمند با چین به‌عنوان هژمون نوظهور امتناع ورزد. این می‌تواند ناشی از یک سیاست محافظه‌کارانه و یا بی‌عملی راهبردی باشد. به هر صورت آنچه در نتیجه این شرایط رخ خواهد داد، به هدر رفتن مجموعه سرمایه‌ای است که ایران به دلیل چالشگری با آمریکا هزینه کرده است بی آن‌که حاصلی در جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران داشته باشد. اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی نخست، نمونه‌ای کامل از این بی‌عملی یا بی‌طرفی در مقطع گذار نظم بین‌المللی از کنسرت اروپا به نظم بریتانیایی جهان به شمار می‌آید عاملی که مانع شد هزینه‌های نزدیک به یک سده مقابله با روسیه و عثمانی امکان نقد شدن در بازار بین‌المللی را بیابد (مجبی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۶۸-۲۰۰).

از میان گزینه‌های مربوط به تغییر و تداوم نظم، دو گزینه ائتلاف‌سازی با آمریکا (در آینده‌ای که آمریکا همچنان هژمون باقی خواهد ماند) یا چین (در آینده‌ای که چین هژمون خواهد شد)، با آن‌که در اجرا تفاوت‌های بنیادین دارند؛ اما در عمل، نتایج مشابه خواهند داشت. به این معنا که با استفاده از رابطه‌ای ساختاری با نظم موجود و هژمون غالب، توانایی ایران از کنشگر منطقه‌ای فراتر رفته، به بازیگری حد فاصل میان یک قدرت منطقه‌ای و قدرت بین‌المللی بدل خواهد شد؛ اما امکان وقوع و پیش‌درآمدهای اجرایی این دو به‌صورت بنیادی متفاوت خواهند بود.

در صورت تداوم نظم موجود، انتخاب راهبرد ائتلاف‌سازی با آمریکا نیازمند چرخشی راهبردی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. این چرخش راهبردی شامل، پذیرش نظم موجود و پذیرش آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط و تنظیم‌کننده قواعد بازی در این نظم خواهد بود. با پذیرش این دو اصل، ایران بازی خود را در قالب طرح آمریکا برای آینده جهان انجام داده و این انتخاب، دو پیامد عمده را برای چین خواهد داشت.

نخست آن‌که با ورود ایران به چرخه بازیگران حول آمریکا، شرایط امنیتی و سیاسی در منطقه خاورمیانه متحول خواهد شد، آمریکا توان و فرصت بیشتری را برای کنشگری خود در شرق آسیا به دست خواهد آورد. دوم، موقعیت جغرافیایی ایران که این کشور را از یک‌سو در مرکز هارتلند انرژی جهان و از سوی دیگر در میانه ابرپروژه چین یعنی کمربند-راه قرار خواهد داد. انتخاب مذکور این امکان را به آمریکا خواهد بخشید تا از یک‌سو از موقعیت ژئوپلیتیک ایران و از طریق پیوند دادن آن با حوزه

امنیتی در حال شکل‌گیری هندو-پاسفیک در شرق و ناتو در غرب در مهار چین استفاده نموده است؛ کنشی مشابه آنچه آمریکا در برابر شوروی در قالب پیمان سنتو^۱ از طریق ایران، ترکیه و پاکستان داشت (مرادی و خانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۷۹) و از سوی دیگر با استفاده از اهرم انرژی و کنترل بر فرایند قیمت‌گذاری و عرضه انرژی در جهت کنترل رشد اقتصادی چین (به‌عنوان مهم‌ترین ابزار قدرت مادی این کشور) وارد عمل گردد. از زاویه ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی، این تغییر در نظم بر کلیه اجزا و زیرمجموعه‌های آن از جمله نظم منطقه‌ای غرب آسیا دارد و در این لحظه تاریخی، نوع و سطح تعامل کشورها با قدرت هژمون جدید تعیین‌کننده جایگاه آن‌ها در نظم جدید خواهد بود. ائتلاف‌سازی ایران با چین، در این بستر موجب خواهد شد تا با ضعف آمریکا در نظم موجود، (در بلندمدت) فشارهای سیستمی بر ایران از میان برداشته شده و قدرت ایران در نظم جدید بین‌المللی، مشروع و مقبول گردد. در این سناریو ایران به‌عنوان بازیگری چالشگر که توان درگیر کردن بخشی از توان راهبردی آمریکا را دارد به کنشگری پرداخته و فرصت‌های کنش آمریکا در برابر چین را محدود خواهد. از سوی دیگر، از طریق ادغام اقتصادی به‌سوی هم تکمیلی با اقتصاد چین پیش رود و در چهارچوب ابرپروژه کمربند-راه، نقش حلقه واسط را داشته باشد. به این ترتیب همکاری ایران با چین، شکافی ژئوپلیتیکی در دکترین مهار چین توسط آمریکا به وجود می‌آورد.

اما سخت‌ترین شرایط کنش در زمانی است که چشم‌اندازی از یک منازعه، درگیری یا جنگ سرنوشت‌ساز در برابر آمریکا و چین پدیدار گردد (با این ملاحظه که ایران یکی از طرفین این جنگ نباشد). این لحظه تاریخی، زمانی است که برای قدرت‌های منطقه‌ای همچون ایران، لحظات سرنوشت‌ساز و قمارهای بزرگ در سیاست خارجی رخ می‌دهد. پیوستن به هر کدام از این قدرت‌ها، ایران را در صف مقابل دیگری قرار می‌دهد و شکست قدرتی که ایران با آن پیمان بسته به یک نقطه ختم می‌گردد و آن باخت راهبردی است؛ اما بی‌طرفی و سیاست صبر و انتظار، به بی‌نصیبی از آورده‌های نظم جدید ختم خواهد شد. در صورت ظهور چشم‌انداز فوق، این سرنوشت‌سازترین لحظه در تاریخ روابط خارجی و سیاست خارجی ایران از ۱۳۲۰ تا به امروز خواهد بود. تصمیم رهبران ایران در این نقطه عطف تاریخی، تعیین‌کننده سرنوشت کشور تا پایان قرن بیست‌ویکم میلادی است. بی‌تردید آنچه می‌تواند در این شرایط خطیر به ایران

1. Central Treaty Organization (CENTO)

به‌عنوان یک بازیگر با قدرتی متوسط کمک نماید، انعطاف‌پذیری بالا و آمادگی برای چرخش‌های تاریخی در لحظات مهم و سرنوشت‌ساز است. نمونه این اقدام را در کنش ایتالیا طی جنگ جهانی اول به روشنی می‌توان دید.

۳-۵. سناریوی سیاه: بازیگری بر نظم

سناریوی سیاه بازیگری «در و بر» نظم برای ایران، پیوندی عمیق با سناریوی جنگ سرنوشت‌ساز برای نظام بین‌الملل دارد. پیش از این اشاره شد که هارتلند انرژی جهان یکی از سه نقطه دارای پتانسیل بالا برای وقوع جنگی سرنوشت‌ساز است. این منطقه که روسیه در شمال، ایران و عراق در مرکز و کشورهای حوزه خلیج فارس در جنوب را دربرمی‌گیرد، مخزن انرژی و تأمین‌کننده بخش بزرگی از نیاز اقتصاد جهان به منابع فسیلی است (IEA, 2024). نگاه به اقتصاد چین و نیاز آن به انرژی برای تداوم رشد و رونق اقتصادی خود نشان از میزان بالای حساسیت این کشور به تأمین امنیت و قیمت رقابتی انرژی دارد (Palmer, 2024). از این جهت است که انتظار می‌رود تا آینده قابل پیش‌بینی، این کشور نسبت به هرگونه تنش در بازار انرژی جهانی آسیب‌پذیری بالایی داشته باشد.

آنچه این منطقه را مستعد کنشگری آشوب‌ساز ایالات متحده آمریکا می‌کند، نه تنها به چین بلکه به ماهیت اقتصاد سیاسی این منطقه نیز باز می‌گردد. این ایده که نظم کنونی اقتصاد جهان دیگر تأمین‌کننده منافع آمریکا نیست، اندیشه‌ای مورد اجماع میان تحلیلگران اقتصاد سیاسی بین‌الملل و حتی فراتر از آن سیاستمداران آمریکایی است. رشد پیوسته اقتصادی چین، افزایش قیمت نفت که به دنبال خود موجب رشد اقتصادی کشورهای تولیدکننده نفت شد و در نهایت گذار آمریکا از یک کشور مصرف‌کننده نفت به تولیدکننده آن، همگی در کنار یکدیگر موجب شد تا چرخه پترو-دلار دیگر همچون گذشته عمل نکرده و تراکم سرمایه‌ای در خارج از اقتصاد آمریکا شکل گیرد. این مقدمه‌ای برای تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهانی است. موضوعی است که از نگاه استراتژیست‌های آمریکایی پنهان‌نمانده است. بازسازی نظم اقتصاد جهانی توسط آمریکا راهکاری برای بازگرداندن آن به مدار پیشین خود و بازتولید چرخه پترو-دلار در اشکال دیگر است (Baylis, Owens, Smith, 2017). تحقق این هدف نیز دو پیش‌نیاز دارد؛ نخست مهار چین و دوم، تضعیف اقتصاد کشورهای نفتی.

با نگاه از منظر کنشگری آشوب‌ساز آمریکا، می‌توان هارتلند انرژی جهان را به‌عنوان کانونی بحران‌زا یافت. هارتلند انرژی، منطقه‌ای است شامل روسیه در شمال،

ایران و عراق در مرکز و کشورهای حوزه خلیج فارس در جنوب که مهم‌ترین منبع تأمین انرژی در جهان به شمار می‌آید. در میان کشورهای این منطقه عربستان، ایران، عراق و روسیه، بالاترین سهم از ذخایر نفتی جهان را داشته و روسیه، ایران و قطر در کنار یکدیگر در مجموع بیش از ۸۰ درصد از ذخایر گاز جهان را دارند (IEA, 2024). در شمال این منطقه، با آن که روسیه به دلیل جغرافیای منحصر به فرد، توان نظامی گسترده و تعاملات بین‌المللی وسیع از تاب‌آوری بیشتری در برابر اقدامات آشوب‌ساز آمریکا برخوردار است؛ اما تجربه جنگ اوکراین نشان می‌دهد که روسیه نیز در حاشیه امن این بازی قرار ندارد؛ اما نقطه حساس و کانونی تنش آفرینی، منطقه مرکزی و جنوبی، یعنی مجموعه کشورهای حاشیه خلیج فارس و دریای عمان است.

این منطقه محل ترکیب تصاعدی بحران‌های مختلف است؛ اما کنش‌ها در این منطقه به دلیل تعدد بازیگران درگیر، ماهیت جغرافیایی و در نهایت درگیری اقتصاد جهانی با آن، سطح متفاوتی از پیچیدگی را دارا است و به‌صورت هم‌زمان می‌تواند به چالشی برای آمریکا و چین بدل گردد. چین به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور سطحی کنترل شده در تنش‌های این منطقه (برای نمونه ظهور داعش، درگیری یمن، تنش روابط ایران و عربستان) را نه‌تنها تاب آورده، بلکه برای دوره زمانی میان‌مدت (۵ تا ۱۰ سال آتی) از این تنش‌ها نیز بهره‌برداری خواهد کرد (Erickson, Martinson, 2019). به دلیل گستره درگیری منافع آمریکا، هر نوع تنش در این منطقه (به‌ویژه اگر یک‌سوی آن آمریکا باشد)، از آنجا که بخشی از توجه و توان راهبردی آمریکا را به خود معطوف می‌کند، به باز شدن فضا برای کنشگری منطقه‌ای و بین‌المللی چین در شرق آسیا خواهد انجامید. نکته دیگر اینکه در صورت بروز تنش‌های سطح بالا، چین می‌تواند به‌عنوان بازیگر تعیین‌کننده در معادلات منطقه وارد شده و از طریق کنشگری بین‌المللی برای کاهش سطح تنش وارد عمل شود. به این ترتیب اعتباری در عرصه بین‌المللی برای خود به دست آورده که گذار آن به هژمون شدن در سطح بین‌المللی را تسهیل خواهد نمود.

از چشم‌انداز آمریکا؛ تنش در این منطقه با بالا بردن قیمت انرژی در جهان به کند شدن رشد اقتصادی چین ختم خواهد شد. در نقطه مقابل اقتصاد آمریکا (در صورت تداوم روند کنونی) به دلیل بهره‌گیری از ذخایر نفت‌های لایه‌های رسوبی (شیل) نه‌تنها وابستگی راهبردی به واردات نفت نداشته، بلکه از قیمت‌های بالاتر انرژی نیز منافع خود را به دست خواهد آورد. در کنار این، تنش‌ها به خروج سرمایه‌ها از منطقه و هزینه دولت‌ها در امور نظامی و امنیتی منجر خواهد شد که این به تقویت چرخه پترو-دلار

منجر شده و در نهایت اضافه درآمد کشورهای نفتی را به سمت اقتصاد آمریکا سوق خواهد داد. وجود سطح کنترل شده‌ای از تنش، ضرورت کنش آمریکا به‌عنوان یک قدرت نظم‌ساز را در نظم بین‌المللی توجیه کرده و این تداوم سلطه آمریکا بر نظم بین‌المللی را مشروعیت می‌بخشد (Baylis, Owens, Smith, 2017)؛ اما در صورت وقوع تنش‌های سطح بالا شرایط برای آمریکا و حتی چین متفاوت خواهد بود.

تنش‌های سطح بالای محتمل در این منطقه عبارتند از ۱. درگیری نظامی کوتاه‌مدت (چند روز تا شش ماه) محدود (مکانی) یا گسترده (مکانی) و یا جنگ تمام‌عیار آمریکا با ایران؛ ۲. درگیری نظامی محدود، گسترده و یا جنگ تمام‌عیار ایران با عربستان (به‌تنهایی یا با ائتلافی از کشورهای منطقه)؛ ۳. درگیری نظامی محدود، گسترده و یا جنگ تمام‌عیار ایران با امارات (به‌تنهایی و یا ائتلافی از کشورهای منطقه)؛ ۴. خروج ایران از نظام عدم اشاعه و درگیری محدود، گسترده و یا جنگ تمام‌عیار ایران با ائتلافی از قدرت‌های بین‌المللی (و منطقه‌ای). جدای از موارد یاد شده، هر چند می‌توان درگیری‌های دیگری همچون درگیری میان ایران و عراق و یا عراق و کویت را متصور بود؛ اما این دو به دلایل تجربه تاریخی از دهه ۸۰ (جنگ ایران با رژیم بعث عراق) تاکنون چندان محتمل به نظر نمی‌آیند.

نکته قابل تأمل این است که در یک‌سوی تمامی امکان‌های تعریف شده از تنش‌های سطح بالا، ایران است. این امر جدای از ماهیت خاص سیاست خارجی ایران، ناشی از فشار سیستماتیک نظم بین‌المللی موجود است. این فشار موجب می‌گردد در صورت وقوع هر یک از احتمالات بالا، (جدای آن که این جنگ چگونه و به چه دلیل آغاز شده باشد) یک جنگ سیستماتیک رخ داده که گسترده پیامدها و نتایج آن فراتر از منطقه رفته و ابعادی بین‌المللی به خود گیرد. این همان چشم طوفانی است که با آغاز یک جنگ در هارتلند انرژی جهان، آن را بدل به تندبادهای تغییر در نظم بین‌المللی می‌کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد، می‌توان فرایندی از سست شدن نظم موجود بین‌المللی مشاهده کرد. فرایندی که در کنار فرسایش قدرت آمریکا به دلیل توسعه تعهدات فراسرزمینی خود، بیش از هر عنصر دیگر با صعود چین قدرت چین در ابعاد مختلف ارتباط تنگاتنگی دارد. این نقطه‌ای بحرانی برای نظم بین‌المللی است که شرایط را برای تغییرات و حتی درگیری‌های سیستماتیک بیش از هر زمان دیگر

مهیا می‌کند.

آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط نظم موجود، در این شرایط می‌کوشد تا جایگاه خود را حفظ نموده و مانع از ایجاد هر بلوک قدرتی گردد که نه اکنون و نه در آینده، بتواند این جایگاه را به چالش کشد. این اصل درباره چین و حتی سایر قدرت‌هایی که اکنون در زمره متحدان آمریکا هستند نیز صادق است. در این شرایط هرگونه تصمیمی خارج از قواعد پذیرفته شده در بازی قدرت‌های بزرگ نه تنها می‌تواند به ایجاد تنش سیستماتیک که قواعد و رژیم‌های نظم موجود را متزلزل کرده، بلکه می‌تواند به جنگ سیستماتیک نیز منجر گردد.

در سمت مقابل، چین نیز به‌عنوان قدرتی در حال ظهور همچنان فرایندی از افزایش توانمندی را از سر می‌گذرانند که در این میان حساس‌ترین بازه زمانی از میان‌های دهه بیست قرن بیست و یکم آغاز و به مدت یک دهه ادامه خواهد داشت. این دوره‌ای است که تعیین کننده کلیت نظم تا نیم‌قرن پس از آن خواهد بود. این یک انتخاب تاریخی را در برابر چین قرار داده، یا به جایگاه یک ابر قدرت صعود کرده، نقش و مسئولیت نظم‌سازی را به عهده خواهد گرفت و یا با خارج شدن از گردونه رقابت، جایگاه دوم، هرچند ناراضی از نظم موجود، را به دست خواهد آورد. این برهه زمانی یکی از پیچیده‌ترین و پرخطرترین دوران برای ایران خواهد بود.

نگاه از زاویه ایران به این برهه زمانی، پیچیدگی این شرایط را نشان می‌دهد، از یک‌سو انتظار بر این است که حداقل در یک دهه و نیم آینده، ایالات متحده آمریکا همچنان به‌عنوان قدرت مسلط بر نظم بین‌المللی به حیات بین‌المللی خود ادامه داده و چالشی جدی از طرف چین برای جایگاه این کشور متصور نیست. این امر به این معناست که ایران حداقل برای یک دوره حداقل ۱۰ تا ۱۵ ساله دیگر زیست بین‌المللی با آمریکا را تجربه خواهد کرد و در صورتی که در این دوره بنیادهای سیاست خارجی ایران همچنان تداوم یابند، نمی‌توان تصور تغییر و چرخشی در مسیر سیاست ایران نسبت به آمریکا را متصور بود. این به معنای تداوم چالشگری ایران در برابر آمریکا و ادامه فشارهای آمریکا بر ایران برای تعیین کنش رفتاری بر مبنای قواعد تعریف شده از سوی این کشور است. چنین چشم‌اندازی از یک دهه آتی در کنار چشم‌انداز ظهور چین به‌عنوان بازیگری قوی‌تر از گذشته (اما نه چالشگر آمریکا) زمینه نزدیکی منافع دو کشور را به وجود خواهد آورد؛ اما نباید این تصور پیش آید که دو کشور به سمت اتحاد یا ائتلافی راهبردی علیه آمریکا حرکت خواهند کرد. چین تا زمانی که اطمینان لازم را از پیروزی در رقابت آمریکا نداشته باشد، هیچ رابطه‌ای که موجب تنش روابط

با آمریکا گردد را نخواهد پذیرفت. با این وجود کنشگری ایران در برابر آمریکا و حتی ایجاد سطحی کنترل شده از تنش میان این دو کشور که به‌نوعی موجب پراکنده شدن توجه و تمرکز راهبردی آمریکا بر چین می‌گردد را خواهد پذیرفت. این چنین شرایطی تسهیل‌کننده تغییر سیستم به نفع چین در سال‌های پس از ۲۰۳۰ خواهد بود.

از مجموعه آنچه که در پژوهش حاضر طرح و بررسی شد، بی‌تردید ایران در مرکز ژئوپلیتیک قرن بیست‌ویکم قرار دارد. این گذاره نه‌تنها جایگاه ایران که خطرات در برابر ایران را نیز روشن می‌کند. قرار گرفتن در این موقعیت، ضرورت انتخاب‌های راهبردی را ایجاب می‌کند، انتخاب‌هایی که برای دهه‌ها سرنوشت نسل‌های آتی را تحت تأثیر خود قرار خواهند داد. با توجه به مجموعه خطرات تعریف شده به‌ویژه در سناریوی گذار سخت، در این دوره اولویت نخست برای رهبران ایران، باید دوری از بدل شدن ایران به صحنه زورآزمایی قدرت‌های بزرگ و در ادامه یافتن مسیر درست تحولات به‌منظور اتخاذ بهترین تدبیر برای نقش‌آفرینی است.

از نگاه این پژوهش ایران به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی، توان ادامه بازی به‌عنوان یک بازیگر بر نظم برای همیشه را نداشته و از این‌رو باید در آینده با پذیرا شدن قواعد بازی قدرت در نظم بین‌المللی، خود را باید در مسیر یک انتخاب راهبردی به‌منظور زمینه‌سازی برای ایجاد یک ائتلاف راهبردی (در بلندمدت با قدرت نظم‌ساز بین‌المللی یا همان پیروز رقابت آمریکا و چین) قرار دهد. این مسیری که باید با دقت انتخاب و در هر لحظه درباره آینده‌های ممکن برای آن، ارزیابی لازم به عمل آمده تا هم‌سو بودن این آن با منافع کشور تضمین گردد.

فهرست منابع

- بوشاسب، فیض‌الله (۱۳۷۳)، *بررسی تاریخ روابط خارجی ایران با غرب در اوایل دوره قاجار*، فصلنامه مصباح، سال سوم، شماره ۱۲.
- بیات، کاوه (۱۳۹۳)، *کتاب خاطرات و اسناد سپهبد حاج علی رزم آرا*، تهران: شیرازه.
- توسیدید (۱۳۹۷)، *کتاب تاریخ جنگ پلویونزی*، ترجمه محمدحسین لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- جواد نجفی، محمد؛ حاجی زاده، سیروس (۱۴۰۱)، *نقش آفرینی چین در نظام جهانی آینده از منظر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، سیاست دفاعی، دوره ۳۱، شماره ۱۲۱.
- رکابیان، رشید؛ دلاور، حسین (۱۴۰۱)، *وضعیت کنونی نظم بین‌المللی، روندهای آینده و پیامد آن برای جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، دوره ۱۹، شماره ۱.
- زکریا، فرید (۱۳۹۹)، *جهان پسا آمریکایی*، مترجم: احمد عزیزی، تهران: هرمس.
- غریباق زندی، داود (۱۳۸۷)، *اصول و مبانی سیاست خارجی جستاری در متون: جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۲.
- فوزی، یحیی؛ محمودی‌کیا، محمد (۱۴۰۰)، *جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌الملل: چرایی چالش‌ها و راهبردها*، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی فصلنامه علمی، سال ۱۲، شماره ۲.
- محبی، سیروس؛ احمدی، سعیده السادات (۱۳۹۵)، *بررسی عوامل شکست نمایندگان ایران در راه‌یابی به کنفرانس صلح ورسای*، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم زمستان شماره ۱.
- مرادی، مسعود؛ خانی پور، سمیه (۱۳۸۹)، *پیمان بغداد*، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۱۲ شماره ۴۵.
- مشیرزاده، حمیرا، جعفری، هرمز (۱۳۹۱)، *قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران*، روابط خارجی، شماره ۱۳.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳)، *رویارویی تمدن‌ها*، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ترجمه مجتبی امیری، شماره ۶۹ و ۷۰.

References

- Allison, Graham. (2017). "China vs. America: Managing the Next Clash of Civilizations", Foreign Affairs, available at: www.foreignaffairs.com/print/1120535
- Baylis, John. Smith, Steve. Owens, Patricia. (2017) *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Oxford: Oxford University Press.
- Bazoobandi, Sara. (2024) "Iran's Strategies in Response To Changes in US-China Relations", *Middle East Policy*, Volume 31, Issue 1.
- Erickson, Andrew S. Martinson, Ryan D. (2019) *China's Maritime Gray Zone Operations*, Portada: Naval Institute Press, 2019.
- Fozì, Yahya; Mahmoudikia, Mohammad. (2021) "The Islamic Republic of Iran and the International System: Reasons for Challenges and Strategies," *Contemporary Political Essays, Scientific Quarterly of the Institute for Humanities and Cultural Studies*, Year 12, Issue 2, Summer.
- Gharaei Zandi, Davood. (2008) "Principles and Foundations of Foreign Policy: A Study of Texts: Islamic Republic of Iran," *Strategic Studies Quarterly*, Year 11, Issue 2, Summer.
- Ghiselli, Andrea. Ehteshami, Anoushiravan. (2024) "The Persian Gulf's Transition from American Unipolarity" *Middle East Policy*, Volume 31, Issue 1.
- Huntington, Samuel. (1994) "The Clash of Civilizations", *Political and Economic Information*, translated by Mojtaba Amiri, Issues 69 and 70, June and July.
- IEA (2024), *Oil Market Report - May 2024*, IEA, Paris <https://www.iea.org/reports/oil-market-report-may-2024>
- Jacques, Martin. (2012) *When China Rules the World: The End of the Western World and the Birth of a New Global Order*, New York: Penguin Books.
- Kühn, Ulrich. (2023), "Strategic Stability in the 21st Century: An Introduction", *Journal for Peace and Nuclear Disarmament*, Volume 6
- Mesbahi, Mohiaddin. (2024) "Free and Confined: Iran and the International System", *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 2, No. 5, spring.
- Mirbagheri, F. 2004. "Shiism and Iran's foreign policy". *The Muslim world*, Vol 94. No 3.
- Mohebi, Cyrus; Ahmadi, Saideh Sadat. (2016) "Examining the Factors Behind the Failure of Iran's Representatives to Participate in the Versailles Peace Conference," *Political Science Research Journal*, Year 12 Winter, Issue 1 Serial No. 45
- Moradi, Masoud; Khanipour, Somayeh. (2010) "The Baghdad Pact," *Foreign Relations History Quarterly*, Year 12, Issue 45..
- Moshirzadeh, Homeira; Jafari, Hormoz. (2012) "Hegemonic Power and Revolutionary States: A Case Study of the United States and the Islamic Republic of Iran," *Foreign Relations*, Issue 13, Spring.
- Najafi, Mohammad Javad; Hajizadeh, Cyrus. (2022) "China's Role in the Future World Order from the Perspective of the National Security of the

Islamic Republic of Iran," Defense Policy, Volume 31, Issue 121 Serial No. 4, March.

- Organski, A. F. K. (1968) World Politics, 2d Ed. New York: Knopf.
- Organski, A. F. K. Kugler, Jacek. (1980) The War Ledger, Chicago: University of Chicago Press.
- Palmer, Ian (2024), "Oil Going Down While China's Energy Mix and Emissions Doing A Backflip", Forbes, <https://www.forbes.com/sites/ianpalmer/2024/04/28/oil-going-down-while-chinas-energy-mix-and-emissions-doing-a-backflip/>
- Pillsbury, Michael. (2015) The Hundred-Year Marathon: China's Secret Strategy to Replace America as the Global Superpower, New York: Martin Press.
- Rakabian, Rashid; Delavar, Hossein. (2022) "The Current State of the International Order, Future Trends, and Their Implications for the Islamic Republic of Iran," International Studies Quarterly, Volume 19, Issue 1, Serial No. 73, July.
- Shambaugh, David. (2016) China's Future, New York: Polity.
- Shambaugh, David. (2020) Where Great Powers Meet: America and China in Southeast Asia, New York: Oxford University Press.
- Swaine, Michael D. Daly Sara A. (2000) Interpreting China's Grand Strategy: Past, Present, and Future, Rand Corporation.
- Tammen, Ronald. Kugler, Jacek. Lemke, Douglas. (2000) Power Transitions: Strategies for the 21st Century, New York: Chatham House.
- Tilly, Charles. (1992) Coercion, capital, and European states, AD 990-1992, Cambridge, MA: Blackwell.
- Zakaria, Fareed. (2020) The Post-American World, translated by Ahmad Azizi, Tehran: Hermes.
- Zhao, Tingyang. (2021), All under Heaven: The Tianxia System for a Possible World Order, Translated by Joseph E. Harroff, Oakland: University of California Press.




Necessities and Implications of Iran's Geopolinomic Strategy in the Context of Multi-neighborhood Policy

Fatemeh Soleimani Pourlak

Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran.

Email: Fatemeh.soleimani_pourlak@mail.iau.ir

 0000-0001-7620-6396

Abstract

Introduction: Everyone acknowledges that Iran is locating on the edge of the world's political map with its unique (but not unique) geographical features which entangle the territory with politics and economics in the framework of power and turn the (full-)neighborhood environment into an important variable in its foreign policy. This entanglement requires that Iran's geography-based foreign policy find a new meaning in the new conceptual framework of geopolinomics (instead of geopolitical/geoeconomics). Being aware of the need to avoid getting caught in the "geographic trap" that implies exaggerating and disregarding geographical coordinates, it must be acknowledged that Iran's unique geographical features act like a double-edged sword; they create both opportunities and challenges. Iran's neighbors are not only numerous but also diverse, with different historical and geographical opportunities and limitations, political tendencies, security concerns, economic structures and capabilities, and cultural tendencies. This plurality in the field of foreign policymaking requires implications that are reflected in the framework of neighborhood policy.

The article, emphasizing the feature of Iran's abundant-neighborhood, selects the concept of multi-neighborhood policy. This policy has strategic implications that include, on the one hand, the number of target countries in the neighborhood and, on the other hand, the issue of inter-neighborhood interaction. In other words, multi-neighborhood policy is based on the idea that Iran, due to its long borders with a large number of countries, is a member of several regions and sub-regions, and this feature gives it a multi-regional position. Based on the multi-neighborhood and multi-regional situation, the multi-neighborhood policy is defined not only in the center of the capital, but also in the four corners of Iran's geography. In addition to the target countries of the multi-neighborhood policy, the issues that are the focus of inter-neighborhood activism are also important. The geopolitical and geo-economic situation causes Iran to specify the subject of its activism towards its neighbors.

The aim of the article is to show the trajectory of Iran's foreign policy from the current situation to the desired situation and the operationalization of the (multi)neighborhood policy through a geopolynomic strategy.

Research question: Accordingly, in order to achieve its goal of showing the trajectory of Iran's foreign policy in the peripheral regions from the current state to the desired state, this article focuses on two related questions, namely why and how the geopolynomic strategy is applied in Iran's (multi)neighborhood policy?

Research hypothesis: The hypothetical answer is that the element of requirement in the geopolitical network and the element of opportunity in the geoeconomic network of Iran's neighborhood make the geopolynomic strategy in the context of the multi-neighborhood policy necessary.

Research method: hypothesis is tested within the conceptual-theoretical framework of geopolynomics and using a descriptive-analytical method, which makes the subject of Iran's foreign policy a combination of the using geoeconomic opportunities and the management of geopolitical challenges. In this article, the combined word of geography-based geopolynomics is used as an analytical tool for political issues affecting Iranian foreign policy to blend political and economic processes with the spatial manifestations of Iranian power and at the same time to show the mutual influence of geography, politics, and economics on each other in the context of national power. This analytical tool based on the descriptive-analytical method allows for the further expansion of Iran's political economy through the centrality of territorial communication networks.

Results and discussion: By considering the economy as the focus of foreign policy in general and the (multi-) neighborhood policy in particular, we can speak of the necessity of regional geo-economic activism. On the one hand, the Islamic Republic faces regional and international geopolitical challenges and limitations due to international structural confrontation; the challenges that inevitably impose themselves on Iran's geoeconomic activism at regional levels. This dual situation, which includes a combination of geopolitical constraints and geoeconomic opportunities, has prompted the author to utilize the concept of geopolynomics, which encompasses both considerations, and elevate it to the level of a (multi)neighborhood policy strategy.

Iran's geography, including its location, size, access to the sea, and long and problematic borders, gives its foreign policy a geographical character and is influenced the country by its multi-neighborhood, multi-regional, or inter-regional position. The article, which aims to deduce the implications of foreign policymaking in the regional environment, replaces the concept of multi-neighborhood with the concept of neighborhood in order to more accurately reflect Iran's specific situation. Multi-neighborhood policy is considered to be a companion to the geopolynomic strategy. Geopolynomics is a multi-layered term that refers to Iran's geopolitical requirements and constraints and geoeconomic opportunities and capacities.

Conclusions: In the approach of the paper, Iran's geopolinomic position and situation are not only tied to intra-regional trends and events but also to an interwoven network of inter-regional and trans-regional trends and events. Therefore, multi-neighborhood policy requires networking of regional relations within network diplomacy corresponding to this geopolitical context. Therefore, multi-neighborhood policy has been used in a broad way to include beyond the immediate geography that includes neighbors with direct borders, also peripheral neighbors and trans-regional powers that have borders far from Iran. This macro analysis is a consequence of the algebraic logic of Iran's geographical structure, which links its foreign policy to both regional power cycles, both intra-regional and inter-regional, and to global power cycles.

In such a broad environmental context, the geopolinomic strategy cannot pursue a multi-neighborhood policy bilaterally, nor can it design a unidirectional and linear one, but must be a multi-issue multilateralist policy, which has been interpreted as network relations. The main content and nature of a networked multi-neighborhood policy is to make others (neighbors) dependent on Iran and Iran's geopolitical and geoeconomic position so that ignoring or breaking it would be costly for its neighbors.

A multi-neighborhood policy based on network diplomacy in a formal dimension should, in addition to deepening bilateral relations with neighbors, also undertake effective multilateral initiatives and implement them at various regional-oriented layers and levels, including intra-regional and inter-regional. Iran's geopolitics is fraught with challenges and limitations, and this characteristic makes tension and conflict a constant companion of the country's foreign policy. However, today's Iran needs economic exchanges, especially in the macro-neighborhood environment. Therefore, the geopolinomic strategy of Iran's multi-neighborhood policy will be a mixture of cooperative to competitive and conflictual patterns, and its mission is to strengthen the integrative aspects of Iran's regional relations.

Keywords: Iran, Geopolitics, Geoeconomics, Geopolinomics, Multi-neighborhood.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations
Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



doi 10.22034/fr.2025.502655.1635

ضرورت‌ها و الزامات استراتژی ژئوپلی‌نومیکسی ایران در بستر سیاست چندهمسایگی

فاطمه سلیمانی پورلک

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

Email: Fatemeh.soleimani_pourlak@mail.iau.ir

0000-0001-7620-6396

چکیده

ایران از ویژگی‌های ممتاز جغرافیایی برخوردار است؛ ویژگی‌هایی که این سرزمین را با سیاست و اقتصاد در قالب قدرت پیوند می‌دهد و محیط پرهمسایگی را به متغیری مهم در سیاست خارجی آن تبدیل می‌کند. این درهم‌تنیدگی ایجاب می‌کند تا سیاست خارجی جغرافیایپایه ایران در چهارچوب جدید مفهومی ژئوپلی‌نومیکسی (به جای ژئوپلیتیک / ژئواکونومیکسی) معنای تازه‌ای بیابد. بر این اساس، مقاله حاضر برای نیل به هدف خود که تبیین سیاست خارجی ایران در مناطق پیرامونی از وضع موجود به وضع مطلوب است، بر دو پرسش مرتبط که همانا چرایی و چگونگی کاربرد استراتژی ژئوپلی‌نومیکسی در سیاست چندهمسایگی ایران است، متمرکز می‌شود. پاسخ فرضی آن است که عنصر الزام در شبکه ژئوپلیتیک و عنصر فرصت در شبکه ژئواکونومیک همسایگی ایران، کاربرد استراتژی ژئوپلی‌نومیکسی را در بستر سیاست چندهمسایگی ضروری می‌سازد. فرضیه پژوهش در چهارچوب مفهومی-تحلیلی ژئوپلی‌نومیکسی و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به انجام می‌رسد که به‌موجب آن موضوع سیاست خارجی ایران را کاربرد توأمان فرصت‌های ژئواکونومیکسی با مدیریت چالش‌های ژئوپلیتیک تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، سطح تحلیل سیاست همسایگی بر روابط منطقه‌ای ایران در سطوح دو جانبه، چندجانبه و نهادی دلالت دارد. یافته‌ها حکایت از آن دارند که سیاست چندهمسایگی ایران از طریق استراتژی ژئوپلی‌نومیکسی مستلزم شبکه‌سازی روابط چندجانبه همسایگی و به تبع آن کاربرد دیپلماسی شبکه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: ایران، ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوپلی‌نومیک، سیاست چندهمسایگی

مقدمه و بیان مسئله

جغرافیا همواره یکی از عوامل تأثیرگذار بر روابط منطقه‌ای به‌شمار آمده و جایگاه همسایگان را در سیاست خارجی کشورها برجسته ساخته است. اتخاذ استراتژی مشخص منطقه‌ای همچون همسایگی محصول جبر جغرافیا محسوب می‌شود و فارغ از قیود زمان و مکان، جغرافیا (چه مکان چه فضا) متغیر همیشه تأثیرگذار بر جایگاه و سیاست خارجی کشورها است. هر کشور به فراخور مختصات جغرافیایی به تدوین استراتژی‌هایی در لایه‌های مختلف همسایگی در حوزه‌های موضوعی گوناگون مبادرت می‌ورزد. با وجود این، مرور ادبیات سیاست خارجی از جای خالی نظریه‌پردازی درباره سیاست همسایگی حکایت دارد.

با آگاهی از ضرورت پرهیز از گرفتارشدگی در «تله جغرافیا» که بر بزرگ‌نمایی و بی‌نظیرانگاری مختصات جغرافیایی دلالت دارد؛ باید اذعان داشت که ایران از ویژگی‌های جغرافیایی ممتازی برخوردار است که همچون شمشیر دو لبه عمل می‌کند؛ هم فرصت‌آفرینند و هم چالش‌برانگیز هستند. ایران با ۱۵ همسایه، بعد از چین بیشترین تعداد همسایه را در جهان دارا است. همسایگان ایران نه تنها متعدد بلکه متنوع هستند و از مقدورات و محذورات تاریخی و جغرافیایی، تمایلات سیاسی، دغدغه‌های امنیتی، ساختارها و توانمندی‌های اقتصادی و گرایش‌های فرهنگی مختلف برخوردارند. این تکثر در حوزه سیاست‌گذاری خارجی اقتضائاتی را می‌طلبد که در قالب سیاست همسایگی نمود می‌یابد.

مقاله پیش‌رو با تأکید بر ویژگی وفور همسایگی ایران، مفهوم چندهمسایگی را برمی‌گزیند که دارای دلالت‌های راهبردی است؛ از یک‌سو تعداد کشورهای هدف در همسایگی و از سوی دیگر موضوع کنش و اندرکنش بیناهمسایگی را دربرمی‌گیرد. سیاست چندهمسایگی بر این انگاره استوار است که ایران به‌دلیل داشتن مرزهای طولانی با تعداد فراوانی از کشورها، در چندین منطقه و خرده‌منطقه عضویت دارد و این ویژگی آن را از موقعیت چندمنطقه‌ای برخوردار می‌سازد. بر پایه موقعیت پرهمسایگی و چندمنطقه‌ای، سیاست چندهمسایگی نه فقط در کانون پایتخت، بلکه در اضلاع چهارگانه جغرافیای ایران تعریف می‌شود. افزون بر کشورهای هدف، موضوع‌های محوری کنشگری بیناهمسایگی نیز از اهمیت برخوردارند. موقعیت ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیکی ایجاب می‌کنند که ایران موضوع کنشگری خود در قبال همسایگان را مشخص سازد.

با کانونی پنداشتن اقتصاد در سیاست خارجی به‌طور کلی و سیاست چندهمسایگی به‌طور خاص، می‌توان از ضرورت کنشگری ژئواکونومیک منطقه‌ای سخن راند. از سویی، جمهوری اسلامی به‌دلیل تقابل ساختاری بین‌المللی با چالش‌ها و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه است؛ چالش‌هایی که خود را بر کنشگری ژئواکونومیک منطقه‌ای ایران تحمیل می‌کنند. این وضعیت دوگانه که تلفیقی از محدودیت‌های ژئوپلیتیکی و فرصت‌های ژئواکونومیک را دربرمی‌گیرد، نگارنده را بر آن داشته تا از مفهوم ژئوپلی‌نومیک که دربردارنده هر دو ملاحظه است، بهره گرفته، آن را به سطح استراتژی متناظر با سیاست چندهمسایگی ارتقا دهد.

هدف، نمایاندن خط سیر سیاست خارجی ایران از وضع موجود به وضع مطلوب و عملیاتی شدن سیاست چندهمسایگی از رهگذر استراتژی ژئوپلی‌نومیک است. از این‌رو، دو دغدغه درهم‌تنیده، چرایی و چگونگی کاربست استراتژی ژئوپلی‌نومیک در سیاست چندهمسایگی ایران را به پرسش می‌گیرد. در پاسخ، این فرضیه به آزمون درمی‌آید که عنصر الزام در شبکه ژئوپلیتیک و عنصر فرصت در شبکه ژئواکونومیک همسایگی ایران کاربست استراتژی ژئوپلی‌نومیک را در بستر سیاست چندهمسایگی ضروری می‌سازد. فرضیه پژوهش در چهارچوب مفهومی-تحلیلی ژئوپلی‌نومیک و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به انجام می‌رسد. یافته‌ها حکایت از آن دارند که سیاست خارجی چندهمسایگی از طریق استراتژی ژئوپلی‌نومیک مستلزم شبکه‌ای‌سازی روابط همسایگی و به‌تبع آن دیپلماسی شبکه‌ای است.

۱. پیشینه پژوهش

جستجوی منابع نشان می‌دهد که نویسندگان مختلفی به سیاست همسایگی و چندهمسایگی ایران از دیدگاه‌های مختلف ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک، ژئوکالچری و یا ژئو-ژئو پرداخته‌اند و یا آن را در چهارچوب نظریه‌های منطقه‌گرایی و نومنطقه‌گرایی مورد مطالعه قرار داده‌اند. این مرور اجمالی علاوه بر آن که نشان می‌دهد سیاست همسایگی در ادبیات سیاست خارجی تئوریزه نشده، بر غیبت چهارچوب مفهومی ژئوپلی‌نومیک در متون سیاست خارجی و تبیین سیاست همسایگی ایران بر این اساس نیز دلالت دارد. این کمبود به‌ویژه در زبان فارسی بیشتر خودنمایی می‌کند. برای بازنمایی آثار پژوهشی در این حوزه می‌توان آن‌ها را به چند دسته طبقه‌بندی کرد:

دسته اول، منابعی که به سیاست خارجی ایران به طور کلی و سیاست چندهمسایگی به طور مشخص از منظر رویکرد ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری می‌پردازند.

مرکز پژوهش‌های اتاق ایران (۱۴۰۱): «کریدورهای منطقه‌ای و موقعیت ژئواکونومیک ایران»، نورعلی و احمدی (۱۴۰۱): «واکاوی نقش ژئوپلیتیکی ایران در کریدورهای بین‌المللی و ارائه مدل ایران، هارتلند کربدوری جهان»، عباسی خوشکار (۱۴۰۰): «راهبرد سیاست همسایگی و نظم‌سازی ژئواکونومیک چندجانبه؛ جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا» و شیرغلامی (۱۴۰۰): «سیاست همسایگی جمهوری اسلامی ایران: مبانی اقتصادی» عمدتاً از منظر ژئواکونومیک به موضوع پرداخته‌اند. نویسندگان بر فرصت‌هایی که مزیت‌های جغرافیایی در اختیار سیاست همسایگی قرار داده، تمرکز دارند و گسترش مبادلات تجاری، سرمایه‌ای و ترانزیتی با مناطق هم‌جوار را فرصت‌های دست‌یافتنی می‌پندارند.

کامروا و باقری دولت‌آبادی (۲۰۲۴): «سیاست همسایگی ایران: متغیرها، اهداف و موانع» و «سیاست همسایگی ایران: یک ارزیابی»، فاطمی‌نژاد (۲۰۲۴): «بین جغرافیا و روابط بین‌الملل: تبیین همسایگی»، رضانی (۱۹۹۲): «سیاست خارجی ایران: هم شمال و هم جنوب»، عراقچی (۱۴۰۱): «سیاست حسن همسایگی؛ راهکارها و الزامات برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، هوشنگی (۱۴۰۱): «دیپلماسی مرزی و سیاست همسایگی دولت سیزدهم» و مشتاقی و کلانتری (۱۴۰۲): «تحلیل تحول‌های ژئوپلیتیکی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴» به محدودیت‌های استراتژیک برآمده از موقعیت ژئوپلیتیکی ایران می‌پردازند. نویسندگان موضوع را در چهارچوب‌های امنیتی مورد مطالعه قرار داده‌اند و راهکارهای ثبات‌سازی ژئوپلیتیکی در محیط همسایگی ایران را برشمرده‌اند.

گوهری‌مقدم و همکاران (۱۴۰۲): «سیاست همسایگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ الگوی پیشنهادی و توصیه‌های سیاستی»، طاهایی و موسوی‌نیا (۱۳۹۲): «همسایگی؛ نظریه‌ای برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» از منظر ژئوکالچر به موضوع پرداخته‌اند. طاهایی و موسوی‌نیا درصدد ارائه چهارچوب نظری ایرانی-اسلامی جهت تبیین ضرورت‌های همسایگی برآمده‌اند.

خلیلی (۱۳۹۷): «ایران پرهمسایه و سیاست خارجی چندهمسایگی»، موسوی‌نیا (۱۴۰۰): «آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر نظریه همسایگی»، رواندی و همکاران (۱۴۰۱): «ارائه الگوی راهبردی سیاست همسایگی

برای جمهوری اسلامی ایران» بر اساس رهیافت تلفیقی سه‌گانه پیش‌گفته سیاست همسایگی ایران را مورد بررسی و نقد قرار داده‌اند.

دسته دوم، متونی که سیاست همسایگی ایران را در چهارچوب نظری منطقه‌گرایی تجزیه و تحلیل می‌کنند؛ جمشیدی و نورعلی‌وند (۱۴۰۲): «همسایگی و همگرایی: دکترین سیاست خارجی دولت دکتر رئیسی»، صاحبی (۱۴۰۲): «مقایسه تطبیقی همگرایی در اتحادیه اروپایی و خاورمیانه با نگاهی بر سیاست همسایگی جمهوری اسلامی ایران» سیاست همسایگی ایران را بر اساس الزامات همگرایی منطقه‌ای تبیین کرده‌اند.

در این منابع، می‌توان به آثاری اشاره کرد که نظم منطقه‌ای پیرامون ایران و درس‌آموخته‌های راهبردی آن را بدون این‌که نامی از سیاست همسایگی ببرند، مورد مطالعه قرار داده‌اند. این رویکرد هم بر ماهیت منازعه‌آمیز نظم منطقه‌ای و هم ماهیت همکاری‌آمیز آن متمرکز است؛ برای مثال، قاسمی و هاشمی (۱۴۰۲) در مقاله «سیستم کنترل چندپیکری و نظم منطقه‌ای: شبکه منطقه‌ای ایران» از شبکه منطقه‌ای ایران و نورعلی و موسوی‌نسب (۱۴۰۲) در مقاله «ژئوپلیتیک اتصال، شکل جدید رقابت قدرت در قرن بیست‌ویک» از نقش ژئوپلیتیک اتصال سیاست خارجی ایران سخن می‌گویند.

دسته سوم، منابع معدودی هستند که به مبانی مفهومی-تحلیلی ژئوپلی‌نومیک می‌پردازند؛ دمکو و وود (۱۹۹۹) در کتاب «بازنظم‌دهی جهانی: چشم‌اندازهای ژئوپلیتیک قرن بیست‌ویک» و کازی (۲۰۰۶) در «پایان ژئوپلیتیک و آغاز ژئوپلی‌نومیک: ایالات متحده در آسیای مرکزی و جنوب غربی» و «وابستگی متقابل یا نظم سیاسی جدید در اوراسیا: یک روایت ژئوپلی‌نومیک»، پیشگاهی فرد و نورعلی (۱۴۰۰): «بررسی نظریه‌های مورد غفلت قرار گرفته در ادبیات ژئوپلیتیک ایران» و نورعلی و پیشگاهی فرد (۱۴۰۰): «نظریه ساختار ژئوپلی‌نومیک نظام جهانی» در این دسته جای می‌گیرند. این نویسندگان اگرچه از تحول ژئوپلیتیک به ژئوپلی‌نومیک می‌گویند و آن را در مطالعه یک منطقه مشخص به کار می‌گیرند؛ اما رویکرد آن‌ها در تبیین موضوع نوشتار حاضر مفید فایده و قابل اقتباس است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود هیچ‌یک از نویسندگان به ژئوپلی‌نومیک به‌مثابه استراتژی سیاست چندهمسایگی ایران و ضرورت‌ها، الزامات و دلالت‌های راهبردی متعاقب آن نپرداخته‌اند. نگارنده بر پایه شناختی که از ادبیات موجود در زمینه سیاست همسایگی ایران حاصل کرده، درصدد برآمده تا موضوع را در پیوند با مفهوم نوین

ژئوپلی‌نومیک مورد مطالعه قرار دهد تا به فرصت‌ها، الزامات و دلالت‌های راهبردی ناظر بر سیاست خارجی ایران دست یابد.

۲. چهارچوب مفهومی و نظری

ژئوپلیتیک اولین چهارچوب مفهومی-نظری روابط بین‌الملل است که به «روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آن‌ها» (Hafeznia, 2005, p.36) اشاره دارد و تا پایان جنگ سرد صورت‌بندی ساختاری نظام جهانی و روندهای تعاملی بین‌المللی را به نام خود هویت بخشید. با پایان جنگ سرد، ساختار قدرت جهانی به واسطه کاهش اهمیت قدرت نظامی و گذار ژئوپلیتیک، دومین مفهوم جغرافیای پایه در ترکیب با اقتصاد، ساحت نظری روابط بین‌الملل را درنوردید.^۱

مفهوم ژئواکونومی به‌منظور تبیین «رابطه متقابل جغرافیا و اقتصاد برای کسب قدرت دولت‌ها» (Luttwak, 1990, p.17) ابداع و به‌مثابه استفاده استراتژیک دولت‌ها از قدرت اقتصادی تلقی شد (Wigell, 2016, p.136). ژئواکونومیک به‌عنوان شکل مطلوبی از منازعات ژئوپلیتیک برای قدرتمندترین کشورها ظهور کرده و به نتایج چالش‌های استراتژیک جهان شکل می‌دهد (Blackwill; Harris, 2016, p.18). استراتژی‌های کلان ژئوپلیتیک قرن ۲۱ اساساً از طریق ابزارهای اقتصادی دنبال می‌شوند (Agnew, 2003, p. 5-30).

در آستانه قرن ۲۱ سومین ترکیب جغرافیای پایه موسوم به ژئوپلی‌نومی به‌عنوان ابزار تحلیلی موضوع‌های سیاستی جهان پساجنگ‌سرد مفهوم‌پردازی شد تا فرایندهای سیاسی و اقتصادی با جلوه‌های «فضایی» قدرت درآمیخته شوند (Demko; Wood, 1994, p.10-11). ژئوپلی‌نومی متفاوت از ژئوپلیتیک و ژئواکونومی محسوب می‌شود؛ زیرا مفهومی بین رشته‌ای است و هم‌زمان تأثیر متقابل جغرافیا،^۲ سیاست^۳ و اقتصاد^۴ بر یکدیگر را در بستر قدرت درهم می‌آمیزد. ژئوپلی‌نومیک فرایند ژئوپلیتیکی تدریجاً متحول و جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی است (Kazi, 2007 p.4). چشم‌انداز دگرگون‌شونده قرن ۲۱ فرارسیدن نظم ژئوپلی‌نومیکی و ترکیب کدهای اقتصادی، سیاسی و سرزمینی را می‌نمایاند. فضایی‌سازی سیاست قدرت مستلزم گذر از

۱ در بستر پایان ژئوپلیتیک جنگ سرد و نظریه‌پردازی «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ»، سومین ترکیب جغرافیای پایه موسوم به ژئوکالچر خلق شد که از موضوع این نوشتار خارج است.

2. Geo(graphy)

3. Poli(tics)

4. (Eco)nomy

بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی به کدهای ژئوپلی‌نومیک است که اقتصاد سیاسی را از طریق مرکزیت «شبکه‌های ارتباط سرزمینی» گسترش می‌دهد (Noorali, 2024).

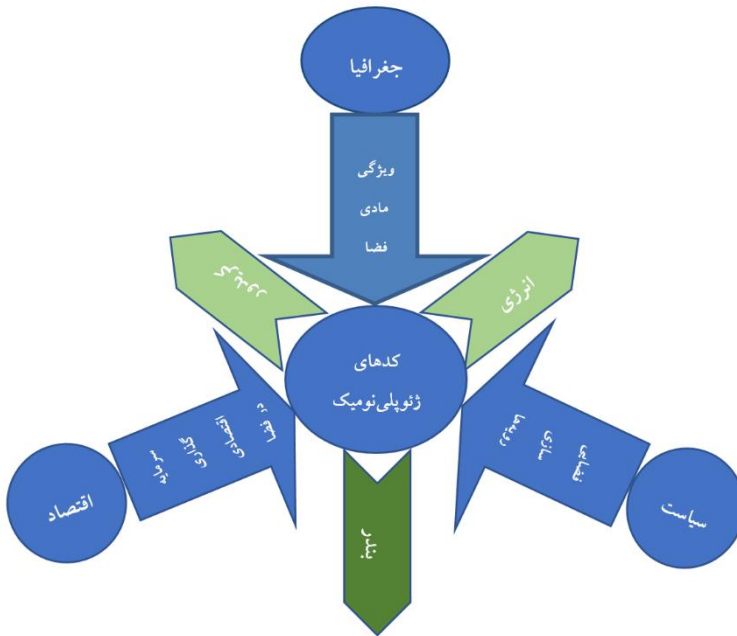
ژئوپلی‌نومیک سه جزء را در برمی‌گیرد: مبانی نظری قدرت و کنترل فضا؛ بازیگران متعامل در نظام جهانی که توزیع فضایی قدرت در آن تغییر کرده و موضوعات کلیدی جغرافیایی (Demko; Wood, 1994, p.10-11). ژئوپلی‌نومیک به‌عنوان استراتژی همکاری به وابستگی متقابل از طریق خطوط لوله، مسیرهای تجاری و ترانزیت کمک می‌کند. در این فضا روندهای جدیدتری در راه نظم سیاسی منطقه‌ای و جهانی و همکاری‌های فراملی شکل می‌گیرند (Kazi, 2006, p. 5; 2013, p.4). نظریه پردازان جدید نظاره‌گر پایان الگوهای سنتی ژئوپلیتیک و جایگزینی ژئوپلی‌نومیک جهانی است (Kazi, 2007, p.4).

بنابراین، مؤلفه‌های ژئوپلی‌نومیک نه تنها سنخیتی با رقابت‌های ژئوپلیتیکی ندارند، بلکه بر پایه هم‌افزایی جغرافیا، سیاست و اقتصاد موسوم به «شبکه‌های اتصال سرزمینی» بر زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری و تجارت به‌عنوان کانون روابط قدرت و در نتیجه بر کریدورهای حمل‌ونقل و بنادر ارتباطی تمرکز می‌کنند (Noorali; Mousavi Nasab, 2024, p. 209).

همچنین ژئوپلی‌نومی دارای مؤلفه‌هایی است:

- ♦ «تپش»: ژئوپلیتیک انرژی (ژئوانرژی) و مسیرهای خروجی و انتقال انرژی؛
- ♦ «شریان‌ها»: قلب گذرگاهی و کریدورهای ارتباطی (ژئوترانزیت) در ژئوپلیتیک رقابت‌گرای جهانی؛
- ♦ «گره‌گاه‌ها»: بنادر برای دسترسی و تجارت منطقه‌ای، قاره‌ای و بین قاره‌ای (Noorali, Pishgahifard, 2021, p.1365-66) و همگرایی کشورهای دریایی و خشکی پایه (Rodrigue; Comtois; Slack, 2006, p.74).

تحول ژئوپلیتیک سنتی به ژئوپلی‌نومیک از مهم‌ترین نشانه‌های تغییر فضا و محیط تعامل-تقابل قدرت‌ها است که سبب رقابت بر سر مسیرهای ترانزیتی به‌ویژه کریدورهای انرژی، بنادر و تجارت بین قاره‌ای در سطح جغرافیای راهبردی شده است (Soltani; Zarghami; Javdanmoghadam, 2022, p.33). شکل زیر جایگاه کدهای سه‌گانه ژئوپلی‌نومیک را نشان می‌دهد.



شکل ۱: ساختار موقعیتی استراتژی ژئوپلی نومیکی
منبع: یافته‌های نگارنده

نوشتار پیش‌رو می‌کوشد با اتکا به موهبت‌های جغرافیایی همچون ذخایر انرژی، موقعیت دریاپایگی، موقعیت پرهمسایگی و چندمنطقه‌ای که ایران را در میانه ۱۵ همسایه و در تلاقی چندین منطقه استراتژیک در چهار گوشه سرزمینی‌اش جای داده، ژئوپلی نومی را به مثابه استراتژی متناظر با ساختار متحول مناطق پیرامونی آن به سنجه درآورد. دلالت مفروض چنین جغرافیایی سیاست چندهمسایگی است؛ سیاستی که مستلزم استراتژی ژئوپلی نومیکی است تا بر قدرت مانور ایران در تنظیم کدهای سه‌گانه بیفزاید و توازن قدرت منطقه‌ای را به نفع آن برقرار سازد.

۳. عناصر ژئوپلی نومیکی سیاست چندهمسایگی ایران

سیاست چندهمسایگی ایران از لایه‌های مختلف درون منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و برون منطقه‌ای تأثیر می‌پذیرد. متغیرهای برون منطقه‌ای همان ساختار سیاسی و اقتصادی بین‌المللی و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای هستند که ایران در میانه رقابت آن‌ها (آمریکا، روسیه و چین) ایستاده است.

متغیرهای درون‌منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای تأثیرگذار نیز منازعات محلی در سطوح خرده‌مناطق و منازعات منطقه‌ای ناشی از ظهور بازیگران استراتژیک در محیط پیچیده منطقه هستند. بازقدرت‌یابی طالبان در افغانستان در سال ۲۰۲۱ در مرزهای شرقی ایران، منازعات فروملی در آسیای غربی و جنوب غربی، تغییر ماهیت جریان‌های ملی‌گرا در آسیای مرکزی و قفقاز به گروه‌های تکفیری و شکل‌گیری وفاداری‌های فراقومیتی همگی به برانگیختگی گسل‌های قومی و مذهبی و پیچیدگی منازعات سیاسی-امنیتی در اطراف ایران انجامیده‌اند (Mahroug, 2023, p. 298-9).

در سطوح میانی و کلان منطقه‌ای نیز تغییر جغرافیای منازعات آمریکا از غرب آسیا به آسیا-پاسیفیک به فرصتی برای قدرت‌های منطقه‌ای بدل شده تا به نظم‌سازی منطقه‌ای بپردازند. متحدان آمریکا به استراتژی مصون‌سازی (حداصل اتحاد-موازنه) روی آورده‌اند تا روابط مناطق محور را بگسترانند. موازنه‌گرایی ساختاری بازیگرانی همانند ترکیه و رژیم صهیونیستی در برابر ایران به رفتارهای مبتنی بر تنازع انجامیده است (Mahroug, 2023, p. 299).

بنابراین، بخش مهمی از فشارها در محیط همسایگی ایران ناشی از تلاش رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است؛ اما دیپلماسی ضعیف همسایگی نیز در این زمینه اثرگذار بوده است (Sinaee, Mahroug, Mozdkhah, 2023, p. 175). در شرایط ضعف، هرگونه اقدامی از جانب قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌تواند به منبع جدید تنش در منطقه بدل شود. ایران برای حل این تنش‌ها نیازمند دیپلماسی مشخصی در سطح راهبردی است تا گذارهای پیچیده در چرخه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک را هدایت کند. این متغیرها به دسته‌بندی شبکه‌ای کلان در مناطق اطراف ایران منتهی می‌شوند. تداخل، هم‌پوشانی و هم‌زمانی عملکرد متغیرهای سیاسی و اقتصادی جغرافیا به شبکه چندلایه ژئوپلیتیک-ژئواکونومیک در اطراف ایران شکل می‌دهد. در این بستر محیطی تودرتو، ایران از موقعیت میانگی به‌مثابه خصلت ژئوپلیتیک، موقعیت دالانی (کریدوری) به‌مثابه خصلت ژئواکونومیک و موقعیت پل‌وارگی به‌مثابه خصلت «ژئوکالچری»^۲ برخوردار است. این مزیت‌ها به ایران موقعیت چندمنطقه‌ای بخشیده‌اند. همسایگان متعدد و متنوع که به خرده‌مناطق مختلف در گستره کلان‌تر منطقه‌ای تعلق دارند، ایران را در کانون چند منطقه قرار داده‌اند.

1. Hedging

۲. با توجه به رهیافت مطالعاتی از پرداختن به ویژگی‌های ژئوکالچری جغرافیای ایران صرف‌نظر شده؛ اما قدرت و غنای این ویژگی‌ها مفروض انگاشته شده بر پایه آن از استراتژی ژئوپولی‌نومیکی سیاست چندهمسایگی ایران سخن رانده می‌شود.

مزیت‌های جغرافیایی سبب شده تا ایران از یک سو نظاره‌گر موهبت ناشی از فرصت‌های ژئواکونومیکی در محیط همسایگی خود باشد و از سوی دیگر با چالش‌ها و محدودیت‌های برآمده از الزامات ژئوپلیتیکی در همین محیط دست‌وپنجه نرم کند. حاصل جمع عناصر دوگانه استراتژی ژئوپلی‌نومیک است که اقتضای سیاست چندهمسایگی بر مبنای روابط شبکه‌ای (درون منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای) را دارد. بنابراین، سیاست همسایگی ایران از ملاحظات واقع‌گرایانه سیاسی به شدت تأثیر می‌پذیرد. فشارهای آمریکا، سیاست‌گذاران ایرانی را واداشت در جستجوی ظرفیت‌های بالقوه در چهارچوب موقعیت ژئوپلیتیکی کشور برآیند و از کریدورهای لجستیکی و ترانزیتی شمال-جنوب و شرق-غرب برای پیوستن به همسایگان بهره ببرند. بنابراین، سیاست همسایگی هم از علایق اقتصادی و هم از علایق استراتژیک ایران که در چهارچوب مفهومی ژئوپلی‌نومی تجزیه و تحلیل می‌شوند، نشئت می‌گیرد. جدول زیر این علایق را نشان می‌دهد:

جدول ۱: اهداف و علایق ایران در سیاست همسایگی

سیاسی	امنیتی
پایان انزوا	کاهش تهدیدهای مشترک همچون تروریسم
خروج آمریکا از خاورمیانه	حفاظت از خلیج فارس و تضمین جریان آزاد صادرات انرژی
دور نگه داشتن دولت‌های عرب از رژیم صهیونیستی	طراحی سازوکارهای منطقه‌ای
اعتمادسازی و گسترش پیوندها	تقویت جبهه مقاومت
ارتقای برتری منطقه‌ای در بلندمدت	منزوی‌سازی رژیم صهیونیستی
اقتصادی	فرهنگی
تقویت صادرات	تحکیم وحدت مسلمانان در برابر غرب
رشد روابط تجاری بین‌المللی	کاهش تنش‌های مذهبی و فرقه‌ای
جذب سرمایه خارجی	تقویت موقعیت شیعیان
عبور از تحریم‌ها	افزایش نفوذ فرهنگی

Source: Kamrava, Bagheri Dolat Abadi, 2024, p. 60.

۳-۱. عنصر الزام در شبکه ژئوپلیتیک همسایگی ایران

مطابق سطور پیشین، مسافت جغرافیایی یکی از عوامل تأثیرگذار بر روابط بین‌دولتی است و موقعیت همسایگی را در سیاست خارجی برجسته می‌سازد. هرچه مسافت جغرافیایی بیشتر باشد، منازعه بر سر حاکمیت ارضی و مرزی کاهش یافته، حتی زمینه بروز نمی‌یابد. در مقابل، هرچه فاصله جغرافیایی کمتر باشد، احتمال نمود اختلافاتی از این دست نیز بالاتر می‌رود. اگرچه در میان کشورهای دارای نزدیکی جغرافیایی هزینه‌های تجارت و ترانزیت نیز کاهش می‌یابد (Fatemi Nejad, 2024: 291). بر این اساس، درباره کشورهای همچون ایران با تعدد و تنوع همسایگان و جای‌گیری در موقعیت میانه چند شبکه و زیرشبکه منطقه‌ای در چهار گوشه مرزهای خود، چالش‌ها و تنش‌های ژئوپلیتیکی از سنگینی بیشتری برخوردار می‌شوند.

شبکه ژئوپلیتیک ایران نتیجه تداخل کارکردی چرخه قدرت آن با همسایگان در سطح منطقه و با چرخه قدرت جهانی است؛ تداخلی که آن را در موقعیت میانه شبکه استراتژیک قدرت‌های بزرگ یعنی میان آمریکا، چین و روسیه قرار داده است. در حال حاضر، شبکه ژئوپلیتیک جهانی در نتیجه وضعیت گذار ساختاری بین‌المللی شاهد رقابت بین آمریکا و چین در جهان و آمریکا و روسیه در اوراسیا است (Mahroug, 2023, p.300). این کلان‌روندها بر ساختار ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی محیط همسایگی ایران تأثیر می‌گذارند. بنابراین، سیاست چندهمسایگی ایران تحت تأثیر پویایی‌های همگرا-واگرا با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای قرار دارد.

بر اساس ویژگی‌های جغرافیای ایران می‌توان از موقعیت ارتباطی (کریدوری) آن میان پنج شبکه منطقه‌ای هم‌جوار شامل آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی، آسیای جنوب غربی، آسیای جنوبی و آسیای غربی^۱ (و مدیترانه) سخن گفت.

۱. در لایه‌بندی آسیای غربی، جنوب غربی و جنوبی باید به اختلاف نظر در تعریف گستره جغرافیایی هریک از این خرده‌مناطق یا شبکه‌های منطقه‌ای توجه داشت. آسیای جنوب غربی در متون کلاسیک یک حوزه جغرافیایی وسیع است که چندین منطقه مشهور شامل بخش‌هایی از قفقاز، ایران، پاکستان و افغانستان، بخش‌هایی از آسیای مرکزی، عراق، ترکیه، خلیج فارس، سوریه، لبنان، فلسطین و گاهی مصر را در خود جای می‌دهد. در دیدگاهی دیگر، آسیای مرکزی، قفقاز، افغانستان، پاکستان و شمال آفریقا جزء آسیای جنوب غربی نبوده و این منطقه فقط به ایران، بخشی از خاورمیانه به معنای کلاسیک، شبه‌جزیره عربستان و خلیج فارس اطلاق می‌شود. در نگاهی دیگر، آسیای جنوب غربی به منطقه محدودتری تحت عنوان آسیای غربی اشاره دارد که در آن ایران جزء آسیای جنوبی و بخشی از قفقاز جزء آسیای غربی آمده است. بر این اساس، تقسیم‌بندی پنج‌گانه‌ای که صورت گرفته، فاقد قطعیت بوده و صرفاً برای تحلیل طبقه‌بندی موقعیت ژئوپلی‌نومیک ایران انجام پذیرفته است.

در مرزهای شمالی (آسیای مرکزی و قفقاز)، ایران با روسیه به واسطه دریای خزر و با چین به واسطه همسایگان بلافصل آسیای مرکزی (افغانستان و پاکستان) ارتباط مرزی و ارضی دارد؛ ارتباطی که به محیط ژئوپلیتیک متداخل ایران با این دو قدرت شکل می‌دهد. بعد از فروپاشی شوروی و تشکیل پانزده دولت جدید در همسایگی ایران، این شبکه منطقه‌ای همواره در معرض بی‌ثباتی، نزاع قدرت، نبود انسجام داخلی و مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده و به منبع تنش‌های متعدد ژئوپلیتیکی تبدیل شده است. افزون بر مرز مشترک با روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز بخشی از حوزه نفوذ سنتی این کشور نیز به‌شمار می‌آیند. از سوی دیگر، نزدیکی جغرافیایی چین به آسیای مرکزی که ۳,۲۹۷ کیلومتر مرز مشترک با قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان دارد، موجب شده تا پکن به ایجاد روابط استراتژیک با کشورهای این منطقه مبادرت ورزد (Mahrough, 2023, p. 300).

در زیر شبکه قفقاز جنوبی، ایران با ارمنستان، آذربایجان و ترکیه مرز مشترک دارد. عضویت روسیه به‌عنوان قدرت فرامنطقه‌ای در این خرده‌شبکه، نظم منطقه‌ای را به‌سوی ساختار هژمونیک سوق داده است. از سوی، مداخله آمریکا و متحدان غربی‌اش به‌اضافه رژیم صهیونیستی به‌عنوان رقیب ساختار هژمونیک روسیه و همچنین حضور قدرت‌های منطقه‌ای همچون ترکیه بر پیچیدگی نظم در این شبکه ژئوپلیتیکی افزوده؛ به‌گونه‌ای که رقابت استراتژیک روسیه-آمریکا (به‌موازات اتحادیه اروپا، ترکیه، رژیم صهیونیستی) در قلمرو اوراسیا (در جنگ اوکراین)، رقابت ایران-ترکیه و تلاش‌های ترکیه-رژیم صهیونیستی- جمهوری آذربایجان برای تغییر ساختار ژئوپلیتیکی مرزهای شمالی ایران (بحران قره‌باغ) سبب شده‌اند تا قفقاز جنوبی در حوزه دغدغه‌های امنیتی ایران قرار گیرد (Mahrough, 2023, p.300).

در شبکه منطقه‌ای آسیای جنوب غربی، افغانستان به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی بخشی از روابط منطقه‌ای چین، ایران، پاکستان، آسیای مرکزی (ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان) و روسیه محسوب می‌شود. همان‌گونه که گفته شد، تغییر چرخه جهانی قدرت از یورو-آتلانتیک آمریکا محور به آسیا-پاسیفیک چین محور موجب تغییر در جغرافیای منازعات آمریکا از آسیای جنوب غربی و آسیای غربی به آسیا-پاسیفیک شده است. این تغییر در وهله اول به خروج آمریکا از افغانستان و باز قدرت‌یابی طالبان در اوت ۲۰۲۱ انجامید (Mahrough, 2023, p.300-1). این رویداد موجب فرصت‌ها و چالش‌های جدید برای قدرت‌های منطقه‌ای همچون پاکستان، چین

و ایران و همچنین برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای در آسیای غربی در فرایندهای پیچیده نظم‌سازی منطقه‌ای شده‌است.

در شبکه منطقه‌ای آسیای جنوبی، پاکستان و افغانستان راهروی پیوند ایران به (شبه‌قاره) هند هستند. هند به‌عنوان بازیگر اصلی این شبکه درگیر موازنه‌گرایی ساختاری با چین است و از این‌رو پیوندهای نزدیک با آمریکا دارد. سواحل مکران و دریای عمان نیز پهنه ارتباط دریایی ایران با این شبکه منطقه‌ای است. بندر چابهار به‌عنوان تنها بندر اقیانوسی ایران یکی از مهم‌ترین نقاط گره‌گاهی است که نه‌تنها ایران و هند بلکه کشورهای آسیای مرکزی را به‌دلیل جغرافیای خشکی‌پایه در منافع هم‌سو و هم‌سود سهیم می‌سازد. با وجود این، تعامل حداکثری هند-آمریکا و تقابل حداکثری ایران-آمریکا به پیچیدگی نظم‌سازی در این زیرشبکه منطقه‌ای انجامیده و مناسبات همکاری‌جویانه تهران-دهلی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

در شبکه منطقه‌ای غرب آسیا، شبکه‌سازی منطقه‌ای ایران با زیرشبکه‌های خلیج فارس، دریای عمان، مدیترانه و همگرایی-واگرایی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تداخل دارد. از آنجاکه در سیاست چندهمسایگی مبتنی بر استراتژی ژئوپلی‌نومیک، فضای جغرافیایی جای مکان جغرافیایی را گرفته، شبکه منطقه‌ای ایران دارای منافع مشترک، موازی، متداخل و رقابتی با شبکه منطقه‌ای روسیه و چین در غرب آسیا است. در مدیترانه، اگرچه ایران دارای مرزهای غیرمستقیم با کشورهای این منطقه (ترکیه و سوریه) است؛ اما در نتیجه موازنه ساختاری ایران-ترکیه شبکه منطقه‌ای متداخل دو کشور دارای ماهیت رقابتی و بعضاً واگرا است (Pour Esmaeili and Salimi, 2023).

مرزهای مشترک ایران با کشورهای خلیج فارس نیز این شبکه را به‌عنوان بخشی از حوزه امنیتی آن پراهمیت ساخته، اما به‌دلیل ناهماهنگی‌های سیاسی، پویایی قدرت ایران با این زیرشبکه واگرا است. اولین قدم ایران در یک‌دهه اخیر برای تعمیق روابط با همسایگان در این حوزه با قطر در سال ۲۰۱۷ به‌دنبال «بحران خلیج فارس» برداشته شد که ایران را به بهبود روابط با سایر کشورهای خلیج فارس امیدوار ساخت. برجسته‌ترین اقدام ایران در راستای سیاست همسایگی را می‌توان رونمایی از «ابتکار صلح تنگه هرمز» در سال ۲۰۱۹ دانست. این طرح با وجود تمرکز بر اعتمادسازی و تحکیم همکاری‌های چندجانبه در جلب نظر همسایگان عرب موفق نبود. در آن‌زمان، کشورهای خلیج فارس به سیاست فشار حداکثری ترامپ امید بسته بودند تا به تغییرات مطلوب در ایران بینجامد. درنهایت، ناکامی سیاست ترامپ، آن‌ها (به‌ویژه عربستان سعودی) را به تنش‌زدایی با ایران ترغیب کرد (Kamrava, 2024).

بنابراین، مرزهای جغرافیایی و فضای ژئوپلیتیکی ایران نه تنها با همسایگان بلافاصله و پیرامونی دارای پیوستگی سرزمینی و تداخل کارکردی است، بلکه با مرزها و فضای ژئوپلیتیکی روسیه و چین در شبکه‌ها و زیرشبکه‌های منطقه‌ای در محیط همسایگی تداخل دارد. این امر به ارتباط آن‌ها در عرصه عملیاتی مشترکی انجامیده است. بنابراین، سیاست چندهمسایگی ایران مستلزم: گسترش پیوندهای دوجانبه (همچون موافقت‌نامه مشارکت جامع راهبردی با چین و روسیه) به پیوندهای سه‌جانبه با این دو کشور؛ ۲. پیوندهای چندجانبه با مشارکت شرکای منطقه‌ای و ۳. تقویت نهادهای منطقه‌ای و بینامنطقه‌ای همچون اگو و سازمان همکاری شانگهای است.

تداخل و تقاطع نظم‌های منطقه‌ای که ایران، روسیه و چین در آن‌ها عضویت دارند، در نتیجه موضع مشترک چالشی آن‌ها در برابر نظم جهانی و تهدیدهای منطقه‌ای مشترک موجب هم‌افزایی پیوندهای فی‌مابین شده است. هریک از موافقت‌نامه‌های دوجانبه، سه‌جانبه، نهادی و چندجانبه در صورت شبکه‌ای شدن معطوف به تقویت هم‌افزایی درون منطقه‌ای و بین منطقه‌ای خواهد بود. حال آن‌که تداخل این شبکه‌های منطقه‌ای با منافع آمریکا و مواضع مخالفت‌جویانه برخی از اعضای شبکه‌ها، به رقابت قدرت در جغرافیای محاط بر ایران انجامیده است. افزون بر این، تضعیف استراتژیک و ژئوپلیتیک ایران بخشی از راهبرد شبکه‌سازی رقابت‌محور است که همراه با پیشران‌های خارجی مانند تحریم‌های آمریکا موجب محدودیت ژئوپلیتیکی ایران شده، پیشبرد سیاست همسایگی را دشوار ساخته است (Sinaee; Mahroug; Mozdkhah, 2023, p. 175). سیاست آمریکا برای آن‌که متحدان منطقه‌ای‌اش را عهده‌دار نظم منطقه‌ای کند و چالشگران منطقه‌ای را به حاشیه براند (Baizidi; Mirtorabi, 2024, p.49)، بر محدودیت ژئوپلیتیکی ایران در میان همسایگان می‌افزاید.

۲-۳. عنصر فرصت در شبکه ژئواکونومیک همسایگی ایران

ایران دارای ۱۵ همسایه است؛ همسایگانی با ۵۶۰ میلیون جمعیت و ۱,۰۲ تریلیون دلار واردات که ۶۳ درصد واردات ۱۶ تریلیون دلاری جهان را به خود اختصاص داده‌اند. سهم ایران از این بازار بزرگ با وجود آن‌که شبکه ژئواکونومیکی آن چند منطقه استراتژیک در محیط همسایگی را دربرمی‌گیرد، تنها ۲۳,۲ میلیارد دلار معادل ۲/۱۳ درصد آن است (Kamrava; Bagheri Dolat Abadi, 2024, p.59).

یکی از مهم‌ترین زیرشبکه‌های ژئواکونومیکی که ایران در آن عضویت دارد، خلیج فارس است که از تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان اصلی انرژی جهان محسوب می‌شود.

مهم‌ترین پیوند کارکردی ایران با اقتصاد جهانی و زنجیره جهانی ارزش، به‌خاطر عضویت آن در این زیرشبکه است. پیوند کارکردی ایران با زنجیره ارزش و مبادله جهانی که مرهون موقعیت ژئوانرژی آن است، با نیازهای کشورهای مصرف‌کننده انطباق می‌یابد. در زنجیره تولید، تأمین و بازار جهانی، زنجیره‌های منطقه‌ای ارزش در شمال آمریکا (به رهبری ایالات‌متحده)، اروپا (به رهبری آلمان) و آسیای شرقی (به رهبری ژاپن) دچار تغییر شده‌اند و برای تشکیل زنجیره جهانی ارزش به‌تعمیل روی آورده‌اند (Shariatinia, 2016). ایران جایگاهی در این زنجیره‌های منطقه‌ای ارزش ندارد و نقش حاشیه‌ای به‌عنوان تأمین‌کننده انرژی برای مصرف‌کنندگان در این زنجیره‌ها ایفا می‌کند؛ چنین جایگاهی با توجه به مؤلفه‌های ژئواکونومیک منطقه‌ای، محرکی برای تقویت ثبات - بی‌ثباتی منطقه‌ای و امنیت - ناامنی اقتصادی ایران محسوب می‌شود. در نتیجه امنیتی و ژئوپلیتیکی شدن تجارت جهانی، موقعیت جغرافیایی کشورها و مشارکت و نقش آن‌ها در زنجیره‌های ارزش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است (ICCIMA, 2023). ایران به‌دلیل موقعیت مرکزی، پیوندی و بین‌منطقه‌ای و مرزهای مشترک در چهار گوشه سرزمینی خود از موهبت ژئوترانزیتی نیز برخوردار است و ظرفیت بالایی در زمینه ترانزیت بین‌المللی در اختیار دارد. مناطق اطراف ایران که ارتباط عمیقی با هیچ‌یک از زنجیره‌های پیش‌گفته ندارند، اکنون با «ابتکار کمربند-راه» از ظرفیت بالایی برای رشد و توسعه اقتصادی برخوردار شده‌اند. مسیر زمینی این ابتکار شامل شش کریدور است که عبارتند از:

- ♦ کریدور اقتصادی پل نوین اوراسیایی؛
 - ♦ کریدور اقتصادی چین- مغولستان- روسیه؛
 - ♦ کریدور اقتصادی چین- آسیای مرکزی- آسیای غربی؛
 - ♦ کریدور اقتصادی چین- شبه‌جزیره اندونزی؛
 - ♦ کریدور اقتصادی چین- پاکستان؛
 - ♦ کریدور اقتصادی بنگلادش- چین- هند- میانمار (Belt and Road Portal, 2019).
- این کریدورها به‌مثابه حلقه‌هایی عمل می‌کنند که مناطق مختلف را به زنجیره ارزش چین محور متصل می‌سازند. ایران مطابق موقعیت جغرافیایی خود از ظرفیت اتصال به تعدادی از این کریدورها (اول، سوم و پنجم) برخوردار است. حال آن‌که به‌واسطه ناامنی محیط داخلی و پیرامونی ایران و ایجاد خطوط مواصلاتی جایگزین در

شمال (کریدور لاجورد)^۱ و جنوب (کریدور آی‌مک)^۲ موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ایران به ضعف گراییده است.

سیاست چندهمسایگی ایران در قالب شبکه چندلایه ژئواکونومیکی پاسخ مناسبی به فشارهای محیطی است که از ناحیه رقبای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای عارض می‌شود و مستلزم آن است که در عین توجه به مزیت نسبی خود به مزایای نسبی محیط همسایگی و منافع مشترک با همسایگان نیز نظری بیفکند. به‌علاوه، ایران می‌باید موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دوجانبه با هریک از همسایگان واقع در مسیر کریدورهای کمربند-راه را به‌گونه‌ای تنظیم کند که به بهینه‌سازی پیوندهای زیرساختی و یکپارچه‌سازی فنی منجر شود؛ تا از این رهگذر، مسیرهای ترانزیتی بین‌المللی و شبکه زیرساختی را بگستراند و گام‌به‌گام همه مناطق آسیا، اروپا و آفریقا را به هم متصل سازد. موفقیت ایران در بازتعریف موقعیت ژئواکونومیکی خود در زنجیره ارزش چین محور به همگام‌سازی و یکسان‌سازی پیوندهای ترانزیتی و سیاست‌های صنعتی، همگرایی مالی و ارتباط گسترده با همسایگان (بلافاصل یا پیرامونی) بستگی دارد.

ایران علاوه بر هم‌افزایی با چین و همسایگان مشارکت‌کننده در ابتکار کمربند-راه، می‌باید به هم‌افزایی با روسیه و کشورهایی که در اتحادیه اقتصادی اوراسیا عضویت دارند، نیز مبادرت ورزد. این مهم مستلزم هم‌افزایی با روسیه از طریق پیونددهی ابتکار کمربند-راه به این کشور در قالب اتحادیه اقتصادی اوراسیا است. اگر بنابر تمایل این قدرت‌های نوظهور جهت بهره‌گیری از موقعیت ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک ایران و نفوذ منطقه‌ای آن گذارده شود، به نظر می‌رسد ظرفیت‌هایی معنادار برای نه‌تنها گسترش روابط دوجانبه با چین و روسیه بلکه ارتقای آن تا سطح روابط سه‌جانبه نیز وجود دارد. افزون‌بر این، با توجه به رقابت ترکیه و تلاش آن برای تغییر ساختار ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی و محورسازی ایران از مواهب ژئواکونومیکی منطقه، هم‌افزایی پیش‌گفته ضمن همگرایی، درگیر الگوی جدید واگرایی و منازعه در آسیای مرکزی، قفقاز و اوراسیا نیز خواهد شد.

۱. کریدور لاجورد، افغانستان را از مسیرهای ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان و ترکیه به اروپا وصل می‌کند و ایران را از مرزهای شمالی دور می‌زند.

۲. کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا یا کریدور آی‌مک (IMEC) معطوف به توسعه اقتصادی از طریق اتصال و یکپارچه‌سازی اقتصادی بین جنوب آسیا، خلیج فارس و اروپا است. مسیر پیشنهادی کریدور میان هند و اروپاست که از امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اردن، رژیم صهیونیستی و یونان عبور کرده و ایران را از جنوب دور می‌زند.

مدل ژئوپلی‌نومیک سیاست چندهمسایگی ایران بر محور شبکه‌سازی درون منطقه‌ای و بین منطقه‌ای را می‌توان مطابق جدول زیر صورت‌بندی کرد:

جدول ۲: مدل ژئوپلی‌نومیک سیاست چندهمسایگی شبکه‌ای ایران

شبکه‌های منطقه‌ای	مرزهای همسایگی ایران	گرایش‌های سیاست خارجی	محورهای ژئوپلی‌نومیک	جهت‌گیری‌های چندانگانه
آسیای مرکزی	مرزهای شمال شرقی	روسبیه‌گرایی و آسیای مرکزی‌گرایی	اقتصادمحوری و امنیت‌گرایی	همکاری‌آمیز
قفقاز جنوبی	مرزهای شمال‌غرب‌وز	قفقاز‌گرایی و یورو‌گرایی	امنیت‌محوری و اقتصاد‌گرایی	رقابت‌گرا
آسیای جنوب غربی	مرزهای شرقی	افپاک‌گرایی ^۱	امنیت‌محوری و اقتصاد‌گرایی	رقابت‌گرا
آسیای جنوبی و شرقی	مرزهای شرقی و جنوب شرقی	هند‌گرایی و چین‌گرایی	اقتصادمحوری	همکاری‌آمیز
آسیای غربی	مرزهای جنوبی و جنوب غربی	عربی‌گرایی-رژیم صهیونیستی‌ستیزی	امنیت‌محوری و اقتصاد‌گرایی	همکاری / نزاع مقاومت‌گرا

منبع: یافته‌های نگارنده

۴. دلالت‌های راهبردی ژئوپلی‌نومیک سیاست چندهمسایگی ایران

ایران می‌باید ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیک (ژئوپلی‌نومیک) را در محیط همسایگی در هم آمیزد و به شبکه‌ای گسترده از روابط متقابلاً وابسته^۲ منطقه‌ای شکل دهد. چنین بایسته‌ای یک چهارچوب دیپلماتیک شبکه‌ای می‌طلبد که به گونه‌ای هدفمند روابط چندموضوعی (کریدورها، ترانزیت و گره‌گاه‌ها) با همسایگان مختلف را پیش ببرد. بر این اساس، دلالت‌های سیاست‌گذارانه معطوف به محیط پرهمسایگی با اتکا به ظرفیت ژئوپلی‌نومیک استنتاج می‌شود.

۱. «افپاک» (AfPak) را نخستین بار «ریچارد هالبروک» نماینده ویژه اوپاما در امور افغانستان و پاکستان ابداع کرد.

2. Interdependently

۴-۱. چندجانبه‌گرایی چندموضوعی

مدل ژئوپلی‌نومیکسی سیاست چندهمسایگی می‌باید راهبردی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی در چند حوزه موضوعی اتخاذ کند تا از یک‌سو در محیط پرهمسایگی و چندمنطقه‌ای فراتر از دوجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی متناظر با پیچیدگی شبکه‌های متداخل منطقه‌ای محاط بر ایران گسترش یابد و از سوی دیگر علاوه بر موضوعات سیاسی جایی برای موضوعات اقتصادی نیز بگشاید. در این راستا، ایران باید خرده شبکه‌های منطقه‌ای و پویش‌های بین منطقه‌ای را از تغییر ساختارهای ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیکسی همسایگی خود (مثلاً در قفقاز جنوبی پس از جنگ سوم قره‌باغ یا در مرزهای شرقی پس از بازقدرت‌یابی طالبان) بازدارد (Mahrough, 2023, p.306).

تحقق چنین مهمی مستلزم آن است که شبکه‌ای‌سازی روابط «مختلف» با همسایگان «متعدد» انعطاف‌پذیر باشد تا شوک‌های ناشی از پیچیدگی تحولات را جذب کرده، از بحران‌ها برای یافتن نقاط تقاطع و تعادل جدید استفاده کند. از سوی دیگر، راهبرد چندجانبه چندموضوعی باید در بستر ژئوپلیتیک به تعادل رسیده، بر منافع اقتصادی درهم‌تنیده با کشورهای همسایه و هم‌جوار تمرکز یابد. بر این اساس، محورهای راهبرد چندجانبه‌گرایی چندموضوعی که مبتنی بر روابط درهم‌تنیده و وابسته‌ساز شبکه‌ای است را می‌توان بدین شرح فهرست کرد:

- ❖ تمرکز بر راه‌حل‌های ایجابی و پاسخ‌های توأمان به نیازهای اقتصادی-توسعه‌ای و استراتژیک ایران و نیازهای راهبردی قدرت‌های نوظهور و کشورهای همسایه؛
- ❖ ذی‌نفع‌سازی کشورهای همسایه و قدرت‌های نوظهور در قدرت‌یابی مسالمت‌آمیز ایران؛
- ❖ مدیریت رقابت‌های راهبردی از طریق مهار شبکه‌ای و بهره‌گیری از گره‌های ارتباطی چندموضوعی (Karimi; Khoshkar, 2024, p.107)؛
- ❖ نهادگرایی منطقه‌ای و بین‌منطقه‌گرایی برای پیوستن به زنجیره ارزش چین‌محور و شبکه‌های متداخل منطقه‌ای به‌منظور کاستن از آسیب‌پذیری ناشی از محدودسازی کشور به یک زنجیره ارزش؛
- ❖ اتخاذ سیاست‌های منطقه‌محور بر اساس نیازسنجی در شبکه‌های متداخل محیط هم‌جوار در چهارچوب دیپلماسی شبکه‌ای همسایه‌محور، به‌منظور بهره‌گیری از بازارهای سرمایه‌پذیر و پرجمعیت همسایگان و جبران سهم نازل کشور از تجارت منطقه‌ای و جهانی؛

❖ بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیایی و امنیتی برای ایفای نقش واسطه‌گری و ترانزیت بین شرق-غرب و شمال-جنوب (Noorali; Ahmadi, 2022).

۴-۲. هم‌افزایی راهبردی بین شبکه‌ای

استراتژی ژئوپلی‌نومیک سیاست چندهمسایگی شبکه‌ای مستلزم دیپلماسی مبتنی بر کلان‌راهبرد است تا به وضعیت جدیدی از هم‌افزایی راهبردی بر اساس پیونددهی شبکه‌ها در مناطق متداخل نائل آید. اولین گام دیپلماتیک «توزیع جریان‌های ارتباطی با پیوند به واحدهایی است که از موقعیت محوری در نظام‌های منطقه‌ای برخوردارند» (Mahroug, 2023, p.306).

از آنجا که توانمندی‌ها در سطوح جغرافیایی و موضوعی پراکنده‌اند، هم‌افزایی راهبردی ابتدا در شبکه‌های ژئوپلیتیک صورت می‌پذیرد که مستلزم شناسایی شرکا و رقبای استراتژیک و ترسیم نقشه متحدان استراتژیک بر مبنای منابع و منافع مشترک در نقاط متداخل منطقه‌ای است. تعامل سیستمی ایران با چین و روسیه که از نظم بین‌المللی موجود ناراضی هستند، هم‌افزایی است. علائق متقابل مسکو و پکن درباره منافع امنیتی، اقتصادی و نهادی به اضافه تهدیدهای امنیتی تروریسم، افراط‌گرایی و گروه‌های فراملی و غیردولتی در آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوبی به سیاست‌های نسبتاً هماهنگ با آن‌ها انجامیده که نقش مؤثری در موازنه منطقه‌ای ایفا کرده است (Safari; Ahmadi; Barzegar, 2020: 104). ایران می‌تواند فضای ژئوپلیتیکی خود را با محیط ژئواستراتژیک آن‌ها همگرا سازد تا منافع اقتصادی و امنیتی خود و شرکا را در معرض تأمین قرار دهد. شراکت راهبردی ایران-روسیه-چین می‌تواند بر مکانیسم‌های اقتصادی نظیر شبکه تولید، حمل‌ونقل یا موضوع‌های سیاسی-امنیتی متمرکز شود. نکته درخور تأمل در هم‌افزایی ژئوپلیتیکی با قدرت‌های نوظهور آن است که ایران می‌باید از موازنه‌گرایی فراتر رفته و سیاست بین‌منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای خود را به «توازن رابطه‌ها» (Shih et al., 2019) ارتقا دهد. در راهبرد جدید که تصویرگر سیاست متوازن خواهد بود، ایران نظاره‌گر شرکای متعدد و متنوع گشته و از انحصار شراکت با شرکای محدود رهایی می‌یابد. سیاست موسوم به مصون‌سازی که بیشتر همسایگان ایران به‌ویژه همسایگان کلیدی در پیش گرفته‌اند، برآورنده همین مقصود بوده، آن‌ها را از عواید سیاسی و اقتصادی چشم‌گیری منتفع ساخته است. بنابراین، استراتژی ژئوپلی‌نومیک سیاست چندهمسایگی در ابعاد ژئوپلیتیکی ناگزیر است از جغرافیای

بلافاصل ایران فراتر رود و به روابط متوازن بین منطقه‌ای (چین و روسیه) و برون منطقه‌ای (اروپا و غرب) دست یابد.

جزء دیگر هم‌افزایی راهبردی، هم‌افزایی شبکه‌های ژئواکونومیکی است که از طریق توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل با توجه به موقعیت ایران به‌عنوان چهارراه جغرافیایی مناطق متداخل حاصل می‌شود. این موقعیت اقتضای شراکت استراتژیک با کشورهای همسایه و یافتن شرکای استراتژیک منطقه‌ای را دارد. با توجه به اهمیت منابع منطقه‌ای و ارزش استراتژیک آن‌ها در هم‌افزایی ژئواکونومیکی می‌توان خاطرنشان ساخت که ایران از موقعیت محوری در دو مرکز مهم انرژی جهان یعنی خلیج فارس و دریای خزر برخوردار است که می‌تواند سه شبکه اصلی مصرف‌کننده انرژی یعنی شبه‌قاره هند، چین و اتحادیه اروپا را تغذیه کند (Sinaee; Mahroug; Mozdkhah, 2023, p.170).

همچنین موقعیت ترانزیتی ایران و دسترسی به دریاهای آزاد، بدان خصلت گره‌گاهی برای کشورهای خشکی‌پایه آسیای مرکزی، قفقاز و افغانستان و پیونددهندگی استراتژی قدرت‌های شمالی (روسیه)، جنوبی (هند)، شرقی (چین) و غربی (اروپا) بخشیده است. ایران به‌واسطه بندر چابهار که از «نقاط دسترسی» اصلی (به‌همراه بندر گوادر در کریدور اقتصادی چین-پاکستان موسوم به سی‌پک) به آسیای مرکزی-اوراسیا است، کوتاه‌ترین و امن‌ترین مسیر پیوند دهنده شمال-جنوب و شرق-غرب محسوب می‌شود (Noorali, Pishgahifard, 2021, p.61). چابهار به‌عنوان تنها بندر اقیانوسی ایران یکی از گرانیگاه‌های اصلی هم‌افزایی راهبردی است که از ظرفیت شبکه‌ای‌سازی روابط منطقه‌ای برخوردار است. این مهم مستلزم مشارکت همسایگان در ژئوپلیتیک این بندر از طریق گسترش همکاری‌های ترانزیتی، تجاری و دریایی است. اگر بندر چابهار به شبکه خط آهن متصل شود و پس‌کرانه آن توسعه یابد، نقش هاب خلیج فارس و دریای عمان (سواحل مکران) را ایفا کرده، ارتباط نظام‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برقرار می‌سازد.

علاوه بر چابهار در جنوب و جنوب شرقی که ایران را به شبه‌قاره هند و از آنجا به جاده ابریشم جدید و شرق دور پیوند می‌زند، ایران در جنوب و جنوب غربی از طریق خوزستان (بندر خرمشهر) به حوزه عربی خاورمیانه، در شمال شرقی از طریق خراسان (مشهد) به آسیای مرکزی و روسیه و در شمال غربی از طریق آذربایجان (تبریز) به قفقاز و اروپا متصل می‌گردد (Khalili, 2019, p.140). بهره‌برداری از این گوشه‌های

ژئوپلیتیکی مستلزم هم‌افزایی ژئواکونومیک و شناسایی موقعیت گره‌ها^۱ در کلان‌شبکه‌های مناطق متداخل و مرتبط‌سازی آن‌ها از طریق «دیپلماسی گره»^۲ (Kalili, 2019, p.169) است. بدین‌سان، ایران می‌تواند موقعیت مرکزی خود را با وابسته‌سازی امنیت و توسعه اقتصادی کشورهای همسایه به فضای جغرافیایی خود تقویت کرده و با شبکه قدرت جهانی نیز ارتباط یابد.

۳-۴. نهادگرایی منطقه‌ای

بهره‌مندی از ظرفیت‌های نهادی منطقه‌ای همانند عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای، سازمان منطقه‌ای اکو و امضای موافقت‌نامه تجارت ترجیحی با اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌تواند گذار از سیاست خارجی تک‌خطی و دوجانبه را به رویه‌های چندجانبه نهادی مبتنی بر همبستگی بخش‌هایی از صنعت و تجارت با شبکه‌های تولید منطقه‌ای ممکن سازد؛ اما پیچیدگی نظم اقتصادی منطقه در نتیجه ارتباط با شبکه اقتصادی جهانی توأم با چالش‌های ناشی از تحریم‌ها و منزوی‌سازی ایران از ساختار مالی جهانی، در پی سوق دادن ایران به سمت استراتژی‌های اقتصادی منفعل است (Mahroug, 2023: 309). استراتژی ژئوپلی‌نومیک ایران در شکل‌دهی به رویه‌های نهادی در محیط همسایگی می‌باید غیرخطی و انعطاف‌پذیر باشد.

در این میان؛ موقعیت آسیای مرکزی به‌عنوان گرانیگاه ابتکار کمربند-راه و طرح روسیه که بناست از طریق «مشارکت استراتژیک روسیه-چین» زمینه اتصال اتحادیه اقتصادی اوراسیا به این پروژه را فراهم سازد، می‌تواند فرصتی برای ایران باشد تا چندجانبه‌گرایی نهادینه پیشه سازد (Fallahi, 2023). در این صورت، ایران می‌تواند موقعیت کانونی (بینامنطقه‌ای) خود در شبکه چندلایه منطقه (گره‌گاه، شریان و تپش) را به مشارکت استراتژیک اوراسیایی چین و روسیه متصل سازد و دینامیک هم‌افزایی را تقویت کند. پیوند رویه نهادی-اقتصادی به رویه نهادی-امنیتی از طریق سازمان همکاری شانگهای این امکان را برای ایران فراهم می‌آورد. از آنجا که منافع ایران با شرکای استراتژیک و همسایگانش تلفیقی از منافع مشترک، موزی، رقابتی و منازعه‌آمیز است، استراتژی ژئوپلی‌نومیک ایران مستلزم ترسیم هر دو مدل همکاری و منازعه در روابط همسایگی است.

1. Nodes

2. Node Diplomacy

نتیجه‌گیری

آن گونه که از مقاله پیش‌رو برمی‌آید، جغرافیای ایران به واسطه موقعیت چندمنطقه‌ای و وفور همسایگی همواره با چرخه‌های قدرت منطقه‌ای و جهانی ارتباط تاریخی پیچیده‌ای داشته و از این رو، متضمن فرصت‌ها و چالش‌هایی بوده که ضرورت اتخاذ سیاست خارجی متناظر را آشکار می‌سازد؛ سیاستی که هم به ظرفیت‌های ژئواکونومیکی نظیر انرژی و ترانزیت فعلیت بخشد و هم از چالش‌های ژئوپلیتیکی در مناطق پنج‌گانه اطراف خود در چهار گوشه سرزمینی‌اش دوری و از تصاعد آن‌ها به تهدید جلوگیری کند. سیاست چندهمسایگی مدلی متناظر با چنین ضرورت‌هایی است و سیاست‌گذاران را به استراتژی ژئوپلی‌نومی رهنمون می‌سازد. این استراتژی از یک سو چندموضوعی است تا هم فرصت‌ها و ظرفیت‌های ژئوپلی‌نومیکی و هم الزامات و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی را دربرگیرد و از سوی دیگر چندسطحی است تا هم علاوه بر روابط دوجانبه با همسایگان به ابتکارات مؤثر چندجانبه‌گرا نیز مبادرت ورزد و آن را در لایه‌ها و سطوح مختلف منطقه‌محور (درون منطقه‌ای و بین منطقه‌ای) به اجرا درآورد. بنابراین، سیاست چندهمسایگی و لازمه استراتژیک آن کاربردی موسع پیدا می‌کنند تا فراتر از جغرافیای بلافصل به همسایگان پیرامونی و قدرت‌های فرمانطقه‌ای نیز تسری یابند.

مطابق این ضرورت‌ها، استراتژی ژئوپلی‌نومی می‌تواند ظرفیت‌های ژئواکونومیکی و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی را درهم آمیزد و به شبکه‌ای گسترده از روابط متقابلاً وابسته منطقه‌ای شکل دهد. ارکان این استراتژی بر جهت‌گیری‌های مبتنی بر چندجانبه‌گرایی چندموضوعی، هم‌افزایی راهبردی بین شبکه‌ای و نهادگرایی منطقه‌ای استوار می‌شود. بر این اساس، سیاست چندهمسایگی از یک سو متضمن روابط شبکه‌ای می‌گردد تا همسایگان را به موقعیت ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیک ایران وابسته می‌سازد؛ به گونه‌ای که نادیده‌انگاری آن به مقوله‌ای پرهزینه تبدیل شود، از سوی دیگر مستلزم دیپلماسی شبکه‌ای است تا در شرایط سیالیت الگوهای روابط درون منطقه‌ای که طیفی از همکاری تا رقابت را دربرمی‌گیرد، زمینه همگراسازی روابط ایران در محیط‌های همسایگی را فراهم سازد.

فهرست منابع

- بایزیدی، رحیم؛ سعید میرترابی (۱۴۰۳)، *نظام تحریم‌گرایی و اقتصاد سیاسی تحریم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا: واکاوی اثربخشی و چالش‌های تحریم‌گرایی آمریکا*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۶ (۲)، صص ۶۲-۲۹
- فلاحی، احسان (۱۴۰۲)، *روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا*، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۶)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: کتاب پاپلی
- مرکز پژوهش‌های اتاق ایران (۱۴۰۲)، *امنیتی‌شدن زنجیره‌های جهانی ارزش و چشم‌انداز تجارت جهانی (روندپژوهی اقتصاد سیاسی جهانی)*، تهران: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
- کریمی، غلامرضا؛ عباسی خوشکار، امیر (۱۴۰۳)، *کلان روندهای نوظهور نظم‌ساز در منطقه غرب آسیا و دگردیسی در سیستم کنترل واحدهای دولتی*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۶ (۳)، صص ۹۱-۹۱۱۱۸
- خلیلی، محسن (۱۳۹۷)، *ایران پرهمسایه و سیاست خارجی چندهمسایگی*، پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، ۳ (۱۱)، صص ۱۴۶-۱۲۳
- نورعلی، حسن؛ احمدی، سید عباس (۱۴۰۱)، *واکاوی نقش ژئوپلیتیکی ایران در کربورهای بین‌المللی و ارائه مدل «ایران، هارتلند کربوری جهان»*، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ۵۴ (۳)، صص ۱۱۸۷-۱۱۶۱
- نورعلی، حسن؛ سحرالسادات، موسوی‌نسب (۱۴۰۲)، *ژئوپلیتیک اتصال: شکل جدید رقابت قدرت در قرن بیست و یکم*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۵ (۴)، صص ۲۳۸-۲۰۱
- نورعلی، حسن؛ پیشگاهی فرد، زهرا (۱۴۰۰)، *نظریه ساختار ژئوپلی‌نومیک نظام جهانی*، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ۶ (۳)، صص ۸۳-۵۹
- صفری، فرزانه؛ احمدی، حمید؛ برزگر، کیهان (۱۳۹۹)، *ایران و محور چین-روسیه در آسیای مرکزی*، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۶ (۱۰۹)، صص ۱۳۸-۱۳۰
- سینایی، وحید؛ محروق، فاطمه؛ مزدخواه، احسان (۱۴۰۳)، *ایران و راهبرد همسایگی فعال؛ الگووارگی فرکتالی در سیاست خارجی منطقه‌گرا*، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۱۲ (۲)، صص ۱۸۶-۱۴۳
- سلطانی، فرزاد؛ ضرغامی، ابراهیم؛ جاودانی مقدم، مهدی (۱۴۰۱)، *تحلیل راهبردی-امنیتی معادلات قدرت‌های جهانی در بستر ژئوپلی‌نومیک و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران*، مطالعه موردی: رقابت و نفوذ در اقیانوس هند، آفاق امنیت، ۱۵ (۵۵)، صص ۳۸-۱۱

References

- Baizidi, Rahim; Seyed Saeed Mirtorabi (2024) The System of Sanctionism and the Political Economy of Sanctions in U.S. Domestic and Foreign Policy: An Analysis of the Effectiveness and Challenges of U.S. Sanctionism, *Foreign Relations*, Vol. 16, No. 2, <https://doi.org/10.22034/fr.2024.489822.1605> [in Persian]
- Belt and Road Portal (2019) An Overview of Six Economic Corridors and Six Connectivity Networks, <https://eng.yidaiyilu.gov.cn//88409.html>.
- Blackwill, Robert D.; Jennifer M. Harris (2016) *War by other means: Geoeconomics and statecraft*, Harvard University Press.
- Demko, George J.; William B. Wood (1999) *Reordering the World: Geopolitical Perspectives on the Twenty-First Century*, Boulder, Colo.: Westview Press.
- Fallahi, Ehsan (2023) Relations between Islamic Republic of Iran and Eurasian Economic Union; From Geoeconomic Opportunities to Geopolitics requirements, Tehran: Islamic Parliament Research Center of The Islamic Republic of Iran [in Persian]
- Fatemi Nejad, Seyed Ahmad (2024) Between Geography and International Relations: Explaining the Neighborhood, *Geopolitics Quarterly*, Vol. 19, No. 4, <https://doi.org/10.22034/igq.2023.167801> [in Persian]
- Hafeznia, Mohammad Reza (2005) *Principles and Concepts of the Geopolitics*, Mashhad: Popoli Pub. [in Persian]
- Iran Chamber Research Center (2023) "Securitization of Global Value Chains and the Prospects of World Trade (Trend Analysis of Global Political Economy)", <https://iccima.ir/wp-content/uploads/2023/11/%D8B4.pdf> [in Persian]
- Kamrava, Mehran (2024) Iran's Neighborhood Policy: An Assessment, https://mecouncil.org/publication_chapters/irans-neighborhood-policy-an-assessment/
- Kamrava, Mehran and Ali Bagheri Dolat Abadi (2024) Iran's Neighborhood Policy: Parameters, Objectives, and Obstacles, *Middle East Policy*, 31, <https://doi.org/10.1111/mepo.12781>
- Karimi, Gholamreza; Amir Abbas Khoshkar (2024) Emerging macro-trends in orderbuilding in the West Asian region and transformation in the control system of government units, *Foreign Relations*, Vol. 16, No. 3 <https://doi.org/10.22034/fr.2024.481918.1585> [in Persian]
- Kazi, Aftab (2006) Pivotal Pakistan: GCAP and the Geopolinomics of Central Asia's Traditional Indus Basin Corridor, (Paper presented during the International Conference on "Partnership, Trade, and Development in Greater Central Asia", Kabul, Afghanistan, https://d1wqtxts1xzle7.cloudfront.net/30861929/report_aftab_kazi_eng-libre.pdf?1392170403=&response-content-disposition=inline%3B+filename%3DPivotal_Pakistan_GCAP_and_the_Geopolino.pdf&Expires=1736177752&Signature
- Kazi, Aftab (2007) *End of Geopolitics and the Beginnings of Geopolinomics: United States in Central and Southwest Asia in The*

- aspects of EU-Central Asia Relations, Berli: Embassy of Kyrgyz Republic and Akademikerbund, Hamburg e.V..
- Kazi, Aftab (2013) Interdependence or a New Political Order in Eurasia: A Geopolinomic Narrative, https://www.academia.edu/5420173/Interdependence_or_a_New_Political_Order_in_Eurasia_A_Geopolinomic_Narrative
 - Khalili, Mohsen (2019) A Full-Neighborhood Iran and a Multi-Neighborhood Foreign Policy, *Political Geography Researches Journal*, Vol. 3, No. 3. <https://doi.org/10.22067/pg.v3i11.81475> [in Persian]
 - Luttwak, Edward N. (1990) From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce, The National Interest, No. 20, pp. 17-23, <http://www.jstor.org/stable/42894676>
 - Mahroug, Fatemeh (2023) "Multiplex Network Regionalism; A Theoretical Model for Iran's Multi-Neighborhood Foreign Policy", *Geopolitics Quarterly*, Vol. 19, No. 2, DOI: 20.1001.1.17354331.1402.19.70.12.5
 - Noorali, Hassan (2024) Geopolinomic codes: Territorial and discursive practices of connectivity networks of political economy, *The Geographical Journal*, Vol. 190, Issue 4, <https://doi.org/10.1111/geoj.12597>
 - Noorali, Hassan; Abbas Ahmadi (2022) Analysis of Iran's Geopolitical Role in International Corridors, *Human Geography Research Quarterly*, Vol. 54, No. 3, DOI: 20.1001.1.20086296.1401.54.3.19.4 [in Persian]
 - Noorali, Hassan and Zahra Pishgahifard (2021) Theory of the geopolinomic structure of the world system, *Research Political Geography Quarterly*, Vol. 6. Issue 3, No. 23, p.: 59-83, <https://doi.org/10.22067/pg.2021.69612.1033> [in Persian]
 - Noorali, Hassan; Sahar sadat Mousavi Nasab Rabori (2024) Geopolitics of connection, a new form of power competition in the 21st century, *Foreign Relations*, Vol. 15, No. 4, <https://doi.org/10.22034/fr.2024.382244.1342> [in Persian]
 - Pour Esmaeili; Najmiyeh; Hossein Salimi (2023) "The Future of the Regional System of the Middle East and the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Geopolitics Quarterly*, Vol. 18, No. 4, DOI: 20.1001.1.17354331.1401.18.68.6.8
 - Rodrigue, Jean-Paul; Claude Comtois and Brian Slack (2016) *The Geography of Transport Systems*, Routledge, DOI:10.4324/9781315618159
 - Safari, Farzaneh; Hamid Ahmadi; Kayhan Barzegar (2020), "Iran and the China-Russia Axis in Central Asia", *Central Asia and the Caucasus Studies*, Vol. 26, No. 109 [in Persian].
 - Shariatinia, Mohsen (2016) Economic belt of the Silk Road: Chinese value Chain, *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 8, No. 31, DOI: 20.1001.1.20085419.1395.8.3.5.3 [in Persian]
 - Shih, Chih-yu et al. (2019) *China and International Theory; The Balance of Relationships*, London: Routledge, <https://doi.org/10.4324/9780429423130>
 - Sinaee, Vahid; Fatemeh Mahroug; Ehsan Mozdkhah (2023) Iran and the active neighborhood strategy; Fractal modeling in regional foreign

- policy, Iranian Research Letter of International Politics, vol. 12, No. 2, <https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218> [in Persian]
- Soltani, Farzad; Ebrahim Khoshkar; Mahdi Javdanmoghadam (2022) A Strategic -Secure Analysis of Global Powers in the Context of Geopolinomics and Its Impact on Iran's National Security; A Case Study on Competition and Influence in The Indian Ocean, Journal of Security Horazions, Vol. 2, <https://doi.org/20.1001.1.25381857.1401.15.55.1.8> [in Persian]
 - Wigell, Mikael (2016) Conceptualizing Regional Powers' Geoeconomic Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism, Asia Europe Journal, Vol. 14, No. 2 <https://doi.org/10.1007/s10308-015-0442-x>

The Cyber Dimension of Hybrid Warfare and the Conceptual Transformation of International Armed Conflict Law: A Case Study of the Defensive Doctrine of the Islamic Republic of Iran

Abdolhossein Safaee

Assistant Professor, Department of Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: safaee.1385@gmail.com

Farshad Bakhshi Jolfan

Corresponding Author, PhD Candidate in International Law, Faculty of Security, National Defense University, Tehran, Iran.

Email: bakhshi1357@yahoo.com

Abstract

Introduction: The increasing complexity of modern armed conflicts, driven by advancements in technology and the emergence of hybrid warfare, has profoundly reshaped the normative framework of international humanitarian law. Hybrid warfare a form of conflict that blends conventional military operations with cyber warfare, disinformation, proxy tactics, and economic measures poses unique legal and strategic challenges, particularly in regions marked by protracted geopolitical tension. This article focuses on the Islamic Republic of Iran as a case study, analyzing the country's evolving defensive doctrine in response to the multidimensional threats posed by the United States and its allies. It explores how Iran has restructured its military and legal strategy to address the blurred lines of conflict in hybrid settings, particularly within the cyber domain. Moreover, as warfare increasingly migrates into the digital realm, traditional conceptualizations of battlefield and belligerency are no longer sufficient. The proliferation of non-kinetic operations ranging from coordinated cyber espionage to AI-enabled surveillance and disruption requires an expanded legal lexicon and new operational doctrines. Iran's strategic environment, situated at the crossroads of international cyber conflict, has become a testing ground for such emerging paradigms.

Research Question:What transformations has the defensive doctrine of the Islamic Republic of Iran undergone in response to the hybrid warfare conducted by the United States and its allies, and how do these transformations influence the adaptation of international armed conflict law to the cyber domain?

Research Hypothesis:The central hypothesis of this study is that the Islamic Republic of Iran's defensive doctrine has undergone a systematic transformation

in response to multidimensional threats, especially in cyberspace. This transformation reflects a strategic shift toward active deterrence, intelligitized cyber defense, and legal countermeasures. It rests on a comprehensive interpretation of deterrent defense aligned with Iran's geopolitical context and legal traditions. As traditional legal instruments often fail to address the sub-threshold nature of hybrid threats, Iran's evolving doctrine reveals the need for conceptual expansion of legal norms to address cyber warfare and asymmetric tactics.

Methodology (and Theoretical Framework if there are): This study employs a descriptive-analytical approach, using both doctrinal and empirical methods. It analyzes primary and secondary legal sources, including international treaties, resolutions, reports from international organizations, national policy documents, and relevant legal doctrines. The research also incorporates a theoretical framework based on *jus ad bellum*, *jus in bello*, and the law of state responsibility. It evaluates Iran's defense policy in light of normative legal developments, focusing on how Iran's responses align or diverge from the principles of necessity, proportionality, distinction, and attribution. Emphasis is placed on interpreting Iran's doctrinal evolution within both regional strategic dynamics and the broader context of international legal discourse on cyber conflict.

Results and Discussion: Iran's response to hybrid threats has unfolded along several strategic and normative lines. First, it has institutionalized the concept of intelligitized defense, combining cyber surveillance, artificial intelligence, and automated threat response systems. These innovations allow Iran to identify and neutralize threats proactively, enhancing both tactical readiness and legal justifiability. Second, Iran has embraced strategic deterrence and escalation control through asymmetric tactics such as cyber counterattacks, regional proxy engagement, and targeted disinformation campaigns while framing these actions as lawful under Article 51 of the UN Charter. Third, the doctrinal emphasis on legalism has led Iran to justify its countermeasures by invoking customary international law, including the ILC's Articles on State Responsibility, which support proportionate non-forcible responses to internationally wrongful acts. These countermeasures are carefully framed to fall below the threshold of armed conflict while still sending strong strategic signals to adversaries. The study further finds that Iran's cyber strategy has evolved to include multi-layered public-private partnerships aimed at building domestic cyber capacity. These partnerships not only enhance operational resilience but also reflect a broader effort to localize cyber technologies and reduce dependence on foreign infrastructures. Additionally, Iran has introduced legal reforms to integrate cyber threats into national security law, recognizing them as potential threats to territorial integrity and sovereign functionality. This institutional embedding of hybrid and cyber dimensions into national law exemplifies a deeper harmonization between strategic doctrine and legal adaptation.

Furthermore, Iran's strategic posture has been deeply shaped by its leadership's political ideology, emphasizing resistance, sovereignty, and independence. The Supreme Leader's discourse reinforces a defense culture grounded in asymmetry and legitimacy, viewing hybrid threats as part of a larger struggle over legal norms and narrative dominance. Within this framework, law becomes both a tool of resistance and a shield against external intervention. Iran's legal counter-

strategy thus reflects both a rejection of Western dominance over the international legal order and an effort to influence that order from within by proposing normative alternatives.

This study also finds that the gaps in existing international humanitarian law frameworks, particularly regarding cyber operations, attribution standards, and thresholds of armed attack, create legal ambiguities that Iran navigates through interpretive innovation. Iran argues that the fragmented nature of hybrid threats necessitates a revised understanding of jus ad bellum, including recognition of hostile cyber acts and disinformation campaigns as forms of aggression. Moreover, it emphasizes that the principle of proportionality must be contextually applied in cyber domains, taking into account the cumulative and often indirect effects of such operations.

Conclusion: Iran's evolving defensive doctrine exemplifies how a state subjected to continuous hybrid aggression can reshape both its strategic behavior and legal interpretations. Its emphasis on legal countermeasures, intelligentized defense, and norm-building in cyberspace illustrates a multifaceted approach to modern conflict that is both defensive and anticipatory. The Iranian case reveals the pressing need for the international community to update the legal architecture governing warfare to include cyber-specific rules, improve attribution standards, and legitimize proportional defensive responses to hybrid threats. As hybrid warfare becomes the defining feature of 21st-century conflict, Iran's experience offers a compelling model for how national defense doctrines and international law can co-evolve in response to unprecedented strategic realities. Finally, the findings suggest that Iran's experience can inform the global conversation on legal innovation in warfare. By foregrounding the principles of legal proportionality, strategic necessity, and cyber sovereignty, Iran contributes to an evolving body of practice that may influence future treaty-making processes. This development underscores the role of regional powers in shaping international norms, particularly in domains where legal consensus remains fragmented or underdeveloped.

Keywords: Hybrid warfare, Cyber Warfare, Defensive Doctrine, Deterrent Defense, Countermeasures, Sovereignty, Intelligentized Defense, International Humanitarian Law, Strategic Adaptation, Iran

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations
Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



doi 10.22034/fr.2025.502931.1632

بُعد سایبری جنگ ترکیبی و تحول مفهومی حقوق مخاصات مسلحانه بین‌المللی: مطالعه موردی دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران

عبدالحسین صفایی

استادیار گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: safaee.1385@gmail.com

فرشاد بخشی جلفان

نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده امنیت، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران.

Email: bakhshi1357@yahoo.com

چکیده

جنگ ترکیبی در عصر جدید به‌عنوان شکلی پیچیده و چندبُعدی از مشخصات، تحولات عمیقی در ماهیت سنتی جنگ و چهارچوب‌های حقوقی حاکم بر آن به‌وجود آورده است. این پدیده به دلیل گستردگی و پیچیدگی آن و استفاده هم‌زمان نیروهای نامنظم، نیروهای ویژه، حمایت از ناآرامی‌های داخلی، جنگ اطلاعاتی و تبلیغاتی، دیپلماسی، حملات سایبری، جنگ اقتصادی و نیروهای نظامی منظم در میدان جنگ به تحولات حقوقی مشخصات افزوده است. از طرفی توسعه فناوری‌های نوین، به‌ویژه در بُعد سایبری جنگ ترکیبی، علاوه بر ایجاد تغییرات بنیادین در رویکردهای نظامی، چالش‌های حقوقی بی‌سابقه‌ای را در سطح بین‌المللی ایجاد نموده است. جنگ سایبری با توجه به مطرح و گسترده‌تر شده بحث هوش مصنوعی موجب تقویت توانمندی‌های ملی و جنگ‌های آینده در نظام بین‌الملل شده است. جمهوری اسلامی ایران با توجه به تعارضات راهبردی که در منطقه غرب آسیا با آمریکا و اعضای ناتو دارد همواره در قالب جنگ ترکیبی از سوی آمریکا و متحدین آن مورد حمله واقع شده است. در این چهارچوب دکترین دفاعی ایران با اتخاذ رویکردی پیشگیرانه و بازدارندگی فعال بر هوشمندسازی سامانه‌های دفاعی، تقویت زیرساخت‌های امنیت سایبری و انعطاف‌پذیری راهبردی تأکید داشته است. سؤال پژوهش حاضر این است که در چهارچوب جنگ ترکیبی آمریکا و متحدین آن بر علیه ایران دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران چه تغییراتی داشته است؟ در پاسخ به سؤال فوق، نگارندگان فرضیه ذیل را مطرح می‌کنند: دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران با توجه به تنوع تهدیدات پیش‌رو در حال تحول است و بر اساس لحاظ شدن اصل تنوع در دفاع همه‌جانبه تنظیم شده است. روش پژوهش مقاله حاضر توصیفی-تبیینی و روش گردآوری منابع اسنادی است.

کلیدواژه‌ها: جنگ ترکیبی، نبرد سایبری، دکترین دفاعی، تهدیدات نامتقارن، امنیت چندلایه، محیط راهبردی

مقدمه و بیان مسئله

در دهه‌های اخیر، پیشرفت‌های شگرف در فناوری‌های نوین به‌ویژه در عرصه‌های نظامی و امنیتی، چهارچوب‌های حقوقی حاکم بر مخاصمات مسلحانه را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. این تحولات عمدتاً شامل ظهور سلاح‌های خودکار، هوش مصنوعی، جنگ سایبری و سلاح‌های دقیق هدایت‌شونده هستند که شیوه‌های جنگی و قواعد حاکم بر رفتار دولت‌ها در مخاصمات مسلحانه را به‌طور اساسی تغییر داده‌اند. جنگ‌های ترکیبی که ترکیبی از ابزارها و روش‌های متعارف و غیرمتعارف را به‌کار می‌گیرند، مرزهای مفهومی و عملیاتی حقوق مخاصمات مسلحانه را دچار تحول کرده و تهدیدات جدید و پیچیده‌ای به‌ویژه در زمینه فضای سایبری به‌وجود آورده است. فضای سایبری به‌عنوان یکی از ابعاد اصلی جنگ‌های ترکیبی، تهدیداتی بی‌سابقه و با قابلیت‌های تخریبی بسیار بالا ایجاد کرده است که در بسیاری از موارد از مخاصمات متعارف و معمول فراتر می‌رود. حملات سایبری می‌توانند زیرساخت‌ها و اماکن حیاتی غیرنظامی را هدف قرار داده و خسارات سنگینی را مشابه با حملات نظامی کلاسیک وارد کنند. این امر چالش‌هایی در زمینه تعریف و شناسایی حملات مسلحانه و تعیین مسئولیت‌های بین‌المللی ایجاد کرده است که باید به‌طور مؤثر و مطابق با قواعد حقوق بشر دوستانه پاسخ داده شود. در این زمینه، حقوق مخاصمات مسلحانه که به‌دنبال تنظیم رفتار دولت‌ها در زمان جنگ بر اساس اصولی چون تفکیک، تناسب، احتیاط و ضرورت است، اکنون باید با واقعیت‌های جدید ناشی از جنگ‌های ترکیبی و تهدیدات سایبری انطباق یابد. ویژگی‌های منحصر به‌فرد فضای سایبری، مانند غیرمتمرکز بودن، سرعت بالای انتقال اطلاعات و گستره اثرگذاری، ایجاب می‌کند که قواعد موجود بازنگری شده و شیوه‌های جدیدی برای مواجهه با این تهدیدات تدوین گردد.

یکی از چالش‌های کلیدی در حقوق بین‌الملل، این است که چگونه می‌توان قواعد حقوقی موجود را با واقعیت‌های نوین جنگ‌های ترکیبی که سایبر به‌عنوان بُعدی اساسی از آن‌ها است، تطبیق داد. در این راستا، موضوعاتی مانند تعیین «آستانه حمله» و قواعد پاسخ‌گویی به حملات سایبری، مسائلی هستند که نیازمند بازتعریف و تطبیق در متن حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی می‌باشند. این مقاله با هدف تحلیل تحولات مفهومی حقوق مخاصمات مسلحانه در پی ظهور جنگ‌های ترکیبی و بُعد سایبری آن، به بررسی چالش‌ها و فرصت‌های حقوقی پاسخ‌گویی به این تهدیدات نوظهور می‌پردازد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل و اسناد مرتبط با امنیت سایبری را مورد تحلیل قرار داده و تلاش دارد تا

چهارچوبی حقوقی برای پاسخ به پرسش‌های کلیدی در این زمینه ارائه دهد. این مطالعه می‌تواند به فهم بهتر تعامل میان حقوق مخاصمات مسلحانه، جنگ‌های ترکیبی و چالش‌های حقوقی آن کمک کند و پیشنهادهایی برای گسترش و تطبیق قواعد حقوق بشردوستانه بین‌المللی در عصر جدید فراهم آورد.

۱. پیشینه پژوهش

در بررسی اجمالی منابع پژوهشی نزدیک به نوشتار حاضر، چندین عنوان مورد اشاره قرار خواهند گرفت از جمله: «مایکل اشمیت»^۱ (۲۰۱۲) در مقاله‌ای تحت عنوان: «حمله به‌عنوان یک اصطلاح فنی در حقوق بین‌الملل: در زمینه عملیات سایبری»، به دنبال این مسئله است که آیا یک عملیات سایبری در وهله اول به‌عنوان یک حمله شناخته می‌شود یا خیر و به لحاظ حقوقی چگونه قابل ارزیابی است؟ این مقاله اصطلاح «حمله مسلحانه» را در دو حوزه حقوق جنگ بررسی نموده است؛ نخست، در حقوق توسل به زور به‌عنوان شرط لازم برای توسل به دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ منشور سازمان ملل و حقوق بین‌الملل عرفی عمل می‌کند؛ دوم، در حقوق در جنگ به نوعی عملیات نظامی اشاره دارد که مشمول محدودیت‌ها و قواعد خاص حقوق بشردوستانه است. در نهایت مقاله به تمایز و تحلیل این کاربردها پرداخته و نتیجه می‌گیرد که یک عملیات سایبری که پیامدهای جدی مانند اثرات اقتصادی شدید یا اختلال قابل توجه در کارکردهای اجتماعی ایجاد می‌کند می‌تواند به‌عنوان حمله مسلحانه تلقی شود، حتی اگر منجر به مرگ، جراحت، آسیب یا تخریب نشود.

محمدرضا مرادی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان: «اصول و قواعد دکترین سایبری جمهوری اسلامی ایران در حوزه دفاعی امنیتی» با این سؤال که اصول و قواعد دکترین سایبری جمهوری اسلامی ایران در حوزه دفاعی امنیتی چیست؟ در نظر دارد مبتنی بر مبانی نظری تدوین دکترین سایبری اصول و قواعد دکترین سایبری جمهوری اسلامی ایران را در حوزه دفاعی امنیتی مدون نماید که در نهایت اصول دکترینی سایبری جمهوری اسلامی ایران در قالب سه اصل استقلال، اقتدار و توأسی را تدوین نموده است.

«برنلی رابوین»^۲ (۲۰۱۱) نیز در مقاله خود تحت عنوان: «تحول هم‌زمان حقوق بین‌الملل و ظهور جنگ سایبری» در پاسخ به این سؤال که آیا ظهور جنگ سایبری

1. Michael N. Schmitt

2. Bradley Raboin

موجب تحول هم‌زمان در حقوق بین‌الملل گردیده؟ به بررسی نحوه برخورد قواعد حقوق بین‌المللی با جنگ سایبری و میزان اثربخشی این قواعد پرداخته و در نهایت نتیجه‌گیری می‌شود نیاز به تدوین قواعد حقوقی بین‌المللی جدید و معرفی یک رژیم حقوقی جهانی جدید الزامی است تا بتوان به‌طور مؤثر با مسائل جنگ سایبری مقابله گردد.

«کای آمبوس»^۱ (۲۰۲۱) در مقاله خود با عنوان: «مسئولیت کیفری بین‌المللی در فضای سایبری» با این سؤال که مسئولیت کیفری بین‌المللی فردی در جنگ سایبری چگونه قابل بررسی است؟ حملات سایبری را بر اساس اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری در سه حوزه جنایات جنگی، جنایت تجاوز و جنایت علیه بشریت بررسی می‌کند و در نهایت نتیجه می‌گیرد که مسئولیت کیفری فردی برای حملات سایبری ممکن است بیشتر در ارتباط با جنایات جنگی باشد تا جرم تجاوز. جنگیدن با «جنگ سایبری» تحت نقض «حقوق در جنگ»^۲ به ندرت منجر به مسئولیت کیفری برای جنایت تجاوز طبق ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری خواهد شد، چرا که دشوار است تصور شود که یک حمله سایبری به اندازه کافی به یک عمل تجاوز طبق معنای ماده ۸ (۲) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری برسد، چه برسد به اینکه یک نقض آشکار طبق معنای ماده ۸ (۱) مکرر اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری باشد. «سورین دومی‌تر»^۳ (۲۰۱۶) در مقاله خود تحت عنوان: «بعد سایبری جنگ ترکیبی مدرن و ارتباط آن با ناتو» در پاسخ به این سؤال که بعد سایبری جنگ ترکیبی با نگاه به ناتو چگونه قابل بررسی است ضمن تعیین عناصر جنگ ترکیبی و بررسی ابعاد سایبری جنگ ترکیبی، استفاده از فضای سایبر را به‌عنوان ابزاری برای جنگ سایبری می‌داند و در نهایت نتیجه می‌گیرد که حملات سایبری می‌توانند زنجیره تأمین، پشتیبانی استراتژیک ناتو را تحت تأثیر قرار دهند و ممکن است سعی در تضعیف توانایی ناتو در انجام عملیات و تحقق وظایف اصلی آن داشته باشند. بنابراین متحدان باید وارد یک فرایند انطباق با دفاع سایبری شوند که با سرعت فضای سایبری همخوانی داشته باشد.

هفت لنگ و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله بررسی تحول دکترین امنیتی آمریکا در غرب آسیا و الزامات راهبردی جمهوری اسلامی ایران ۲۰۲۲-۲۰۰۹ (مطالعه موردی

1. Kai Ambos

2. Ius ad bellum

3. Sorin Dumitru

افغانستان) به بررسی دکترین آمریکا در منطقه غرب آسیا از زاویه مقابله با چالشگران منطقه‌ای پرداخته‌اند.

شهرایینی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله تبیین عوامل مؤثر بر تدوین دکترین پدافند غیر عامل جمهوری اسلامی ایران با رویکرد نظامی به نتایج ذیل دست یافته‌اند. نتایج پژوهش منتج به تبیین عوامل مؤثر بر دکترین پدافند غیر عامل با رویکرد نظامی گردید که این عوامل در سه حوزه «جهت‌دهندگان دکترین»، «ساختاردهندگان دکترین» و «شتاب‌دهندگان محیطی دکترین» دسته‌بندی گردیدند. نتایج نشان داد که به‌منظور تدوین دکترین پدافند غیرعامل با رویکرد نظامی باید به سه حوزه کلی یاد شده توجه ویژه نمود.

باقری زاده (۱۴۰۲) در مقاله شهید سلیمانی و جهت‌گیری دکترین دفاعی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر کنشگری فعال و مدل «تصمیم‌گیری بینش فوق‌العاده به نتایج ذیل دست یافته است. دکترین دفاعی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران متأثر از تفکر خردمندانه شهید سلیمانی در قالب الگوی ثابت رئالیسم ایرانی، از منظر دولت واقع‌گرایی دارای شیفت درون پارادایمی از رویکرد انعکاسی و واکنش‌گرایانه به رویکرد کنش‌گرایانه امنیتی فعال و صراحت راهبردی در مقابله به مثل متناسب با تهدیدات بوده است.

عزیززاده و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان دکترین نظامی جنگ آینده به یافته‌های ذیل دست یافته است. در تدوین دکترین جدید، می‌بایست از پیشرفت‌هایی که در فناوری اطلاعات، الکترونیک نظامی، قابلیت‌های نظارتی و هدایت دقیق اتفاق می‌افتد، به‌طور کامل بهره برد و این واقعیت نیز باید درک شود که سخت‌افزارهای نظامی امروزی مانند هواپیماها، کشتی‌ها و تانک‌ها به جایگاهی برای حمل مهمات هدایت شونده دقیق، حسگرها و موشک‌ها تنزل یافته‌اند؛ طبق نتایج این پژوهش، کلید آینده یکپارچگی است و دکترین نظامی باید طیف وسیعی از نیروهای مختلف را دربرگیرد و در یک مجموعه مؤثر به هم پیوند دهد تا بتواند به‌عنوان یک نیروی ضربتی توانا مورد استفاده قرار گیرد.

شمولی و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله تبیین الگوی جنگ نامتقارن در دکترین امنیتی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس به این نتیجه دست یافته‌اند که ایران به دلیل محدودیت‌ها و الزامات، این شیوه جنگ را انتخاب نموده و بهره‌گیری از آن باعث تولید بازدارندگی، خودکفایی، خوداتکایی، تغییر ساختار و نهایتاً تغییر در استراتژی دشمن شده است. در مقاله حاضر، نگارنده با توجه به تحولات حاضر در

جنگ ترکیبی جدید و رویکردهای بین‌المللی به آن به تبیین دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران در محیط پرتخاصم جدید خواهد پرداخت.

۲. مفهوم پژوهی جنگ ترکیبی و تحول در اشکال جنگ

در عصر حاضر، جنگ‌ها به شکل پیچیده‌ای از ترکیب عملیاتی نظامی متعارف، نامتقارن، سایبری، روانی، اقتصادی و حقوقی ظهور یافته‌اند؛ پدیده‌ای که در ادبیات نوین به «جنگ ترکیبی» شناخته می‌شود. این شیوه نوین از جنگ، مرز میان ابزارهای نظامی و غیرنظامی را تضعیف کرده و به‌کارگیری هم‌زمان طیف وسیعی از ابزارهای قدرت را در دستور کار بازیگران دولتی و غیردولتی قرار داده است (Leonard, 2021). جنگ ترکیبی، به‌ویژه با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و نقش فزاینده گروه‌های غیردولتی، موجب تحول در فهم سنتی از «درگیری مسلحانه» و چالش در طبقه‌بندی آن در چهارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه شده است.

واژه «جنگ ترکیبی» نخستین بار به‌طور رسمی توسط ژنرال جیمز ماتیس و فرانک هافمن در سال ۲۰۰۵ مطرح شد. آنان تأکید کردند که درگیری‌های آتی، ترکیبی از تهدیدات سنتی، غیرمتعارف، مخرب و فاجعه‌آمیز خواهند بود و این هم‌پوشانی مفهومی، مستلزم بازتعریف مفاهیم نظامی و حقوقی در مواجهه با تهدیدات نوین است (Mattis & Hoffman, 2005: 18-19). اهمیت این مفهوم پس از بحران اوکراین و الحاق کریمه توسط روسیه در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت و در ادبیات نظامی و حقوقی به‌عنوان نمونه‌ای از جنگ‌های نوین مورد توجه قرار گرفت (Galeotti, 2016: 283). جنگ ترکیبی، از ابزارهایی چون تحریم اقتصادی، حملات سایبری، عملیات روانی، فریب اطلاعاتی و تحریک نیروهای نیابتی بهره می‌برد (Giegerich, 2016: 65). اگرچه این ابزارها در تاریخ نیز سابقه دارند، اما ویژگی بارز جنگ ترکیبی معاصر، هماهنگی هم‌زمان این ابزارها و هدف‌گذاری غیرمستقیم برای تحقق اهداف سیاسی و استراتژیک بدون ورود به جنگ متعارف است (Thiele, 2015: 10). این وضعیت موجب دشواری در اعمال قواعد حقوق بشردوستانه و شناسایی وضعیت حقوقی منازعات شده است (Cantwell, 2017; Reichborn, 2022). (Kjennerud & Cullen, 2022).

ابهام در تمایز میان وضعیت جنگ و صلح، بازیگران دولتی و غیردولتی و میان مبارز و غیر مبارز، از جمله چالش‌هایی است که جنگ ترکیبی بر حقوق بین‌الملل تحمیل کرده است (Korhonen, 2015). این وضعیت «خاکستری» با بهره‌گیری از خلأهای حقوقی، اجرای اقدامات غیررسمی و کاهش شفافیت، هزینه‌ها و مسئولیت مهاجمان

را کاهش داده و آن را به استراتژی مطلوبی برای قدرتهای نوظهور تبدیل کرده است (Nyemann & Sorensen, 2019). در پاسخ به این چالش‌ها، پیشنهادهایی برای تدوین قواعد نوین حقوقی در حال شکل‌گیری است. ماده ۳۶ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹^۱ و «شرط مارتنس»^۲ می‌توانند به‌عنوان زیرساخت حقوقی برای تطبیق قواعد جدید در مواجهه با جنگ‌های ترکیبی و سایبری مورد استناد قرار گیرند (Rekotov, 2022). به‌ویژه، لازم است که نظام دفاعی کشورها بر پایه درک عمیق‌تری از تهدیدات نوظهور، دکترین‌هایی طراحی کنند که نه‌تنها ابعاد سخت‌افزاری، بلکه ابعاد نرم‌افزاری، اطلاعاتی و سایبری نبرد را نیز دربرگیرد. استفاده هم‌زمان از قدرت نظامی، اقتصادی، سایبری و رسانه‌ای، ویژگی بارز دفاع در عصر جنگ‌های ترکیبی است (Treverton et al., 2018).

۳. رویکردهای مختلف نسبت به جنگ ترکیبی و نبردهای سایبری در روابط بین‌الملل

در ارتباط با شکل‌گیری نوع جدیدی از جنگ دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در ابعاد مختلف حقوقی و سیاسی به بحث ورود کرده‌اند. وجود دیدگاه‌های مختلف بیانگر وجود رویکردهای حقوقی و سیاسی - نظامی متنوع نسب به پدیده نوظهوری است که واکنش‌های مختلف بازیگران دولتی را سبب شده است.

۳-۱. مجوز شورای امنیت

شورای امنیت این اختیار را دارد که به اعضای سازمان ملل اجازه دهد که هم در استفاده از زور و هم استفاده از اقدامات دیگر علیه کشور دیگری که در حال تهدید صلح، نقض صلح یا تجاوز است شرکت کنند.^۳ با این حال، شورای امنیت تنها در

۱. این ماده به‌طور خاص از دولت‌ها می‌خواهد که قبل از استفاده از سلاح‌ها یا روش‌های جدید جنگی، تطابق آن‌ها با قواعد حقوق بشردوستانه را ارزیابی کنند تا اطمینان حاصل شود که این ابزارها و روش‌های نوین با اصول و قواعد حقوق بشردوستانه به‌ویژه اصول تمایز، تناسب و احتیاط سازگار هستند.

۲. این شرط برای نخستین بار و به پیشنهاد «فتودور فتودورویچ مارتنس» نماینده دولت روسیه، در مقدمه کنوانسیون ۱۸۹۹ لاهه در کنفرانس صلح لاهه گنجانده شد. که می‌گوید: حتی در مواردی که قواعد یا معاهدات مشخصی برای یک وضعیت خاص وجود ندارد، غیرنظامیان و مبارزان همچنان تحت حمایت اصول انسانی، عرف‌های حقوق بشردوستانه، و الزامات وجدان عمومی قرار دارند.

۳. منشور ملل متحد، مواد ۴۱، ۴۲

۴. منشور ملل متحد، ماده ۲۷

صورتی می‌تواند این کار را انجام دهد که در ماده ۳۹ تصمیم بگیرد که اقدامات یک دولت «تهدید صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه» است. تجربه گسترده نشان داده است که دستیابی به موارد ماده ۳۹ و توصیه‌های استفاده از زور به‌طور استثنایی دشوار است (Graham, 2010:29). اکثر چنین تصمیماتی تنها پس از بررسی‌های گسترده و وقت‌گیر حاصل می‌گردد و حتی در آن زمان نیز چنین تصمیماتی می‌تواند مشمول حق وتوی هر عضو دائم شورای امنیت گردد. بر این اساس، با توجه به ماهیت مبهم حملات سایبری و عدم اطمینان در مورد اینکه آیا شورای امنیت به چنین حملاتی به‌موقع پاسخ خواهد داد، به نظر می‌رسد این فرض درست باشد که یک کشور استفاده از حق دفاع مشروع برای مقابله با حملات سایبری که به حدی شدید باشد که تهدیدی معادل حمله مسلحانه به شمار آید را دارد.

۲-۳. حق دفاع مشروع فردی یا جمعی

حق یک دولت برای انجام اقدامات دفاعی، حقی نیست که توسط ماده ۵۱ منشور ملل متحد ایجاد شده باشد. همچنین منشور صرفاً بر این حق ذاتی حقوق بین‌الملل عرفی برای بقای دولت‌ها در جامعه بین‌المللی تأکید کرد (ماده ۲۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری). اجماع بین‌المللی محکمی وجود دارد که برای تجزیه و تحلیل حق دفاع از خود باید علاوه بر مفاد ماده ۵۱ به حقوق بین‌الملل عرفی نیز توجه شود، اگرچه چندین تئوری همیشه در مورد انواع اقدامات دولتی که «حملات مسلحانه» را تشکیل می‌دهند وجود داشته است و یک دولت بی‌تردید دارای حق ذاتی برای شرکت در یک پاسخ دفاعی «مناسب» به چنین حمله‌ای است (Graham, 2010:34). سؤال اینجاست که دفاع مشروع مناسب چیست؟ پاسخ در صورتی قانونی است که با دو اصل اصلی حقوق بین‌الملل عرفی «ضرورت» و «تناسب» مطابقت داشته باشد (Wingfield, 2000:74). زمانی که مشخص شود که در شرایط حاکم، دولت نمی‌تواند از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز به حل و فصل معقول اختلاف دست یابد، یک کشور شرط ضرورت را محقق می‌کند. تناسب مستلزم آن است که دولت اقدامات دفاعی از خود را به میزان نیروی مورد نیاز برای شکست دادن یک حمله در حال انجام یا جلوگیری از حمله آینده محدود کند. رعایت این اصل بدیهی است که بستگی به وضعیت واقعی خاص دارد.

آیا حق دفاع مشروع پیشگیرانه یا پیش‌دستانه در چهارچوب حملات سایبری وجود دارد؟ یک اصل طولانی‌مدت از حقوق بین‌الملل عرفی که به پرونده کارولین ۱۸۳۶ باز می‌گردد که در آن یک دولت در معرض تهدید ممکن است به‌طور قانونی به اقدامات

دفاعی متوسل شود، زمانی که «ضرورت آن دفاع از خود فوری، طاقت‌فرسا است و هیچ راهی باقی نمی‌گذارد و هیچ لحظه‌ای برای مشورت نیست». (Shaw, 2010:21) برای اعمال قانونی این حق، یک دولت باید نشان دهد که حمله مورد انتظار قریب‌الوقوع بوده است. در مورد حملات سایبری، برآوردن چنین الزامی اگر غیرممکن نباشد، دشوار خواهد بود (Graham, 2010:37). به‌عنوان مثال، حملات سایبری پیچیده به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که سیستم‌های رایانه‌ای یک کشور هدف را به‌طور آنی تحت تأثیر قرار دهند. البته حملات سایبری وجود دارد که یک دولت ممکن است پیش‌بینی کند و با آن‌ها مقابله کند. یک دولت ممکن است شواهدی از تلاش مهاجمان سایبری به شبکه به دست آورد، ممیزی سیستم‌های رایانه‌ای ممکن است بدافزارهای غیرمجاز را نشان دهد یا دولت‌های هدف ممکن است قبل از حمله هماهنگ یک کمپین آنلاین را که به‌عنوان محل تجمع هکرها برای تجارت اطلاعات و ابزارها کشف کنند، در چنین مواردی دولت هدف با توجه به اینکه قبلاً از یک حمله سایبری برنامه‌ریزی شده آگاه بوده ممکن است در صورت تحقق معیارهای پرونده کارولین، از حق خود برای پاسخ‌گویی در دفاع شخصی پیش‌بینی شده استفاده کند.

همچنین برابر قاعده ۱۱ راهنمای تالین ۲,۰ هر عملیات سایبری که ممکن است به‌عنوان توسل به زور تحت ماده ۲ (۴) منشور ملل متحد در نظر گرفته شود، لزوماً به‌عنوان یک «حمله مسلحانه» که حق دفاع مشروع تحت ماده ۵۱ را ایجاد می‌کند، واجد شرایط نخواهد بود. تعیین اینکه آیا یک عملیات سایبری یک حمله مسلحانه را تشکیل می‌دهد یا خیر، به عوامل مختلفی از جمله شدت و فوریت اثرات آن بستگی دارد (Fevre, V, 2017). این عبارات و تحلیل‌های مشابه در سایر بخش‌های راهنمای تالین، به‌وضوح نشان می‌دهند که صرفاً برخی از عملیاتی سایبری، آن‌هایی که دارای شدت، مقیاس و اثرات قابل توجه هستند، می‌توانند به آستانه «حمله مسلحانه» به معنای ماده ۵۱ منشور برسند.

۳-۳. جنایت تجاوز در جنگ‌های ترکیبی

جنایت تجاوز، یکی از مهم‌ترین جرائم بین‌المللی است که در ماده ۸ مکرر اساسنامه رم تعریف شده و شامل «توسل به زور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی یک دولت» می‌شود. جنگ ترکیبی، با ترکیب ابزارهای نظامی، اقتصادی، سایبری، اطلاعاتی و روانی، تعریف سنتی از توسل به زور را با چالش‌های جدید مواجه کرده است. در جنگ ترکیبی، اعمالی مانند حمایت از گروه‌های شورشی، عملیات

اطلاعاتی برای بی‌ثبات کردن دولت‌ها، یا حملات سایبری به زیرساخت‌های حیاتی، می‌توانند به سطح توسل به زور برسند. با این حال، شناسایی و انتساب این اقدامات به دولت‌ها یا سایر بازیگران بین‌المللی چالش‌برانگیز است. ابهام در معیارهای شدت و تأثیر این اقدامات باعث شده است که تفکیک میان جنایت تجاوز و سایر تخلفات بین‌المللی دشوار باشد (Re, D, 2018: 180).

یکی از مباحث کلیدی، نقش عوامل غیر دولتی در جنگ ترکیبی است. این عوامل اغلب به‌عنوان واسطه عمل می‌کنند و امکان انکارپذیری دولت‌ها را فراهم می‌آورند. این امر اجرای حقوق بین‌الملل و پاسخ‌گویی را پیچیده‌تر می‌کند؛ زیرا اساسنامه رم برای اثبات جنایت تجاوز، نیازمند ارتباط روشن و قابل اثبات بین اقدام تجاوز کارانه و یک دولت مشخص است. از سوی دیگر، توسعه قواعد حقوق بین‌الملل برای شناسایی عناصر جنگ ترکیبی به‌عنوان جنایت تجاوز ضروری است. اگرچه اساسنامه رم تأکید زیادی بر حملات نظامی فیزیکی دارد، اما جنگ ترکیبی نشان داده است که توسل به زور می‌تواند اشکال غیرسنتی نیز به خود بگیرد. برای نمونه، حملات سایبری که منجر به تخریب زیرساخت‌های حیاتی یک کشور شود، در صورتی که به سطح شدت و اثرات مشابه با حملات نظامی برسد، می‌تواند جنایت تجاوز تلقی شود. در نتیجه، تطبیق حقوق بین‌الملل با پدیده جنگ ترکیبی نیازمند بازتعریف معیارها و ابزارهای حقوقی است تا بتواند جنبه‌های متنوع و پیچیده این نوع جنگ را دربرگیرد (Palyvoda, V, 2022).

حملات سایبری در جنگ‌های ترکیبی نیز می‌توانند در مواردی به نقض «حقوق توسل به زور» منجر شوند و حتی مسئولیت کیفری جنایت تجاوز طبق ماده ۸ (۱) مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی را در پی داشته باشند (Ophardt, J. A, 2010). این دیدگاه، مشروط به این است که حمله سایبری توسط یک دولت انجام شود، زیرا ماده ۸ مکرر شامل رفتار بازیگران غیردولتی نمی‌شود. با این حال، تصور حمله سایبری که به «نقض آشکار» منشور ملل متحد طبق ماده ۸ (۱) مکرر برسد، دشوار است. همچنین، مسئولیت کیفری تنها متوجه افرادی است که در موقعیت کنترل مؤثر یا هدایت سیاسی یا نظامی یک دولت قرار دارند، نه افرادی که مستقیماً حمله را اجرا می‌کنند. ماده ۸ (۲) مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، فهرستی از «اعمال تجاوز» ارائه می‌دهد که بر استفاده از نیروی مسلح متمرکز است. طبق تفسیرهای موجود، نیروی مسلح معمولاً به معنای نیروی جنبشی از طریق سلاح‌های سنتی است (Gillett, M, 2013). با این وجود، تفسیر معاصر از «نیروی مسلح» می‌تواند در برخی شرایط استفاده از شبکه‌های کامپیوتری به‌عنوان سلاح را شامل شود.

۳-۴. جنگ ترکیبی تحت عنوان جنایات جنگی

پیشرفت‌های فناورانه در عرصه درگیری‌های معاصر، مفهوم جنگ ترکیبی را به پدیده‌ای پیچیده و چالش‌برانگیز در حقوق بین‌الملل تبدیل کرده است. این شکل از جنگ، که با تلفیق روش‌های سنتی و ابزارهای نوینی چون حملات سایبری عمل می‌کند، مرز میان جنگ و صلح را مبهم ساخته و اجرای حقوق بشردوستانه بین‌المللی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است (Mazaraki & Goncharova, 2022).

از منظر جنایات جنگی، بهره‌گیری از ابزارهای سایبری برای هدف قرار دادن زیرساخت‌های حیاتی یا خدمات ضروری غیرنظامیان می‌تواند مصداق تخلفات جنگی باشد، به‌ویژه زمانی که این اقدامات به‌طور عمدی، غیرنظامیان یا اموال آن‌ها را هدف گیرد. ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) جنایات جنگی را در بیش از ۵۰ مورد احصا کرده که همگی بر مبنای حقوق لاهه و ژنو شکل گرفته‌اند. این جرائم را می‌توان در سه دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: نقض حقوق افراد و اموال تحت حمایت، حملات غیرقانونی علیه جمعیت غیرنظامی و استفاده از روش‌های غیرمجاز در جنگ (Ambos, 2022).

تطبیق حملات سایبری با این دسته‌بندی‌ها نیازمند تحقق شرایط عینی و ذهنی خاص هر مورد است. اعمال حقوق بشردوستانه بین‌المللی بر جنگ‌های ترکیبی و حملات سایبری، مشروط به وجود درگیری مسلحانه، استفاده از نیروی مسلح و انتساب اقدامات به یکی از طرف‌های درگیر است (Ambos, 2022:123). در این میان، دو رویکرد برای تشخیص «درگیری مسلحانه» در فضای سایبری وجود دارد: رویکرد ابزار و رویکرد آثار. رویکرد دوم بر پیامدهای حملات سایبری همچون تخریب زیرساخت‌های حیاتی تمرکز دارد و در صورتی که شدت حمله به سطح استفاده از زور برسد، آن را مصداق درگیری مسلحانه می‌داند (Schmitt, 2017:350).

مسئله انتساب حمله نیز اهمیت بنیادینی دارد. بر اساس حقوق بین‌الملل، وجود ارتباط سازمان‌یافته میان گروه‌های مسلح و یکی از طرف‌های درگیری برای احراز مسئولیت ضروری است (Ambos, 2021:543). اجرای حمله سایبری از قلمرو یک کشور به‌تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه باید انتساب واقعی و مؤثر آن به یک بازیگر مشخص اثبات شود. پیچیدگی بیشتر زمانی پدیدار می‌شود که این حملات از قلمروهای مختلف سرچشمه می‌گیرند و مرزهای جغرافیایی سنتی را درمی‌نوردند (Schmitt, 2012:252).

افزون بر این، در فضای سایبری، غیرنظامیان نیز ممکن است در انجام عملیاتی خصمانه مشارکت داشته باشند، که خود چالش جدی برای تمایز میان مبارزان و

غیرمبارزان محسوب می‌شود. راهنمای تالین ۲۰، در این زمینه به شناسایی مسئولیت کیفری افراد، از جمله فرماندهان و عاملان حملات، پرداخته و شاخص‌هایی نظیر «آستانه آسیب» و «ارتباط با مخاصمه» را برای تعیین مشارکت مستقیم غیرنظامیان پیشنهاد کرده است (Ambos, 2021:155). در مجموع، چالش‌های فنی، انتسابی و مفهومی حملات سایبری در قالب جنگ ترکیبی، نشان می‌دهد که چهارچوب‌های فعلی حقوق بشردوستانه نیازمند تفسیر توسعه‌یافته و شاید تدوین قواعد جدید برای مقابله با اشکال نوظهور جنایات جنگی هستند.

۳-۵. حملات سایبری و جنایات علیه بشریت

مطابق ماده ۷ (۱) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، جنایات علیه بشریت نیازمند رفتارهایی مانند قتل یا شکنجه است که به‌عنوان بخشی از یک حمله گسترده یا سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی انجام شود. این حمله باید با یک سیاست مشخص هم‌سو باشد «ماده ۷(۲) الف» و ویژگی «گسترده» یا «سیستماتیک» آن به‌صورت کیفی ارزیابی شود. در حملات سایبری، این بدان معناست که چنین حملاتی باید توسط یک دولت یا سازمان برنامه‌ریزی یا حداقل تحمل شوند. گروه‌های مسلح سازمان‌یافته که از روش‌های جنگ سایبری استفاده می‌کنند، می‌توانند این معیارها را برآورده کنند. اگر این حملات خسارات شدید و گسترده‌ای ایجاد کنند، ممکن است به‌عنوان «گسترده» نیز طبقه‌بندی شوند. چنین حملات گسترده یا سیستماتیک سایبری می‌توانند به اعمالی مانند قتل یا دیگر جرائم ماده ۷ منجر شوند؛ اما تحقق جنایات علیه بشریت، در نهایت به ارزیابی شرایط خاص هر مورد بستگی دارد (Assidiq, H., Safira, A., & Lubis, S. N, 2020).

۴. دکترین دفاعی جنگ ترکیبی جمهوری اسلامی ایران

دکترین دفاعی، مجموعه‌ای از اصول و راهبردهای نظامی است که برای مقابله با تهدیدات و حفاظت از حاکمیت ملی تدوین می‌شود. این دکترین با تحلیل شرایط داخلی و بین‌المللی، تهدیدات نوظهور و ظرفیت‌های ملی، چهارچوبی برای اقدام‌های دفاعی فراهم می‌سازد. از منظر حقوق بین‌الملل، این چهارچوب باید با تعهدات بین‌المللی، به‌ویژه ماده ۵۱ منشور ملل متحد درباره دفاع مشروع، منطبق باشد و قابلیت پاسخ‌گویی به تهدیدات غیر سنتی نظیر جنگ ترکیبی و سایبری را داشته باشد

(Ohlin, 2015). جمهوری اسلامی ایران، با توجه به پیچیدگی محیط امنیتی منطقه‌ای، دکترین جنگ ترکیبی خود را به‌عنوان یک راهبرد جامع برای مقابله با تهدیدات متعارف و نامتقارن تدوین کرده است. این دکترین با ادغام ابزارهای نظامی، سایبری، اقتصادی، دیپلماتیک و اطلاعاتی، به‌دنبال تحقق بازدارندگی فعال و چندوجهی در برابر تهدیدات است (رحمانی، ۱۴۰۱: ۲۹۹). از منظر حقوقی، پایبندی به منشور سازمان ملل و اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه نظیر تناسب، تفکیک و احتیاط در حملات نظامی در این دکترین مورد توجه قرار گرفته است (Bachmann & Munoz Mosquera, 2018).

در بُعد نظامی، ایران با تکیه بر ظرفیت‌های داخلی و نیروهای بسیج مردمی به‌عنوان ابزار جنگ نامتقارن، تلاش دارد از منابع خود بهره‌برداری مؤثری داشته باشد (افشردی و همکاران، ۱۴۰۳: ۹۰). همچنین، عملیات سایبری و جنگ روانی بخشی از راهبرد بازدارندگی فعال ایران محسوب می‌شود که باید در قالب حقوق بین‌الملل و با رعایت حقوق غیرنظامیان به کار گرفته شود (دانش آشتیانی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). تغییرات سریع در حوزه فناوری و امنیت جهانی، جمهوری اسلامی را وادار به بازنگری و به‌روزرسانی دکترین خود کرده است تا هم‌راستا با تحولات حقوقی و تکنولوژیک، کارآمدی دفاعی خود را ارتقا دهد (دانش آشتیانی، ۱۳۹۱: ۱۲۰). در مجموع، دکترین جنگ ترکیبی ایران با تلفیق ابعاد حقوقی، نظامی و امنیتی، پاسخی بومی و مؤثر به تهدیدات چندوجهی محسوب می‌شود که تلاش دارد ضمن رعایت موازین بین‌المللی، از امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور صیانت کند (خالقی، ۱۳۸۵).

۴-۱. دکترین دفاعی جنگ ترکیبی ایران از نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ با واکنش شدید نظام سلطه به‌ویژه ایالات‌متحده آمریکا همراه شد. حمایت همه‌جانبه آمریکا از رژیم بعثی عراق در تجهیز تسلیحاتی و اطلاعاتی، به جنگی هشت‌ساله انجامید که در نهایت با حملات مستقیم آمریکا به تأسیسات دریایی ایران در خلیج فارس همراه شد (Smith, 2015). پس از پایان جنگ، راهبردهای آمریکا از مقابله نظامی به ابزارهای غیرنظامی مانند تهاجم فرهنگی و تحریم‌های اقتصادی تغییر یافت؛ این تحریم‌ها در دهه ۱۳۹۰ خورشیدی به اوج خود رسید و به‌طور خاص بر پایه ادعای فعالیت‌های هسته‌ای ایران توجیه شد (Torbat, 2005). از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، دفاع ترکیبی که شامل استفاده از تمامی ظرفیت‌های موجود نظامی، سیاسی و فرهنگی است، تنها راه مقابله با جنگ ترکیبی دشمن است.

بر اساس این راهبرد، جمهوری اسلامی ایران با تقویت توان بازدارندگی نظامی و سرزمینی خود، توانسته است از وقوع حملات گسترده نظامی جلوگیری کند.

برای بررسی دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای در ارتباط با «جنگ ترکیبی» دشمن، لازم است ابتدا شناختی عمیق از هستی‌شناسی سیاسی و نگاه ایشان به نظام جهانی و محیط راهبردی جمهوری اسلامی ایران داشته باشیم. مفاهیم کلیدی به کار گرفته شده توسط آیت‌الله خامنه‌ای در تحلیل نظام ناعادلانه بین‌المللی، ریشه در رویکردهای رهایی‌بخش و انتقادی ایشان به وضعیت موجود دارد. به اعتقاد ایشان، «جنگ ترکیبی» ابزاری است که نظام سلطه جهانی برای مقابله با نیروی رهایی‌بخش انقلاب اسلامی ایران به کار گرفته است تا انقلاب را در نظم جهانی موجود مستحیل کند. به گفته آیت‌الله خامنه‌ای، نظام سلطه یک نظام جهانی است که بر زندگی بشر تسلط یافته و به دو طرف تقسیم می‌شود: یک طرف ابرقدرت‌هایی که سلطه‌گرند و طرف دیگر دولت‌هایی که سلطه‌پذیرند و دخالت‌های گستاخانه ابرقدرت‌ها را می‌پذیرند. در این میان، ملت‌هایی که آگاهی یا توان مقاومت ندارند، پایمال می‌شوند؛ اما ملت ایران، که در مقابل این زورگویی‌ها ایستاده است، با اعتماد به نفس و اتکا به اراده خود، به سلطه‌گران «نه» گفته و به مقاومت می‌پردازد (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۶۸).

در سال‌های ابتدایی رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای ویژگی‌های نظام سلطه را با استفاده از مفاهیم قرآنی و دینی تحلیل کردند. از دید ایشان، استکبار جهانی مشابه حالت فرعونیت و دیکتاتوری در سطح بین‌المللی است. ملت‌ها ممکن است در داخل کشور خود با دیکتاتوری مبارزه کنند، اما در سطح بین‌المللی، با یک دیکتاتور جهانی مواجه هستند که در سرنوشت آن‌ها دخالت می‌کند (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۷۶). در دهه ۱۳۷۰، تحلیل‌های آیت‌الله خامنه‌ای از نظام سلطه، با تمرکز بیشتری بر نقش آمریکا در این نظام دنبال شد. ایشان رفتارهای استکباری آمریکا را اصلی‌ترین تجلی نظام سلطه معرفی کردند و بر این باور بودند که ایالات متحده به‌عنوان رأس نظام سلطه، به دنبال تسلط بر جهان است (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۷۰). این رویکرد باعث شد که آیت‌الله خامنه‌ای آمریکا را مظهر اصلی نظام سلطه معرفی کنند.

در نهایت، آیت‌الله خامنه‌ای تأکید دارند که نظام سلطه به هیچ معاهده بین‌المللی یا اصول اخلاقی پایبند نیست. هر جا که آمریکا منافع خود را در خطر ببیند، به خود اجازه می‌دهد که از ابزارهای نظامی و قهری استفاده کند، حتی اگر این منافع در تضاد با حقوق بین‌الملل باشد (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۷۴). همچنین آیت‌الله خامنه‌ای رویکرد اخیر خود را در مواجهه با جنگ ترکیبی دشمن تبیین کرده و فرمودند نمی‌توان

همیشه در موضع دفاعی بمانیم و باید جمهوری اسلامی ایران نیز در جنگ ترکیبی اقدام متقابل نماید، ایشان در بیانات خود فرمودند: «دشمنان ما امروز دست زده‌اند به یک تهاجم ترکیبی؛ تهاجم دشمن یک تهاجم ترکیبی است؛ یعنی جنبه اقتصادی در آن هست؛ جنبه سیاسی در آن هست؛ جنبه امنیتی در آن هست؛ جنبه رسانه‌ای در آن هست؛ جنبه دیپلماسی در آن هست و از همه جهت یک حمله ترکیبی دسته‌جمعی را شروع کرده‌اند؛ ما هم در مقابل بایستی حرکتمان حرکت ترکیبی باشد؛ از همه جهت بایستی تلاش کنیم. البته دفاع باید بکنیم؛ اما همیشه در موضع دفاعی نمی‌توانیم بمانیم؛ این را باید توجه داشت. این که من می‌گویم باید دفاع کنیم، خوب دفاع یک کار لازم است؛ اما همیشه نمی‌شود در موضع دفاعی ماند؛ دشمن تهاجم می‌کند، ما هم باید تهاجم داشته باشیم...» (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۹).

جنگ ترکیبی در دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان راهبردی پیچیده و چندوجهی مطرح شده است که همواره به‌عنوان هشدار برای تصمیم‌سازان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌شود. جنگ ترکیبی به‌عنوان راهبردی نظام‌مند، طراحی شده توسط نظام سلطه به رهبری ایالات متحده به‌منظور مقابله با انقلاب اسلامی و سیاست‌های رهایی‌بخش آن است (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۴۰۲). در این رویکرد، ابزارهای نرم‌افزاری و جنگ نرم در دستیابی به اهداف دشمن نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در چندین نوبت با تأکید بر لزوم تقویت قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی، نفوذ نرم دشمن را به‌عنوان سازوکاری خطرناک تلقی کرده‌اند که با تهدیدات جدید مواجه است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۲). در جنگ ترکیبی، پیچیدگی سازوکارهای اعمال شده علیه جمهوری اسلامی ایران ناشی از رویکرد چندسطحی و شبکه‌ای است که دشمن برای مقابله با جمهوری اسلامی به کار می‌گیرد. این جنگ، نه تنها بر جنبه‌های نظامی، بلکه بر ابزارهای غیرنظامی نظیر رسانه‌ها، فرهنگ، امنیت، نفوذ اقتصادی و حتی فناوری‌های ارتباطی متمرکز است. هدف این نوع جنگ، ایجاد یأس و ناامیدی در میان ملت، قطع ارتباط آنان با منابع اطلاعاتی صحیح و تحریف واقعیت‌ها است. دشمنان سعی می‌کنند با استفاده از همه این ابزارها، ملت ایران را تحت محاصره قرار دهند و آنان را از توانایی‌های خود غافل کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰).

آیت‌الله خامنه‌ای تأکید دارند که برای مقابله با این جنگ، جمهوری اسلامی باید راهبردی چندسطحی اتخاذ کند و از ابزارهای مختلف سخت و نرم در جهت دفاع و حمله استفاده کند. ایشان با اشاره به استمرار قدرت جمهوری اسلامی در بیش از چهار دهه اخیر، آینده‌ای روشن و محکم را برای کشور پیش‌بینی کرده‌اند، مشروط بر اینکه

تمامی مسئولان و مردم وظایف خود را به‌درستی انجام دهند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰). در نهایت، راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی باید به‌گونه‌ای باشد که نه‌تنها به تهدیدات پاسخ دهد، بلکه در برابر تهاجمات دشمن نیز به‌صورت پیش‌دستانه عمل کند. این راهبرد دفاعی شامل تقویت آگاهی عمومی و افزایش هوشیاری ملت در برابر جنگ نرم دشمن است. آیت‌الله خامنه‌ای همواره بر لزوم آگاهی‌بخشی به توده‌های مردمی از طریق اطلاع‌رسانی دقیق و صحیح تأکید کرده‌اند و معتقدند که این اقدام از وظایف اصلی نخبگان در حوزه «جهاد تبیین» است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۲).

۴-۲. تحلیل دکترین دفاعی رهبر معظم انقلاب اسلامی در استفاده از دکترین دفاعی اقدام متقابل برای مقابله با جنگ ترکیبی

از دیدگاه حقوق بین‌الملل اقدام متقابل در عصر حاضر موضوعی پیچیده و بحث‌برانگیز است، به‌ویژه در منطقه‌ای مانند غرب آسیا که تحت تأثیر تحولات ژئوپلیتیک و تهدیدات ترکیبی قرار دارد. جنگ ترکیبی، شامل ترکیب تهدیدات نظامی، اقتصادی، سایبری، رسانه‌ای و دیپلماتیک است که در سطوح مختلف، با هدف بی‌ثبات‌سازی و تضعیف ساختارهای حاکمیتی و اجتماعی یک کشور به‌کار گرفته می‌شود. این نوع جنگ‌ها می‌توانند بدون نقض آشکار مرزهای ملی یک کشور یا استفاده از ابزارهای متعارف نظامی انجام شوند و به همین دلیل، چالش‌هایی را در تعیین پاسخ‌های قانونی و مشروع، به‌ویژه در چهارچوب عمل متقابل، ایجاد می‌کنند. یک کشور می‌تواند این حق را داشته باشد که اقدام‌های متقابلی را در پاسخ به نقض حقوق بین‌المللی انجام دهد که توسط دولت دیگری انجام شده است. این اقدام‌های متقابل به معنای انتقام‌جویی نیست و موجب اعمال «استفاده از زور» نمی‌شود، به شرطی که عمل انجام شده به‌عنوان اقدام متقابل صحیح شناخته شود و اقدام ممنوع شده به‌درستی مورد توجه قرار گیرد.^۱ (Schmitt, M. N. (Ed.), 2017:329). هدف اصلی اقدام‌های متقابل این است که دولت مسئول عمل غیرحقوقی را به توقف آن اعمال یا اقدام‌های وادار کند و در صورت امکان تضمین عدم تکرار و جبران خسارت را ارائه دهد. اقدام‌های متقابل به‌عنوان راه‌حلی طراحی شده‌اند که نتیجه مطلوب برای دولت‌های درگیر باید بازگشت به روابط حقوقی میان آن‌ها باشد^۲ (Schmitt, M. N. (Ed.), 2017:329).

1. Schmitt, Rule 20

2. Schmitt Rule 21

برابر ماده ۴۹ پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ۲۰۰۱ اقدام متقابل^۱ و ادار کردن دولت نقض‌کننده به رعایت مجدد تعهدات بین‌المللی است، نه تنبیه یا آسیب‌رسانی. اقدام متقابل باید به‌عنوان ابزاری موقت و متناسب با نقض تعهدات باشد. این اقدام باید متناسب با نقض تعهد و با رعایت اصول کلی حقوق بین‌الملل انجام شود. طبق ماده ۵۲ پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نسبت به اعمال بین‌المللی غیرحقوقی، شرایطی برای زمانی که یک دولت می‌تواند به اقدام‌های متقابل روی آورد، وجود دارد:

۱. قبل از اتخاذ اقدام‌های متقابل، دولت آسیب‌دیده باید:

♦ از دولت مسئول، طبق ماده ۴۳، بخواهد که تعهدات خود تحت بخش دوم را انجام دهد؛

♦ دولت مسئول را از هر تصمیم به اتخاذ اقدام‌های متقابل مطلع کند و پیشنهاد مذاکره با آن دولت را ارائه دهد.

۲. با وجود بند ۱ (ب) فوق، دولت آسیب‌دیده می‌تواند اقدام‌های متقابل فوری را که برای حفظ حقوق خود ضروری است، اتخاذ کند.

اقدام‌های متقابل نباید به حقوقی که برای حفاظت از ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی شناخته شده‌اند (مانند حقوق بشری یا حقوق بشردوستانه)، آسیب بزند. ماده ۴۹ همچنین مقدمه‌ای برای مواد بعدی است که به شرایط و محدودیت‌های خاصی که بر اقدام‌های متقابل اعمال می‌شود، از جمله اصل تناسب و رعایت تعهدات غیرقابل نقض در حقوق بین‌الملل، پرداخته است. باین‌حال، در جنگ‌های ترکیبی که از ابزارهای مختلف و غیرمتعارف استفاده می‌شود، تعیین مرزهای عمل متقابل و مشروعیت آن دشوار است (Hoffman, 2009). حقوق بین‌الملل به‌طور معمول تنها اقدام‌های نظامی مستقیم را در چهارچوب دفاع مشروع و ماده ۵۱ منشور ملل متحد در نظر می‌گیرد؛ اما در جنگ ترکیبی، حملات می‌توانند به‌صورت غیرمستقیم و از طریق ابزارهای سایبری، اقتصادی یا حتی نفوذهای فرهنگی صورت گیرند که پاسخ متقابل به آن‌ها می‌تواند پیچیده‌تر و حتی نامشهودتر باشد. در واقع، اصل تناسب در حقوق بین‌الملل که بیان می‌کند پاسخ باید هم از نظر دامنه و هم شدت متناسب با حمله باشد، در شرایط جنگ ترکیبی به‌سختی قابل اعمال است؛ زیرا آسیب‌های

اقتصادی یا سایبری گاهی غیر قابل اندازه‌گیری و پیش‌بینی هستند (Kofman & Rojansky, 2015).

در بسیاری از موارد جنگ ترکیبی، ابزارهای سایبری و اقتصادی به‌عنوان اهرم‌هایی برای آسیب‌رسانی به زیرساخت‌های کلیدی استفاده می‌شوند. بر اساس قوانین حقوق بین‌الملل، اقدام‌های متقابل در این حوزه‌ها می‌تواند به شرطی مشروع شناخته شود که به هدف رفع تهدید صورت گیرد و آسیب‌های جانبی به‌ویژه برای شهروندان بی‌گناه به حداقل برسد. پاسخ‌های سایبری باید بر اساس قوانین عرفی بین‌الملل کنترل شود و از ایجاد بی‌ثباتی بین‌المللی یا آسیب به ساختارهای ضروری انسانی و اقتصادی کشورهای دیگر جلوگیری نماید. اصل تناسب در پاسخ به اقدام‌های ترکیبی و عمل متقابل، یکی از چالش‌های اصلی حقوق بین‌الملل در این حوزه است. درحالی‌که منشور سازمان ملل متحد، دفاع مشروع را تنها در برابر حملات مسلحانه قانونی می‌داند؛ اما برخی از حقوق‌دانان این دیدگاه را به اقدام‌های سایبری و اقتصادی نیز گسترش می‌دهند (Hathaway et al., 2012). بنابراین، اقدام‌های تلافی‌جویانه در چهارچوب حقوق بین‌الملل باید به‌گونه‌ای باشد که هم‌زمان با رفع تهدید، از تشدید تنش‌های غیرضروری و آسیب‌های اضافی به شهروندان غیرنظامی جلوگیری کند.

حقوق بین‌الملل عرفی نیز در زمینه جنگ ترکیبی اهمیت پیدا می‌کند. با وجود اینکه قوانین تدوین‌شده بین‌المللی ممکن است پاسخ واضحی به تهدیدات ترکیبی ندهد، حقوق عرفی بین‌الملل می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای تعیین اقدام‌های متقابل قابل قبول در پاسخ به جنگ ترکیبی عمل کند. در این حوزه، دولت‌ها معمولاً به اصل «مداخله نکردن» استناد می‌کنند، که مطابق آن هیچ کشوری نباید در امور داخلی کشور دیگری مداخله کند؛ به‌ویژه در مواردی که تهدیدات ترکیبی شامل حمایت از نیروهای نیابتی در داخل یک کشور می‌شود. از دیدگاه حقوق بین‌الملل، جنگ ترکیبی با ویژگی تهدیدات زیر آستانه تجاوز و توسل به زور، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند اقتصاد، سایبری، دیپلماسی و عملیات روانی، چهارچوب جدیدی برای مفهوم اقدام متقابل ایجاد می‌کند. چون این اقدام‌های اغلب از سطح تجاوز مسلحانه عبور نمی‌کنند، قواعد حقوق بشردوستانه بین‌المللی که برای درگیری‌های مسلحانه تدوین شده‌اند، الزاماً بر این اقدام‌های قابل اعمال نیستند. بنابراین، اقدام متقابل در این وضعیت می‌تواند در حوزه حقوق بین‌الملل عمومی، به‌ویژه حقوق بین‌الملل عرفی و حقوق مسئولیت دولت‌ها قرار گیرد، به شرط آنکه این اقدام‌های متناسب، محدود به رفع تهدید، و در تطابق با اصول ضروری و تناسب باشند (Hathaway et al., 2012).

در چهارچوب عمل متقابل، اگر تهدیدات ترکیبی شامل حملات سایبری یا تحریم‌های اقتصادی باشد، دولتی که مورد تهدید قرار گرفته می‌تواند با اقدام‌هایی متناسب و در چهارچوب حقوق بین‌الملل به آن پاسخ دهد. این اقدام‌ها باید به گونه‌ای باشند که فقط به رفع تهدید بپردازند و از تبدیل وضعیت به درگیری مسلحانه تمام‌عیار جلوگیری کنند. به‌عنوان مثال، در حوزه سایبری، استفاده از اقدام‌های تلافی‌جویانه سایبری به شرطی مجاز است که آسیب به زیرساخت‌های حیاتی غیرنظامی به حداقل برسد و از تأثیرات جانبی غیرقابل توجیه پرهیز شود. به‌طور کلی، راهبرد دفاعی مد نظر رهبری مبنی بر عمل متقابل در جنگ ترکیبی باید همواره با رعایت الزامات حقوقی و در چهارچوب قوانین عرفی و معاهدات بین‌المللی مرتبط، به‌ویژه اصول تناسب و ضرورت، صورت گیرد. از آنجا که بسیاری از اقدام‌های جنگ ترکیبی ممکن است به‌طور مستقیم منجر به نقض حقوق بشردوستانه نشود، ولی اثراتی منفی بر امنیت و ثبات بین‌المللی داشته باشد، پاسخ‌های متقابل در این وضعیت مستلزم رعایت اصولی هستند که بتوانند به حفظ تعادل و جلوگیری از تشدید تنش‌ها کمک کنند.

هر چند که از نگاه حقوق بین‌الملل، اصل عدم تقابل در حقوق بشردوستانه حتی در صورت نقض از سوی طرف مقابل همچنان پابرجا و غیرقابل تعلیق هستند. به عبارت دیگر، در حقوق بشردوستانه بین‌المللی، توسل به عمل متقابل برای پاسخ‌گویی به نقض تعهدات بشردوستانه از سوی طرف مقابل نه تنها بی‌معنا، بلکه مغایر با اهداف و اصول بنیادین این نظام حقوقی است. هدف حقوق بشردوستانه، حمایت از غیرنظامیان و افرادی است که در جریان درگیری‌ها دیگر نقشی ندارند، و تعهد به رعایت آن برای همه طرفین الزام‌آور است. این رویکرد به صراحت در کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل‌های الحاقی ذکر شده است. به‌عنوان مثال، ماده ۱ مشترک بین کنوانسیون‌های ژنو تأکید می‌کند که دولت‌ها باید همواره به تعهدات بشردوستانه خود عمل کنند و از تعلیق آن‌ها به‌عنوان ابزار متقابل استفاده نکنند (ICRC, 2016). همچنین، ماده ۶۰ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات بیان می‌کند که در صورت نقض یک معاهده بشردوستانه، طرف دیگر نمی‌تواند تعهدات خود را نادیده بگیرد، زیرا این تعهدات از نوع قواعد آمره^۱ و برای حمایت از حقوق بنیادین بشر در همه شرایط است. بنابراین، حقوق بشردوستانه یک نظام حقوقی مستقل و الزام‌آور برای همه طرفین درگیر است و تضعیف یا تعلیق

آن‌ها به بهانه نقض توسط طرف مقابل مغایر با اصول حقوق بین‌الملل و هدف کلی حمایت از بشریت است (Dinstein, 2022).

در نتیجه دکترین جمهوری اسلامی ایران بر «دفاع بازدارنده» و «مقاومت همه‌جانبه» تمرکز دارد و متأثر از عوامل ایدئولوژیک، تاریخی و محیط نظامی-سیاسی بین‌المللی است. اسلام به‌عنوان ایدئولوژی نظام، تأثیری بنیادین بر نهادهای اجتماعی و نظامی داشته و اصول بازدارندگی و دفاع مشروع را بر اساس آیات قرآن مانند سوره انفال (آیه ۶۰) و سوره حج (آیه ۳۹) تقویت می‌کند. این اصول دفاعی در قرآن به‌وضوح بر ضرورت آمادگی نظامی، مقابله با تجاوز، و دفاع از مظلومان تأکید دارد. (بداللهی، ۱۳۹۹: ۳۱۵) جنگ هشت‌ساله با عراق نیز تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری این دکترین داشته و بر اهمیت بازدارندگی تأکید کرده است. قانون اساسی ایران، به‌ویژه اصل ۱۵۲، سیاست خارجی کشور را بر حفظ استقلال، تمامیت ارضی و رد سلطه‌پذیری استوار می‌داند. مقام معظم رهبری نیز دفاع را بخشی از هویت ملی زنده دانسته و دفاع مشروع را ضرورتی عقلانی برای حفظ کشور و نظام اسلامی معرفی کرده‌اند (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۶۸). این ترکیب از آموزه‌های دینی و حقوقی، چهارچوبی جامع برای دکترین دفاعی ایران ایجاد کرده که بر حفظ تمامیت ارضی و مقابله با تهدیدات خارجی، با رعایت حقوق دیگر ملت‌ها، استوار است.

نتیجه‌گیری

جنگ ترکیبی تحولات عمده‌ای در مفهوم و چهارچوب‌های حقوقی حاکم بر مخاصمات مسلحانه ایجاد کرده است. این نوع جنگ، با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین به‌ویژه در حوزه سایبری، پیچیدگی‌های جدیدی را در تعریف و ارزیابی تهدیدات نظامی به‌وجود آورده است. از جمله این پیچیدگی‌ها می‌توان به حملات سایبری به زیرساخت‌های حیاتی و چالش‌های مربوط به اثبات منشأ این حملات اشاره کرد. این تحولات نه تنها رویکردهای نظامی را به‌طور بنیادین تغییر داده‌اند، بلکه قواعد حقوق بین‌الملل موجود را نیز به‌طور جدی تحت تأثیر قرار داده‌اند. بسیاری از قواعد حقوقی کنونی با ابعاد مختلف جنگ‌های ترکیبی، به‌ویژه جنبه تهدیدات سایبری آن، هماهنگ نیستند و این ناهماهنگی چالش‌های حقوقی و عملیاتی متعددی را ایجاد کرده است. یکی از مهم‌ترین چالش‌های حقوقی ناشی از جنگ‌های ترکیبی، به‌ویژه در حوزه سایبری، مربوط به قواعد دفاع مشروع و آستانه توسل به زور تحت منشور ملل متحد است. استفاده از جنگ سایبری به‌عنوان یک بُعد اساسی از جنگ‌های ترکیبی، مرزهای سنتی

دفاع مشروع را تحت تأثیر قرار داده و نیازمند بازتعریف مفاهیم حقوقی مرتبط است. در این زمینه، مطالعه دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که رویکردهای ملی می‌توانند الهام‌بخش تحولات بین‌المللی در حوزه جنگ‌های ترکیبی باشند. دکترین دفاعی ایران در این حوزه با تمرکز بر بازدارندگی فعال و هوشمندسازی سامانه‌های دفاعی و تأکید بر اقدامات متقابل الگویی راهبردی برای مدیریت تهدیدات سایبری ارائه می‌دهد که می‌تواند به‌عنوان یک مدل برای سایر کشورها نیز مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به پیچیدگی‌های ناشی از جنگ‌های ترکیبی، تدوین هنجارهای بین‌المللی جدیدی که با اصول و موازین حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی هم‌خوانی داشته باشد، ضروری به نظر می‌رسد. طراحی این قواعد مستلزم وجود مبانی مستحکم در حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. قواعدی همچون ماده ۳۶ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و شرط مارتنس می‌توانند به‌عنوان زیرساختی برای تنظیم این قواعد جدید عمل کنند. این قواعد می‌توانند چهارچوبی جامع برای رعایت اصول انسانی و پاسخ به نیازهای مخاصمات مدرن فراهم آورند. در عین حال، اصول بنیادین حقوق بشردوستانه بین‌المللی در جنگ ترکیبی از ظرفیت لازم برای انطباق با چالش‌های جدید برخوردار هستند؛ اما نیازمند قواعد مناسبی هستند تا این اصول به‌طور مؤثر اجرایی شوند. در این راستا، همکاری‌های بین‌المللی برای تدوین قواعد جدید و ایجاد سازوکارهای نظارتی مؤثر، بیش از پیش اهمیت یافته است. این همکاری‌ها نه تنها به تقویت و تبیین حقوق بین‌الملل در بُعد سایبری جنگ ترکیبی کمک می‌کنند، بلکه می‌توانند زمینه‌ساز ایجاد یک چهارچوب حقوقی جامع و منسجم برای مقابله با تهدیدات نوین باشند. در نهایت، تحولات ناشی از جنگ‌های ترکیبی نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل باید به‌طور مستمر با پیشرفت‌های فناوری و تغییرات در عرصه نظامی همگام شود تا بتواند به‌طور مؤثر به نیازهای جهان معاصر پاسخ دهد.

فهرست منابع

- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۶۸/۰۴/۲۵). بیانات در دیدار اқشار مختلف مردم، رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2144>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۶۸/۰۸/۲۹). بیانات و رهنمودهای ایشان پس از بازدید از ستاد کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=11062>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۷۶/۰۸/۱۴). بیانات در دیدار جمعی از دانش آموزان و دانشجویان رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9945>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۷۰/۰۸/۱۵). بیانات در دیدار اқشار مختلف مردم رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/search-result?q=%D9%81%DA%>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۷۴/۰۸/۱۴). بیانات در دیدار جمعی از دانش آموزان و دانشجویان رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2772h>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۹/۱۱/۱۹). بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش. رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=49572>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سید علی (۱۴۰۲/۰۱/۰۱). بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی. رجوع شود به تارنمای الکترونیکی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=52275>
- اعلائی فرد، سپیده (۱۴۰۳). *اصل تناسب در پرتو استفاده از هوش مصنوعی در مخصصات مسلحانه*. مطالعات حقوقی فضای مجازی، شماره نهم، ۴۴-۳۵
- بخشی، فرشاد؛ محمودی، هادی (۱۴۰۲). *بررسی تأثیر ابعاد سایبری جنگ ترکیبی بر حقوق مخصصات مسلحانه*، چهارمین کنفرانس ملی پدافند سایبری، مراغه، ۲۸۰
- دانش آشتیانی، محمدباقر (۱۳۸۸). *اصول و روش تدوین دکترین نظامی*، فصلنامه نظم و امنیت انتظامی، شماره سوم سال دوم.
- رحمانی، ساعد؛ شفیع، جمال (۱۴۰۱). *مفهوم و مؤلفه‌های امنیت فرهنگی در گفتمان ایرانی اسلامی*، فصلنامه امنیت ملی، ۱۲(۴۴)، ۳۳۲-۲۹۹
- شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۹۵). *حقوق بشردوستانه بین‌المللی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد حقوقی میزان.
- صادقی زهره؛ عربیان محمدجواد (۱۴۰۱). *چالش‌های کاربرد حقوق بین‌الملل بشردوستانه در جنگ‌های سایبری چالش‌های تطبیق اصول حاکم بر مخصصات مسلحانه بر حملات سایبری بررسی موردی: رعایت اصل ممنوعیت توسل به زور و اصل تفکیک در حملات سایبری*، مطالعات حقوقی فضای مجازی، شماره دوم، ۷۳-۸۶

- فلک، دیتر (۱۳۹۵). *حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه*، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی و همکاران، چاپ چهارم، تهران: انتشارات شهر دانش
- قاسمی، فرهاد؛ اسماعیلی فرزین، ایرج (۱۳۹۶). *جنگ ترکیبی در سیستم بین‌المللی پیچیده آشوبی، فصلنامه مدیریت نظامی*، سال هفدهم، شماره ۲، ۸۵-۶۹
- موثقی، حسن (۱۴۰۱). *چالش‌های کاربرد حقوق بین‌الملل بشردوستانه در جنگ‌های سایبری*، مطالعات حقوقی فضای مجازی، شماره دوم، ۱۷-۲
- نامدار مظفر، ضمیریان محمدحسین (۱۳۹۰). *مقام معظم رهبری و نظریه ساختاری روابط بین‌الملل در سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران*.
- یداللهی، رضا (۱۳۹۹). *مبانی و اصول دفاعی جمهوری اسلامی ایران از منظر قرآن کریم*. مطالعات دفاعی استراتژیک، سال هجدهم، شماره ۷۹، ۳۳۰-۳۱۱.

References

- Alston, P. (2010). Report of the Special Rapporteur on Extrajudicial, Summary or Arbitrary Executions: Addendum, Study on Targeted Killings. United Nations, General Assembly.
- Ambos, K. (2013). *Treatise on International Criminal Law: Volume 1: Foundations and General Part*. OUP Oxford.
- Ambos, K. (2022). *Treatise on International Criminal Law: Volume II: The Crimes and Sentencing*. Oxford University Press.
- Amsellem, D. (2020). Le cyberspace israélien, un enjeu de puissance. *Hérodote*, (2-3), 281-296.
- Asada, M. (2012). The Concept of “Armed Conflict” in International Armed Conflict. In *What Is War?* (pp. 51-67).
- Assidiq, H., Safira, A., & Lubis, S. N. (2020, December). Cyber Attack-The Burden of International Crime Proof: Obstacles and Challenges. In *The 2nd International Conference of Law, Government and Social Justice (ICOLGAS 2020)* (pp. 67-74). Atlantis Press.
- Bachmann & Munoz Mosquera (2018). *Hybrid Warfare as Lawfare: Towards a Comprehensive Legal Approach*.
- Bange, O. (2009). NATO as a Framework for Nuclear Nonproliferation: The West German Case, 1954–2008. *International Journal*.
- Barno, D. (2014). Unconventional warfare and modern conflicts. *Foreign Affairs*.
- Bellal, A. (2020). What Are ‘Armed Non-State Actors’? A Legal and Semantic Approach. *International Humanitarian Law and Non-State Actors: Debates, Law and Practice*, 21-46.
- Blank, L. R. (2020). Irreconcilable Differences: The Thresholds for Armed Attack and International Armed Conflict. *Notre Dame L. Rev.*, 96, 249.
- Bokil, R. (2023). Cyber Warfare: Taking War to Cyberspace and its Implications for International Humanitarian Law. *International Journal for Multidisciplinary Research*, 5(1), 1-12.
- Bordin, F. L. (2018). The Nicaragua v. United States Case: An Overview of the Epochal Judgments. *Nicaragua Before the International Court of Justice: Impacts on International Law*, 59-83.
- Bothe, M., Partsch, K. J., & Solf, W. A. (Eds.). (1982). *New rules for victims of armed conflicts: commentary on the two 1977 protocols additional to the Geneva Conventions of 1949*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Cantwell, D. (2017). *Hybrid Warfare: Aggression and Coercion in the Gray Zone*. American Society of International Law.
- Dinstein, Y. (2022). *The conduct of hostilities under the law of international armed conflict*. Cambridge university press
- Dooley, J. F. (2024). *Cyber Weapons and Cyber Warfare*. In *History of Cryptography and Cryptanalysis: Codes, Ciphers, and Their Algorithms* (pp. 241-268). Cham: Springer International Publishing.
- Ducaru, S. D. (2016). The cyber dimension of modern hybrid warfare and its relevance for NATO. *Europolity-Continuity and Change in European Governance*, 10(1), 7-23.

- Fèvre, V. (2017). TALLINN MANUAL 2.0 ON THE INTERNATIONAL LAW APPLICABLE TO CYBER OPERATIONS, Cambridge, Cambridge University Press, 2017, 640 pages. *Politique étrangère*, (4).
- Galeotti, M. (2016). Hybrid, ambiguous, and non-linear? How new is Russia's 'new way of war'? *Small Wars & Insurgencies*, 27(2), 282-301.
- Gerasimov, V. (2016). The evolution of modern warfare. *Military Review*, 23(1)
- Gervais, M. (2012). Cyber-Attacks and the Laws of War. *Berkeley Journal of International Law*, 30, 525-531.
- Gervais, M. (2012). Cyber-Attacks and the Laws of War. *Berkeley Journal of International Law*, 30, 525-531.
- Giegerich, B. (2016). Hybrid warfare and the changing character of conflict. *Connections*, 15(2), 65-72.
- Gillett, M. (2013). The Anatomy of an International Crime: Aggression at the International Criminal Court. *International Criminal Law Review*, 13(4), 829-864.
- Graham, D. E. (2010). Cyber Threats and the Law of War. *Journal of National Security Law and Policy*, 4, 89.
- Graham, D. E. (2010). Cyber Threats and the Law of War. *Journal of National Security Law and Policy*, 4, 89.
- Hadji-Janev, M. (2016). International Legal Aspects of Protecting Civilians and Their Property in the Future Cyber Conflict. In *Handbook of Research on Civil Society and National Security in the Era of Cyber Warfare* (pp. 423-449). IGI Global.
- Hoffman, F. G. (2009). Hybrid threats: Reconceptualizing the evolving character of modern conflict (Vol. 220). Washington, DC: Institute for National Strategic Studies, National Defense University.
- Hannigan, R. (2014). The web is a terrorist's command-and-control network of choice. *Financial Times*, 3, 2014.
- Hansel, M. (2011). Stuxnet und die Sabotage des iranischen Atomprogramms: Ein neuer Kriegsschauplatz im Cyberspace? (pp. 564-576). VS Verlag für Sozialwissenschaften.
- Hathaway, O. A., & Crootof, R. (2012). The Law of Cyber Attack. Faculty Scholarship Series, Paper 3852.
- International Committee of the Red Cross (ICRC). (2016). *Commentary on the First Geneva Convention*. Cambridge University Press.
- International Court of Justice. (1986). *Nicaragua v. United States of America: Case concerning military and paramilitary activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America)*. ICJ Reports 1986, p. 14. <https://www.icj-cij.org/en/case/70>
- Kabiri, F. V., Rajaipour, M., & Razmi, S. M. (2021). Una investigación de los delitos cibernéticos desde el punto de vista de la jurisprudencia de Imameh (Irán). *Apuntes Universitarios*, 11(1), 352-363.
- Kofman, M., & Rojansky, M. (2015). A closer look at Russia's' hybrid war'. Woodrow Wilson International Center for Scholars
- Korhonen, O. (2015). Deconstructing the conflict in Ukraine: The relevance of international law to hybrid states and wars. *German Law Journal*, 16(3), 452-478.

- Leonard, M. (2021). *The age of unpeace: How connectivity causes conflict*. Random House.
- Lin, H. (2012). *Cyber conflict and international humanitarian law*. *International Review of the Red Cross*, 94(886), 515-531.
- Lin, H. S. (2010). *Offensive cyber operations and the use of force*. *J. Nat'l Sec. L. & Pol'y*, 4, 63.
- Mattis, J. N., & Hoffman, F. (2005). *Future warfare: The rise of hybrid wars*. *Proceedings-United States Naval Institute*, 131(11), 18.
- Mazaraki, N., & Goncharova, Y. (2022). *CYBER DIMENSION OF HYBRID WARS: ESCAPING A 'GREY ZONE' OF INTERNATIONAL LAW TO ADDRESS ECONOMIC DAMAGES*. *Baltic Journal of Economic Studies*, 8(2), 115-120.
- Melzer, N. (2009). *Interpretive guidance on the notion of direct participation in hostilities under international humanitarian law*. *International Committee of the Red Cross*.
- Moore, J. N. (2005). *Development of International Law of Conflict Management*. In *National Security Law* (2nd ed.). Durham, NC: Carolina Academic Press.
- Nyemann, D. B., & Sørensen, H. (2019). *Deterrence by Punishment as a way of Countering Hybrid Threats-Why we need to go" beyond resilience" in the gray zone*.
- Ohlin, J. D. (2015). *The Doctrine of Legitimate Defense* (Cornell Law School Research Paper No. 15-12).
- Ophardt, J. A. (2010). *Cyber warfare and the crime of aggression: The need for individual accountability on tomorrow's battlefield*. *Duke L. & Tech. Rev.*, 9, 1.
- Palyvoda, V. (2022). *ON HYBRID WARFARE, WITHOUT MYSTIFICATION OR CONSPIRACY*. *Strategic Panorama*, (1), 66-69.
- Parker, S. K., Winslow, C. J., & Tetrack, L. E. (2016). *Designing meaningful, healthy, and effective cyber security work*. In *Psychosocial dynamics of cyber security* (pp. 240-266). Routledge.
- Re, D. (2018). *International Crimes: A Hybrid Future?*. *Nigerian Yearbook of International Law* 2017, 173-190.
- Reichborn-Kjennerud, E., & Cullen, P. (2022). *What is hybrid warfare?*. *Norwegian Institute for International Affairs (NUPI)*
- Rekotov, P., Nikitenko, V., Korshykova, T., Zhrebko, O., & Samoilenko, I. (2022). *Protection of the rights and legitimate interests of the individual in a hybrid war*. *Cuestiones Políticas*, 40(73).
- Remus, T. (2013). *Cyber-attacks and international law of armed conflicts; a jus ad bellum perspective*. *J. Int't Com. L. & Tech.*, 8, 179.
- Schmitt, M. (2012). *Classification of cyber conflict*. *Journal of Conflict and Security Law*, 17(2), 245-260.
- Schmitt, M. N. (1999). *Computer Network Attack and the Use of Force in International Law: Thoughts on a Normative Framework*. *Columbia Journal of Transnational Law*, 37, 885-937.
- Schmitt, M. N. (Ed.). (2017). *Tallinn Manual 2.0 on the International Law Applicable to Cyber Operations*. Cambridge University Press.
- Schmitt, M., & Biller, J. (2019). *Classification of Cyber Capabilities and Operations as Weapons, Means, or Methods of Warfare*.

- Schulze, S. H. (2015). Cyber-" War"-Testfall der Staatenverantwortlichkeit (Vol. 107). Mohr Siebeck.
- Shaw, M. (2010). International Law (6th ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Sklerov, M. J. (2009). Solving the Dilemma of State Responses to Cyber-Attacks: A Justification for the Use of Active Defenses against States Which Neglect Their Duty to Prevent. *Military Law Review*, 201, 1-85.
- Smith, Michael. (2017). Tallinn Manual 2.0 on the International Law Applicable to Cyber Operations. Cambridge University Press.
- Smith, W. (2015). "Our Defense is a Holy Defense!"-The Iran-Iraq War and its Legacy in Contemporary Iranian Factional Politics. *Journal of Georgetown University-Qatar Middle Eastern Studies Student Association*, 2015(1), 3.
- Sokolov, S., Nyrkov, A., Knysh, T., & Demakov, Y. (2020, September). Cybernetic attacks as a component of information operations during the hybrid warfare. In *International Scientific Conference on Architecture and Construction* (pp. 67-83). Singapore: Springer Nature Singapore.
- Thiele, R. D. (2015). Crisis in Ukraine—the emergence of hybrid warfare. *ISPSW Strategy Series: Focus on Defense and International Security*, 347, 1-13.
- Torbat, A. E. (2005). Impacts of the US trade and financial sanctions on Iran. *World Economy*, 28(3), 407-434.
- Treverton, G. F., Thvedt, A., Chen, A. R., Lee, K., & McCue, M. (2018). Addressing hybrid threats.
- UN-Human Rights (Office of the High Commissioner). (2016). *International Legal Protection of Human Rights in Armed Conflict*. United Nations Publication.
- Upeniece, V. (2019). Conditions for the legal commencement of an armed attack. In *SHS Web of Conferences* (Vol. 68, p. 01022). EDP Sciences.
- van der Wilt, H. (2021). Towards a Better Understanding of the Concept of 'Indiscriminate Attack'—How International Criminal Law Can Be of Assistance. *Yearbook of International Humanitarian Law*, Volume 22 (2019), 29-42.
- Vasilovsky, A. (2002). The changing face of war. *Journal of Conflict Studies*, 23(1)
- Villaruel, A. J. R. (2007). *Kombattantbegrepet: Taliban-og Al Qaeda-inns*
- Watney, M. (2022). Cybersecurity threats to and cyberattacks on critical infrastructure: a legal perspective. In *European conference on cyber warfare and security* (Vol. 21, No. 1, pp. 319-327).
- Zhuang, R., Bardas, A. G., DeLoach, S. A., & Ou, X. (2015, October). A theory of cyber attacks: A step towards analyzing MTD systems. In *Proceedings of the second ACM workshop on moving target defense* (pp. 11-20).

Key Determinants of the Muslim Brotherhood's Influence on Turkey's Foreign Policy in the Middle East

Fatemeh Mohammadhasan

Ph.D Student of International Relations, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.


Email: f.mh10@yahoo.com

 0009-0007-2404-1826

Kayhan Barzegar

Corresponding Author, Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: Kbarzegar@hotmail.com

 0000-0003-3571-6204

Mostafa Maleki

Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Politic Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: Mostafa.maleki52@gmail.com

 0009-0008-6024-1160

Abstract

Introduction: With the rise to power of the Justice and Development Party (AKP), Turkey has significantly distanced itself from the Kemalist tradition and has attempted to become a major player in the Middle East. This unprecedented level of involvement and presence in the Middle East, coupled with Turkey's shift away from its Western orientation in the 2010s, draws attention to factors related to the AKP's Islamic identity. Part of this identity stems from the party's association with the Muslim Brotherhood movement. Turkey has long been a venue for international Muslim Brotherhood meetings, and there are also examples of ideological kinship between the AKP and the Muslim Brotherhood in terms of agency. Since Erdogan came to power, the AKP has shown a willingness to form coalitions with secular and liberal elites in Turkey. The party also, in its early years, constantly assured foreign observers of its commitment to secularism and good relations with Israel. This attitude was obviously at odds with the ideology of the founder and subsequent leaders of the Muslim Brotherhood. This coincided with the Arab Spring and the peak of the dominance of Ahmet Davutoglu's ideas in Turkey's foreign policy system. During this period, Turkey viewed the Brotherhood as a trump card in its diplomatic mix. Erdogan viewed cooperation with the Brotherhood and efforts to expand Turkey's communication network by relying on Islamic organizations led by the Brotherhood as a way of reclaiming Turkey's true self. Even after the suppression of the Brotherhood following the coup in Egypt in 2013, reorganization and logistical efforts to strengthen the international community of the Muslim Brotherhood were hosted in Istanbul, and members of the Turkish Justice and Development Party continued to support the Muslim Brotherhood. The developments in the Arab world

since 2010 have created a great opportunity for Turkey to reconsider its role in the Middle East and to gain a special position to develop its political model. This culminated with the rise of the Muslim Brotherhood in Egypt and Ennahda in Tunisia. But the Arab Spring marked a new phase in bilateral relations. The Muslim Brotherhood, at least strategically, used the popular discourse of the "Turkey model" to gain political legitimacy against widespread accusations of terrorism, and by viewing the Justice and Development Party as a successful fusion of Islam and democracy, it was able to present itself as a legitimate actor pursuing a similar, viable, pro-Western project in Egypt. In this regard, Turkey has also placed support for the new interpretation of the views of the Muslim Brotherhood movement in the Middle East on its agenda in its foreign policy in the region in order to achieve maximum benefits. The developments in the Arab world in 2010, which led to the emergence of movements inclined towards the Muslim Brotherhood in power in Egypt and Tunisia, were seen by the Justice and Development Party as a sign of its civilizational and cultural expansion, and the party saw this as an opportunity to strategize its relations with the new governments of these countries. But later, with the fall of these movements from the power pyramid in Egypt and Tunisia, Turkey's regional strategy was disrupted and changed direction from the principle of "reducing problems with neighbors to zero" to neo-Ottomanism and direct and indirect political-security interference in the Arab countries of the Middle East. Tensions in relations with Egypt and at one point with Saudi Arabia, military intervention in Syria and northern Iraq, and disagreements with Iran regarding some regional issues such as Syria were among the consequences of this policy.

Research Question: The main question of this article is: What are the defining characteristics of the Muslim Brotherhood movement in guiding the foreign policy of the Turkish government in the Middle East? According to the research hypothesis, not only does the influence of the Muslim Brotherhood on the nations of the region imply the strengthening of neo-Ottomanism, but the Muslim Brotherhood has also adapted its policies to the views of Turkish foreign policy by making changes.

Theoretical framework of the research: In this article, one of the best models for analyzing the determining characteristics of the Muslim Brotherhood movement in guiding the foreign policy of the Turkish government is the structuralist approach, which looks at the relationship between identity and foreign policy. Accordingly, identities determine the foreign policy interests of states and interests are the guiding light of countries' foreign policies. Therefore, it is necessary to emphasize structuralism for two reasons. The first reason is related to the identity paradigm of the Muslim Brotherhood and the role of ideology (beliefs, ideas, norms, and values) in both the old and new generations of this movement. The second reason is related to the intellectual and cultural characteristics of the Turkish government, which are especially present in this country's foreign policy towards the Middle East region.

Research Method: The research method in this article is descriptive-analytical and the data were collected through documentary and library methods.

Research Results: After the Justice and Development Party took control of Turkey with the election of Erdogan as Prime Minister in 2003, it adopted completely different positions from the Muslim Brotherhood and showed a desire to form an alliance with secular and liberal elites in Turkey; in foreign policy, it aligned with the policies of the United States and tried to join the European Union. The AKP also, in its early years, promoted a commitment to secularism and improved relations with Israel, which conflicted with the views of the Muslim Brotherhood. Indeed, before the 2011 revolution, the Muslim Brotherhood saw the AKP model as a threat to itself and feared that the movement's younger members would adopt similar ideas. But

this situation changed rapidly in the following years, especially with the Arab Spring and the peak of the dominance of Ahmet Davutoglu's ideas in Turkey's foreign policy system. The electoral successes of the Muslim Brotherhood and later its victory in the presidency strengthened relations between Turkey and Egypt. The movement consistently highlighted political and ideological similarities with Erdogan. Morsi assured Egypt's international partners that its relations with Israel would not change. The partnership between the Muslim Brotherhood and the Justice and Development Party also offered significant economic opportunities for both political entities. The support of the Erdogan government and its supporters within the Justice and Development Party (AKP) for the Muslim Brotherhood can be categorized within the framework of several theoretical perspectives:

1. Political Islam: Erdogan and the AKP have historically shared ideological commonalities with the Muslim Brotherhood, both of which are rooted in political Islam. Turkey has positioned itself as a champion of the Islamic world and a counterweight to the influence of traditional regional powers and the West, and has supported the Muslim Brotherhood as a means to challenge the established order in the Middle East and demonstrate Turkish influence in the region.
2. Neo-Ottomanism: Support for Islamist movements such as the Muslim Brotherhood can be seen as part of Erdogan's efforts to exert influence and leadership in the region, reflecting Turkey's Ottoman past as a protector of Muslims. Erdogan's foreign policy through the lens of neo-Ottomanism signifies a radical change in Turkey's domestic political system and foreign policy priorities.
3. Regional Power Projection: By aligning with Islamist movements, Turkey can expand its sphere of influence, form alliances with like-minded actors, and balance the influence of rival regional powers.
4. Populism: By supporting Islamist movements such as the Muslim Brotherhood, Erdogan can appeal to his conservative and religious base at home while simultaneously strengthening his image as a leader on the global stage.

According to the findings of this study, some of the most important characteristics of the Muslim Brotherhood for Turkey's Middle East foreign policy are as follows:

1. Historical support: The Erdogan government explicitly supported the Muslim Brotherhood and its emergence in countries such as Egypt after the Arab Spring. The Justice and Development Party shares ideological affinities with the Muslim Brotherhood in some areas, particularly in their approach to blending Islam with democratic governance. However, tensions arose between Erdogan's government and the military-backed interim government in Egypt, which ultimately ousted President Mohamed Morsi, a member of the Muslim Brotherhood, from power in 2013.
2. Regional dynamics: Turkey's support for the Muslim Brotherhood has led to tensions with Egypt, Saudi Arabia, and the UAE, as these countries consider the Brotherhood a destabilizing and destructive force. This is despite the fact that, from the perspective of the effects of the Muslim Brotherhood discourse on Turkey's Middle East policy, its positions on Syria and its comparison with other countries appear contradictory; Because Turkey has supported popular protests in Syria (like Tunisia and Egypt), but has supported the status quo and established political regimes in Libya, Bahrain, and Yemen.
3. Domestic Politics: While the Justice and Development Party supports the Muslim Brotherhood due to its Islamic ideology, other political factions, including secularists and the military establishment, consider the Muslim Brotherhood a threat to Turkey's secular principles.

4. Security concerns: Turkey's support for the Muslim Brotherhood has raised security concerns, particularly over allegations of supporting militant groups affiliated with the Brotherhood's ideology. These allegations have fueled tensions with Egypt, Saudi Arabia and the UAE. Turkey's stance on the Muslim Brotherhood is just one aspect of its foreign policy that intersects with complex regional dynamics, including issues such as the Syrian conflict (one point of contention with Iran as a regional power), the role of political Islam, and the competition for leadership in the Muslim world.

5. International Status: Turkey's alignment with the Muslim Brotherhood has also affected its international status. This has led to tensions with Western countries, especially the United States and members of the European Union, which do not have a positive view of the Muslim Brotherhood and criticize Turkey's support for the organization.

6. Shifts in Strategy: In recent years, Turkey has moderated its approach to the Muslim Brotherhood, reducing its public support while maintaining a level of ideological affiliation. This shift reflects Turkey's need to balance its regional ambitions with changing geopolitical realities. In recent years, Turkey has changed its approach towards the Muslim Brotherhood and adopted a more nuanced stance. While maintaining ideological affiliation, Turkey has reduced its overt public support for the organization. This change can be attributed to a variety of factors, including domestic and international considerations.

Conclusion: The relationship between the Muslim Brotherhood and the Justice and Development Party has affected Turkey's Middle Eastern foreign policy in two ways. First, the historical influence of the Muslim Brotherhood among the nations of the region and contemporary movements seeking to revive political Islam has made this movement, which is considered a prominent and comprehensive model of moderate and active Islam for the politicians and elites of the Justice and Development Party, effective in advancing the policy of neo-Ottomanism. Second, the close and multilateral relations between the Muslim Brotherhood movement and the Turkish Justice and Development Party government, due to the identity discourse and intellectual, ideological, and normative character, are reflected in Turkey's foreign policy doctrine, and especially in this country's Middle East policy, which is complex, multifaceted, and even faces contradictions and challenges.

Keywords: Muslim Brotherhood, Justice and Development Party, Turkish Middle Eastern Foreign Policy, Neo-Ottomanism

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



doi 10.22034/fr.2025.482273.1587

شاخصه‌های تعیین‌کننده جنبش اخوان المسلمین در هدایت سیاست خارجی دولت ترکیه در خاورمیانه

فاطمه محمدحسن

دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.


Email: f.mh10@yahoo.com

 0009-0007-2404-1826

کیهان برزگر

نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Kbarzegar@hotmail.com

 0000-0003-3571-6204

مصطفی ملکی

استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Mostafa.maleki52@gmail.com

 0009-0008-6024-1160

چکیده

گفتمان هویتی اخوان المسلمین و تأکید آن بر نقش سیاسی اسلام، با دیدگاه‌های حزب عدالت و توسعه در ترکیه که قرآنی‌اعتدال‌گرا از اسلام در چهارچوب قدرت نرم ارائه می‌دهد، هم‌سویی دارد؛ اما برداشت فوق از اسلام نه‌تنها با تمایل نوع‌ثمنی‌گری و تقویت نقش ترکیه در منطقه ناسازگار نیست، بلکه مکمل آن محسوب می‌شود. اخوان المسلمین نیز بر نقش سازنده ترکیه در آینده خاورمیانه تأکید می‌کند. مقاله حاضر تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ دهد که شاخصه‌های تعیین‌کننده جنبش اخوان المسلمین در هدایت سیاست خارجی دولت ترکیه در خاورمیانه چیست؟ فرضیه پژوهش این است که نه‌تنها نفوذ اخوان المسلمین بر ملل منطقه بر تقویت نوع‌ثمنی‌گری دلالت دارد، بلکه اخوان المسلمین با ایجاد تغییرات، سیاست‌های خود را با دیدگاه‌های سیاست خارجی ترکیه منطبق نموده است. طبق یافته‌های تحقیق که بر نظریه سازه‌انگاری استوار است، تفکر اخوان المسلمین درباره ایجاد امپراتوری در خاورمیانه با محوریت حکومت اسلامی و نیز موازنه‌سازی بین جریان‌ات اسلامی در منطقه، در گفتمان حزب عدالت و توسعه نیز انعکاس یافته است؛ اما شکست اخوان المسلمین در سال ۲۰۱۳ در مصر و چالش‌های ترکیه در برخورد با دولت‌هایی مخالف اخوان، حاکی از پیچیدگی و چندوجهی بودن این مناسبات است. روش تحقیق در مقاله حاضر، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها به روش اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اخوان المسلمین، حزب عدالت و توسعه، سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه، نوع‌ثمنی‌گری، سازه‌انگاری

مقدمه و بیان مسئله

پس از پایان نظام دوقطبی و یک دهه پس از آن، با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه^۱ در ترکیه، سرمایه‌گذاری ویژه‌ای در زمینه امور خاورمیانه صورت گرفت. در راستای همین سیاست، ترکیه از سال ۲۰۰۲ تغییرات بنیادینی را در سیاست خارجی خود به‌ویژه در حوزه خاورمیانه ایجاد نمود. هنگامی که نگاه خاورمیانه‌ای حزب عدالت و توسعه نسبت به سیاست‌های سایر احزاب ترکیه با چند دهه قبل‌تر مقایسه می‌شود، این سطح بی‌سابقه از دخالت و حضور در خاورمیانه، همراه با دور شدن ترکیه از جهت‌گیری غربی خود در دهه ۲۰۱۰، اذهان را به عوامل مرتبط با هویت اسلامی حزب عدالت و توسعه سوق می‌دهد. بخشی از این هویت ریشه در ارتباطات مناسبات این حزب با جنبش اخوان المسلمین دارد. ترکیه از دیرباز مکانی برای نشست‌های بین‌المللی اخوان المسلمین بوده است. از نظر کارگزاری، نمونه‌هایی از خویشاوندی ایدئولوژیک بین حزب عدالت و توسعه با اخوان المسلمین وجود دارد، طوری که از این حزب به‌عنوان شاخه ترکیه‌ای اخوان المسلمین یاد می‌شود. با روی کار آمدن اردوغان و تیم همراهش، دوران جدیدی از روابط ترکیه و اخوان المسلمین آغاز شد. در وهله نخست، حزب عدالت و توسعه تمایل به ایجاد ائتلاف با نخبگان سکولار و لیبرال در ترکیه را نشان داد. همچنین این حزب در سال‌های اولیه فعالیت خود، دائماً به ناظران خارجی از تعهد خود به سکولاریسم و حفظ روابط خوب با رژیم صهیونیستی اطمینان می‌داد. بدیهی است که این نگرش در تضاد با ایدئولوژی بنیان‌گذار و رهبران بعدی اخوان المسلمین قرار داشت. این امر، هم‌زمان با بهار عربی و اوج حاکمیت اندیشه‌های احمد داووداوغلو در نظام سیاسی خارجی ترکیه است. در این دوره، ترکیه به جریان اخوان به‌مثابه یک برگ برنده در چهارچوب متغیرهای دیپلماتیک خود نگاه می‌کند. اردوغان همکاری با جریان اخوان و تلاش برای بسط شبکه ارتباطی ترکیه با اتکا به تشکیلات اسلامی که در رأس آن‌ها اخوان قرار داشت را نوعی بازیابی خودِ حقیقی ترکیه قلمداد می‌کرد. با توجه به همین ذهنیت بود که اردوغان ضمن حمایت کامل از داووداوغلو، امکان پاک‌سازی سازمان‌یافته دیپلمات‌های کمالیستی و تصفیه کامل عبدالله گل را به دست می‌آورد. حتی پس از سرکوب اخوان بعد از کودتا در مصر در سال ۲۰۱۳، سازمان‌دهی مجدد و تلاش‌های لجستیکی برای تقویت جامعه بین‌المللی اخوان المسلمین به میزبانی استانبول صورت گرفت و اعضای حزب عدالت و توسعه

1. Adalet ve Kalkinma Partisi (AKP)

ترکیه، حمایت‌های خود را از اخوان‌المسلمین ادامه دادند. در واقع، این نزدیکی ریشه در علاقه متقابل اردوغان و اخوانی‌ها به بازگرداندن ترکیه به «دوران حکومت اسلامی» و دیدگاه حفاظت این جنبش از «امت اسلامی» دارد و بیانگر حمایت و تبعیت دولت ترکیه از ایدئولوژی اخوان‌المسلمین در این کشور و دیگر کشورهای منطقه است. هدف غایی از تغییر سیاست‌های خاورمیانه‌ای ترکیه پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، مطرح نمودن ترکیه به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای برای کسب اقتدار به‌ویژه در قبال کشورهای اسلامی همسایه بود. تحولات جهان عرب از سال ۲۰۱۰ به بعد، فرصت بزرگی برای ترکیه به وجود آورد تا در نقش خود در خاورمیانه تجدید نظر کند و برای توسعه مدل سیاسی خود، موقعیتی ویژه به دست آورد. ترکیه این تحولات را فرصتی برای بازآفرینی نقش و موقعیت تاریخی خود در نظر گرفت. این امر با قدرت‌گیری اخوان‌المسلمین در مصر و النهضه در تونس اوج گرفت؛ اما بهار عربی مرحله جدیدی را در روابط دوجانبه رقم زد و اخوان‌المسلمین، حداقل از نظر استراتژیک، از گفتمان محبوب «مدل ترکیه» برای مشروعیت سیاسی خود علیه اتهامات گسترده تروریسم استفاده کرد. اخوان با در نظر گرفتن حزب عدالت و توسعه به‌عنوان تلفیقی موفق از اسلام و دموکراسی، در آن برهه زمانی توانست خود را به‌عنوان بازیگری ذی‌حق در تعقیب پروژه مشابه، قابل دوام و طرفدار غرب در مصر معرفی کند. ترکیه نیز در این راستا در سیاست خارجی خود در منطقه، حمایت از قرائت جدید دیدگاه‌های جنبش اخوان‌المسلمین در خاورمیانه را جهت دستیابی به منافع حداکثری در دستور کار خود قرار داد. از نظر سران حزب عدالت و توسعه و اخوانی‌های مدرن، اخوان‌المسلمین یک سازمان بدون خشونت است. تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۰ که منجر به ظهور جریان‌های متمایل به اخوان‌المسلمین در عرصه قدرت مصر و تونس شد، از نظر حزب عدالت و توسعه به مفهوم گسترش تمدنی و فرهنگی خود بود و حزب مزبور این امر را فرصتی برای استراتژیک نمودن روابط خود با دولت‌های جدید این کشورها تلقی نمود. اما بعدها، با سقوط این جریان‌ها از هرم قدرت در مصر و تونس، استراتژی منطقه‌ای ترکیه دچار اختلال شد و از اصل «به صفر رساندن مشکلات با همسایگان» به نوع‌مانی‌گری و دخالت مستقیم و غیرمستقیم سیاسی-امنیتی در کشورهای عربی خاورمیانه تغییر مسیر داد. تنش در روابط با مصر و در برهه‌ای با عربستان و مداخله نظامی در سوریه و شمال عراق و اختلاف نظر با ایران در بعضی مسائل از جمله در ارتباط با سوریه، از جمله پیامدهای این سیاست بوده است. به‌طور کلی، پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، ترکیه کوشید تا نقش برجسته‌تری در معادلات

سیاسی و اقتصادی منطقه ایفا کند و به یک بازیگر مهم در سطح منطقه‌ای تبدیل شود. از سوی دیگر، نوعثمانی‌گری با تأکید بر تعدیل گرایش‌های سکولاریستی، به منظور اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و پویا، در قالب قدرت نرم و با تأکید بر نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ترکیه در کشورهای سابق امپراتوری عثمانی است. ایران و عربستان که هر کدام خود را به‌نوعی پیشرو اسلام می‌دانند، این مسئله را برنمی‌تابند. رژیم صهیونیستی نیز از هر نظر با هر کشوری با دیدگاه اسلام قدرتمندانه در تضاد است. سایر کشورهای خاورمیانه نیز نفوذ و دخالت ترکیه را در چهارچوب حاکمیتی خود نمی‌پذیرند؛ بدین منظور حزب عدالت و توسعه در سیاست‌های منطقه‌ای خود نزدیکی به جنبشی تاریخی و مقبول ملت‌های منطقه را در پیش گرفته و بر اساس نقش ایدئولوژی اخوان‌المسلمین، تداوم امپراتوری عثمانی و تقویت جایگاه ترکیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ در منطقه را در دستور کار خود قرار داده است.

۱. پیشینه پژوهش

از یک‌سو، سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه به‌ویژه در دوران ریاست جمهوری اردوغان و از سوی دیگر، ارتباط بین اخوان‌المسلمین و ترکیه از موضوعات مهم و مناقشه برانگیز در مطالعات روابط بین‌الملل، مطالعات منطقه‌ای و علوم سیاسی بوده است و محققان، نویسندگان داخلی و خارجی از زوایای مختلف به آن‌ها پرداخته‌اند که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

گل محمدی و اسلامی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان: «ظهور و افول یک مدل؛ فهم سیاست خارجی ترکیه بعد از انقلاب‌های عربی»، به تحلیل مؤلفه‌های ساختاری و داخلی تعیین‌کننده در تغییر رویکردهای سیاست خارجی ترکیه پرداخته و نقش متغیرهای میانجی به‌ویژه سوءبرداشت رهبران حزب عدالت و توسعه از موازنه قدرت منطقه‌ای، سوءمحاسبات آن‌ها از قابلیت‌های مادی و هویتی خود و ظرفیت‌های متحدان منطقه‌ای برای تبدیل شدن به جایگاه رهبری در خاورمیانه عربی را برجسته کرده‌اند.

محقق‌نیا و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان: «پیامدها و اثرات نوعثمانی‌گری سیاست خارجی ترکیه بر منطقه خاورمیانه»، به توجه رهبران حزب عدالت و توسعه به هویت تاریخی این کشور بعد از به قدرت رسیدن پرداخته‌اند که شامل مؤلفه‌های امپراتوری چندملیتی، چندنژادی و چندزبانی عثمانی می‌شود. به اعتقاد مؤلفان، رویکرد نوعثمانی‌گرایی ترکیه از طریق حمایت از گروه‌های مذهبی و قومی، زمینه گسترش

رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، شکل‌گیری منازعات و تشدید بی‌ثباتی امنیتی در خاورمیانه را به وجود آورده است.

ارکان (۱۳۹۵) در تحقیق خود تحت عنوان: «برخورد ایدئولوژی‌ها در ترکیه: از عثمانی‌گری تا اسلام‌گرایی مدرن» معتقد است که در تحلیل پروژه مدرن‌سازی، دولتمردان عثمانی برای گذار از جامعه سنتی به سوی جامعه مدرن و غربی به منظور حفظ امپراتوری، برخورد ایدئولوژی‌های پان‌عثمانیسم، پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر در حیات سیاسی و اجتماعی این سرزمین محسوب می‌شود. در مسیر مدرنیزاسیون در جامعه ترکیه و ظهور گفتمان سکولاریسم، هویت دینی (اسلام) به ایدئولوژی (اسلام سیاسی) تبدیل گشت و سکولاریسم و اسلام‌گرایی به موازات یکدیگر رقابت کردند.

ذکی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «اخوان‌المسلمین و قلمروسازی آن در جغرافیای سیاسی جهان اسلام» به علل قلمروسازی اخوان‌المسلمین در جغرافیای سیاسی جهان اسلام می‌پردازند و آن را ناشی از باورهای ایدئولوژیک این جنبش اسلامی، بیداری امت اسلامی و دفاع از عظمت اسلام می‌دانند.

«کولومبو»^۱ (۲۰۲۲) در مقاله‌ای با عنوان: «گمشده در گذار: اخوان‌المسلمین در سال ۲۰۲۲»^۲، به این موضوع پرداخته است که احزاب مرتبط با اخوان‌المسلمین به علت دهه‌ها سرکوب، بی‌اعتمادی و فقدان تجربه حکومت‌داری، نتوانستند پس از سال ۲۰۱۱ بین نیاز به تحقق خواسته‌های مردمی بهار عربی و حفظ انسجام ایدئولوژیک، موازنه ایجاد نمایند. به همین دلیل در عین این‌که برای حفظ اعتبار انقلابی خود تلاش می‌کردند، به دنبال سازش با نخبگان حاکم برای حکومت نیز بودند؛ اما به دنبال صعود اولیه بین سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳، اکنون دوران انحطاط این سازمان آغاز شده بود؛ طوری که بعد از سال ۲۰۱۳، به دنبال تسلط نظامی محمد مرسی در مصر، این سازمان نفوذ ایدئولوژیک خود را بر احزابی که تحت تأثیرش بودند به تدریج از دست داد.

«ماشینو»^۳ (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان: «درگیری دوقطبی در خاورمیانه بر سر اخوان‌المسلمین: چرا عربستان سعودی، امارات و مصر اخوان‌المسلمین را یک تهدید می‌بینند»^۴، به این مسئله پرداخته است که چرا هنگام تبیین پیشینه منازعات سیاسی

1. Colombo

2. Lost in transition: The Muslim Brotherhood in 2022

3. Mashino

4. The bipolar conflict in the Middle East over the Muslim Brotherhood: Why Saudi Arabia, The UAE, and Egypt see the Brotherhood as a threat

مختلف در خاورمیانه، اخوان المسلمین اغلب به‌عنوان یک کلمه کلیدی برای درک علل این منازعات ظاهر می‌شود. مؤلف در ادامه مطرح می‌کند که کشورهای مختلف عربی، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات و مصر، در مقابل اخوان المسلمین موضع دفاعی گرفته و تلاش می‌کنند تا آن را از بین ببرند. هم‌زمان، ترکیه و قطر از اخوان المسلمین حمایت می‌کنند.

«بکاروگلو»^۱ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان: «حزب عدالت و توسعه و اخوان المسلمین در بهار عربی: یک تعامل شکست‌خورده پسا اسلامی برای دگرگونی خاورمیانه»^۲ به ارزیابی تأثیر احتمالی «الگوی ترکیه» بر دگرگونی اسلام‌گرایان در خاورمیانه از طریق یک چرخش پسااسلامی با تمرکز بر تعامل بین حزب عدالت و توسعه ترکیه و اخوان المسلمین مصر پرداخته است. بر طبق استدلال مؤلف، روند بهار عربی و به‌ویژه دولت اخوان المسلمین، نقش اساسی در شکل‌دهی افکار عمومی در مورد الگوی ترکیه داشته است.

در مقایسه با تحقیقات نامبرده، نوآوری مقاله حاضر در تأکید بر سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترکیه و تأثیرپذیری آن از جنبش اخوان المسلمین با توجه به تحولات زمانی- مکانی و نیز نقش سایر مؤلفه‌ها در سیاست مزبور است. هم‌زمان، از تمایلات نوع‌شمایی‌گری حزب عدالت و توسعه که دکترین اخوان المسلمین در گفتمان آن جایگاه ویژه‌ای دارد، غفلت نشده است.

۲. چهارچوب نظری- مفهومی

از دل نظریه‌های انتقادی اولیه و به منظور ارائه ترکیبی از جریانات خردگرایانه و واکنش‌گرایانه، نظریه‌ای شکل گرفت که به سازه‌نگاری و یا نظریه برسازی معروف است. نظریه‌پردازان و متفکرانی که این رویکرد نوین در روابط بین‌الملل را اتخاذ نموده‌اند، ضمن پذیرش بعضی از مفروضات نئورئالیستی و نئولیبرالیستی مثل مفهوم کلیدی «ساختار»، بیشتر توجهات خود را به ساختارهای هنجاری در کنار ساختارهای مادی، نقش هویت در ساخت منافع و نیز رابطه متقابل ساختار و کارگزار معطوف می‌کنند. بر این اساس، سازه‌نگاران از یک‌سو به ایده‌ها، قواعد، هنجارها و رویه‌ها توجه دارند و از سوی دیگر، واقعیت‌های مادی را نیز می‌پذیرند. نظریات پسا‌ساختارگرا،

1. Bekaroglu

2. Justice and Development party and Muslim Brotherhood in the Arab Spring: A Failed Post-Islamist Interaction to Transform the Middle East

بنیان‌های نظری چون عقلانیت، قدرت، مرکزیت، سازوکاری، اصل جوهری و غیره را مورد شدیدترین انتقادات خود قرار داده‌اند و علاوه بر نظریات، کل نظام بین‌الملل را زیر سؤال می‌برند.

ونت به‌عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد، نظریه‌سازهانگاری را به این شکل معرفی می‌کند: «سازهانگاری به‌عنوان نظریه‌ای ساختاری (کلان) در نظام بین‌الملل شناخته می‌شود که در آن دولت‌ها، واحدهای اصلی تحلیل در نظریه‌های سیاسی به شمار می‌روند و سیستم بین‌الملل که متشکل از دولت‌ها است، دارای ساختاری است که ویژگی‌های بین‌الذنهانی آن برجسته است و بخش عمده‌ای از منافع و هویت دولت‌ها از طریق این ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد» (Wendt, 1994, p. 383-384).

مفهوم همکاری در چهارچوب نظریه‌سازهانگاری، بیش از آنکه ریشه در رفتارهای بیرونی داشته باشد، بر مبنای سازوکارهای شناختی و ذهنی قابل تحلیل است. این رهیافت، تعاملات میان بازیگران را نتیجه نوعی درک مشترک و بین‌الذنهانی می‌داند که ساختارهای هویتی و منفعت‌طلبانه بازیگران، یعنی آنچه به‌عنوان «ساختار بازی» شناخته می‌شود را بیرون از خود تعامل، ولی وابسته به آن تفسیر می‌کند (ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). در این نظریه، تمرکز اصلی بر پیوند میان وابستگی‌های غیرمادی و فرایندهای شکل‌گیری هویت و نظم اجتماعی است. از منظر کولین، آنچه به‌عنوان واقعیت اجتماعی شناخته می‌شود، حاصل فرایندی است که در آن انسان‌ها از طریق گفت‌وگو، توافق جمعی درباره معنا و ماهیت پدیده‌ها، و بهره‌گیری از مفاهیم ذهنی برای تفسیر محیط اطراف، آن واقعیت را خلق می‌کنند (Collin, 1997, p. 2-3).

بر اساس دیدگاه سازهانگاری، تمامی واقعیت‌های عینی در سطح روابط بین‌الملل از دل قواعد و هنجارهایی برمی‌خیزند که دولت‌ها آن‌ها را به‌عنوان مبنایی برای شکل‌دهی به منافع عقلانی خود تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، منافع دولت‌ها و ملت‌ها صرفاً محصول محاسبات مادی نیست، بلکه از دل مجموعه‌ای از قواعد و نرم‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. این قواعد نه تنها بستر تعاملات بین‌المللی را فراهم می‌کنند، بلکه تعیین می‌کنند چه بازیگرانی، بر اساس چه اصولی، می‌توانند به اهداف ملموس در عرصه جهانی دست یابند (امینی، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

سازهانگاران بر این نکته تأکید دارند که روابط میان کشورها، همانند سایر مناسبات سیاسی، محصول ساختارهای اجتماعی‌اند، نه صرفاً خروجی عوامل مادی. مناسبات میان دولت‌ها صرفاً به دلیل موازنه‌های تجاری، نظامی یا نهادی شکل نمی‌گیرند، بلکه

مفاهیم ذهنی، باورها و ارزش‌ها نیز در این میان نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. این مجموعه مفاهیم ذهنی را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، هویت‌ها که به آگاهی جمعی بازیگران و برداشت آن‌ها از سایر کنشگران اشاره دارد؛ دوم، فرهنگ‌های استراتژیک که حاوی تلقی‌هایی درباره ماهیت سیاست بین‌الملل، روش‌های موفقیت و نحوه کاربرد قدرت هستند و سوم، هنجارها که به پرسش از مشروعیت، اثرگذاری و درستی کنش‌ها در چهارچوب روابط بین‌الملل می‌پردازند (امام جمعه‌زاده و میکوشش، ۱۳۹۲: ۷۹). از دیدگاه این نظریه، واقعیت نه چیزی پیشینی و قطعی، بلکه محصول معناسازی در بستر روابط اجتماعی است. به بیان دیگر، کنش‌های انسانی در دل فضاهایی اجتماعی معنا می‌گیرند و همین فرایند تولید معناست که ساختار جهان سیاسی را شکل می‌دهد. در چهارچوب سازه‌انگاری، هویت، هنجار و فرهنگ سه عنصر بنیادینی هستند که در شکل‌گیری سیاست جهانی نقش محوری ایفا می‌کنند. منافع و هویت‌های دولت‌ها نیز نه به‌طور مستقل، بلکه در بستر تعاملات اجتماعی و قواعد فرهنگی و هنجاری شکل می‌گیرند. از این‌رو، سازه‌انگاری در پی آن است که نشان دهد چگونه هویت‌ها و ارزش‌های اجتماعی می‌توانند از طریق مناسبات نهادینه میان بازیگران، گسترش یافته و بر جهت‌گیری‌های سیاسی اثرگذار باشند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵). برای بررسی نقش مؤثر جنبش اخوان‌المسلمین در جهت‌دهی به سیاست خارجی ترکیه، رویکرد سازه‌انگاری یکی از کارآمدترین چهارچوب‌های تحلیلی به شمار می‌آید؛ رویکردی که پیوند میان شکل‌گیری هویت‌های جمعی و تصمیمات سیاست خارجی را در مرکز توجه قرار می‌دهد. از منظر این دیدگاه، چگونگی تعریف یک بازیگر سیاسی از خود و دیگری، همچنین نظام ارزشی و هنجاری حاکم بر آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری‌های خارجی آن ایفا می‌کند؛ مسئله‌ای که در مورد روابط میان اخوان‌المسلمین و دولت ترکیه، به‌ویژه در دوران حزب عدالت و توسعه، اهمیت دوجندانی یافته است. این رویکرد به‌ویژه بر نقش هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست‌های خارجی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها، از جمله ترکیه، سیاست‌های خارجی خود را بر اساس مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی که از آن‌ها پیروی می‌کنند، تدوین می‌نمایند.

ونت به‌عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد، نظریه سازه‌انگاری را به این شکل معرفی می‌کند: «سازه‌انگاری به‌عنوان نظریه‌ای ساختاری (کلان) در نظام بین‌الملل شناخته می‌شود که در آن دولت‌ها، واحدهای اصلی تحلیل در نظریه‌های سیاسی به شمار می‌روند و سیستم بین‌الملل که متشکل از دولت‌ها است، دارای

ساختاری است که ویژگی‌های بین‌الذهانی آن برجسته است و بخش عمده‌ای از منافع و هویت دولت‌ها از طریق این ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد» (Wendt, 1994, p. 383-384). تحلیل پدیده همکاری در چهارچوب سازه‌نگاری، ماهیتی بیشتر شناختی دارد تا رفتاری؛ زیرا این رویکرد به‌جای تمرکز بر کنش‌های عینی، به درک‌های مشترک میان بازیگران توجه می‌کند. سازه‌نگاری معتقد است که آنچه به‌عنوان ساختار هویت و منافع بازیگران درک می‌شود، یعنی همان چیزی که می‌توان از آن به‌عنوان «چهارچوب بازی» نام برد، در بیرون از خود تعاملات شکل گرفته و بافتار آن بر مبنای فهم بین‌الذهانی بازیگران ساخته می‌شود (ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). از منظر این دیدگاه، تفسیر روابط نه صرفاً بر پایه عوامل مادی بلکه با تکیه بر مؤلفه‌های غیرمادی و اجتماعی، مانند هویت و درک جمعی از موقعیت‌ها، انجام می‌گیرد. در همین راستا، کولین تأکید دارد که واقعیت اجتماعی از مسیر اندیشه و گفت‌وگو و بر پایه توافق جمعی افراد در مورد چستی پدیده‌ها ساخته می‌شود؛ این فرایند از طریق پیوندهای مفهومی و زبان مشترک افراد شکل می‌گیرد (Collin, 1997, pp. 2-3).

از نگاه این نظریه، تمامی پدیده‌های عینی که در سطوح مختلف تعاملات بین‌المللی مشاهده می‌شوند، در چهارچوبی از هنجارها و قواعد اجتماعی قابل درک هستند. این هنجارها نه تنها معیارهایی برای تعریف منافع عقلانی دولت‌ها به‌شمار می‌روند، بلکه بستر عینی تحقق این منافع نیز بر اساس همان قواعد تعریف می‌شود. به بیان دیگر، هنجارها همان چیزی هستند که هم ساختار بازی بین‌المللی را تعیین می‌کنند و هم مشخص می‌سازند کدام بازیگران با کدام اصول قادر به تحقق نتایج واقعی در عرصه روابط بین‌الملل خواهند بود (امینی، ۱۳۸۳: ۱۶۰). در دیدگاه سازه‌نگاران، روابط میان دولت‌ها برخلاف دیدگاه‌های سنتی صرفاً بر بنیان مؤلفه‌های مادی همچون توان نظامی یا ظرفیت اقتصادی بنا نمی‌شود. بلکه، این روابط تحت تأثیر باورها، ادراکات و معناهای ذهنی شکل می‌گیرند. بر همین اساس، رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها در پرتو سه نوع مفهوم قابل بررسی‌اند: نخست، هویت‌ها که شامل شناخت کنشگران از خود و برداشت‌های متقابل آن‌ها از دیگران است؛ دوم، فرهنگ‌های استراتژیک که بر نگرش‌های رایج درباره چگونگی موفقیت در فضای بین‌المللی، کاربرد قدرت و شیوه‌های تعامل دلالت دارد و سوم، هنجارهایی که ناظر به معیارهای مشروعیت، اخلاق، و مقبولیت رفتاری در سطح روابط میان ملت‌ها هستند (امام جمعه‌زاده و میرکوشش، ۱۳۹۲: ۷۹).

سازه‌انگاری بر این اصل استوار است که آنچه به‌عنوان واقعیت در جهان شناخته می‌شود، برخاسته از فرایندهای اجتماعی‌سازی و معناسازی است. در این نگاه، رفتارهای انسانی در خلأ شکل نمی‌گیرند، بلکه در چهارچوبی اجتماعی و مبتنی بر روابط میان‌ذهنی معنا پیدا می‌کنند. واقعیت جهان پیرامون، نه امری ثابت و از پیش موجود، بلکه حاصل فرایندی است که در آن انسان‌ها از طریق تعاملات اجتماعی به پدیده‌ها معنا می‌بخشند و همین معناسازی، بنیان شکل‌گیری واقعیت جهانی را فراهم می‌سازد. در این میان، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ‌ها نقش اساسی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند و دولت‌ها منافع و جایگاه خود را نه بر اساس منطق صرف مادی، بلکه در چهارچوب همین ساختارهای اجتماعی تعریف می‌نمایند. سازه‌انگاری در پی آن است تا نشان دهد چگونه این مفاهیم و ارزش‌ها از طریق شبکه‌ای از روابط نهادینه میان بازیگران توسعه یافته و پایداری می‌یابند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵). یکی از مناسب‌ترین چهارچوب‌های تحلیلی برای بررسی نقش‌آفرینی جنبش اخوان‌المسلمین در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت ترکیه، نظریه سازه‌انگاری است؛ رویکردی که تمرکز اصلی آن بر پیوند میان هویت جمعی و تصمیمات سیاست خارجی قرار دارد. این رهیافت با برجسته کردن نقش ساختارهای ذهنی، ادراکات مشترک و هنجارهای اجتماعی، به ما کمک می‌کند تا نحوه تأثیرگذاری ایده‌ها و هویت‌های ایدئولوژیک بر رفتارهای خارجی کشورها را بهتر درک کنیم، به‌ویژه در مورد ترکیه و پیوندهایش با اخوان‌المسلمین. این رویکرد به‌ویژه بر نقش هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست‌های خارجی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها، از جمله ترکیه، سیاست‌های خارجی خود را بر اساس مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی که از آن‌ها پیروی می‌کنند، تدوین می‌نمایند. ونت به‌عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد، نظریه سازه‌انگاری را به این شکل معرفی می‌کند: «سازه‌انگاری به‌عنوان نظریه‌ای ساختاری (کلان) در نظام بین‌الملل شناخته می‌شود که در آن دولت‌ها، واحدهای اصلی تحلیل در نظریه‌های سیاسی به شمار می‌روند و سیستم بین‌الملل که متشکل از دولت‌ها است، دارای ساختاری است که ویژگی‌های بین‌الذهنی آن برجسته است و بخش عمده‌ای از منافع و هویت دولت‌ها از طریق این ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد» (Wendt, 1994, p. 383-384). از نگاه سازه‌انگاری، مسئله همکاری میان بازیگران بین‌المللی، بیش از آن که متکی بر الگوهای رفتاری قابل مشاهده باشد، در بُعد شناختی و ذهنی قابل تحلیل است. این رویکرد به جای تکیه بر کنش‌های بیرونی، بر درک مشترک و روابط

بین‌الذهانی میان دولت‌ها تمرکز می‌کند؛ جایی که ساختارهای شکل‌دهنده به هویت و منافع، که همان چهارچوب بازی سیاسی را می‌سازند، خود محصولی بیرونی از تعاملات، اما وابسته به آن‌ها تلقی می‌شود (ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). از منظر سازه‌انگاری، آنچه روابط بین‌الملل را معنا می‌بخشد، نه الزاماً مادیات، بلکه شبکه‌ای از وابستگی‌های غیرملموس و درک‌های اجتماعی است که در فرایندهای شکل‌گیری هویت و نظم اجتماعی نقش دارند. همان‌گونه که کولین توضیح می‌دهد، واقعیت اجتماعی چیزی از پیش ساخته نیست، بلکه محصول توافقات ذهنی و گفت‌وگوهای جمعی انسان‌ها درباره چیستی پدیده‌ها است؛ واقعیتی که از طریق مفاهیم مشترک و ارتباط میان افراد شکل می‌گیرد (Collin, 1997, p. 2-3).

از منظر اندیشه‌ورزان سازه‌انگار، مناسبات بین‌المللی همچون دیگر اشکال روابط سیاسی، بر بستری اجتماعی و تعاملی بنا می‌شود. به اعتقاد آنان، پیوندها و گرایش‌های میان دولت‌ها صرفاً ناشی از عوامل مادی نظیر توازن تجاری یا توان نظامی نیست، بلکه ریشه در باورها، انگاره‌ها و ادراکاتی دارد که شکل‌دهنده برداشت بازیگران از جهان پیرامون است. این ادراکات ذهنی در قالب سه مؤلفه کلیدی قابل شناسایی‌اند: نخست، هویت‌ها که معرف درک یک بازیگر از خودش و دیگران است؛ دوم، فرهنگ‌های راهبردی که دیدگاه‌هایی درباره طبیعت نظام بین‌الملل و شیوه‌های برآمدن در آن، به‌ویژه در زمینه استفاده از قدرت و امکان همکاری، ارائه می‌دهند و سوم، هنجارهایی که درباره آنچه در فضای بین‌الملل مشروع، مؤثر یا پذیرفتنی تلقی می‌شود، بحث می‌کنند (امام جمعه‌زاده و میکوش، ۱۳۹۲: ۷۹). در این چهارچوب نظری، واقعیت نه امری بیرونی و از پیش موجود، بلکه برساخته روابط اجتماعی تلقی می‌شود. سازه‌انگاری بر این باور است که تمامی کنش‌های انسانی در بسترهای اجتماعی شکل می‌گیرند و معنای خود را از همین فضا دریافت می‌کنند؛ فرایندی که در نهایت به ساخت واقعیت‌های بین‌المللی می‌انجامد. مطابق این دیدگاه، عناصر بنیادینی چون هویت، فرهنگ و هنجارها، ستون‌های اصلی شکل‌گیری سیاست جهانی هستند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها در این نظام، نه مستقل و ایستا، بلکه حاصل تعامل و درهم‌تنیدگی با مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی و فرهنگی‌اند. سازه‌انگاری می‌کوشد نشان دهد که چگونه این مؤلفه‌های ذهنی و اجتماعی می‌توانند از طریق روابط نهادینه و مستمر میان بازیگران سیاسی، تقویت شده و به بازتولید مستمر نظام بین‌الملل بینجامند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵). برای فهم نقش‌آفرینی جنبش اخوان‌المسلمین در جهت‌دهی به سیاست خارجی ترکیه، می‌توان از رویکرد سازه‌انگاری به‌عنوان یکی از مؤثرترین

چهارچوب‌های تحلیلی بهره‌گرفت؛ رهیافتی که تمرکز خود را بر پیوند میان ساختارهای هویتی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی قرار می‌دهد. این دیدگاه به جای تحلیل صرف منافع مادی، بر آن است که باورها، هویت‌ها و درک‌های مشترک میان بازیگران سیاسی، نقشی کلیدی در شکل‌دهی به رفتارهای بین‌المللی ایفا می‌کنند؛ مسئله‌ای که در رابطه میان اخوان‌المسلمین و حزب عدالت و توسعه، نمود روشنی دارد. این رویکرد به‌ویژه بر نقش هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست‌های خارجی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها، از جمله ترکیه، سیاست‌های خارجی خود را بر اساس مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی که از آن‌ها پیروی می‌کنند، تدوین می‌نمایند. در این چهارچوب، تعاملات بین‌المللی به‌طور اجتماعی ساخته شده و هویت‌های سیاسی و فرهنگی بازیگران مختلف می‌توانند بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی تأثیرگذار باشند. به عبارتی دیگر، هویت‌ها تعیین‌کننده منافع سیاست خارجی دولت‌ها هستند و منافع چراغ راهنمای سیاست خارجی کشورها است. بنابراین، به دو دلیل تأکید بر سازه‌انگاری ضروری است. دلیل اول، به پارادایم هویتی اخوان‌المسلمین و نقش ایدئولوژی (عقاید، ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌ها) در هر دو نسل قدیم و جدید این جنبش مربوط می‌شود و دلیل دوم، با ویژگی‌های فکری و فرهنگی دولت ترکیه ارتباط دارد که به‌خصوص در سیاست خارجی این کشور در قبال منطقه خاورمیانه وجود دارد. در واقع، بر طبق همین رویکرد نظری ویژه و با علم به نقش مؤلفه هویت در شکل‌دهی به نظم سیاسی و منطقه‌ای (متقی و معینی، ۱۴۰۰)، مهم‌ترین علت نزدیکی اخوان‌المسلمین و ترکیه به مقولات هویت، هویت اسلامی و ارتباط آن با شرایط و مقتضیات عصر (از جمله مسئله سیاست و حکومت) برمی‌گردد.

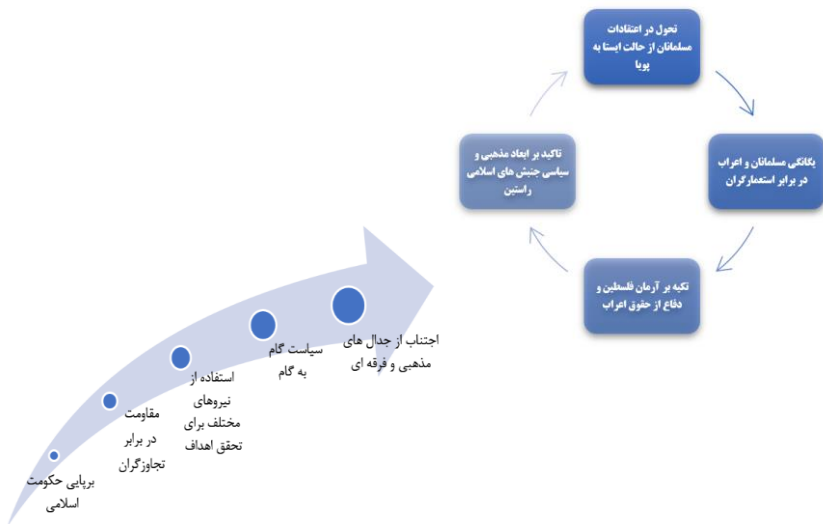
۳. شکل‌گیری و اهداف جنبش اخوان‌المسلمین

نهضت اخوان‌المسلمین در مصر، محصول یکی از پیچیده‌ترین مراحل تاریخ مدرن در این کشور بوده است. پیچیدگی مزبور از ارتداد و نیهیلیسم که بعد از جنگ جهانی اول، جهان اسلام را در بر گرفت، از سنت‌گرایی و محافظه‌کاری و نیز از جریان‌ات غیراسلامی و سکولار که مراکز دانشگاهی و روشنفکری مصر را در بر گرفته بود، به دست آمده بود (البنا، ۱۳۶۶: ۶۵-۶۶). از نظر اخوان‌المسلمین، اسلام به‌عنوان سیستمی جامع با تمام جنبه‌های زندگی در ارتباط است و تنها به‌عنوان دین محسوب نمی‌شود. تأکید بر این باور که اسلام نه تنها یک عقیده دینی بلکه نظامی فراگیر برای زندگی

فردی و اجتماعی و نیز اساس حکومت‌داری است، موجب شده تا آموزه‌های اسلامی از چهارچوب عبادات فردی فراتر رفته و در نهادهای سیاسی همچون پارلمان‌ها نیز حضور یابند. در اندیشه اخوان‌المسلمین، اجرای شریعت اسلامی به‌عنوان مبنای نظم اجتماعی و کنترل سیاسی، از بنیادی‌ترین اصول به‌شمار می‌آید. این اهمیت تا بدان جاست که شکل‌گیری این جنبش را می‌توان واکنشی به گسترش تفکر سکولاریستی دانست؛ نگرشی که سعی در محدود ساختن دین به حوزه ارتباط فردی انسان با خدا داشت و دین را از امور اجتماعی و حکومتی جدا می‌پنداشت (قادری، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۴). علاوه بر این، «پیدایش این جنبش نیز مستقیم یا غیرمستقیم زائیده اراده غرب نبود، بلکه واکنشی بر ضد غرب‌زدگی و علیه سیاست‌های غربی به‌شمار می‌رفت. این جنبش توانست به سرعت در سراسر مصر و بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی گسترش یابد» (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۵۷).

از منظر دکمچیان، تأسیس اخوان‌المسلمین را باید نشانگر تلاقی و برخورد جریانات اجتماعی از یک طرف و شخصیت قوی حسن البنا از طرف دیگر محسوب نمود. مصر بین دو جنگ جهانی اول و دوم، کانون اصلی فشارهای متضاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به حساب می‌آمد که زمینه را برای ظهور جنبش اخوان فراهم نمودند. در حقیقت، ریشه‌های این بحران به تحولات تاریخی نیمه دوم قرن نوزدهم بازمی‌گردد؛ دوره‌ای که مصر تحت نفوذ گسترده قدرت‌های اروپایی، به‌ویژه بریتانیا، قرار گرفت و سلطه خاندان محمدعلی نیز بر ساختار سیاسی و اقتصادی کشور سایه افکند. در این برهه، دخالت‌های خارجی نه‌فقط در عرصه سیاست، بلکه در فرهنگ و اقتصاد مصر نیز به‌وضوح احساس می‌شد و زمینه‌ساز شکل‌گیری تنش‌های عمیق اجتماعی و سیاسی در دهه‌های بعدی شد. در این شرایط بحرانی که جنگ‌های جهانی نیز بر آن سایه انداخته بود، واکنش مصری‌ها به نفوذ اروپایی‌ها در دو قالب خود را نشان داد: یکی مبارزه علیه خدیو و سلطه‌گران اروپایی، همچون فعالیت‌های مصطفی کامل، محمد فرید و سعد زغلول علیه بریتانیا، و دیگری اصلاحات اسلامی و سلفی‌گری تحت سرپرستی شیخ محمد عبده. این دو واکنش در کنار رشد ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی در سال‌های میان دو جنگ جهانی و در بجه‌کشمکش میان پادشاه بریتانیا و سیاستمداران ناسیونالیست به رهبری حزب وفد، زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی شد. با این حال، از نظر بسیاری از مصری‌ها، این جنبش‌های روشنفکری نتوانسته بودند مصر را از سلطه بریتانیا، نفوذ فرهنگی و اقتصادی غرب و همچنین حکومت فاسد درباریان آزاد کنند. رهبران مذهبی نیز قادر

به ارائه یک طرح ایدئولوژیک برای تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور نبودند. به همین دلیل، واکنش حسن البنا به این وضعیت، فراخوان به بازگشت به اصول اسلامی و بنیادگرایی بود که در حقیقت بازتابی از جنبش‌های احیای اسلامی قبلی به شمار می‌رفت (دکمیان، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۴۹). جنبش اخوان المسلمین که توسط حسن البنا پایه‌گذاری شد، «اساساً از شرایط سیاسی و اجتماعی مصر پس از جنگ جهانی اول برآمد. عواملی همچون افزایش بی‌دینی در میان روشنفکران، گسترش سکولاریسم پس از پیروزی کمال آتاتورک، انقلاب ۱۹۱۹ علیه بریتانیا و آرزوی مردم برای اصلاحات داخلی مصر در شکل‌گیری این جنبش تأثیرگذار بودند. اخوان المسلمین از یک‌سو در تلاش بودند تا اصول اسلامی را در زندگی اجتماعی و سیاسی مصر حاکم کنند و اعتقادات اسلامی مردم را از حالت ایستایی و بی‌اثر خارج سازند». از سوی دیگر، هدف آن‌ها تحقق اتحاد میان کشورهای عربی و رهایی از سلطه قدرت‌های غربی بود که به سرزمین‌های اسلامی وارد شده بودند (عنایت، ۱۳۷۰: ۲۴۰). اصول و اهداف جنبش اخوان المسلمین را می‌توان چنین بیان نمود:



شکل ۱: اصول و اهداف جنبش اخوان المسلمین

منبع: خاتمیان، ۱۳۶۹: ۵۳

در واقع، آرمان اخوان المسلمین به‌نوعی دوگانه بود؛ چرا که از یک‌سو خواهان حاکمیت آموزه‌ها و اصول اسلامی بر مصر بود و از سوی دیگر، به اتحاد اعراب و رهایی از سلطه غرب باور داشت. یکی از دلایل اختلاف اخوان المسلمین با جمال عبدالناصر نیز همین بود که ناسیونالیسم عرب به رهبری ناصر با نگرش‌های اسلام‌گرایانه اخوان المسلمین هم‌راستا نبود؛ چرا که اخوان المسلمین می‌خواستند وحدت اعراب را بر مبنای اصول اسلامی محقق سازند (امرای، ۱۳۸۳: ۱۳۶). این آرمان در دوران سی‌ساله حکومت حسنی مبارک نیز ادامه یافت.

از منظر نظریه سازه‌نگاری، دلایل مختلفی می‌توان در موفقیت اخوان المسلمین در بسیج افکار عمومی و شکست رژیم مبارک برشمرد: بهره‌گیری از تجربیات گذشته، سازمان‌دهی مؤثر اعضای جنبش، نفوذ کاریزماتیک در میان اقشار مختلف جامعه، انسجام داخلی و تشکیلات قوی، و تأثیر عوامل ذهنی و ایدئولوژیک. در آن مقطع زمانی، غایت اصلی جنبش اخوان المسلمین آن بود که حکومتی مبتنی بر اجرای کامل شریعت اسلامی پایه‌گذاری شود؛ هدفی که در گفتمان آن دوران با عنوان «بیداری مردمی و اسلامی» شناخته می‌شد. در جریان اعتراضات مردمی مصر، به‌ویژه در روز دوم فوریه ۲۰۱۱، اعضای این جنبش نقش محوری در تقابل با حکومت حسنی مبارک ایفا کردند و توانستند بسیاری از مجروحان و آسیب‌دیدگان را از میدان‌التحریر خارج و از شدت خشونت بکاهند. در سومین هفته خیزش انقلابی مصر، حضور گسترده و سازمان‌یافته جوانان وابسته به اخوان، به شکل چشمگیری افزایش یافت و مقاومت این نیروها باعث شد که اقدام نهایی حکومت برای اعلام وضعیت اضطراری و پاک‌سازی میدان در تاریخ دهم فوریه، با شکست مواجه شود (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۸۶).

۳-۱. نظام مطلوب از نگاه اخوان المسلمین

با وجود پیچیدگی ساختار سازمانی اخوان، این ساختار فاصله زیادی از ساختار ایستا یا متصلب دارد. در واقع، این ساختار منعطف، جامع و انطباق‌پذیر است و به اخوان در به‌کارگیری، حفظ و شبیه‌سازی اعضای خود از طبقه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، حرفه‌ای و جغرافیایی کمک می‌کند و همه آن‌ها را زیر چتر جماعت، یکپارچه می‌کند.

پارادایم جامعه نتیجه فرایندهای پیچیده آموزش و شبکه‌سازی اجتماعی است. اخوان به‌عنوان یک جنبش اجتماعی به تخصیص منابع، بسیج افراد و تعیین چهارچوب‌های ایدئولوژیک، پیوند اعضا با یکدیگر و تقویت تعهد آن‌ها می‌پردازد و به

شکل مستمر بر شبکه‌های اجتماعی، روابط فامیلی و پیوندهای مذهبی به منظور گسترش رأی‌دهندگان خود سرمایه‌گذاری می‌کند. پارادایم جماعت‌محور، هویت جمعی اخوان است و به‌عنوان بنیان فعالیت و یگانگی آن عمل می‌کند. البنا و رهبران بعدی اخوان همواره بر اهمیت حرکت به‌عنوان یک گروه یا جنبش با محوریت جامعه، تأکید می‌کردند؛ در واقع، ساختار سازمانی اخوان بر ایده جمع‌گرایی یا «جماعت» بودن پایه‌گذاری شده است (العنای، ۱۳۹۸: ۷-۹). جنبش اخوان‌المسلمین، نظام اسلامی را متشکل از سه خرده نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌داند که هر کدام از آن‌ها عنصری ضروری در تشکیل دولت اسلامی به حساب می‌آید و نقش مهمی را در نظام اسلامی مورد نظر اخوان‌المسلمین ایفا می‌نماید. این سه خرده نظام به شرح زیر است:

خرده نظام سیاسی: سازمان سیاسی دولت اسلامی بر سه اصل استوار است: ۱. قرآن به‌عنوان قانون اساسی؛ ۲. حکومت در قالب «نظام شورایی»؛ ۳. حاکم اجرایی که باید به آموزه‌ها و فرامین اسلامی ملتزم بوده و بر طبق اراده مردم عمل نماید (میشل، ۱۳۹۵: ۱۸۴). حکومتی که بر اساس اصول نامبرده تأسیس می‌گردد در راستای عرف اجتماع بوده و مصالح عمومی را محقق می‌نماید. بر طبق نظر حسن البنا، حاکم «در برابر خدا و مردم (که اجیر و عامل آنان است) مسئول است. حکومت چیزی جز قرارداد بین حکومت شونده‌گان و حاکم بر اساس مراعات مصالح عمومی نیست». این قرارداد اجتماعی در اندیشه حسن البنا مبتنی بر حقوق و وظایف طرفین قرارداد، یعنی حاکم و محکومان (مردم) است (مرادی، ۱۳۸۱: ۸۶). ضمناً یکی از پایه‌های اصلی دولت اسلامی، شورا یا اهل حل و عقد است که این شورای اسلامی متشکل از رهبران مجرب و فقها است و پیروی از دستورات آن علاوه بر مردم، حاکمان را نیز در برمی‌گیرد.

خرده نظام اجتماعی: اساس یک جامعه سالم بر پایه افراد صالح بنا نهاده شده است. از این رو، اسلام توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت انسان‌ها دارد و آنان را در برابر وجدان و خداوند مسئول می‌داند. این دین، انسان‌ها را به رهایی و آزادسازی از تیرگی‌ها و نواقص دعوت می‌کند. به‌طور طبیعی، تا زمانی که فرد، تربیت صحیح و سالمی نداشته باشد، هرگز یک جامعه اسلامی به وجود نخواهد آمد. اگر خانواده را به‌عنوان پایه اساسی سازمان جامعه در نظر بگیریم، می‌توان گفت که آزادی و سعادت خانواده به‌طور مستقیم وابسته به سعادت و سلامتی فرد است. علاوه بر این، موفقیت و سعادت جامعه نیز به خوشبختی خانواده بستگی دارد. در اسلام، روابط خانواده نقش بسیار مهمی در برپایی یک جامعه سالم دارند. متأسفانه، به تعبیر غزالی، غرب و شرق از درک این

مفهوم عاجز مانده‌اند (میشل، ۱۳۸۶: ۱۹۹-۱۹۸).

خرده نظام اقتصادی: اخوان‌المسلمین از نظر اقتصادی دو اصل را در نظر داشت:

۱. تأمین امنیت اقتصادی توده‌های مصری به منظور از بین بردن جنگ طبقاتی؛
۲. استقلال اقتصادی که به استقلال سیاسی خواهد انجامید. جمعیت برای رسیدن به این هدف، صنایع و مشاغل را در چهارچوب احکام اسلامی راه‌اندازی کرد که نه تنها جمعیت را در تأمین نیازهای مالی خود یاری می‌داد، بلکه به توسعه اقتصاد ملی و کاهش سلطه بیگانه کمک می‌کرد (عوض، ۱۳۷۵: ۱۰۲).

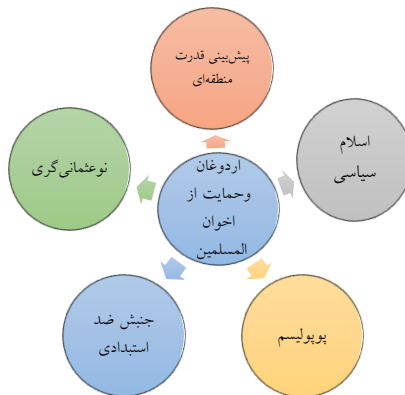
۴. شکل‌گیری و نفوذ اخوان‌المسلمین در حزب عدالت و توسعه ترکیه

با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، دوره جدیدی از روابط ترکیه و اخوان‌المسلمین آغاز شد. در ابتدا، بعد از آن که حزب عدالت و توسعه با انتخاب اردوغان به نخست‌وزیری در سال ۲۰۰۳ کنترل ترکیه را به دست گرفت، مواضع کاملاً متفاوتی با اخوان‌المسلمین اتخاذ نمود. برای اولین بار، حزب عدالت و توسعه تمایل به ایجاد ائتلاف با نخبگان سکولار و لیبرال در ترکیه را نشان داد. مهم‌تر از آن، در سیاست خارجی با سیاست‌های ایالات متحده هم‌سو شده و ترکیه تمرکز و تلاش قابل توجهی برای پیوستن به اتحادیه اروپا تا ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های اسلامی با کشورهای مسلمان داشت. همچنین حزب عدالت و توسعه در سال‌های اولیه فعالیت خود، دائماً به ناظران خارجی از تعهد خود به سکولاریسم و حفظ روابط خوب با رژیم صهیونیستی اطمینان می‌داد. بدیهی است که این نگرش در تضاد با ایدئولوژی بنیان‌گذار و رهبران بعدی اخوان‌المسلمین با حزب عدالت و توسعه که اسلام‌گرا اما سکولار بودند، قرار داشت (Ayyash, 2020, p. 4-5). در واقع، تا قبل از انقلاب ۲۰۱۱، اخوان‌المسلمین مدل حزب عدالت و توسعه را تهدیدی برای خود می‌دید و از این‌که اعضای جوان اخوان ایده‌های مشابهی را اتخاذ کنند، وحشت داشت. برای رهبران اخوان‌المسلمین که به وفاداری و انسجام سازمانی بیش از هر چیزی ارزش قائل بودند، تصدیق موفقیت حزب عدالت و توسعه در حکومت، به معنای تأیید ضمنی موفقیت یک جنبش انشعابی اسلام‌گرا بود که روایت اخوان را مبنی بر این‌که این سازمان انحصار مقاومت عادلانه را در اختیار دارد، به خطر می‌انداخت (Habib, 2009)؛ اما این وضعیت به سرعت در سال‌های بعد و به‌ویژه هم‌زمان با بهار عربی و اوج حاکمیت اندیشه‌های احمد داووداوغلو در نظام سیاسی خارجی ترکیه، تغییر کرد. موفقیت‌های انتخاباتی اخوان‌المسلمین و

بعداً پیروزی آن در ریاست جمهوری، روابط بین ترکیه و مصر را تقویت کرد. جنبش مدام شباهت‌های سیاسی و اعتقادی با اردوغان را برجسته می‌کرد. مرسى به شرکای بین‌المللی مصر اطمینان داد که روابطش با رژیم صهیونیستی تغییر نخواهد کرد. مشارکت اخوان المسلمین و حزب عدالت و توسعه فرصت‌های اقتصادی قابل توجهی را نیز برای هر دو واحد سیاسی داشت. اردوغان و حزب عدالت و توسعه به نزدیک‌ترین متحد بین‌المللی مرسى و حزب آزادی و عدالت اخوان^۱ تبدیل شدند.

۵. پیش‌زمینه‌های تئوریک اردوغان در حمایت از اخوان المسلمین

بر اساس سخنرانی‌ها و دیدگاه‌های اردوغان و حامیان وی در ساختار حزب عدالت و توسعه به نظر می‌رسد حمایت وی از اخوان المسلمین را بتوان در چهارچوب چند دیدگاه نظری دسته‌بندی کرد:



شکل ۲: مؤلفه‌های تئوریک حمایت اردوغان از اخوان المسلمین

اسلام سیاسی: رئیس‌جمهور ترکیه، اخوان المسلمین را به دلیل ترکیبی از وابستگی ایدئولوژیک، پیوندهای تاریخی و منافع ژئوپلیتیکی جایگزینی برای کشورهای خاورمیانه می‌داند. اردوغان و حزب عدالت و توسعه از نظر تاریخی دارای نقاط مشترک ایدئولوژیک با اخوان المسلمین هستند که هر دو ریشه در اسلام سیاسی دارند. علاوه بر این، ترکیه خود را به‌عنوان قهرمان جهان اسلام و موازنه‌ای در مقابل نفوذ قدرت‌های

1. Freedom and Justice Party (FJP)

سنتی منطقه‌ای و غرب قرار داده است. در نتیجه، اردوغان از اخوان‌المسلمین به‌عنوان ابزاری برای به چالش کشیدن نظم مستقر در خاورمیانه و نمایش نفوذ ترکیه در منطقه حمایت کرده است (Muslim Brotherhood in Turkey, January 10, p. 2015).

نوعثمانی‌گری: «گفتمان نوعثمان‌گری که با قدرت‌یابی اسلام‌گرایان در نقطه کانونی سیاست خارجی ترکیه قرار گرفته است، دو هدف عمده دارد؛ هدف اول، بازبانی هویت منطقه‌ای بر اساس تلفیق اندیشه اسلام متساهل با دستاوردهای مدرنیته است. هدف دوم، ارتقا نقش جهانی ترکیه است» (یزدانی و خیری، ۱۳۹۶: ۱۲۱). پس می‌توان سیاست خارجی اردوغان را از این دریچه نگریست، یعنی مفهومی که بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی ترکیه با جهان اسلام تأکید می‌کند. حمایت از جنبش‌های اسلام‌گرا مانند اخوان‌المسلمین را می‌توان بخشی از تلاش‌های اردوغان برای اعمال نفوذ و رهبری ترکیه در منطقه دانست که بازتاب گذشته عثمانی ترکیه به‌عنوان حامی مسلمانان است. سیاست خارجی اردوغان از دریچه نوعثمانی‌گری، به معنی نوعی تغییر ریشه‌ای در نظام سیاسی داخلی ترکیه و اولویت‌های سیاست خارجی آن است. اردوغان در جهت‌گیری دیپلماسی، میراث عثمانی ترکیه را در گفتمان سیاست خارجی خود بازتفسیر کرده و ترکیه را به‌عنوان وارث امپراتوری عثمانی معرفی نموده و بر این مبنا نوعی سیاست فعالانه را در مورد آفریقا-اوراسیا، ترویج نموده است. نسخه نوعثمانی‌گری اردوغان به مراتب بیشتر بر منافع ملی ترکیه متمرکز است. احترام تقریباً وسواس‌گونه وی به دو سلطان عثمانی (محمد دوم و عبدالحمید دوم)، تفکر او را در مورد میراث اسلامی عثمانی روشن می‌کند. لفاظی‌های فزاینده ضد غربی و اسلامی اردوغان پس از سال ۲۰۱۳ چرخشی را در گفتمان سیاست خارجی ترکیه رقم زد و سیاست خارجی نوعثمانیستی آن، گفتمان ضد غربی با رنگ و بوی اسلامی را به خود اختصاص داد. سیاست خارجی وی دستخوش تغییرات شگرفی از جمله دگرگونی ایدئولوژیک، بازتفسیر هویت ترک بر اساس خودآگاهی عثمانی-اسلامی و جهت‌گیری مجدد به سمت فضای عثمانی سابق است (Inac and Hadji, 2022, p. 312).

پیش‌بینی قدرت منطقه‌ای: حمایت اردوغان از اخوان‌المسلمین در خدمت منافع ترکیه در ارائه قدرت و نفوذ در خاورمیانه و شمال آفریقا است. با هم‌سویی با جنبش‌های اسلام‌گرا، ترکیه می‌تواند حوزه نفوذ خود را گسترش دهد، با بازیگران همفکر خود ائتلاف کند و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای رقیب را متعادل نماید.

پوپولیسم: حمایت اردوغان از اخوان المسلمین با لفاظی‌های پوپولیستی، اغلب ترکیه را به‌عنوان مدافع مسلمانان تحت ستم در سراسر جهان نشان می‌دهد. اردوغان با حمایت از جنبش‌های اسلام‌گرا مانند اخوان المسلمین می‌تواند به پایگاه محافظه‌کار و مذهبی خود در داخل کشور متوسل شود و در عین حال وجهه خود را به‌عنوان یک رهبر در صحنه جهانی تقویت کند. بنابراین، وی از پوپولیسم اسلام‌گرا برای بسیج پایگاه حمایتی خود در داخل کشور استفاده کرده و خود را قهرمان جهان اسلام و رهبر «امت» معرفی می‌کند. این روایت پوپولیستی که با عناصری مانند قربانی بودن، غرب‌ستیزی و ناسیونالیسم اسلامی مشخص می‌شود، در تثبیت قدرت او و حفظ سطح قابل توجهی از کنترل نقش بسزایی داشته است. اردوغان با قرار دادن خود به‌عنوان مدافع ملت و اسلام تلاش کرده است تا حزب خود را به‌عنوان تنها حامی قابل اعتماد کشور معرفی کند و از این طریق قدرت خود را مستحکم نماید و صداهای مخالف و گروه‌های مخالف را به حاشیه براند. علاوه بر این، لفاظی پوپولیستی اردوغان برای ایجاد یک روایت تفرقه‌انگیز، قطبی کردن جامعه و القای ترس در میان حامیان استفاده شده است که در نهایت به حفظ کنترل سیاسی و وفادار نگه‌داشتن پایگاه رأی‌دهندگان او کمک می‌کند. همچنین، استقبال اردوغان از اتحادیه بین‌المللی علمای مسلمان، سازمانی که وابسته به اخوان المسلمین است و تلاش‌های او برای حفظ روابط با اخوان المسلمین علی‌رغم فشارهای دیگر کشورها، نشان‌دهنده تعهد او به روایت پوپولیستی اسلام‌گرا است (Alkhouli, Feb 11, 2021).

۶. شاخصه‌های اخوان المسلمین برای سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه

همان‌طور که قبلاً اشاره گردید، در چهارچوب سازه‌انگاری، پیچیدگی روابط بین اخوان المسلمین و دولت ترکیه حاکی از ارتباط بین منافع مادی و غیر مادی و نقش عناصر هویتی، عقیدتی و ایدئولوژیک است که باعث شده تا دکترین اخوان المسلمین از جایگاه و اهمیت خاصی نزد سیاستمداران حزب عدالت و توسعه برخوردار باشد. اخوان المسلمین مجموعه‌ای پیچیده از فرصت‌ها را برای ترکیه ایجاد کرده و خواهد کرد و دولت اردوغان تلاش می‌کند تا از ظرفیت این مجموعه در راستای منافع ملی خود استفاده کند؛ اما این امر چالش‌های متعددی را نیز به وجود آورده یا خواهد آورد و در نتیجه می‌تواند مناسبات حزب عدالت و توسعه و اخوان المسلمین را در حوزه

سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه تحت‌الشعاع قرار دهد. در ذیل، به بعضی از این شاخص‌ها اشاره می‌شود:

حمایت تاریخی: همان‌گونه که بیان شد، دولت اردوغان صراحتاً از اخوان‌المسلمین و ظهور آن در کشورهایمانند مصر پس از بهار عربی حمایت کرد. از سوی دیگر، اخوان‌المسلمین به‌عنوان یک سازمان سیاسی اسلام‌گرا با حضور چشمگیر در بسیاری از کشورهای عربی از گشایش‌های سیاسی ایجاد شده توسط بهار عربی بهره برد. در مصر، بازوی سیاسی اخوان، حزب آزادی و عدالت پس از برکناری حسنی مبارک، رئیس‌جمهور این کشور در سال ۲۰۱۱، در اولین انتخابات دموکراتیک این کشور پیروز شد. در این مدت، دولت اردوغان از اخوان‌المسلمین و مشارکت آن در روند سیاسی مصر و کشورهای دیگر حمایت کرد. حزب عدالت و توسعه با اخوان‌المسلمین در برخی از زمینه‌ها، به‌ویژه، در رویکرد آن‌ها به آمیختن اسلام با حکومت دموکراتیک قرابت‌های ایدئولوژیک دارد که به آن اشاره گردید. با این حال، تنش بین دولت اردوغان و دولت موقت تحت حمایت ارتش در مصر به وجود آمد که در نهایت در سال ۲۰۱۳، رئیس‌جمهور محمد مرسی، یکی از اعضای اخوان‌المسلمین را از قدرت برکنار نمود و همین امر منجر به تیرگی روابط بین ترکیه و مصر شد.

پویایی منطقه‌ای: در سطح منطقه‌ای، سیاست خارجی ترکیه متنوع و پویاست. از یک طرف این کشور به دنبال همکاری‌های استراتژیک با قطر است با اهداف و آرمان‌های اخوان‌المسلمین همدلی نشان داده و از گروه‌های وابسته به این جنبش در منطقه حمایت می‌کند؛ اما از طرف دیگر، حمایت ترکیه از اخوان‌المسلمین روابط آن را با چندین قدرت منطقه‌ای به‌ویژه مصر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی تیره کرده است. این کشورها اخوان‌المسلمین را تهدیدی برای ثبات خود می‌دانند و ترکیه را تحت فشار قرار داده‌اند تا از این سازمان فاصله بگیرد. در ضمن، در جریان بحران دیپلماتیک قطر در سال ۲۰۱۷ و قطع روابط دیپلماتیک عربستان، مصر و امارات و بحرین با قطر، ترکیه در کنار ایران در حل‌وفصل این بحران و حمایت از قطر نقش ایفا نمود (نورعلی‌وند، ۱۳۹۶). نباید فراموش کرد که اخوان‌المسلمین یک سازمان اسلام‌گرای فراملیتی با شاخه‌ها و وابستگان متعدد در سراسر خاورمیانه است و با مخالفت دولت‌های مختلف در منطقه مواجه شده است. مصر، تحت ریاست جمهوری عبدالفتاح السیسی، پس از برکناری محمد مرسی، به شدت اخوان‌المسلمین را سرکوب کرده است؛ این در حالی است که ترکیه، به اعضای اخوان‌المسلمین که از مصر گریخته‌اند،

پناهندگی داده است. عربستان سعودی و امارات نیز نگرانی‌های مشابهی در مورد اخوان المسلمین و پتانسیل آن برای به چالش کشیدن سیستم‌های سیاسی و نفوذ خود در منطقه دارند. هر دو کشور از سرکوب دولت مصر علیه اخوان حمایت کرده و اقداماتی را برای مقابله با فعالیت‌های آن در سایر نقاط خاورمیانه انجام داده‌اند. در عربستان سعودی، سلطنت حاکم، اخوان المسلمین را به دلیل حمایت از اسلام سیاسی و توانایی آن در بسیج افشار مردم، چالشی بالقوه برای اقتدار خود می‌بیند. دولت عربستان سعودی مدت‌ها است که به دنبال سرکوب هر شکلی از مخالفت یا فعالیت سیاسی است که می‌تواند تسلط آن را بر قدرت تضعیف کند و ایدئولوژی اخوان المسلمین را با دیدگاه خود برای حکومت ناسازگار می‌داند. امارات متحده عربی نیز موضعی قاطع در برابر اخوان المسلمین اتخاذ کرده است و آن را به‌عنوان یک نیروی بی‌ثبات‌کننده می‌بیند که می‌تواند نظم سیاسی و اجتماعی را به چالش بکشد. عربستان سعودی و امارات متحده عربی، از زمان برکناری محمد مرسی، رئیس‌جمهور مصر در سال ۲۰۱۳، هر دو از سرکوب اخوان المسلمین توسط دولت مصر حمایت کرده‌اند و اقداماتی را برای محدود کردن فعالیت‌ها و نفوذ اخوان در سایر نقاط خاورمیانه انجام داده‌اند. به‌طور کلی، نگرانی‌های عربستان سعودی و امارات در مورد اخوان المسلمین ناشی از تلاش‌های گسترده‌تر آن‌ها برای حفظ ثبات و کنترل سیاسی در مواجهه با تهدیدات تصور شده علیه اقتدار و نفوذ آن‌ها است. بنابراین، حمایت ترکیه از اخوان المسلمین به تنش با این کشورها منجر شده و این امر به طرق مختلف از جمله اختلافات دیپلماتیک، اقدامات اقتصادی و حمایت از جناح‌های مخالف در درگیری‌های منطقه‌ای، تجلی یافته است. این در حالی است که از منظر تأثیرات گفتمان اخوان المسلمین در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه، مواضع این کشور در قبال سوریه و مقایسه آن با سایر کشورها متناقض به نظر می‌رسد؛ زیرا ترکیه در قبال سوریه (مانند تونس و مصر) از اعتراضات مردمی حمایت کرده است؛ اما در قبال تحولات لیبی، بحرین و یمن، حامی وضع موجود و رژیم‌های سیاسی مستقر بوده است. افزون بر این، تحولات یادشده زمینه‌ساز تشدید انتقادهای داخلی نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای دولت اردوغان شد. شیوه برخورد دولت ترکیه با کردهای عراق و سوریه، همراه با تلاش برای جلوگیری از سرایت اعتراضات مردمی به مناطق کردنشین داخل کشور و اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه و امنیتی در این مناطق، سبب شد نگاه‌های انتقادی نسبت به رویکرد منطقه‌ای حزب عدالت و توسعه افزایش یابد. این وضعیت باعث شکل‌گیری فضای بی‌اعتمادی و تردید نسبت به اهداف پشت پرده سیاست خارجی دولت در میان طیف وسیعی از نخبگان

سیاسی و افکار عمومی شد. بسیاری از منتقدان این سیاست‌ها را نه در راستای منافع ملی، بلکه در امتداد پروژه‌های ایدئولوژیک حزب و در تقابل با مطالبات دموکراتیک ارزیابی کردند (مسعودنیا و همکاران، ۱۳۹۱).

سیاست داخلی: در داخل ترکیه نیز در مورد اخوان‌اختلافاتی وجود دارد. درحالی‌که حزب عدالت و توسعه با توجه به ایدئولوژی اسلامی خود از اخوان‌المسلمین حمایت می‌کند، سایر جناح‌های سیاسی از جمله سکولارها و تشکیلات نظامی، اخوان‌المسلمین را تهدیدی برای اصول سکولار ترکیه می‌دانند.

نگرانی‌های امنیتی: حمایت ترکیه از اخوان‌المسلمین نگرانی‌های امنیتی را به‌ویژه در مورد اتهامات مربوط به حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به ایدئولوژی اخوان‌المسلمین یا همدردی با آن برانگیخته است. این اتهامات به تنش با دیگر قدرت‌های منطقه‌ای دامن زده و روابط ترکیه با متحدان غربی را تیره کرده است. در واقع، حمایت ترکیه از اخوان‌المسلمین موضوعی بحث برانگیز به‌ویژه در زمینه سیاست منطقه‌ای و پویایی‌های امنیتی بوده است. اخوان‌المسلمین، یک سازمان اسلام‌گرای فراملی است که از سوی برخی کشورها به‌عنوان یک گروه تروریستی شناخته شده است؛ درحالی‌که برخی دیگر نیز آن را یک جنبش سیاسی مشروع می‌دانند. همان‌گونه که بیان شد، هم‌سویی ترکیه با اخوان‌المسلمین انتقادهایی را به‌ویژه از سوی دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و متحدان غربی که این گروه را یک نیروی بی‌ثبات‌کننده می‌دانند، برانگیخته است. اتهامات ترکیه به حمایت یا همدردی با گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به ایدئولوژی اخوان‌المسلمین، مسائل را پیچیده‌تر کرده و به تیرگی روابط با برخی کشورها کمک کرده است. این تنش‌ها منعکس‌کننده خطوط گسل ژئوپلیتیک گسترده‌تری در خاورمیانه و فراتر از آن است، جایی که بازیگران مختلف برای نفوذ و قدرت رقابت می‌کنند. موضع ترکیه در قبال اخوان‌المسلمین تنها یکی از جنبه‌های سیاست خارجی این کشور است که با پویایی‌های پیچیده منطقه‌ای از جمله موضوعاتی مانند درگیری سوریه، نقش اسلام سیاسی و رقابت برای رهبری در جهان اسلام تلاقی می‌کند (Gönül Tol, Feyza Gumusluoglu, May 2, 2016).

جایگاه بین‌المللی: هم‌سویی ترکیه با اخوان‌المسلمین بر جایگاه بین‌المللی آن نیز تأثیر گذاشته است. این امر منجر به تنش با کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده و اعضای اتحادیه اروپا شده است که نسبت به اخوان‌المسلمین دید مثبتی ندارند و از حمایت ترکیه از این سازمان انتقاد می‌کنند. این کشورها نسبت به ارتباط اخوان‌المسلمین با

تروریسم و پتانسیل آن برای بی‌ثبات کردن کشورهای خاورمیانه ابراز نگرانی کرده و در نتیجه، از حمایت ترکیه از این سازمان انتقاد نموده و در برخی مواقع خواستار رویکرد محتاطانه‌تر شده‌اند. این تنش‌ها به تیرگی روابط ترکیه و کشورهای غربی در جبهه‌های مختلف از جمله همکاری‌های دیپلماتیک و امنیتی کمک کرده است. با این حال، ذکر این نکته ضروری است که سیاست خارجی ترکیه چندوجهی است و هم‌سویی آن با اخوان‌المسلمین تنها یکی از جنبه‌های استراتژی منطقه‌ای گسترده‌تر آن است.

تغییرات در استراتژی: در سال‌های اخیر، ترکیه رویکرد خود را نسبت به اخوان‌المسلمین تعدیل کرده و حمایت عمومی خود را کاهش داده و در عین حال سطحی از وابستگی ایدئولوژیک خود را حفظ کرده است. این تغییر، نشان‌دهنده نیاز ترکیه به تعادل بلندپروازی‌های منطقه‌ای خود با واقعیت‌های پویای ژئوپلیتیک است. ترکیه در سال‌های اخیر، رویکرد خود را نسبت به اخوان‌المسلمین تغییر داده و موضع متفاوت‌تری را اتخاذ نموده است. ترکیه ضمن حفظ وابستگی ایدئولوژیک، حمایت عمومی آشکار خود از این سازمان را کاهش داده است.

این تغییر را می‌توان به عوامل مختلفی از جمله ملاحظات داخلی و بین‌المللی نسبت داد. در داخل، ترکیه ممکن است موضع خود را برای کاهش واکنش یا انتقاد احتمالی از سوی متحدان غربی و برای هدایت پویایی سیاسی داخلی تنظیم کرده باشد. دولت اردوغان، با فشار فزاینده‌ای در جبهه‌های مختلف از جمله چالش‌های اقتصادی، مخالفت‌های داخلی و تیرگی روابط با کشورهای غربی مواجه شده است. اتخاذ رویکرد محتاطانه‌تر در حمایت از اخوان‌المسلمین می‌تواند به‌عنوان یک اقدام استراتژیک برای جلوگیری از انزوای بیشتر در صحنه بین‌المللی تلقی شود. بنابراین، با تکامل درگیری‌ها و رقابت‌ها در خاورمیانه، ترکیه ممکن است به دنبال حفظ انعطاف و سازگاری در رویکرد سیاست خارجی خود باشد.

این امر می‌تواند ارزیابی مجدد اتحادها و اولویت‌ها در پرتو تغییر پویایی قدرت و ملاحظات دیپلماتیک را در برگیرد. در مجموع، تعدیل رویکرد ترکیه در قبال اخوان‌المسلمین نشان‌دهنده بازسنجی عمل‌گرایانه اهداف سیاست خارجی این کشور است. ترکیه با حفظ وابستگی ایدئولوژیک، در حال حرکت در یک چشم‌انداز پیچیده ژئوپلیتیکی و به دنبال متعادل کردن منافع خود با انتظارات متحدان غربی است.

۷. جایگاه ایران در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه بر اساس شاخص‌های اخوان‌المسلمین

بر طبق داوداوغلو مبنی بر «به صفر رساندن مشکلات با همسایگان» که به آن اشاره گردید، ترکیه بهبود روابط با ایران را که همسایه قدیمی و تأثیرگذار این کشور و در ضمن، همراه با عربستان، به‌عنوان یکی از قدرت‌های منطقه‌ای مطرح است، دنبال نمود؛ این بهبود و بازسازی روابط شامل ایفای نقش مثبت در پرونده هسته‌ای ایران، همکاری‌های مشترک بر علیه پ.ک.ک و ارتقای روابط تجاری و فرهنگی با ایران بوده است. از زمانی که نوع‌ثمانی‌گری به صبغه اصلی در سیاست خارجی ترکیه تبدیل شد و دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و امنیتی در بین کشورهای عرب خاورمیانه بروز کرد، رویکرد ترکیه در قبال ایران جز در بعضی موارد مانند تقابل در بحران اخیر سوریه، تغییر چندانی نکرده است. در واقع هر دو کشور در پی ارائه الگوهای متفاوت از نظم منطقه‌ای هستند؛ با این تفاوت که اولاً ایران با تأکید بر آرمان‌های ایدئولوژیک شیعی، از جریانات و گروه‌های مقاومت حمایت می‌کند؛ اما ترکیه، متأثر از اخوان‌المسلمین، به دنبال ترویج گفتمان اسلام اعتدال‌گرا با گرایش نوع‌ثمانی‌گری و تأکید بر نفوذ خود در منطقه است؛ ثانیاً ترکیه در نهایت خواهان تغییر رادیکال نظم موجود نیست و بهبود روابط با قدرت هژمون (ایالات متحده آمریکا) را دنبال می‌کند (جانسیز و صالحیان، ۱۳۹۵: ۱۶۹).

نباید فراموش کرد که جایگاه اقتصادی مهم ترکیه در منطقه و جهان، استفاده این کشور از اهرم انرژی به‌ویژه در قبال اتحادیه اروپا (Bacik, 2006, p. 303)، قدرت نرم این کشور و نفوذ دیپلماسی فرهنگی این کشور به‌ویژه در آسیای مرکزی (جعفری و همکاران، ۱۴۰۳: ۴۸) و جهان ترک‌زبان، از جمله عوامل مهمی محسوب می‌شوند که بر جنبه رقابتی سیاست خارجی این کشور با ایران در منطقه خاورمیانه دلالت دارند.

نتیجه‌گیری

جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی در واکنش به دگرگونی‌های نظام بین‌الملل و در برابر سلطه و نفوذ غربی‌ها پدید آمدند؛ از همین رو می‌توان نخستین عامل پیدایش این جریان‌ها را در زمینه‌های بیرونی و بین‌المللی جست‌وجو کرد. این جنبش‌ها در مسیر تاریخی خود، مراحل گوناگونی را طی کرده‌اند. در گام نخست، با مقابله‌ای مستقیم و مسلحانه در برابر استقرار نظامی قدرت‌های استعماری مواجه شدند. در ادامه، برای

دستیابی به ساختارهای منسجم و تشکیلاتی، تغییرات جدی در ساحت فکری و فرهنگی پدید آمد. سرانجام، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بسیاری از این جنبش‌ها وارد مرحله‌ای تازه شدند که در آن هدف اصلی، مشارکت مؤثر سیاسی و دستیابی به قدرت برای تحقق کامل شریعت و تشکیل نظامی بر پایه آموزه‌های اسلامی بود.

در این میان، جنبش اخوان المسلمین که به‌عنوان بزرگ‌ترین جریان اسلام‌گرای جهان عرب شناخته می‌شود، در بستری خاص پا به عرصه گذاشت. از یک‌سو، علمای رسمی الازهر با هرگونه نوگرایی اجتماعی و دینی مخالفت می‌کردند و از سوی دیگر، جریان‌های روشنفکری به دنبال تفکیک کامل دین از عرصه سیاست بودند. در چنین فضای دوقطبی، اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ شکل گرفت و از آن زمان تاکنون به یکی از پرنفوذترین و فعال‌ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی در مصر و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه بدل شده است. رابطه این جنبش با حزب عدالت و توسعه ترکیه نیز طی سال‌های گذشته در دو مسیر مشخص، نقش‌آفرینی مهمی در شکل‌گیری سیاست‌های خاورمیانه‌ای آنکارا داشته است؛ نخست این که نفوذ تاریخی اخوان المسلمین در میان ملت‌های منطقه و جنبش‌های معاصر که به دنبال احیای اسلام سیاسی بودند، باعث شده تا این جنبش که یک الگوی برجسته و جامع از اسلام اعتدال‌گرا و کنش‌مند برای سیاستمداران و نخبگان حزب عدالت و توسعه محسوب می‌شود، در پیشبرد سیاست نوع‌ثمنی‌گری مؤثر باشد؛ تحول در خط مشی‌ها و سیاست‌های اخوان المسلمین که با قرائت اعتدال‌گرا، فعال و سازنده از اسلام به‌عنوان یک دکترین سیاسی و اجتماعی مطابقت داشته است، موجب شده تا حزب عدالت و توسعه در راستای تغییر دیدگاه دولت‌های منطقه نسبت به خود قدم بردارد. دوم این که آنچه مسلم است این است که روابط نزدیک و مناسبات چندجانبه بین جنبش اخوان المسلمین و دولت حزب عدالت و توسعه ترکیه بر گفتمان هویتی و صبغه فکری، عقیدتی و هنجاری قرار دارد و به همین دلیل می‌تواند در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری مطرح شود؛ به‌خصوص این که سازه‌انگاری بر نسبت بین عوامل غیر مادی و مادی و رابطه بین هویت و منافع بازیگران دولتی و غیر دولتی در نظام بین‌المللی تأکید ویژه‌ای دارد و این امر، چنانچه مشاهده گردید، در دکترین سیاست خارجی ترکیه و به‌خصوص در سیاست خاورمیانه‌ای این کشور که با پیچیدگی، چندوجهی بودن و حتی تناقضات و چالش‌هایی مواجه است، مشهود است.

فهرست منابع

- ارکان، مائده (۱۳۹۵). *برخورد ایدئولوژی‌ها در ترکیه: از عثمانی‌گری تا اسلام‌گرایی مدرن*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- البنا، حسن (۱۳۶۶). *خاطرات زندگی حسن البنا*، ترجمه ایرج کرمانی، تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- البنا، حسن (۲۰۰۱). *یادداشت‌های دعوت و داعیه*، اسکندریه: دارالدعوه.
- العنانی، خلیل (۱۳۹۸). *از درون اخوان‌المسلمین: دین، هویت و سیاست*، ترجمه مسعود منزوی، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- امرایی، حمزه (۱۳۸۳). *انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جانسیز، احمد؛ صالحیان، تاج‌الدین (۱۳۹۵). *نگاه نو به رقابت ایران و ترکیه در کسب قدرت منطقه‌ای*. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۶(۱۹)، ۱۷۶ - ۱۴۳.
- جعفری، علی‌اکبر؛ ملکی، ماری؛ شفقت نیا آباد، جواد (۱۴۰۳). *دیپلماسی فرهنگی قدرت‌های رقیب ایران در آسیای مرکزی و چالش‌های پیش‌رو*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۴)، ۵۸ - ۲۹.
- خاتمیان، طاهره (۱۳۶۹). *سیر تحولات سیاسی - اجتماعی اخوان‌المسلمین*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷). *اسلام در انقلاب جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- عنایت، حمید (۱۳۷۰). *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، تهران: امیرکبیر.
- عوض، عمر (۱۳۷۵). *اسلام و ملی‌گرایی غیرمذهبی در قرن بیستم*، ترجمه محمدجواد مهدوی، فصلنامه مشکوه، ۵۳، ۸۵-۱۱۵.
- قادری، حاتم (۱۳۸۵). *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: سمت.
- گل‌محمدی، ولی؛ محسن اسلامی (۱۳۹۸). *ظهور و افول یک مدل: فهم سیاست خارجی ترکیه بعد از انقلاب‌های عربی*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۱(۱)، ۱۳۷ - ۹۷.
- متقی، ابراهیم؛ معینی، امین (۱۴۰۰). *هویت‌گرایی و نظم منطقه‌ای خاورمیانه*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۳(۴)، ۷۱۴ - ۶۹۳.
- محقق‌نیا، حامد؛ لطیفی‌نیا، محمد؛ قاسمی، نازنین (۱۳۹۶). *پیامدها و اثرات رویکرد نوع‌ثمنی‌گرایی سیاست خارجی ترکیه بر منطقه خاورمیانه*. مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، ۳(۱)، ۱۵۱ - ۱۶۸.

- مسعودنیا، حسین، عاطفه فروغی؛ مرضیه چلمقانی (۱۳۹۱). *ترکیه و بحران سوریه: از میانجیگری تا حمایت از مخالفان دولت*. فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، (۴)، ۸۳ - ۱۱۰.
- میشل، ریچارد (۱۳۹۵). *جمعیت اخوان المسلمین*، ترجمه: سیدهادی خسروشاهی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- میشل، ریچارد (۱۳۸۶). *تاریخ جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- واعظی، محمود (۱۳۹۰). *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۵). *اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند: ساخت‌های اجتماعی سیاست قدرت*. در: اندرو لینکلتر (ویراستار)، *اقتدارگرایی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶). *بحران قطر: دلایل شکل‌گیری و پیامدهای آن برای منطقه و ایران*. دیده‌بان امنیت ملی، ۶۳، ۴۴ - ۳۷.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲). *سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی*، فصلنامه سیاست خارجی، (۴)۱۷، ۹۴۹ - ۹۱۵.
- یزدانی، عنایت‌الله؛ خیری، مصطفی (۱۳۹۶). *رویکرد سیاست خارجی ترکیه در قفقاز با تأکید بر جمهوری آذربایجان*، نشریه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (۹۸)۲۳، ۱۵۲ - ۱۲۷.

References

- Al-Anani, Khalil (2019). *From Within the Muslim Brotherhood: Religion, Identity and Politics*, translated by Masoud Manzavi, Tehran: National Defense University. [in Persian]
- Al-Banna, Hassan (1987). *Memoirs of the Life of Hassan Al-Banna*, translated by Iraj Kermani, Tehran: Islamic Culture Publishing House. [in Persian]
- Al-Banna, Hassan (2001). *Notes on Da'wah and Da'iyah*, Alexandria: Dar al-Dawa. [in Persian]
- Alsaafin, Linah, (2017). What is behind the covert Israeli-Saudi relations? Available at: <https://www.aljazeera.com/news/2017/11/21/what-is-behind-the-covert-israeli-saudi-relations/>
- Arkan, Ma'adeh (2016). *The Clash of Ideologies in Turkey: From Ottomanism to Modern Islamism*, Tehran: Hawza and University Research Institute. [in Persian]
- Awad, Omar (1996). *Islam and Secular Nationalism in the Twentieth Century*, translated by Mohammad Javad Mahdavi, Meshkoh Quarterly, [in Persian]
- Ayyash, Abdelrahman, (2020). The Turkish Future of Egypt's Muslim Brotherhood. The Century Foundation, N. August 17.
- Bacik, G. (2006). Turkey and pipeline Politics, *Turkish Studies*, 7 (2).
- Bekaroğlu, Edip Asaf, (2016). Justice and Development Party and Muslim Brotherhood in the Arab Spring: A Failed Post-Islamist Interaction to Transform the Middle East. *PESA Uluslararası Sosyal Araştırmalar Dergisi*, Cilt. 2, Sayı. 1.
- Collin, Finn, (1997). *Social Reality*, London: Routledge.
- Dekmjian, Harair (2008). *Islam in the Revolution of Contemporary Islamic Movements in the Arab World*, translated by Hamid Ahmadi, Tehran: Kayhan. [in Persian]
- Emraei, Hamzeh (2004). *The Islamic Revolution of Iran and Contemporary Islamic Movements*. Tehran: Islamic Revolution Documents Center. [in Persian]
- Enayat, Hamid (2001). *A Journey in Arab Political Thought*, Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Golmohammadi, Vali and Mohsen Eslami (2019). The Rise and Fall of a Model: Understanding Turkish Foreign Policy after the Arab Revolutions, *Foreign Relations Quarterly*, 11(1), 137-97. [in Persian]
- Habib, Rafik, (2009). The Dangers of Islamic Nationalism. *Ikhwan Online*, October 20, available at: <https://ikhwanonline.net/article/55407>
- Hadian, Nasser (2003). Organizational Structure: From International Relations to Foreign Policy, *Foreign Policy Quarterly*, 17(4), 949-915. [in Persian]
- Inac, Husamettin and Hadji, Aymen (2022). Turkish Foreign Policy in the Middle East During the Rule of the Justice and Development Party: Interaction of Interests and Future Challenges. *Uluslararası Yönetim Akademisi Dergisi*. <https://doi.org/10.33712/mana.1161897> Yıl: 2022, Cilt: 5, Sayı: 2, ss.307-31


- Jansiz, Ahmad and Salehian, Tajeddin (2016). A New Look at the Competition between Iran and Turkey in Gaining Regional Power. *International Relations Studies*, 6(19), 143-176. [in Persian]
- Kedar, Mordechai, (2021). Saudi Arabia vs. the Muslim Brotherhood. *BESA Center Perspectives Paper*, No. 1-867.
- Mashino, Ito (2021). The bipolar conflict in the Middle East over the Muslim Brotherhood: Why Saudi Arabia, The UAE, and Egypt see the Brotherhood as a threat. *Mitsui & Co. Global Strategic Studies Institute Monthly Report*, June 2021.
- Masoud-Niya, Hossein, Atefeh Foroughi and Marzieh Chalmaqani, (2012). Turkey and the Syrian Crisis: From Mediation to Support for the Opposition. *Quarterly Journal of Political Studies of the Islamic World*, 1(4), 110-83. [in Persian]
- Michel, Richard (2016). *The Muslim Brotherhood*, translated by Seyyed Hadi Khosrowshahi, Qom: University of Religions and Denominations. [in Persian]
- Michel, Richard, (2007). *History of the Muslim Brotherhood from its Beginnings to the Present*, translated by Seyyed Hadi Khosrowshahi, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian]
- Mohaghegh-Niya, Hamed; Latifi-Niya, Mohammad and Ghasemi, Nazanin (2017). The Consequences and Effects of the Neo-Ottomanist Approach of Turkish Foreign Policy on the Middle East. *Studies in Political Science, Law and Jurisprudence*. 3(1), 151-168. [in Persian]
- Mottaqi, Ebrahim and Moeni, Amin (2011). Identityism and the Regional Order of the Middle East. *Foreign Relations Quarterly*. 13(4), 714-693. [in Persian]
- Noor Alivand, Yasser (2017). The Qatar Crisis; Its Causes and Consequences for the Region and Iran. *National Security Observatory*, 63 [in Persian]
- Qaderi, Hatem (2006). *Political Thoughts in Islam and Iran*, Tehran: Samt. [in Persian]
- Vaezi, Mahmoud, (2011). *Political Crises and Social Movements in the Middle East*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications, Office of Political and International Studies. [in Persian]
- Wendt, Alexander, (1994). Collective Identity Formation and the International State. *American Political Science Review*, 88(2).
- Went, Alexander, (2006). Authoritarianism is What States Understand Themselves: The Social Structures of Power Politics. In: Andrew Linklater (editor), *Authoritarianism*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications, Office of Political and International Studies. [in Persian]
- Yazdani, Enayatollah and Khairi, Mustafa (2017). Turkey's Foreign Policy Approach to the Caucasus with Emphasis on the Republic of Azerbaijan, *Journal of Central Asian and Caucasus Studies*, 23(98). [in Persian]

"Exigency pragmatism": A framework for understanding Iran's behavioral pattern in regional conflicts

Mostafa Najafi

Corresponding Author, PhD in International Relations from Tarbiat Modares University, Tehran, Iran


Email: m.najafi1369@gmail.com

 0009-0005-0077-4721

Vali Golmohammadi

Assistant Professor of International Relations at Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.


Email: vali.golmohammadi@modares.ac.ir

 0000-0003-2503-2183

Masoud Mousavi Shafae

Associate Professor of International Relations at Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.


Email: shafae@modares.ac.ir

 0000-0003-3882-5203

Mohsen Eslami

Associate Professor of International Relations at Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Email: eslami.m@modares.ac.ir

 0000-0003-4733-3497

Abstract

Main Research Question: This study explores the main question: "What behavioral model does the Islamic Republic of Iran follow in its engagement with regional conflicts?" It aims to construct a conceptual framework for analyzing Iran's conduct in regional disputes and crises. The research is motivated by the lack of a coherent theoretical model in the existing literature, despite Iran's foreign policy often being described as variably aggressive, defensive, or pragmatic. The study situates Iran's behavior within the rapidly shifting geopolitical dynamics of the Middle East and West Asia.

Research Hypothesis: In addressing this question, the study proposes the hypothesis of "exigency pragmatism. According to this hypothesis, Iran adopts a security-centric and pragmatic approach in regional conflicts, characterized by defensive, tactical, and situational responses that prioritize regime survival and national security. This perspective seeks to reconcile identity-driven (ideological) motives with geopolitical imperatives, positioning Iran's behavior at the intersection of structural constraints and agency-based choices.

Conceptual Framework: To articulate Iran's behavioral model, the concept of "exigency pragmatism" is developed as a dual construct: The term "exigency"

captures the sense of acute threat and external constraints that shape decision-making.

- “Pragmatism” reflects Iran’s emphasis on instrumental rationality and policy flexibility in the face of complex challenges.

Departing from conventional paradigms in international relations, the framework introduces a set of indicators to better explain Iran’s conflict-oriented behavior:

1. Situational and single-dimensional pragmatism
2. Convergence of threat urgency with action urgency
3. Operational environment taking precedence over formal diplomacy
4. Cooperative tendencies in conflicts along connected borders
5. Competitive behavior in conflicts along disconnected borders
6. Offensive defense posture
7. A hybrid model of comprehensive defense and limited offense

Key Findings: Through qualitative and comparative analysis, the article examines Iran’s behavior across a range of regional conflicts, including Afghanistan, Iraq, Syria, Lebanon, Yemen, Palestine, and the South Caucasus (Nagorno-Karabakh). The findings reveal:

- In border-adjacent conflicts (e.g., Iraq and Afghanistan), Iran has pursued threat mitigation via diplomatic engagement, support for central governments, and alliance-building with local actors.

- In Syria, Iran engaged militarily to preserve the “axis of resistance” and participated in diplomatic initiatives. However, it was unsuccessful in facilitating economic stabilization or institutional consolidation, contributing to the erosion of the Assad regime’s political capacity.

- In Yemen and Palestine, Iran adopted an indirect strategy aimed at weakening regional rivals—namely Saudi Arabia and Israel—through military and political support for non-state actors.

- In Lebanon, Iran utilized Hezbollah as a strategic deterrent against Israel, while preserving Lebanon’s internal political balance.

- In the Nagorno-Karabakh conflict, contrary to popular narratives, Iran adopted a cautious and balanced posture, maintaining relations with both Armenia and Azerbaijan.

Collectively, these case studies demonstrate that Iran’s foreign policy is not driven by a rigidly aggressive or purely ideological logic. Instead, it is shaped by cost-benefit assessments, tactical flexibility, and a security-driven pragmatism responsive to contextual demands.

Conclusion: This research introduces “exigency pragmatism” as a novel conceptual framework for understanding the Islamic Republic’s regional behavior. Challenging binary interpretations that portray Iran as either an ideologically motivated or strictly geopolitical actor, the study argues that Iran operates within a volatile and competitive environment, seeking to safeguard its security, maintain influence, and navigate systemic uncertainties.

The outcomes of exigency pragmatism are dual-faceted:

- Positively, it has enhanced Iran’s flexibility, operational resilience, and capacity to engage in multiple conflict zones without escalating into full-scale wars. It has also allowed Iran to subordinate ideological commitments to strategic and security considerations.

• Negatively, it has produced a tactical dominance over strategic planning, fostering a reactive and crisis-driven foreign policy, privileging field operations over diplomacy. This has resulted in resource overstretch, the neglect of economic interests in conflict zones, and an absence of clear strategies for post-conflict reconstruction and long-term stabilization.

In summary, while exigency pragmatism has enabled Iran to act effectively in unstable contexts, it has simultaneously hindered the institutionalization of strategic goals in periods of relative calm—revealing both the strengths and limitations of Iran’s current regional posture.

Keywords: Exigency pragmatism, behavioral pattern, Regional Conflicts, Iranian Foreign Policy

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



 10.22034/fr.2025.456629.1529

«عمل‌گرایی اضطراب»: چهارچوبی برای فهم الگوی رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای

مصطفی نجفی

نویسنده مسئول، دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: m.najafi1369@gmail.com

0009-0005-0077-4721

ولی گل محمدی

استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: vali.golmohammadi@modares.ac.ir

0000-0003-2503-2183

مسعود موسوی شفا‌ئی

دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: shafae@modares.ac.ir

0000-0003-3882-5203

محسن اسلامی

دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: eslami.m@modares.ac.ir

0000-0003-4733-3497

چکیده

این مقاله به دنبال فهم چستی الگوی رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای است. در این راستا، برخی عاملیت ساخت قدرت در جمهوری اسلامی ایران را برجسته می‌کنند و عده‌ای دیگر، برآنند که ملاحظات ژئوپلیتیکی و امنیتی به رفتار ایران در مناقشات منطقه‌ای جهت می‌دهد. به نظر می‌رسد که هرکدام از این دیدگاه‌ها، بر متغیرهای مادی و هنجاری خاصی تأکید دارند؛ با این حال، دیدگاه و مفهوم فراگیری برای فهم چستی رفتار ایران در مناقشات ارائه نمی‌دهند. برخی دیگر در میان این دو طیف قرار می‌گیرند و بر این باورند که تلاقی این دو دیدگاه، رفتار منطقه‌ای ایران را جهت می‌دهد. بر این اساس، این پژوهش به دنبال آن است که چهارچوب جدیدی برای فهم رفتار منطقه‌ای ایران در مناقشات با طرح این پرسش که «جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مناقشات منطقه‌ای از چه الگوی رفتاری پیروی می‌کند؟» ارائه دهد. فرضیه پژوهش بر اساس مفهوم «عمل‌گرایی اضطراب»^۱ مفصل‌بندی شده است و ناظر بر این است که عمل‌گرایی اضطراب برای جمهوری اسلامی، ماهیتی تاکتیکی، تدافعی، امنیت‌محور و مصلحت‌گرا دارد.

کلیدواژه‌ها: عمل‌گرایی اضطراب، الگوی رفتاری، مناقشات منطقه‌ای، سیاست خارجی ایران



مقدمه و بیان مسئله

تاریخ تحولات خاورمیانه در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که تأمین امنیت و ثبات، مهم‌ترین اولویت کشورهای این منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است. یکی از این بازیگران نیز ایران است. همان‌گونه که خاورمیانه، نقطه تلاقی اوراسیا-آفریقا در این جزیره جهانی است، ایران نیز نقطه اتصال جهانی خاورمیانه است. مبنای جغرافیا این است که ایران در روند تحولات، بحران‌ها، منازعات و جنگ‌های خاورمیانه و اوراسیا کشوری محوری باشد (Kaplan, 2020, p.228) و از طرف دیگر، مداخله در بحران‌های منطقه‌ای برای آن، اجتناب‌ناپذیر باشد. در واقع، ژئوپلیتیک منحصر به فرد و نظم منطقه‌ای حاکم بر منطقه به‌مانند آهنربایی است که ایران را به درون مسائل و بحران‌های خود می‌کشد.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد، پیشینه تاریخی و تمدنی ایران و فرهنگ استراتژیک منبعث از آن، این کشور را به درون مسائل منطقه‌ای سوق می‌دهد. فرهنگ استراتژیک ایرانی برمبنای عزت و تعصب ملی- شیعی بنا شده است که نمود آن در سیاست خارجی و رفتارهای منطقه‌ای قابل مشاهده است. این فرهنگ منزلت‌طلبی از قبل از انقلاب اسلامی به‌ویژه در دوران صفویه وجود داشته و پس از وقوع انقلاب اسلامی تقویت، تثبیت، تداوم و کمال یافته است؛ به‌طوری که اولویت‌های منافع ملی ایرانیان را هنوز نه اقتصاد و رفاه که منزلت‌طلبی مذهبی و ملی تعیین می‌کند (Khodadi, 2019, P.33). بر همین مبناست که حکومت پهلوی خود را ذی‌حق برای مداخله در مناقشات منطقه‌ای (مانند مداخله مستقیم در سرکوب جنبش ظفار در عمان) و حتی فرامنطقه‌ای (جنگ ویتنام) می‌بیند و جمهوری اسلامی نیز فراتر از آن، نقش آفرینی در اکثر بحران‌های منطقه‌ای را ضروری و مرتبط با خود تلقی می‌کند.

علاوه بر دیکته جغرافیا یا جبر ژئوپلیتیک و فرهنگ استراتژیک منزلت‌طلب ایران، باید به الگوی نظم امنیتی خاورمیانه که مبتنی بر موازنه قدرت یا «موازنه تهدید»^۱ است نیز اشاره کرد. در چنین محیطی، ائتلاف‌سازی همواره راهبردی برای ایجاد موازنه بوده است. علی‌رغم اینکه اکثر بازیگران منطقه‌ای ائتلاف با یک قدرت بین‌المللی را برای موازنه‌سازی، الگویی راهبردی برای خود تلقی می‌کنند؛ با این حال، قدرت مداخله‌گر موازنه‌گر به‌خودی‌خود عمدتاً منبع قدرتمند تهدید در منطقه و درعین‌حال منبعی برای پشتیبانی از رقابت‌ها و مناقشات بومی تلقی می‌شود و بیش از آنکه نقش

موازنه بخش بازیگران فرامنطقه‌ای منبع ثبات باشد، بی‌ثباتی را گسترش و موازنه تهدید را برهم زده و ناموزون کرده است. از طرف دیگر، با تضعیف آمریکا و بازتوزیع قدرت در سطح بین‌الملل، نظم بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای از جمله در خاورمیانه نمی‌توانند بر محوریت یک قدرت شکل بگیرند. این تکثر باعث تغییر ترتیبات قدرت، آرایش نیروها و به تبع آن موازنه‌های جدید می‌شود (Nouri, 2020, P.86).

در این میان، از آنجایی که ایران در سطح منطقه‌ای با محدودیت‌های ساختاری و استراتژیک مهمی برای ائتلاف‌سازی با واحدهای سیاسی رسمی مواجه است و از سوی دیگر، ائتلاف امنیتی-سیاسی پایدار با قدرت مداخله‌گر بین‌المللی را رد می‌کند، به همین جهت ائتلاف با بازیگران فروملی و غیر دولتی به یکی از مهم‌ترین دستور کارهای سیاسی و امنیتی آن تبدیل شده است. راهبردی که از دوران جنگ رژیم بعث عراق علیه ایران آغاز شد و از سال ۲۰۱۱ و هم‌زمان با تحولات موسوم به بیداری اسلامی (بهار عربی) به اوج خود رسید. ایران با درک منطق ائتلاف‌ها در منطقه که موقت، تهدیدزا، نامتوازن و وابسته به قدرت مداخله‌گر متخاصم است، الگوی جدیدی از ائتلاف‌سازی غیردولتی شبکه‌محور در منطقه شکل داد که همه اجزای آن، تهدیدات و منافع مشترکی با یکدیگر تعریف کرده‌اند و اکنون به بخش اثرگذار و موازنه بخشی برای ایران در نظم امنیتی منطقه تبدیل شده است. شبکه‌سازی امنیتی وابسته به بازیگران غیردولتی، بخشی از استراتژی «بازدارندگی نامتقارن» است که ایران تحت تأثیر فشار ساختاری ناشی از استراتژی مهار ایالات متحده در برابر خود اتخاذ کرده است (Azizi and et al., 2020). نکته مهم این است که شبکه ائتلاف غیردولتی ایران با اهرم هویت و ایدئولوژی شکل گرفته است؛ این در حالی است که بسیاری از تحلیلگران روابط بین‌الملل معتقدند که هیچ هویت جمعی در خاورمیانه وجود ندارد که مانند اروپا منجر به ائتلاف‌های بزرگ و پایدار شود (Kaplan, 2020, p.228). با این حال ایران توانسته است با درک محدودیت‌های خود، ائتلافی هویت محور با تکیه بر بازیگران غیردولتی و در راستای تقویت توان بازدارندگی دفاعی خود در منطقه ایجاد کند (Hazinia, Nezamipoor, Kalantari, 2025, P.159).

در همین راستا، با توجه به سطح تهدیدات، تأثیر هر بحران بر موازنه قوا یا موازنه تهدید منطقه‌ای، دوری یا نزدیکی جغرافیایی، بازدارندگی، فشار سیستمیک منطقه‌ای و بین‌المللی، ذهنیت تصمیم‌گیران و غیره جمهوری اسلامی از بحرانی به بحرانی دیگر ممکن است الگوی رفتاری متفاوتی را بروز دهد. در واقع، تمایل ایران برای متحمل شدن هزینه‌های سیاست خارجی در بحران‌ها در سراسر خاورمیانه یکسان نیست. ایران

نتیجه جنگ داخلی سوریه را برای منافع ملی خود بسیار مهم می‌دانست و بنابراین مایل بود هزینه‌های فیزیکی و اقتصادی لازم را برای حفظ نظام سیاسی سوریه متحمل شود. با این حال، ایران در قیاس با تحمل خسارات ناشی از بحران در سوریه، در مناطقی مانند یمن، مداخله خود را به مستشاران حزب‌الله لبنان و عوامل رده بالای سپاه که رهبری نظامیان انصارالله را بر عهده دارند، محدود کرده است (Deep, 2018). در لبنان نیز ایران با توجه با پویایی‌های سیاسی این کشور، کنش رفتاری حزب‌الله، راهبردهای امنیتی رژیم صهیونیستی، آمریکا و بازیگران منطقه‌ای همچون عربستان سعودی، رفتار متفاوتی را ممکن است درپیش گیرد. در عراق نیز سطح و الگوی رفتاری ایران تابعی از ملاحظات مختلف به‌ویژه راهبرد آمریکا در این کشور بوده است.

در میان این روایت‌ها و مناظرات نظری پیرامون سیاست خارجی و به‌صورت خاص‌تر، رفتار منطقه‌ای ایران، سؤال این است که کدام یک بر واقعیت رفتار ایران در خاورمیانه منطبق است؟ ایران در بحران‌ها چگونه رفتار کرده است؟ ایدئولوژی اساس رفتار ایران بوده است یا محاسبات عقلانی استراتژیک؟ ایران در مجاورت خود با مناقشاتی همچون سوریه، لبنان، عراق، یمن، و افغانستان از چه الگوی کنش و واکنشی پیروی می‌کند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که بیشتر در میان دو روایت فوق‌الذکر قرار گرفته است. از سوی دیگر، پرسش مهم دیگر این است که الگوی رفتاری ایران در مناقشات (متغیر وابسته)، تا چه اندازه متأثر از پویای سیال محیط ژئوپلیتیک (متغیر مستقل) همچون ورود بازیگر مداخله‌گر، رویدادهای امنیتی-نظامی همچون حمله عراق به ایران، جنگ خلیج فارس، حمله آمریکا به عراق و افغانستان، بهار عربی و غیره است و تا چه اندازه به درک نخبگان و سیاست‌گذاران ایرانی از فرصت‌ها و تهدیدات محیط منطقه‌ای (متغیر میانجی) مربوط می‌شود؟

در اینجا، به پرسش اصلی پژوهش می‌رسیم. سؤال اصلی این است که الگوی رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای مبتنی بر چه عناصر و مؤلفه‌هایی است؟ پژوهش حاضر این ایده اصلی را به آزمون می‌گذارد که رفتار منطقه‌ای ایران بر اساس مفهومی تحت عنوان «عمل‌گرایی اضطرار» قابل ارزیابی و تبیین است. در واقع، کنش رفتاری ایران در مناقشات از دوران پسانقلاب اسلامی تاکنون مبتنی بر عمل‌گرایی بوده است؛ اما عمل‌گرایی جمهوری اسلامی را باید عمل‌گرایی اضطرار نامید که بر اساس آن الگوی رفتاری ایران در مناقشات و مدیریت بحران بیش از هر چیز برحسب اضطرار و نه راهبرد چندوجهی قابل ارزیابی است. الگوی رفتاری اضطرارمحور هم ریشه در اندیشه‌های اسلامی و شیعی دارد، هم در قواعد حکمرانی ایرانی و به‌صورت کلی فرهنگ

استراتژیک ایران و هم‌پوایی‌های محیط ژئوپلیتیک. عمل‌گرایی اضطراب برای جمهوری اسلامی، ماهیتی تاکتیکی، تدافعی، امنیت‌محور، بقا محور و مصلحت‌گرا دارد. در عمل‌گرایی اضطراب، عمل بر نظریه غلبه دارد و حتی در سطحی فراتر از مدیریت مناقشه، در تنظیم روابط با کشورها، برحسب اقتضا و اضطراب، روابط خارجی تعریف می‌شود. بر همین مبناست که دیپلماسی و سیاست خارجی ایران در ۴۰ سال گذشته بیش از هر چیزی دیپلماسی حل مناقشه و اضطراب بوده است.

عمل‌گرایی اضطراب در چهارچوب سیاست خارجی اقتضایی نیز قابل تبیین است؛ بدین معنا که، ایران به جای پیروی صرف از یک خط‌مشی مشخص در سیاست خارجی و مشخصاً سیاست‌های منطقه‌ای، واکنش‌های انعطاف‌پذیر و متناسب با شرایط خاص را در دستور کار قرار می‌دهد. به‌عنوان مثال، در مواجهه با تحریم‌های گسترده اقتصادی و فشارهای دیپلماتیک، تهران به‌گونه‌ای رفتار کرده است که هم به حفظ اصول کلان نظام پایبند بماند و هم ظرفیت خود برای همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را افزایش دهد (Takeyh, 2019). این رویکرد اقتضایی در سیاست خارجی ایران به‌ویژه در مسائل مرتبط با برنامه هسته‌ای، روابط با همسایگان، و تعامل با بازیگران بزرگ جهانی مشهود است. ایران در دوره‌های مختلف، بسته به تغییر شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای، از رویکردهای سخت‌گیرانه تا سیاست‌های دیپلماسی و مذاکره متغیر بهره گرفته است (Alfoneh, 2016). این انعطاف در سیاست‌ها، به ایران امکان داده تا در محیطی پرچالش و غیر قابل پیش‌بینی به حفظ منافع ملی خود بپردازد.

علاوه بر این، سیاست خارجی اقتضایی ایران با در نظر گرفتن عوامل داخلی مانند تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تلاش می‌کند پاسخ‌های مناسبی به فشارهای خارجی ارائه دهد و در عین حال از پایداری نظام اطمینان حاصل کند (Lynch, 2018). این رویکرد بر اهمیت ارزیابی موقعیت و اتخاذ تصمیمات استراتژیک متناسب با شرایط تأکید دارد و از انعطاف‌پذیری به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی ایران یاد می‌کند. همچنین، یک مدل رفتاری است که ضمن رعایت اصول و اهداف کلان، به متغیرهای محیطی و شرایط بحرانی واکنش‌های اقتضایی نشان می‌دهد و انعطاف‌پذیری را به‌عنوان یک ابزار کلیدی در حفظ امنیت و نفوذ منطقه‌ای خود به کار می‌گیرد.

۱. پیشینه پژوهش

با بررسی پیشینه پژوهش، آنچه همواره محل مناقشه بوده، تحلیل و تبیین کلان کنش رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای بوده است. به اعتقاد برخی محققان، مدل و الگوی رفتاری ایران در بحران‌های منطقه‌ای تابعی از ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی این کشور است و عده‌ای دیگر ملاحظات امنیتی، ژئوپلیتیک و ذهنیت بقا محور نخبگان ایرانی را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهند. در واقع، از نظر آن‌ها، عمل‌گرایی مبنای رفتار منطقه‌ای ایران به‌ویژه در مناقشات است.

معتقدان به سیاست خارجی ایدئولوژی محور جمهوری اسلامی ایران بر این باورند که در نظام جمهوری اسلامی، ماهیت قدرت بر اساس عقیده است که ریشه در تاریخ انقلاب اسلامی دارد. به نفی سبیل بر اساس عقیده عمل می‌شود، مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی عقیده است، دفاع از حقوق مسلمانان یک اصل و عقیده است و از اوایل انقلاب تاکنون تداوم داشته است و علی‌رغم تغییر دولت‌ها، همچنان پایدار مانده است. اگر جمهوری اسلامی در مواضع فوق تغییر ایجاد کند، دیگر جمهوری اسلامی نیست، بلکه سیستم دیگری خواهد بود. آنچه جمهوری اسلامی را از دیگر کشورهای منطقه متمایز می‌کند، ماهیت عقیدتی سیاست خارجی آن است (Sariolghalam, 2009, P.32-33). برخی دیگر چنین دیدگاهی را رد می‌کنند و برآنند که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸ را باید نقطه شروع سیطره اصل «مصلحت دولت» بر رفتار سیاسی ایران تلقی کرد. بر اساس این دیدگاه، روند عقلایی‌سازی سیاست خارجی ایران، پس از دوران جنگ آغاز شد؛ اما آنچه صورت نگرفت، شفافیت و تدوین رسمی یک راهکار عقلانی بود. همچنین، عدم توجه دستگاه سیاست‌گذاری خارجی ایران به اهمیت نظریه و چهارچوب‌های اصولی اعلام شده در سیاست خارجی سبب شده است تا ایرانیان در عمل و روند عقلایی کردن سیاست خارجی خود جلوتر از عقلانیت در حوزه نظریه باشند (Naqibzadeh, 2009, P.41-42). با این استدلال، مقدم بودن عمل بر نظریه به معنای فاصله گرفتن از ایدئولوژی در سیاست خارجی و رفتار منطقه‌ای است و ایران در یک چهارچوب مبتنی بر عمل‌گرایی کنش رفتاری خود را سامان داده است.

بیرون از این دو روایت متفاوت و کلان از سیاست خارجی و به تبع آن رفتار منطقه‌ای ایران، روایت بینابینی نیز وجود دارد که معتقد است جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در خاورمیانه و محیط پیرامونی خود، متأثر از دو عنصر «ژئوپلیتیک» و «ایدئولوژی» است و نقطه تأمین منافع و امنیت ملی ایران در برقراری تعادل میان این

با بررسی پیشینه پژوهش، دو نکته قابل ذکر است: نخست، به ندرت پژوهش مستقلی اعم از مقاله یا کتاب، در رابطه با الگوی رفتاری ایران در مناقشات و بحران‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی وجود دارد؛ در واقع، پژوهش حاضر نخستین پژوهش پیرامون الگوی رفتاری ایران در مناقشات است که ۱۰ مناقشه را در چهارچوب الگوی عمل‌گرایی اضطراب مورد بررسی قرار داده است. دوم، پژوهش‌های انجام شده بیشتر بر سیاست خارجی و همچنین سیاست‌های امنیتی جمهوری اسلامی تمرکز داشته‌اند و در این پژوهش‌ها بیش از هر چیز شاهد تقابل دو دیدگاه ایدئولوژیک و عمل‌گرایی درباره سیاست خارجی و امنیتی ایران بوده‌ایم. این در حالی است که شاهد هیچ پژوهش مستقلی پیرامون الگوی رفتاری و مدیریت مناقشه ایران در مناقشات و بحران‌های بین‌المللی نبوده‌ایم. بنابراین ویژگی متمایز دیگر پژوهش حاضر تلاش نظری و عملی برای تدوین یک چهارچوب مفهومی بدیع در ترسیم و تبیین الگوی رفتار راهبردی ایران در مواجهه با مناقشات بین‌المللی به‌ویژه در محیط پیرامونی است که به نحوی با حساسیت‌ها و آسیب‌پذیری امنیت ملی گره خورده است.

۲. معمای رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای

ایران از بازیگران مؤثر در مجموعه امنیتی خاورمیانه است که نقش‌آفرینی فعال و فزاینده‌ای در اکثر بحران‌های منطقه‌ای به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم داشته است. تهران به دلایل متعددی اشتیاق و اراده لازم برای ورود به بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای را دارد؛ ظرفیت‌ها و دارایی‌های امنیتی و موقعیت ژئوپلیتیک این فرصت را به ایران می‌دهد که اشتیاق خود برای نقش‌آفرینی فعال در بحران‌ها را به فعلیت برساند. با این حال، الگوی رفتاری ایران در مناقشات به راحتی قابل تشخیص نیست و تا حدود زیادی یک معما است. بر همین اساس، هرکدام از نظریات و رویکردهای مختلف سیاست خارجی و روابط بین‌الملل و پژوهشگران مرتبط، پاسخ‌های متفاوتی به چیستی و چرایی الگوی رفتاری ایران در مناقشات می‌دهند.

ایران در یک جغرافیای بی‌ثبات زیست می‌کند و هدف پیچیده تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای را دنبال می‌کند. این کشور در تلاش است برای تحقق آرمان‌های منطقه‌ای خود یک برنامه امنیتی و سیاست خارجی را پیش ببرد و در عین حال در تلاش برای ایجاد سیاست‌های دفاعی در برابر شرایط بی‌ثبات و تهدیدزای منطقه‌ای است. این سیاست‌ها گاهی اوقات با یکدیگر در تضاد هستند. در بیشتر مواقع، جمهوری اسلامی ایران در تلاش است تا گرایش‌های ایدئولوژیک را در راستای منافع ملی تنظیم

کند. سیاست خارجی و امنیتی ایران برای پاسخ به موازنه قدرت در مقابل رقبای جهانی و منطقه‌ای کدگذاری شده است. موقعیت ژئوپلیتیکی آن هم تهدیدات امنیتی و هم فرصت‌های استراتژیک را ایجاد می‌کند. تلاش ایران برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین تحولات قرن بیست‌ویکم است. با این حال، رفتار ایران با محدودیت‌های سیستمی و منطقه‌ای سازگار نیست و بنابراین نظریه رئالیسم ساختاری نمی‌تواند تبیین‌کننده رفتار منطقه‌ای آن باشد. برای تنظیم تعاملات خود، یک دولت باید محیط واقعی را که با آن مواجه می‌شود، درک و ارزیابی کند. این کشور باید محیط ژئوپلیتیک خود را بسنجید تا تصمیم بگیرد قدرت را در کجا و تا چه اندازه مستقر کند. در واقع، برخلاف آنچه رئالیست‌های ساختاری می‌گویند، رفتار منطقه‌ای ایران از بدو پیروزی انقلاب در مواقع زیادی عدم انطباق با ساختارهایی است که توسط قدرت‌های بزرگ تعریف شده است. نظریه نواقع‌گرایی والتز، می‌تواند به ما بگوید که نظام‌های با ساختار متفاوت چه الزامات و امکاناتی را ایجاد می‌کنند؛ اما نمی‌تواند عیناً به ما بگوید واحدهای یک سیستم مانند ایران چگونه و به چه میزان مؤثری به این فشارها، امکانات و فرصت‌ها واکنش نشان خواهند داد. با این حال، والتز به درستی بیان می‌کند که رفتار ایران به‌مانند سایر بازیگران نظام بین‌الملل بقا محور است و درصد حفظ امنیت خود بوده و محاسبات قدرت مبنای تصمیم‌گیری بوده است.

رئالیست‌های نئوکلاسیک در قالب دو رویکرد رئالیسم تدافعی و تهاجمی علی‌رغم فرضیات مشترکی که با رئالیسم ساختاری والتز دارند، اما تبیین متفاوت‌تری از رفتار منطقه‌ای ایران ارائه می‌دهند. با این حال، هرکدام از این دو رویکرد نیز در رابطه با اینکه ایران در منازعات و رقابت‌های منطقه‌ای چگونه رفتار می‌کند و سیاست‌های ایران مبتنی بر چه مفروضات شکل گرفته است، پاسخ متفاوتی دارند. رئالیست‌های تهاجمی برآنند که امنیت کمیاب است و رفتار تهاجمی دولت‌ها و تلاش برای کسب نفوذ بین‌المللی را باید در این چهارچوب ارزیابی کرد (Zakaria, 1998, P.3). از دیدگاه واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت مهم‌ترین ابزار رسیدن به هدف و کسب جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل است. آنان عمدتاً بر قدرت نظامی و اقتصادی تأکید می‌کنند، چراکه هر چه قدرت و مزیت و برتری نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد، ضریب امنیتی آن بالاتر خواهد رفت (Mearsheimer, 2001). این نوع از واقع‌گرایی بیشتر بر محوریت دولت‌های بزرگ تأکید دارد که در آن این دولت‌ها سعی دارند با برهم زدن واقعیت‌های موجود در پی تغییر وضع موجود برآیند تا به اهداف خود در منطقه دست یابند. بنابراین به نظر می‌رسد چندان با رفتارهای ایران به‌عنوان یک قدرت

منطقه‌ای سازگار نیست؛ ایران اگرچه همواره در پی استفاده از خلأهای قدرت در منطقه برای بیشینه‌سازی نفوذ خود بوده است، اما به نظر می‌رسد تبیین رفتار ایران در بحران‌ها بر اساس رویکردهای تهاجمی قدرت‌محور، چندان با واقعیت همخوانی ندارد. در واقع، با بررسی اهداف کلان سیاست خارجی ایران و اصول ایدئولوژیک حاکم بر آن، احتمالاً این نتیجه حاصل خواهد شد که ایران به دنبال برهم زدن نظم امنیتی موجود، سیاست‌های تهاجمی و بیشینه‌سازی قدرت برای اهداف انقلابی در منطقه است؛ اما در مواقع زیادی شاهد رفتارهای همکاری‌جویانه این کشور در مواجهه با دشمنان و رقبا بوده‌ایم.

رنالیسم تهاجمی در دوگانه قدرت-امنیت برتری را به قدرت می‌دهد و آن را هدف اصلی دولت‌ها برمی‌شمرد (Shojaie & Simbar, 2023, P.129) در حالی که، رنالیسم تدافعی در این دوگانه اولویت را به امنیت می‌دهد و مطابق گفته والتر امنیت را بالاترین هدف می‌داند. از نظر رنالیست‌های تدافعی، رفتارهای منطقه‌ای ایران و حضور فعال در مناقشات را باید در چهارچوب معضل امنیت و حفظ امنیت ارزیابی کرد (keshavarz moghadam, 2025). واقع‌گرایی تدافعی به درستی می‌گوید بین شدت تهدیدات خارجی در محیط پیرامونی و منطقه‌ای ایران و حضور این بازیگر در مناقشات و مسائل منطقه‌ای ارتباط مستقیمی وجود دارد. هرچه تهدیدات فزاینده‌تر باشد، رویکرد ایران امنیتی‌تر و مداخله‌جویانه‌تر می‌شود. در مقابل، با کاهش سطح و دامنه تهدیدات، رویکرد ایران همکاری‌جویانه‌تر می‌شود. آن‌ها حضور ایران در بحران سوریه، کمک به انصارالله در جنگ یمن و نقش‌آفرینی در افغانستان را بر اساس تهدیدات امنیتی علیه ایران ارزیابی می‌کنند. یکی از مفروضات اصلی رنالیسم تدافعی این است که امنیت خوش‌خیم است و به‌وفور یافت می‌شود و دولت‌ها می‌توانند به‌مرور و بر اساس تجربه آن را بفهمند (Rose, 1998, P. 149-150). با این حال، برخلاف آنچه واقع‌گرایان تدافعی می‌گویند، امنیت برای جمهوری اسلامی ایران در منطقه نه خوش‌خیم بوده و نه به‌وفور یافت شده است. امنیت برای ایران کالای کمیابی بوده که گاه آن را در موقعیت دفاع قرار داده و گاه در موقعیت تهاجم.

در اینجا یک پرسش مناقشه‌برانگیز به وجود می‌آید: «حضور فعال ایران در مناقشات را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ آیا آن‌طور که رنالیست‌های تهاجمی ادعا می‌کنند، می‌خواهد قدرت بیشتری را کسب کند یا آن‌چنان که رنالیست‌های تدافعی می‌گویند قصد دارد امنیت خود را تضمین نماید؟» این سؤال یک دوراهی را در ذهن ایجاد می‌کند که پاسخ به آن پیچیده و چالش‌برانگیز است. با این حال، به نظر می‌رسد،

رفتار ایران در مناقشات صرفاً در چهارچوب نظریات رئالیستی قابل تبیین نیست و باید به سایر نظریات و رویکردها برای تبیین دقیق‌تر توجه کرد.

پرسش این است که آیا رقیب اصلی جریان رئالیسم یعنی لیبرالیسم می‌تواند تبیین‌کننده رفتار ایران در مناقشات باشد؟ پاسخ به این پرسش به دشواری آنچه در رابطه با رویکردهای رئالیستی مطرح شد، نیست. برخلاف نظریه رئالیستی، لیبرال‌ها جعبه کنش دولت را باز می‌کنند و چگونگی تأثیر ایده‌ها، منافع و نهادها بر رفتار دولت‌ها را برجسته می‌کنند. ویژگی اصلی لیبرالیسم ترکیب آن با مفاهیم مدرن از سیاست خارجی اخلاقی است. بر این اساس، در یک سیاست خارجی اخلاقی، حفاظت از جان، آزادی و مال از طریق حفظ صلح و حل مسالمت‌آمیز اختلافات، باید به‌عنوان وظایف اصلی سیاست خارجی لیبرال تلقی شود. بنابراین، در یک نظام بین‌الملل آنارشیک، دولت‌ها باید دموکراسی را حفظ کرده و همچنین گسترش دهند، از حقوق بشر حمایت کنند و به قوانین بین‌المللی احترام بگذارند. با این حال، بحث اصلی این است که آیا یک سیاست خارجی لیبرال باید استراتژی تدافعی یا تهاجمی برای دستیابی به این ارزش‌ها اتخاذ کند؟ صلح‌طلبان لیبرال استراتژی دولت تهاجمی را رد می‌کنند و به دنبال ترویج دموکراسی و حقوق بشر از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز هستند. آن‌ها سیاست خارجی عدم مداخله را انتخاب می‌کنند و به حاکمیت دولت و حقوق افراد برای ایجاد شیوه زندگی خود فارغ از مداخله خارجی احترام می‌گذارند. صلح‌طلبان لیبرال از توسل به زور در روابط بین‌الملل حمایت نمی‌کنند مگر به‌عنوان آخرین راه‌حل. در صورتی که مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها ضروری تلقی شود، به‌ویژه اگر برای اهداف بشردوستانه باشد؛ آن‌ها اصرار دارند که از طریق سازمان ملل یا سایر سازمان‌های بین‌المللی انجام شود (Doyle, 2008, P. 50). با توجه به آنچه گفته شد، به نظر نمی‌رسد، لیبرالیسم و انواع نحله‌های آن بتوانند تبیین‌کننده رفتار منطقه‌ای ایران در خاورمیانه و هر بازیگر دیگر باشند. در خاورمیانه و در الگوی رفتاری بازیگران آن به‌ویژه در کانون‌های مناقشه، رقابت بر همکاری، بازی با حاصل جمع جبری صفر بر بازی برد-برد، منافع نسبی بر منافع مطلق، ساختارهای غیر دموکراتیک بر ساختارهای دموکراتیک و دولت‌ها بر نهادها و افراد، غلبه دارند.

در اینجا، رویکرد سازه‌انگاری برای تبیین رفتار منطقه‌ای ایران در مناقشات مطرح می‌شود. سازه‌انگاران برآنند که بخش عمده‌ای از رفتارهای منطقه‌ای ایران در مقابل غرب و کشورهای محافظه‌کار منطقه، برگرفته از نوع هویتی است که این کشور برای خود تعریف کرده است؛ این هویت نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای

تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای اصولی شکل می‌گیرد. همچنین ایدئولوژی را به‌عنوان عاملی می‌دانند که ایران در چهارچوب آن به دنبال منافع ملی خود است. نقش ایدئولوژی در سیاست خاورمیانه ایران در بسیج ملی جهت مقابله با تهدیداتی بوده است که همواره اصل نظام را تهدید کرده است (Byman-Chubin-Ehteshami, 2001, P. 99).

این منطق سازه‌انگاران صحیح است که بخشی از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و رفتارهای منطقه‌ای ایران برگرفته از هنجارها و هویت تعریف شده جمهوری اسلامی است، با این حال، جمهوری اسلامی ایران، در مواجهه با بحران‌ها، منازعات و چالش‌های امنیتی منطقه‌ای، صرفاً بر اساس اصول ایدئولوژیک حاکم بر سیاست خارجی خود رفتار نکرده است. در پس سیاست‌های منطقه‌ای ایران عمل‌گرایی قابل توجهی وجود دارد و امنیت نظام را به‌عنوان هدف قرار می‌دهد. در اینجا عمل‌گرایی و تلاش برای تعدیل تصمیمات ایدئولوژیک در یک محیط غیر قابل پیش‌بینی اهمیت بسیار دارد. زیرا تنش‌های هویتی میان بازیگران مهم می‌تواند تقابل‌های دو کشور را به تنش‌های جدی تبدیل کند. در همین راستا، تدوین برنامه‌ها در چهارچوب پیوند ارزش‌های مذهبی با آرمان‌ها در کنار اهداف عمل‌گرایانه از جمله جهت‌گیری‌های دستگاه‌های تصمیم‌ساز در معادلات و مناقشات منطقه‌ای است.

۳. عمل‌گرایی اضطراب؛ چهارچوبی برای فهم رفتار ایران در مناقشات

پس از بررسی رویکردهای مختلف و کاستی‌های هرکدام از آن‌ها برای تبیین الگوی رفتار ایران در مناقشات، در این تحقیق، مفهوم‌بندی جدیدی را ارائه خواهیم داد تا به واقعیت‌های رفتاری ایران در پرونده‌های مختلف منطقه‌ای سازگاری بیشتری داشته باشد. در واقع، اگرچه نظریات و رویکردهای پیش‌گفته، مفروضات مهمی برای چهارچوب مفهومی ما فراهم می‌کند؛ اما در نهایت چیزی فراتر از مفروضات این نظریات برای تحلیل رفتار ایران در مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی نیاز است.

بر همین اساس، مفهوم «عمل‌گرایی اضطراب»، مفروضات نظری متعددی از رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل را در درون خود جای می‌دهد و اگرچه هرکدام از مفروضات می‌تواند جنبه‌ای از رفتار ایران را تبیین کند؛ اما عمل‌گرایی اضطراب مفهومی است که ضمن دربرگیری آن مفروضات، شاخص‌های نظری و تجربی جدیدی را با در نظر گرفتن سایر مفروضات برای فهم بهتر الگوی رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی ارائه می‌دهد.

پیش از پرداختن به شاخص‌های عمل‌گرایی اضطرار به‌عنوان مفهوم تبیین‌کننده الگوی رفتاری ایران در مناقشات، ضروری است به فرضیات و شاخص‌های نظری سایر رویکردها و نظریات روابط بین‌الملل که می‌توانند بخشی از الگوی ما باشند، پردازیم. در واقع، عمل‌گرایی اضطرار علاوه بر اینکه خود مفهوم جدیدی برای فهم کنش‌های ایران در مناقشات است؛ اما فرضیات سایر رویکردها و نظریات روابط بین‌الملل از جمله نظریات رئالیستی را نیز در خود دارد.

عمل‌گرایی اضطرار الگوی منحصر به فرد رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی است که شیوه و الگوی رفتار ایران را در مقایسه با سایر بازیگران منطقه‌ای مشخص و متمایز می‌کند و این اصل رئالیسم ساختاری را که دولت‌ها بر اثر فشار سیستمیک رفتار مشابهی را نسبت به تحولات محیط پیرامونی نشان می‌دهند را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، این اصل رئالیسم تهاجمی که مبنای رفتار و کنش سیاست خارجی کشورها کسب و بیشینه‌سازی قدرت است را نیز زیر سؤال می‌برد؛ بدین جهت که اولویت ایران سیاست‌های تهاجمی برای بیشینه‌سازی قدرت، بلکه تأمین امنیت و حفظ دستاوردها و دفع تهدیدات فوری و متغیر است. همچنین، آن‌چنان که سازه‌انگاری می‌گوید، ایران صرفاً بر اساس هنجارها، هویت یا ایدئولوژی چهارچوب رفتاری خود را تعریف نمی‌کند، بلکه آنچه بیش از هنجارها تعیین‌کننده است، درک و تصور نخبگان ایرانی از سطح تهدیدات و مطلوبیت فرصت‌ها است. از سوی دیگر، لیبرالیسم و هنجارهای آن هم قابل انطباق با الگوی رفتاری ایران در مناقشات نیست. بر همین مبنای عمل‌گرایی اضطرار را می‌توان در کنش رفتاری ایران در مناقشات مشاهده کرد.

۳-۱. شاخص‌های عمل‌گرایی اضطرار

سیاست‌ها و راهبردهای ایران در مناقشات و مشخصاً مناقشات منطقه‌ای، برای بسیاری از ناظران مبهم و غیر شفاف است؛ به همین جهت، دیدگاه‌های متعارضی درباره اینکه چهارچوب رفتاری ایران را بر اساس چه رویکرد، نظریه و رهیافتی می‌توان تبیین کرد، وجود دارد. همان‌طور که پیش از این عنوان کردیم، رفتار ایران در مناقشات را باید براساس مفهوم عمل‌گرایی اضطرار تبیین کنیم. در واقع، چپستی رفتار ایران را باید در مفهوم عمل‌گرایی اضطرار جستجو کرد. عمل‌گرایی وجه غالب رفتار ایران در مناقشات بوده است؛ اما این عمل‌گرایی نه ماهیتی راهبردی و پایدار، بلکه تاکتیکی، سیال و بر حسب اضطرار داشته است.

الگوی عمل‌گرایی اضطراب ایران شامل شاخص‌ها و اجزای زیر است:

❖ عمل‌گرایی اقتصادی و تک‌ساحتی

یکی از جنبه‌های مهم سیاست‌های منطقه‌ای ایران، کم شدن وزن ابعاد سیاست‌های ایدئولوژیک و اقتصادی در مناقشات و توجه به عمل‌گرایی در میدان مناقشه است. در واقع، تحت شرایط استراتژیک محیط مناقشه که با عدم قطعیت مشخص می‌شود، جمهوری اسلامی ایران از راهبرد عمل‌گرایی پیروی می‌کند؛ اما آنچه در این میان قابل توجه است این است که عمل‌گرایی جمهوری اسلامی ایران در مناقشات، فعال، مستمر، همه‌جانبه و مبتنی بر راهبرد بلندمدت و چندوجهی نیست، بلکه منقطع، امنیتی، غیراقتصادی، تک‌ساحتی و مبتنی بر منابع محیط مناقشه است. بدین معنا که عمل‌گرایی جمهوری اسلامی ایران، بیشتر در وضعیت مناقشه فعال می‌شود. در واقع، در شرایط اضطراب، عمل‌گرایی وجه غالب رفتار ایران می‌شود. در مقابل عمل‌گرایی پررنگ‌تر در محیط مناقشه، عمل‌گرایی در مدیریت سیاسی مناقشه کم‌رنگ‌تر است. بر همین اساس است که می‌توان ادعا کرد، ایران بازیگری است که بر اساس تهدیدات فوری، وارد مناقشات می‌شود اما در سطح دیپلماتیک قادر نیست دستاوردهای عملیاتی را به نتایج سیاسی یا اقتصادی تبدیل کند. برای مثال، علی‌رغم اینکه ایران از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰، بازیگر غالب در کانون‌های مناقشه منطقه‌ای بود؛ اما قادر نبود با یک رویکرد عمل‌گرایی فعال و همه‌جانبه، دستاوردهای میدانی خود را تبدیل به نتایج اقتصادی یا سیاسی کند. بر همین اساس است که در اقتصاد کانون‌های بحران در دوران پسا مناقشه، کنار گذاشته شده است یا نمی‌تواند نقش‌آفرینی مؤثری ایفا کند.

❖ فوریت تهدید و فوریت اقدام

فضای امنیتی خاورمیانه و حضور رژیم‌های رادیکال عرب از یک‌سو و تهدیدات ایجاد شده از سوی ایالات متحده از سوی دیگر و همچنین نداشتن هیچ متحد دولتی در خاورمیانه، باعث شد تغییر راهبردها برای ایران دشوار باشد و از ابتدای انقلاب تاکنون خود را در وضعیت تهدید و بقا ببیند.

بنابراین، هر تحرکی در سراسر منطقه را برای خود تهدید فوری قلمداد می‌کند و همواره در پی پاسخ فوری به تهدید ادراک شده بوده است. بر همین مبنا، ایران به دلیل تهدیدهای فوری ثابت و مداوم، همواره در موضع فوریت اقدام قرار داشته است. تهدیدات علیه ایران را می‌توان بر اساس عنصر جغرافیا و ژئوپلیتیک مورد ارزیابی و طبقه‌بندی قرار داد. بر این اساس تهدیدات در مرزهای بلافصل، از فوریت بیشتری

برخوردار است و تهدیدات در مرزهای منفصل، فوریت کمتری دارد. در واقع، ادراک ایران نسبت به تهدیدات مرزهای نزدیک وسیع‌تر از تهدیدات در ورای مرزها است. در این میان، حمله عراق به ایران، ادراک تهدید ایران در شبکه همسایگی‌اش را به شدت افزایش داد. برای نخبگان سیاسی جدید ایران، جنگ همچنین به‌وضوح نشان دهنده خطرات جدی علیه انقلاب، امنیت نظام و تمامیت ارضی کشور بود.

این جنگ درس‌های سختی داشت که ایرانی‌ها در عمیق‌ترین سطوح خدمات نظامی، دیپلماتیک و اطلاعاتی خود آموختند. بر این اساس، متناسب به نوع و منابع تهدید، پاسخ ایران به تهدیدات و حضور در مناقشات متفاوت بوده است. در این میان، درس‌هایی که ایران از آن جنگ آموخت، با خواندن تجربیات همسایگانش از اواخر دهه ۱۹۸۰ تکمیل شد. از این میان، تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و جنگ کوتاه متعاقب آن در سال ۱۹۹۱ و حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳، مستقیماً فرمول‌بندی برداشت‌های تهدید ایران را پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تغییر داد (Ehteshami & Bahgat, 2021, P. 73).

ایران کاملاً آگاه است که در یک محیط سخت با تهدید متکثر و چندلایه زندگی می‌کند. روابط با رژیم طالبان در نوسان است و از پایداری لازم برخوردار نیست. خلیج فارس و منطقه آسیای مرکزی/قفقاز دو منطقه بی‌ثبات در جهان هستند و ایران بین این دو منطقه قرار دارد. در چنین وضعیتی و با درس‌هایی که جمهوری اسلامی از جنگ با عراق و منازعات بزرگ منطقه‌ای آموخت، در برابر هر تهدید فوری ادراک شده، اقدامات فوری مقابله‌ای، پیشگیرانه یا بازدارنده‌ای را در دستور کار قرار می‌دهد. پاسخ ایران به هر تهدید یا ورود به هر مناقشه‌ای، ارتباط مستقیمی با منبع تهدید دارد. بر همین اساس، از سال ۱۹۷۹ تاکنون، منابع تهدید ایران مطابق جدول شماره ۱، شامل ۵ مورد ذیل بوده است که شیوه پاسخ نیز بر اساس آن فرمول‌بندی شده است.

جدول ۱: پنج منبع عمده تهدید علیه ایران و راهبردهای مقابله با آن			
راهبرد	فوریت اقدام	فوریت تهدید	
حملات پایدار و پیشگیرانه	زیاد	زیاد	شورش و تمایلات تجزیه‌طلبانه
احتیاط راهبردی	متوسط	زیاد	استقرار نظامی آمریکا در محیط پیرامونی ایران
گسترش نفوذ منطقه‌ای و عدم تغییر رفتار	متوسط	متوسط	تحریم و محاصره اقتصادی
ابتکار دیپلماتیک	زیاد	کم	تروریسم داخلی (سازمان منافقین)
ضربه از درون (زندان و اعدام)			
ضربه از بیرون (حمله مستقیم)			
جلوگیری از نفوذ در داخل	متوسط	متوسط	تروریسم خارجی (القاعده و داعش)
تعامل منفی و مدیریت تنش			
مقابله در بیرون			
حملات مستقیم	زیاد	زیاد	تروریسم تجزیه‌طلب (گروه‌های تجزیه‌طلب کرد، بلوچ و ترک)
دستگیری			
دیپلماسی			
دفاع و تهاجم سایبری گسترده و چندلایه	متوسط	متوسط	حملات سایبری

❖ تقدم محیط عملیاتی بر دیپلماسی

در رابطه با ایران، دیپلماسی و میدان (رویکرد نظامی-عملیاتی) یک موضوع مناقشه‌برانگیز در میان نخبگان سیاسی و کارشناسان و صاحب‌نظران سیاست خارجی بوده است. این دوگانه و دوقطبی به‌ویژه در سالیان اخیر، به عرصه عمومی کشیده شد

و مباحث زیادی را به خود معطوف کرده است. علی‌رغم اینکه، استراتژی نظامی و دیپلماسی در تعامل با یکدیگر قرار دارند و نمی‌توان یکی را به نفع دیگری کنار گذاشت یا تضعیف کرد، با این حال، به نظر می‌رسد در رابطه با ایران، همزیستی میان دیپلماسی و میدان با چالش‌های جدی مواجه بوده است. این مسئله در کانون‌های بحران و مناقشه که ایران در آن‌ها ورود می‌کند، بیشتر نمایان می‌شود. در چهارچوب عمل‌گرایی اضطرار، جمهوری اسلامی ایران در ۴ دهه اخیر، استراتژی میدانی-عملیاتی را بر دیپلماسی ارجحیت داده است. تقدم محیط عملیاتی بر دیپلماسی به‌عنوان یکی از شاخص‌های عمل‌گرایی اضطرار این واقعیت را بازتاب می‌دهد که جمهوری اسلامی ایران، بر اساس اولویت‌های فوری امنیتی به‌ویژه در مرزهای متصل، واقعیت‌های میدانی را بر دیپلماسی و دستورکارهای سیاسی ارجحیت داده است. آنچه در منازعات مربوط به ایران عینیت بیشتری داشته است، لزوم تغییر تاکتیک‌ها و اضطرار محور بودن اهداف و تصمیمات است. در واقع، پویایی‌های محیط مناقشه از یک‌سو و همچنین عدم همپوشانی و هماهنگی مؤثر میان اهداف و مأموریت‌های نهادهای نظامی-امنیتی با وزارت امور خارجه، عمل‌گرایی اقتضائی و اضطرار محور ایران در مناقشات را تقویت کرده است.

❖ الگوی همکاری جویانه‌تر در مرزهای متصل

در عمل‌گرایی اضطرار، جمهوری اسلامی ایران در مرزهای گسترده و با تهدیدات متکثر، الگوی رفتاری همکاری جویانه‌تری را اتخاذ می‌کند. در واقع، علی‌رغم سطوح و دامنه تهدید بالاتر، تعامل و توازن میان دیپلماسی و محیط عملیاتی را بیشتر در سیاست‌های خود در نظر می‌گیرد. در حمله آمریکا به عراق و افغانستان، علی‌رغم ادراک تهدید کم‌سابقه ایران از اقدامات نظامی واشینگتن در مرزهای فوری خود، همکاری‌های امنیتی و سیاسی لازم برای مهار تهدیدات را از خود بروز داد. بر اساس آنچه از بررسی راهبرد ایران در مناقشات افغانستان، عراق و قفقاز جنوبی حاصل شد، می‌توان گفت که ایران در مرزهای متصل خود با توجه به سطح تهدید، اولویت حفظ امنیت مرزها، حساسیت‌های قومی و مذهبی، حضور و مداخله قدرت‌های بزرگ در مناقشات پیرامونی، جلوگیری از تزلزل مرزهای سرزمینی و ورود مستقیم به جنگ، الگوی رفتاری همکاری جویانه‌تری در قیاس با مناقشات در مرزهای منفصل و دورتر دارد.

جدول ۲: مصادیق تجربی الگوی رفتاری همکاری جویانه ایران در مناقشات مرزهای متصل

مناقشه قره‌باغ	حمله آمریکا به عراق	حمله آمریکا به افغانستان	
حفظ ژئوپلیتیک و مرزهای منطقه	دفع تهدید آمریکا، ساقط کردن صدام حسین.	دفع تهدید فوری آمریکا، ساقط کردن طالبان.	دستور کار امنیتی
حفظ توازن قدرت و وضع موجود، به رسمیت شناختن سیاست‌های روسیه، حمایت از حاکمیت باکو بر قره‌باغ در سطوح اعلانی و کمک به ارمنستان در شرایط اضطرار.	همکاری محدود با آمریکا و تقویت گروه‌های شیعه هم‌سو با خود در عراق	همکاری چندلایه با بازیگران داخلی (ائتلاف شمال) و مداخله‌گر (آمریکا).	الگوی رفتاری
انفعال در جنگ دوم قره‌باغ، توسعه‌طلبی جمهوری آذربایجان و تلاش برای کنترل کریدور زنگزور، افزایش تنش‌ها با باکو	گسترش نفوذ در عراق، سرنگونی رژیم صدام، حضور نظامی آمریکا در مرزهای غربی.	حضور نظامی آمریکا در مرزهای شرقی، دفع تهدید حمله آمریکا به ایران، سقوط طالبان، افزایش بی‌اعتمادی به آمریکا.	نتایج

♦ الگوی رقابت‌جویانه‌تر در مرزهای منفصل

در مقابل، در مرزهای منفصل، جمهوری اسلامی ایران، الگوی رفتاری رقابت‌جویانه‌تری را اتخاذ می‌کند. راهبرد تهاجمی و رقابت‌جویانه ایران از سال ۲۰۱۱ تاکنون در خارج نزدیک (مرزهای متصل)، گسترده‌ترین تلاش برای نفوذ منطقه‌ای و ورود مستقیم به مناقشات در ۳۰۰ سال اخیر بوده است. در واقع بعد از صفویان (۱۷۲۹ تا ۱۷۳۵ میلادی) با راهبرد نفوذ در ورای مرزهای شرقی و غربی و افشاریان با راهبرد نفوذ در شرق (۱۷۳۵ تا ۱۷۵۰ میلادی)، راهبرد تهاجمی ایران از سال ۲۰۱۱ و شاید قبل‌تر

از آن از دوران پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، بزرگ‌ترین تلاش برای کسب نفوذ منطقه‌ای و ورود به مناقشات منطقه‌ای بوده است. بر این اساس، هرچه سطح و دامنه تهدیدات از مرزهای فوری ایران فاصله بیشتری داشته باشد، میل ایران برای در پیش گرفتن رویکردهای رقابتی و تهاجمی، فزاینده‌تر می‌شود. به همین جهت است که در سوریه نیروی نظامی مستقر کرده در یمن وارد تقابل آشکارتر با عربستان سعودی شده و در لبنان و فلسطین ابزارها و اقدامات تهاجمی خود را تقویت می‌کند. الگوی ایران برای پیشبرد راهبرد رقابتی-تهاجمی در کانون‌های بحران خاورمیانه به نقاط قوت شبکه قدرت نامتقارن آن وابسته است. درعین حال از نقاط ضعف ایالات متحده و متحدانش که ایران آن‌ها را ریسک‌گریز، حساس به تلفات و متکی به برتری تکنولوژیکی و پایگاه‌های منطقه‌ای می‌داند، بهره می‌برد. در این میان، آنچه قابل توجه است این است که تمایل ایران برای پذیرفتن ریسک در مناقشات مرزهای منفصل بیشتر از مناقشات مرزهای متصل است و آمادگی تحمل تلفات در این مناقشات را دارد.

♦ دفاع تهاجمی

یکی دیگر از راهبردهای ایران در مواجهه با مناقشات در چهارچوب عمل‌گرایی اضطرار، «دفاع تهاجمی»^۱ است. این راهبرد منطقه‌ای ایران از دل بحران‌های متعدد تاریخی شکل گرفت که نمود عینی آن دوران جنگ تحمیلی بود. جایی که ایران شبکه امنیتی غیردولتی خود در منطقه تحت عنوان محور مقاومت را از درون بحران و جنگ شکل داد. در واقع، استفاده ایران از نیروهای نیابتی بدون تهدید یا صدمه مستقیم علیه خود ریشه در دهه ۱۹۸۰ و جنگ ۸ ساله با عراق دارد (Crisisgroup, 2018, P. 12). این راهبرد در یک دهه گذشته و هم‌زمان به وقوع تحولات موسوم به بهار عربی، عینیت عملیاتی و سیاسی بیشتری یافت و مقامات ایرانی از این مفهوم به‌عنوان پایه و اساس استراتژی نظامی ایران در بحران‌های منطقه‌ای یاد کرده‌اند. درحالی که این مفهوم مستلزم گنجانیدن جنبه‌های تهاجمی در استراتژی نظامی و امنیتی ایران است که اساساً ماهیت دفاعی دارد؛ همچنین به‌طور فزاینده‌ای برای توجیه حضور ایران در خارج از مرزهایش و به‌ویژه در مناقشات استفاده می‌شود (Azizi, 2021, P. 3). از آنجاکه سیاست دفاعی ایران بر دفع تهدیدات استوار است، دفاع تهاجمی بر حضور فعال نظامی از طریق آموزش و مشاوره نظامی در کانون‌های بحران و نفوذ تأکید دارد. در این راهبرد به‌جای مقابله با

تهدید از خاکریزهای سرزمین خویش، مهار تهدید از منبع آن و ورای مرزها پیگیری می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد تهاجمی در راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران متأثر از عواملی همچون حوادث احتمالی مختلف کوچک و بزرگ و غیرقابل‌پیش‌بینی است که به‌صورت تدریجی و غیرمحسوس شکل می‌گیرد و بر شکل‌گیری محیط امنیتی پیرامونی و منطقه‌ای تأثیرگذار است. در همین راستا، راهبرد دفاع تهاجمی ایران را می‌توان به چهار دوره مشخص تقسیم کرد که در جدول زیر بدان اشاره شده است.

جدول ۳: چهار دوره راهبرد دفاع تهاجمی ایران

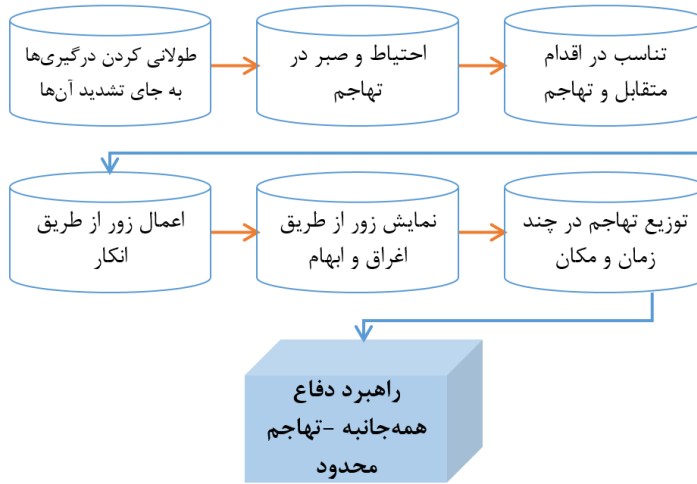
دوره گسترش و تثبیت	دوره ساماندهی مجدد و تقویت	دوره احیا	دوره شکل‌گیری	
بیداری اسلامی و جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱	حمله آمریکا به عراق و افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱	جنگ ایران و رژیم بعث عراق	تاریخ باستان	بازه زمانی
خروج از اضطراب امنیتی/ حفظ شبکه قدرت منطقه‌ای	خروج از اضطراب و فشار امنیتی/ زمین‌گیر کردن آمریکا در کانون‌های مناقشه عراق و افغانستان	خروج از اضطراب و فشار امنیتی/ اهرم‌سازی نظامی در منطقه	توسعه‌طلبی و نفوذ	اهداف
حضور مستقیم نظامی در سوریه، آموزش و تجهیز گروه‌های جدید نیابتی در سوریه، مقابله گسترده با داعش و گروه‌های وابسته به رقبا مانند جبهه النصره و ارتش آزاد سوریه	حملات هدفمند به نیروهای آمریکا توسط گروه‌های تحت حمایت ایران	تأسیس حزب‌الله لبنان/ تأسیس سپاه بدر عراق	فتح یمن توسط خسرو انوشیروان ساسانی/ فتح سوریه توسط ایران در قرن هفتم میلادی	اقدامات

دوره گسترش و تثبیت	دوره ساماندهی مجدد و تقویت	دوره احیا	دوره شکل گیری	
حفظ نظام سیاسی سوریه، شکست داعش، گسترش شبکه نیروهای نیابتی ایران و عمق راهبردی در منطقه	تقویت نفوذ سپاه قدس در عراق و تغییر در راهبردهای منطقه‌ای ایران	آغاز شکل گیری شبکه نیابتی ایران در منطقه به‌عنوان یکی از ستون‌های بازدارندگی دفاعی	جلوگیری از حمله رقبا به ایران و گسترش نفوذ منطقه‌ای	نتایج

❖ دفاع همه جانبه-تهاجم محدود

شاخص دیگر الگوی رفتاری ایران در کانون‌های بحران منطقه‌ای، تمرکز همه‌جانبه بر مواضع و سیاست‌های دفاعی و توجه محدود به رویکردهای تهاجمی است. رویکرد دفاع همه‌جانبه معطوف به محیط پیرامونی و مرزهای متصل است و تهاجم محدود بیشتر در مرزهای ورای مرزها متمرکز است.

جمهوری اسلامی ایران وابسته به میزان، سطح و فوریت تهدیدات، فرصت برای کسب و اعمال نفوذ در محیط مناقشه و کثرت و رویکرد بازیگران رقیب در کانون منازعه، تعادل میان دفاع همه‌جانبه و تهاجم محدود را اعمال خواهد کرد. این اصل بنیادین الگوی رفتاری ایران به‌ویژه در مناقشات و زمانی که ایران با یک تهدید فوری مواجه می‌شود، بیشتر نمایان می‌شود. هفت گزاره در رابطه با اصل دفاع همه‌جانبه-تهاجم محدود ایران وجود دارد که در نمودار زیر بدان اشاره شده است.



نمودار ۱: گزاره دفاع همه‌جانبه-تهاجم محدود

۴. پیامدها و نتایج عمل‌گرایی اضطراب

یکی از مهم‌ترین نتایج الگوی عمل‌گرایی اضطراب، انعطاف‌پذیری بالا در فرایندهای تصمیم‌گیری، تغییر مداوم در تاکتیک‌ها، سیالیت در اقدام و پاسخ به الزامات امنیتی متناسب به هر کانون مناقشه است. این مسئله، مانورپذیری بالایی را به اقدامات عملیاتی ایران در وضعیت‌های مناقشه اعطا می‌کند.

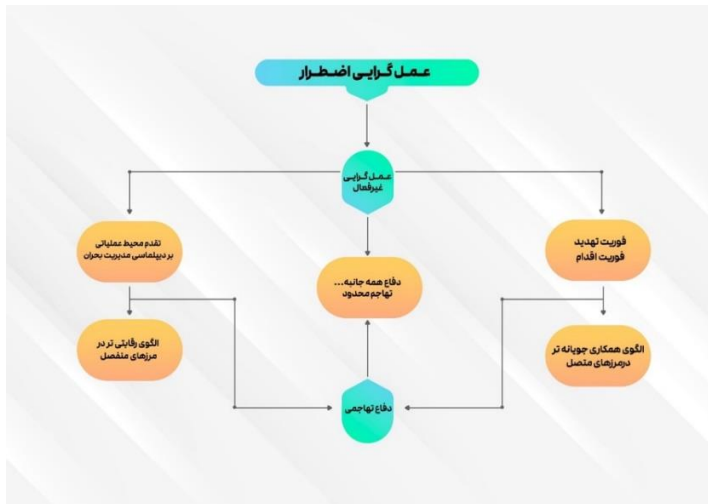
❖ عمل‌گرایی اضطراب، صبر و احتیاط را به فرایند تصمیم‌گیری و بخش عملیاتی ایران در مناقشات تزریق می‌کند. بر اساس آن، جمهوری اسلامی ایران، از اقداماتی که ممکن است بحران‌های امنیتی بزرگ همچون جنگ تمام‌عیار را به کشور تحمیل کند، دوری می‌کند.

❖ عمل‌گرایی اضطراب، سیاست‌های ایدئولوژیک که ممکن است در کانون‌های مناقشه با ملاحظات امنیتی و راهبردی سازگار نباشد را تعدیل می‌کند. در واقع، در مناقشات، آرمان‌گرایی و ترجیحات ایدئولوژیک جای خود را به عمل‌گرایی تاکتیکی و اضطراب‌محور امنیتی می‌دهد.

❖ عمل‌گرایی اضطراب منجر به تقویت تاب‌آوری ایران در مناقشات، فرسایشی کردن محیط مناقشه و تضعیف توان سیاسی و عملیاتی رقبا در کانون‌های مناقشه می‌شود.

- ❖ نتیجه دیگر عمل‌گرایی اضطرار این است که ایران به‌صورت هم‌زمان قادر است در کانون‌های مناقشه مختلف و متعددی نقش‌آفرینی کند. در واقع، ایران به بازیگر مؤثر منازعات و دوره‌های بی‌ثباتی تبدیل شود.
- ❖ عمل‌گرایی اضطرار رفتار ایران را برای رقبا و طرف‌های تخصصی، پیش‌بینی‌ناپذیر می‌کند که می‌تواند بر محاسبات آن‌ها در برابر ایران اثرگذار باشد.
- ❖ الگوی عمل‌گرایی اضطرار ایران واجد پیامدهای منفی متعددی است. یکی از مهم‌ترین پیامدها، تأثیرپذیری فزاینده راهبردها از تاکتیک‌ها است. این مسئله، منجر به غفلت از راهبردهای کلان سیاست خارجی و وابستگی بیش از اندازه به اصول و جهت‌گیری‌های تاکتیکی است.
- ❖ پیامد دوم این بوده است که جهت‌گیری سیاست خارجی کشور به‌شدت متأثر از بحران‌ها و مناقشات شده است. در واقع، توان، ظرفیت، راهبردها و جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی کشور معطوف به مدیریت و حل مناقشات بوده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت، دیپلماسی ایرانی در ۴ دهه اخیر بیشتر دیپلماسی مدیریت مناقشه بوده است تا دیپلماسی در چهارچوب راهبردهای کلان سیاست خارجی.
- ❖ پیامد سوم، مربوط به مقدم بودن عمل بر نظریه در سیاست خارجی، سیاست‌های منطقه‌ای و الگوی رفتاری ایران در مناقشات بوده است. مسئله‌ای که نقش میدان و محیط عملیاتی را بر دیپلماسی در مدیریت مناقشات برجسته کرده است. این در حالی است که دیپلماسی و میدان قوام‌بخش یکدیگر در مدیریت مناقشات و پیشبرد سیاست خارجی هستند.
- ❖ پیامد چهارم، تعدد حوزه‌های نفوذ به‌جای تحدید آن‌ها بوده است. جمهوری اسلامی ایران برحسب اضطرار امنیتی، تعدد حضور در مناقشات با هدف کسب نفوذ یا مهار تهدیدات را در دستور کار قرار داده است. این رویکرد، راهبردهای کلان را دچار اخلال، سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشور را با موضوعات و مسائل متعدد، توان عملیاتی نیروهای میدانی-عملیاتی را پراکنده و توزیع و دیپلماسی را اصطلاحاً با «بار اضافی» مواجه می‌کند. هرچند فرصت‌هایی نیز پیش‌روی ایران برای کنشگری فعال در مناقشات فراهم می‌کند.
- ❖ پیامد دیگر اینکه، مدیریت اضطرار محور جهت‌گیری‌های ایران در مناقشات، سایر منافع ایران از جمله منافع اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و ملاحظات امنیتی برجسته‌تر می‌شود. بر همین اساس است که جمهوری

اسلامی ایران بیشتر بازیگر دوران بی‌ثباتی است تا ثبات و پس از خاتمه یک مناقشه، راهبرد مشخص و مدونی برای بیشینه‌سازی منافع و سرریز کردن دستاوردهای امنیتی-نظامی به سایر حوزه‌ها از جمله اقتصاد و تجارت ندارد. جایگاه دوازدهم ایران در اقتصاد سوریه این ادعا را تأیید می‌کند.



نمودار شماره ۲: الگوی مفهومی عمل‌گرایی اضطراب

منبع: نگارنده پژوهش

نتیجه‌گیری

همانطور که عنوان شد، الگوی رفتاری ایران در مناقشات، صرفاً بر اساس یکی از نظریات و رویکردهای روابط بین‌الملل قابل ارزیابی نیست و باید برای تحلیل نوع رفتار ایران در مناقشاتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در آن‌ها نقش‌آفرینی می‌کند، از الگوی مفهومی دیگری بهره برد که بتواند نزدیک‌ترین ارزیابی از مدل رفتاری ایران در مناقشات را ارائه دهد. عمل‌گرایی اضطراب مفهومی است که در این تحقیق به‌عنوان تبیین‌کننده رفتار ایران ارائه شده است. این مفهوم علاوه بر فرضیاتی که از سوی سایر رویکردهای روابط بین‌الملل می‌پذیرد، شاخص‌هایی را ارائه داده است که فراتر از سایر رویکردها، می‌تواند تبیین بهتری از رفتار مناقشه‌محور ایران در منطقه ارائه دهد.

آنچه در این میان قابل توجه است اینکه در ۷ شاخص مورد بررسی در کانون‌های مناقشه مورد بررسی در الگوی عمل‌گرایی اضطراب، تصمیمات و جهت‌گیری‌های نظامی-امنیتی و سیاسی ایران در یک وضعیت اضطراب امنیتی و بر اساس

نیازمندی‌های فوری و اقتضایی شکل گرفته در هر کانون مناقشه تعریف شده است و نوع برخورد، تعامل و حضور ایران در هر کانون مناقشه منطقه‌ای بازتابی از ادراک تهدید گسترده، فوریت تهدیدات و اولویت دفاع به جای تهاجم بوده است.

به‌صورت کلی، عمل‌گرایی اضطرار الگوی منحصر به فرد رفتاری ایران در مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی است که شیوه و الگوی رفتار ایران را در مقایسه با سایر بازیگران منطقه‌ای مشخص و متمایز می‌کند و این اصل رئالیسم ساختاری را که دولت‌ها بر اثر فشار سیستمیک رفتار مشابهی را نسبت به تحولات محیط پیرامونی نشان می‌دهند را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، این اصل رئالیسم تهاجمی که مبنای رفتار و کنش سیاست خارجی کشورها کسب و بیشینه‌سازی قدرت است را نیز زیر سؤال می‌برد؛ بدین جهت که ایران نه در پی بیشینه‌سازی قدرت، بلکه تأمین امنیت و حفظ دستاوردها و دفع تهدیدات فوری و متغیر است. همچنین، آن‌چنان که سازهانگاری می‌گوید، ایران صرفاً بر اساس هنجارها، هویت یا ایدئولوژی چهارچوب رفتاری خود را تعریف نمی‌کند، بلکه آنچه بیش از هنجارها تعیین‌کننده است، درک و تصور نخبگان ایرانی از سطح تهدیدات و مطلوبیت فرصت‌ها است.

بر همین مبنای عمل‌گرایی اضطرار را می‌توان در مواضع اعلامی و کنش گفتاری آن‌ها و همچنین راهبردهای عملیاتی و دیپلماتیک ایران مشاهده کرد. «حفظ نظام از اوجب واجبات است» (امام خمینی^(ع))، «ترمش قهرمانانه به معنای مانور هنرمندانه برای دست یافتن به مقصود است؛ به معنای این است که سالک راه خدا به سمت آرمان‌های گوناگون و متنوع اسلامی که حرکت می‌کند، به هر شکلی و به هر نحوی هست، باید از شیوه‌های متنوع استفاده کند برای رسیدن به مقصود» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲) از مهم‌ترین مواضعی است که عمل‌گرایی اضطرار را در اندیشه رهبران جمهوری اسلامی ایران تبیین می‌کند. در سطح عملیاتی نیز می‌توان موارد زیادی همچون پذیرش قطعنامه ۵۹۸، تأسیس حزب‌الله در بحبوحه جنگ با رژیم بعث عراق، کمک به شکل‌گیری حشدالشعبی در عراق در زمان قدرت‌یابی داعش، مذاکرات هسته‌ای با آمریکا و غیره را نام برد. در عمل‌گرایی اضطرار تاکتیک به جای استراتژی مبنای رفتار ایران خواهد بود. یکی از دلایل پیش‌بینی‌ناپذیر بودن و درک ناقص از چگونگی رفتار ایران، تاکتیک محور بودن الگوی رفتاری ایران و ابهام یا فقدان استراتژی مشخص در سطح کلان است.

برای درک بهتر این مفهوم، باید گفت که در عمل‌گرایی اضطرار عمل بر نظریه، دستور کارهای میدانی بر دیپلماسی، تاکتیک بر استراتژی، حفظ بقا، امنیت و

دستاوردها بر بیشینه‌سازی قدرت، اهداف کوتاه‌مدت و مقطعی بر اهداف بلندمدت و پایدار، دیپلماسی حل مناقشه بر دیپلماسی توسعه‌محور، ذهنیت و درک رهبران و تصمیم‌گیران بر فرایندها، نقش‌ها بر ساختارها و تعدد حوزه‌های نفوذ بر تحدید آن ارجحیت دارد.

References

- Azizi, H., Golmohammadi, V., & Vazirian, A. H. (2020). Trump's "maximum pressure" and anti-containment in Iran's regional policy. *Digest of Middle East Studies*, 29 (2), 150-166. <https://doi.org/10.1111/dome.12219>
- Alfoneh, A. (2016). Iran's Regional Policies and Proxy Networks. Washington Institute for Near East Policy.
- Allison, G. (2018). The myth of the liberal order. *Foreign Affairs*. <https://www.foreignaffairs.com/united-states/myth-liberal-order>
- Barzegar, K. (2009). Iran's foreign policy from the perspective of offensive and defensive realism. *International Quarterly of Foreign Relations*, (1).
- Bodin, J. (1955). *Six books of the Commonwealth* (M. J. Tooley, Trans.). Oxford: Basil Blackwell. (Original work published 1576)
- Crisis Group. (2021). Conflicts to watch in 2022. <https://www.crisisgroup.org/global/10-conflicts-watch-2022>
- Deep, A. (2018). Balance power, balance resolve: Iran competing with the United States in the Middle East. *Modern War Institute*. <https://mwi.usma.edu/balance-power-balance-resolve-iran-competing-united-states-middle-east/>
- Doyle, M. W. (2008). Liberalism and foreign policy. In S. Smith, A. Hadfield, & T. Dunne (Eds.), *Foreign policy: Theories, actors, cases* (pp. 50-72). Oxford University Press.
- Ehteshami, A. (2002). The Foreign Policy of Iran. In & A. R. A. Hinnebusch, *The foreign policies of Middle East states* (pp. 283-309). Lynne Rienner.
- Ehteshami, A., & Bahgat, G. (2021). *Defending Iran: From Revolutionary Guards to Ballistic Missiles*. Cambridge University Press.
- Hazinia, N., Nezamipoor, G. and Kalantari, F. (2025). Strategies for consolidating and stabilizing the influence of the Islamic Republic of Iran in Yemen. *Foreign Relations*, 16(4), 147-180. doi: 10.22034/fr.2024.409165.1422
- International Crisis Group. (2018). Iran's priorities in a turbulent Middle East (Middle East Report No. 184). https://icg-prod.s3.amazonaws.com/184-iran-s-priorities-in-a-turbulent-middle-east_1.pdf
- Khodadi, H. (2019). The historical background of the strategic culture of dignity-seeking in contemporary Iranian foreign policy: A case study of Safavid-era foreign policy. *Strategic Policy Studies Quarterly*, 7(82).
- Kaplan, R. (2020). *The revenge of geography* (M. H. Khezri & M. Nikfarjam, Trans.). Tehran: Entekhab Publishing.
- keshavarz moghadam, E. (2025). The Evolution of Crisis Management Strategies of the Islamic Republic of Iran in Confrontation with the Zionist Regime: A Shift from Defensive to Offensive Neorealism. *Foreign Relations*, 16(4), 181-220. doi: 10.22034/fr.2024.481021.1584

- Lynch, M. (2018). *The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East*. PublicAffairs.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton & Company.
- Miller, R., & Verhoeven, H. (2019). Overcoming smallness: Qatar, the United Arab Emirates and strategic realignment in the Gulf. *International Politics*, 57, 1–20.
- Mousavi Shafaei, S. M., & Naghdi, F. (2016). Regional powers and world order in the post–Cold War era. *Geopolitics Quarterly*, 11(4), 5–30.
- Nouri, A. (2020). The challenge of hegemonic order, stability, and balance in the Middle East: Opportunities for Iran and Russia. *Political and International Approaches Quarterly*, 11(4).
- Naqibzadeh, A. (2009). Theoretical and practical challenges in Iran's foreign policy. *International Quarterly of Foreign Relations*, 1(2).
- Sariolghalam, M. (2009). Foreign policy of the Islamic Republic of Iran: Capabilities and possibilities of change. *International Quarterly of Foreign Relations*, (1).
- Shojaie, A. and Simbar, R. (2023). Analysis and criticism of Fareed Zakaria's state-centered realism theory, Emphasizing its study in Iran. *Foreign Relations*, 15(3), 112-134. doi: 10.22034/fr.2024.411934.1434
- Takeyh, R. (2019). *Iran's Foreign Policy: Between Pragmatism and Ideology*. Brookings Institution Press.
- Waltz, K. N. (2012). Why Iran should get the bomb: Nuclear balancing would mean stability. *Foreign Affairs*, 91(4), 2–5.
- Zakaria, F. (1998). *From wealth to power: The unusual origins of America's world role*. Princeton University Press.

